

سُورَةُ النِّسَاءِ



Ketabton.com

تفسير احمد

ترجمه و تفسير سورة «النساء»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

تفسیر احمد

فهرست مضامین سوره النساء

شماره	اسم سوره	فهرست مضامین سوره ها	صفحه
1	سوره النساء	علت نامگذاری سوره النساء.	
2		- معلومات مؤجز درباره سوره نساء.	
3		- تعداد آیات کلمات و حروف سوره.	
4		- ارتباط سوره النساء با آل عمران.	
5		- سایر خصوصیات سوره نساء.	
6		- فضیلت تلاوت سوره نساء.	
7		- مبحث قرآن در باره زنان.	
8		- سوره های قرآنی بنام زنان.	
9		- مسائل و موضوعات سوره نساء.	
10		- الله مراقب انسانها است.	
11		- ازدواج با دو خواهر در یک وقت!	
12		- ازدواج دو دختر پیامبر اسلام با عثمان ذی النورین.	
13		- ازدواج حضرت موسی علیه السلام با دو دختر حضرت شعیب.	
14		- موضوعات آیات (2 الی 4) دادن اموال یتیمان به خودشان، حرام بودن خوردن مال یتیم، و بحث در مورد تعدد زوجات.	
15		- یتیم کیست.	
16		- علامات بلوغه.	
17		- اموال یتیم چه وقت به آنها سپرده شود؟	
18		- در اموال یتیم نباید خیانت کرد.	
19		- زکات در مال یتیم و دیوانه.	
20		- فلسفه ی تعدد زوجات.	
21		- یادداشت کوتاه در مورد افراد که چند همسر دارد.	
22		- تعریف مهر.	
23		- موضوعات آیات (5 الی 6) در باره تحویل دادن اموال یتیم به دو شرط برای خودشان اشاره بعمل آمده است.	
24		- موضوعات آیات متبرکه (7 الی 10) بحث درباره حقوقی ورثه در ترکه، حقوقی محتاجان و نیازمندان، یتیمان و نزدیکان غیر وارث را به بیان میگیرد.	

25	- موضوعات آیات متبرکه (11 الی 12) مبحث ارث بطور تفصیلی بحث بعمل آمده است: از آنجمله: سهم فرزندان، پدران، مادران، همسران و برادران و خواهران را تبیین می فرماید ولی ارث برادران پدری - نیز - در آیه ی دیگری از همین سوره به بیان گرفته میشود.
26	- موضوعات آیات (13 الی 14) در باره احکام و حدود الهی.
27	- موضوعات آیات (15 الی 18) حکم آنانی را که مرتکب زنا می شوند و به کارهای حرام دست می زنند، بیان میدارد.
28	- زنا چیست؟
29	- توبه، توبه در اصطلاح.
30	- توبه فرعون چرا قبول نشد؟
31	- موضوعات آیات (19 الی 21) در باره رفتار با زنان در زمان جاهلیت و پس از آن.
32	- مفهوم رفتار با زنان در جاهلیت.
33	- مبحث تحریم ازدواج با محارم!
34	- موضوعات آیات (22 الی 23) ناجایز بودن ازدواج؛ به سبب خویشاوندی نسبی و سبی و شیرخوارگی.
35	- موضوعات آیه (24) حکام ازدواج.
36	- استدلال به ازدواج موقت خطا است.
37	- موضوعات آیه (25) شرایط ازدواج با کنیزان، مجازات آنان در صورت دست زدن به کارهای زشت.
38	- اسباب منع نکاح با کنیز و جاریه.
39	- کنیز و سرپرستی پیامبر اسلام.
40	- موضوعات آیات (26 الی 28) ازدواج و حکمتهایی آن به بیان گرفته شده است.
41	- موضوعات آیات (29 الی 30) قاعده ی تعامل و برخورد عمومی را در مورد اموال بیان می فرماید.
42	- موضوعات آیه (31) در باره مکافات دوری از گناهان.
43	- گناه چیست.
44	- موضوعات آیه (32) در باره نهی الهی از حسد توأم با آرزو.

45	- موضوعات آیه (33) بحث در مورد اعطای حق خویشاوندان و وارثان.
46	- موضوعات آیات (34 الی 35) بحث در مورد تنظیم و سر و سامان بخشیدن به امور خانواده، زندگی زناشویی، تقسیم کارها، تعیین وظایف، بیان مقررات، حفظ و نگهداری کانون خانواده از طوفانهای سرکش ویرانگر و خانمانسوز و ناسازگاریها و پرهیز از هرگونه عنصر زیان آفرین و نابود کننده.
47	- تنبه بدنی و تأدیب.
48	- نشوز، معنا و مفهوم نشوز.
49	- موضوعات آیات (36 الی 39) در باره برخی از حقوق همگانی، پیوند ارزنده ی خویشاوندی، همسایگی و راستگویی.
50	- موضوعات آیات (40 الی 42) درباره ترغیب و تشویقی است از جانب خدای بزرگی برای امتثال دستورات و حذر و خویشتنداری از منهیات (کارهای ناروا).
51	- موضوعات آیه (43) برخی از شروط نماز، رخصت تیمم.
52	- شأن نزول مشروعیت تیمم.
53	- موضوعات آیات (44 الی 46) برخی از اهل کتاب را که برخی احکام را ترک کرده و کتاب خدا را دگرگون و تحریف نموده و گمراهی را به جای راهیابی خریده اند.
54	- موضوعات آیه (47) هشدار به اهل کتاب.
55	- موضوعات آیه (48) آنچه آمرزیده می شود و آن چه که مورد آمرزش قرار نخواهد.
56	- شرک دو نوع است.
57	- موضوعات آیات (49 الی 55) نمونه های از کردار و رفتار اهل کتاب و مجازات شان.
58	- چیت و طاغوت چیست؟
59	- کعب بن اشرف کیست.
60	- موضوعات آیات (56 الی 57) مجازات کافران و مکافات مؤمنان.
61	- حکمت تبدیل و تجدید شدن پوست بدن کافران.
62	- ایمان و عمل صالح.

63	- موضوعات آیات (58 الی 59) در باره راه و روش ادای امانت، حکم به دادگری، پیروی از فرمان الهی و پیغمبر و اهل حل و عقد.
64	- اطاعت از امیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست.
65	- «أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»
66	- اولوالامر، چه کسانی اند؟
67	- مفهوم «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ».
68	- سه صورت عملی حکم و اطاعت.
69	- موضوعات آیات (60 الی 63) موقعیت و بینش منافقان، که به حکم الله و پیامبر خشنود نیستند.
70	- طاغوت چیست.
71	- چه وخت میتوانیم شخص راملقب به طاغوت نمایم.
72	- موضوعات آیات (64 الی 65) الله متعال می خواهد بیان بدارد که: پیروی از راه پیامبران به خیر و صلاح همه ی بندگان بوده و از جمله واجبات است.
73	- ممیزات و مشخصات ایمان راستین.
74	- موضوعات آیات (66 الی 70) تفصیرات برخی از مردم در این باره - که ایمان ضعیفی دارند.
75	- موضوعات آیات (71 الی 76) بندگان راستین را به جهاد در راه الله، اعلاى کلمه ی حق، بالابردن منزلت دین و حذر و احتیاط از حمله ی ناگهانی دشمن و ا می دارد و حال منافقانی را که از جهاد، امتناع می ورزیدند، تبیین می نماید.
76	- موضوعات آیات (77 الی 79) از حال و وضع جمعی که می خواستند در مکه با مشرکان بجنگند، خبر می دهد.
77	- اصلاح نفس نسبت به اصلاح ملک مقدم است.
78	- موضوعات آیات (80 الی 82) موضوع اطاعت از پیامبر؛ که بمثابة، اطاعت از الله است، و در باره موضوع تدبیر و اندیشه در قرآن، و اینکه قرآن از آن خداست.
79	- موضوعات آیه (83) موضوع مسابقه در انتشار اخبار و رویدادها، بدون سند قطعی توسط کفار.
80	- موضوعات آیه (84) در باره تشویق در جهت پیکار و جهاد بحث آورده است.

81	- موضوعات آیات (85 الی 87) اگر آنان از در اطاعت تو در آیند و به راه راست باز آیند، خیر و برکت بی شماری به دست می آورند و تو نیز از آن خیر وافر بهره مند می شوی.
82	- موضوعات آیات متبرکه (88 الی 91) در باره بیان احوال دوچهرگان، منافقان، حيله گر، دروغگو، شعبده باز، مکار، و چگونگی رسوایی پلان های شوم آنان.
83	- شیوه برخورد با منافقین.
84	- موضوعات آیات (92 الی 93) تو ضیحات در باره حکم قتل خطا و عمد خواه از مؤمنان سر زند یا از سوی آنان که پیمان بسته اند یا از اهل ذمه.
85	- مجازات قتل عمد.
86	- موضوعات آیه (94) در باره علاقه نشان دادن به صلح و تأمل و اندیشه در احکام.
87	- موضوعات آیات (95 الی 96) از برتری جهاد در راه الله و امتیاز مجاهدان در برابر خانه نشینان.
88	- اهل ضرر.
89	- جهاد و مجاهد، و معنای جهاد.
90	- فضیلت جهاد و مجاهدین از دیدگاه قرآن.
91	- موضوعات آیات (97 الی 100) درباره تخلف کنندگان از هجرت و هجرت مستضعفان.
92	- موضوعات آیات (101 الی 103) احکامی در مورد نماز و اینکه مسلمانان نباید به بهانه ی سفر، جهاد و یا هم جنگ با دشمن نماز را ترک نماید. بحث در مورد مشروعیت و چگونگی نماز قصر در سفر و نماز خوف در وقت جهاد و جنگ.
93	- موضوعات آیه (104) در باره تشویق به جهاد و انتظار مکافات از آن.
94	- موضوعات آیات (105 الی 113) هشدارها به مؤمنان از حلیه، فریت، نیرنگ و شعبده بازی های منافقان پیرهیزند و خود را برای مبارزه در راه حق مجهز نمایند.
95	- سه اخطار به سه گروه در سه آیات.
96	- موضوعات آیات (114 الی 115) موضوعاتی از قبیلی نجواها و رازهای پسندیده و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم، و سرپیچی از راه مؤمنان.

97	- موضوعات آیات (116 الی 122) در باره شرک و فرجامش، شیطان و دسایس شیطانی اش، پاداش ایمان و کردار نیکو.
98	- ایمان بدون عمل صالح نجات بخش نیست.
99	- موضوعات آیات (123 الی 126) نعمتهای آخرت به دلخواه نیست.
100	- موضوعات آیات (127 الی 130) تکمیل احکام خانواده و تاکید بر حقوق یتیمان و زنان.
101	- موضوعات آیات (131 الی 134) الله از اعمال و کردار بندگانش بی نیاز و تمام هستی از آن اوست. از این رو، الله متعال از همه کس و همه چیز بی نیاز و بر همه کس و همه چیز توانا و چیره است.
102	- موضوعات آیات (135 الی 136) عدالت در قضاوت، شهادت به حق، ایمان به الله متعال، پیامبر و کتابهای آسمانی.
103	- موضوعات آیات (137 الی 141) درباره منافقان و صفات آنان و موضوع مجازات منافقان و گروه های که یکبار ایمان می آورند و دوباره از دایره ی ایمان خارج میشوند.
104	- موضوعات آیات (142 الی 147) در باره شیوه دیگر از موضعگیریهای منافقان، دوستی نکردن با کافران.
105	- منافق کیست.
106	- شرایط پذیرش توبه.
107	- موضوعات آیات (148 الی 149) در مورد به فرجام بانگ برآوردن به بدزبانی و بدگویی و آشکار نمودن خویی و نهان داشتن آن.
108	- موضوعات آیات (150 الی 152) کفر و ایمان و نهایت هر کدام شان.
109	- موضوعات آیات (153 الی 159) در باره موضعگیری و کارهای سخیف، شنیع، وقبیح یهودان افراطی و سرسخت.
110	- موضوعات آیات (160 الی 162) در باره برخی از قباحت کاری های یهودیان، مجازات آنان و مکافات مؤمنان.

111	- موضوعات آیات (163 الی 166) در باره وحدت وحی و فلسفه ی فرستادن پیامبران.
112	- موضوعات آیات (167 الی 170) در باره گمراهی کفرپیشگان و مجازات شان ودعوت مردم به سوی ایمان به پیامبر(ص).
113	- موضوعات آیات (171 الی 173) در باره مسیح پسر مریم در قرآن.
114	- موضوعات آیات (174 الی 175) دعوت عمومی به سوی نور ایمان ودعوت مردم را که به سوی دین واقعی فرامی خواند.
115	- موضوعات آیه (176) در باره ارث کلالة یا ارث برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری.
116	مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ النِّسَاءِ

سورة نساء در مدینه نازل شده، دارای یکصد و هفتاد و هفت آیه و بیست و چهار رکوع است.

مقدمه:

خداوند متعال (جل جلاله) که سایر کاینات و مخلوقات، انس و جن، سایر حیوانات، و انسانها، اعم و از زنان و مردان میباشد، برای اینکه شخصیت والای زنان را در دین مقدس اسلام برای همه معرفی نماید، یک سلسله دساتیر و نقش های مثبت زنان را در قرآن عظیم الشأن بیان داشته است. قرآن عظیم الشأن در آیات متعدد و مختلف زن را به مقام عالی انسانی بیان داشته، حقوقی را برای زنان بیان میدارد که از نگاه مادی و معنوی مکان و منزلت وی را برای همه ثابت میسازد، تا مردان و زنان مسلمان حقیقت شخصیت زنان را درک نموده مطابق آن، احکام الهی را مراعات نمایند. و به طرف مادران، زنان، خواهران و دختران خویش به نظر احترام و بزرگواری نظر نموده، زن را مانند یک موجود مقدس و پرارزش دانسته و احترام بگذارد.

علت نامگذاری سورة النساء:

قبل از همه باید گفت که: محتوای کلی سورة النساء راهمانا دعوت به ایمان و عدالت، عبرت از اُمت های پیشین، قطع رابطه ی دوستانه با دشمنان الله، حمایت از یتیمان، احکام ازدواج و ارث، لزوم اطاعت از رهبر الهی، هجرت، جهاد در راه الله و... تشکیل میدهد. از آنجا که سی و پنج آیه ی اول این سورة مبارکه، پیرامون مسائل و موضوعات خانوادگی است، به سورة ی نساء (زنان) نام گذاری و مسمی گردیده است.

طوریکه که گفتیم نام این سورة «النساء» (یعنی زنان) برای این سورة برگزیده شد، آن است که در آغاز این سورة در باره حقوق زن و سپس در مورد رابطه زن با مرد و بصورت کل جنبه های مختلف زندگی زن را مورد بحث و تحقیق قرار داده است. امور مربوط به زنان به اندازه ای در این سورة آمده است که در هیچ یک از سورة های قرآن به این اندازه نیامده است پس نام «سورة ی نساء کبری» بر آن اطلاق شده است، و در مقابل، سورة ی مبارکه طلاق به «سورة ی نساء صغری» موسوم گشته است.

از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که فرمود: در سورة «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه خوشحال و شادمان نمی کند، این پنج آیه عبارتند از: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (النساء: 40). و: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» (النساء: 31). و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْوِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» [النساء: 48]. و آیه: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» [النساء: 64].

بصورت کل باید گفت که: سورة مبارکه «نساء» متضمن احکام خانواده کوچک؛ یعنی هسته اولیه اجتماع و خانواده بزرگ؛ یعنی جامعه اسلامی و رابطه آن با کل جامعه انسانی می باشد، به همین دلیل است که این سورة در اولین آیه، وحدت اصل و منشأ آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطه عام اجتماعی معرفی می نماید.

معلومات مؤجز درباره سوره نساء:

سوره ی نساء چهارمین سوره ی ترتیبی قرآن و دومین سوره ی طوال قرآن است که در مدینه منوره نازل شده است که نزولش پس از جنگ احد، در سال سوم هجری شروع شد. البته نزول آن تدریجی و به مناسبت موضوع آیات آن، تا آخر سال هشتم هجری - پس از سوره ی ممتحنه - ادامه داشت.

تعداد آیات کلمات و حروف سوره نساء:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم تعداد آیات سوره نساء به صد و هفتاد و شش می رسد، و تعداد کلمات آن به سه هزار و هفتصد و چهل و پنج کلمه بالغ می گردد، و تعداد حروف آن به شانزده هزار و سی حرف می رسد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می توان در سوره فاطر تفسیر احمد مطالعه فرمایید).

ارتباط سوره النساء با سوره آل عمران:

در این سوره وجه شبه ها و رشته های وابستگی، هر دو سوره را به هم پیوند می دهد که برخی از آنها عبارتند از:

الف: خداوند سوره آل عمران را با امر به تقوی ختم نمود و سوره نساء را هم با امر به تقوی آغاز نمود با این تفاوت که در آنجا فقط مؤمنان را مخاطب قرار داد ولی در این سوره همه مردم را مورد خطاب قرار داده است.

ب: در سوره ی نساء، آیه ی «فما لکم فی المنافقین فتنین...» [نساء/ 88]: (چيست شما را که درباره ی منافقان دودسته شده اید؟) به مناسبت جنگ احد نازل شده، در سوره آل عمران شصت آیه در این رابطه شرف نزول یافته است.

ج: در سوره ی نساء، آیه ی: «و لا تهنوا فی ابتغاء القوم...» (نساء: 104) (در تعقیب دشمنان، سستی نشان ندهید...) به مناسبت جنگ حمراء الاسد، پس از نزول آیه های: «الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما أصابهم القرع...» (آل عمران آیات: 172 الی 175) در همین رابطه آمده است.

یادداشت:

غزوه حمراء الاسد از جمله غزوات است که در منطقه ای حمراء الاسد در نزدیکی مدینه منوره صورت گرفته است. این غزوه به سال سوم هجری (۶۲۵ میلادی) و یک روز پس از غزوه احد شکل گرفت و بدون درگیری و جنگ به پایان رسید.

سایر خصوصیات سوره نساء:

سوره نساء یکی از هفت سوره طولانی قرآن (سبع طوال) می باشد. اقوال در سبع طوال هم مختلف است به گفته بعضی سوره های (بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال به همراه توبه) را سبع طوال می گویند ولی برخی دیگر مفسران هفتمی را یونس می دانند و معتقدند که انفال و توبه جزو آنها نیست (این قول سعید بن جبیر می باشد). (مراجعه شود: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 3، ص 373).

بجتهای مختلف این سوره عبارتند از:

- 1 - امر به تقوی و پرهیزکاری در نهان و آشکار
- 2 - شرایط خاص «تعدد زوجات»

3 - یاد آوری به مردم که: از جنس و حقیقتی مشترک (انسانیت) آفریده شده اند، و نباید زن و مرد نسبت به هم و یا نژادها نسبت به یکدیگر تفاخر کنند.

4 - احکام خویشاوندی سببی و نسبی،

5 - احکام نکاح، ارث و حقوق زن، حقوق خانواده ی کوچک و محدود، حقوق جامعه ی اسلامی و ارتباط آن با جامعه ی انسانی و این که منشأ و مبدأ انسان، گوهر و اصلی واحد است.

6 - احکام پیکار و نبرد

7 - استدلال در برابر اهل کتاب

8 - بحث در مورد عده ای از دوچهرگان (منافقان)

9 - سخن با اهل کتاب در چند جای سوره

10 - دلیل قوامیت (سرپرستی، نظارت) مرد در خانواده و این که قوامیت استبداد نیست؛ بلکه برای مرد مسؤولیت و رنج و مشقت است و تدابیر منزل را به گردن دارد، تا این جامعه ی کوچک به آسانی و نیکویی زندگی خود را ادامه دهد.

11 - بیان میزان روابط اجتماعی بر اساس خیرخواهی و اندرزگویی، همکاری، عواطف و پشتیبانی از هم، در مسیر توانبخشی به جامعه و روابط نیکو با دولت‌ها و ملل مختلف و صلح طلبی.

12 - این سوره، برنامه ی اصولی اخلاق و خصلت، خوی، طبیعت، عادت، قواعد داد و ستد میان سایر ممالک و برخی احکام صلح و جنگ را مشخص می نماید.

هکذا در این سوره به موضوعات ذیل از جمله:

1 - دعوت به ایمان و عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت.

2 - قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی به سرنوشت جامعه های ناسالم.

3 - حمایت از نیازمندان، مانند یتیمان.

4 - قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه.

5 - قوانین مربوط به ازدواج و برنامه هایی برای حفظ عفت عمومی.

6 - قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی.

7 - معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدارباش به مسلمانان در برابر آنها.

8 - حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی.

9 - اهمیت هجرت و موارد لزوم آن.

فضیلت تلاوت سوره نساء:

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم طبق روایتی فرمود: «هرکس سوره نساء را بخواند، گویا به اندازه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث می برد، در راه الله انفاق کرده است و همچنین پاداش کسی را که برده ای را آزاد کرده به او می دهند».

مبحث قرآن در باره زنان:

قرآن عظیم الشان اولین کتاب آسمانی است که در حدود 350 آیه در مورد زنان نازل نموده که بصورت عموم این مباحث در 64 سوره از قرآن عظیم الشان تذکر یافته است. بدین ترتیب گفته میتوانیم که:

بصورت عموم در 23 سال رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم آیاتی در رابطه مسایل زنان نازل شده است. که البته در برخی از سالها زیاد و در برخی از سالها کمتر.

سوره های قرآنی بنام زنان:

قرآن عظیم الشان برای ارج گذاری به موقف، واثبات این حقیقت که دین مقدس اسلام مقام عالی و با ارزشی برای زنها قایل شده است، در هنگام نامگذاری سوره های قرآنی نیز زنان فراموش نشده، سوره های ذیل را به نام ایشان مسمی نموده است. که عبارت اند از:

- 1 - سورة النساء (زنان): درین سوره کلمه نساء که به معنای زنان است، بصورت خاص بیان شده است.
- 2 - سورة مریم: این سوره که بنام بی بی مریم (علیها السلام) مادر حضرت عیسی علیه السلام) مسمی گردیده است، مریم که يك دختر پاک نهاد بود، و در قرآن عظیم الشان الکوی برای دختران پاک طینت و عقیقه بیان شده است، این سوره مبارکه برای ارزش بیشتر دختران پاک بنام همان دختر پاک نامگزاری شده است.
- 3 - سورة مجادله: مجادله همان گفتگوی بی بی خوله (رضی الله عنها) با حضرت محمد (صلي الله عليه وسلم) میباشد، و این سوره بیانگر حقیقت رحمت الهی بالای زنان میباشد که چگونه پروردگار (جل جلاله) خواسته های این خانم را بر آورده ساخت.
- 4 - اکثریت آیات سوره نور نیز در مورد احکام زنان میباشد.
- 5 - سورة تحریم: این سوره مبارکه در مورد قصه أمهات المؤمنین (رضی الله عنهن) میباشد.
- 6 - سورة ممتحنه: در مورد زنان مهاجری که با سایر مسلمانان هجرت نمودند، و در مورد ایمان آنان و امتحان شان درین سوره بحث گردیده این سوره بنام ممتحنه مسمی شده است.

مسائل و موضوعات سوره نساء:

سوره ی نساء یکی از سوره های بلند مدنی است، مملو از احکام شرعی است که به امور داخلی و خارجی مسلمانان انتظام و سامان می دهد. این سوره مانند دیگر سوره های مدنی در زمینه ی قانونگذاری به مسایل پُر اهمیت می پردازد که به احوال زن و خانه و خانواده و دوست و اجتماع مربوط است. اما عمده ی احکام وارده در آن پیرامون موضوع زنان است. و به همین سبب به سوره ی نساء (زنان) موسوم شده است. این سوره مبارکه: در بردارنده چهار موضوع عمده و اساسی میباشد:

- 1 - از آیه اول این سوره گرفته تا آیه 25، سپس از آیه 33 گرفته تا آیه 35 و بعد از آن از آیه 127 گرفته تا 130 و هکذا در آخرین آیه، حقوق زن مورد بررسی تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است.
- هکذا در این سوره مباحثی از حقوق یتیمان و سفیهان- نیز از شیوه تقسیم ارث میان مرد و زن، شهادت باطل (به اکراه) در نزد وارث زن، سلب حقوق زن در مهر و حرمت ازدواج با زنان معینی که از آن جمله زوجه پدر است. آنگاه بحث در باب سیطره مرد بر زن در حدود شریعت، و در باب زنان فاضله، و صلح میان زن و شوهر، رعایت عدالت و گرایش به واقعیت در تشکیل خانواده و سرانجام در بعضی موارد ارث است.
- 2 - موضوع دیگری که در آیات 26 تا 32 از آن بحث می شود مربوط به احترام و ارزش

مال و جان آدمی و ضرورت حفاظت از آنها و عواملی است که انسان را وامی‌دارد که به مال و یا جان دیگری دست تجاوز دراز کنند؛ مانند جهل و حسد.

3 - سومین موضوع که در این سوره، در آیات 36-40 مورد بحث واقع شده، ضرورت احسان در حق ضعیفان، حرمت بخل و انفاق مال از روی ریا است.

4 - اما موضوع اصلی که بیشتر آیات سوره نساء از آن سخن می‌گوید؛ موضوع حکومت اسلامی در تمام جنبه‌های آن است، به عنوان مثال: در آیات 41 و 42 سخن از این است که پیامبر بر امت خود شاهد، یعنی حاکم است و عصیان در برابر او حرام است و نیز شهادت را نباید کتمان نمود.

در آیات 44-57 به طور تفصیل از نقش علم در إقامة حق و مسئولیت دانشمندان در ادای امانت دانش، از طریق بیان حقایق بدون تغییر و تحریف بحث می‌کند، نیز جریمه دروغ بستن بر خدا، همچنین بیان صفات نکوهیده این افراد. در این آیات پرده از روی تقلبشان برداشته می‌شود و نیات فاسدشان را برملا می‌کند.

در آیات 58-70 سخن از ارزش‌هایی است که سیاست اسلامی بر آن متکی است، برجسته‌ترین آنها ادای امانت (ادای حقوق مردم) و داوری به عدالت است.

آنگاه در همین آیات از فرمان‌برداری پیامبر و اولو الامر و حرمت فرمان‌برداری از طاغوت و صفت کسانی که از طاغوت پیروی می‌کنند سخن گفته شده است. قرآن این گروه را که پیرو طاغوت‌اند منافقان نامیده؛ زیرا منافقان همواره از فرمان‌برداری پیامبر اسلام (ص) در جنگ‌ها سر باز می‌زدند و می‌گریختند. سپس بحث در ارزش دفاع از مستضعفان است.

در سیاست اسلامی آیات 77-79 و نیز آیات 80-87 دو موضوع را در بردارند.
اول: ضرورت انضباط در جنگ و فرمان‌برداری از هر فرمانی که از سوی فرماندهان صادر می‌شود.

دوم: نقش فرمانده و سردار سپاه در تحریض به نبرد و وادار کردن مردم به اطاعت از فرمان‌ها.

در آیات 88-91 سخن متمرکز در موضع و موقعیت منافقان است. قرآن طبیعت اهل نفاق و انواع آنها را معین می‌کند و می‌گوید که چگونه باید در برابر آنها قرار گرفت. در خلال آیات 95-100 بحث از مجاهدان و غیر مجاهدان یعنی کسانی که از جنگ سر بر می‌تابند و نیز سخن از مهاجران است. به عنوان طبقات مشخصی در جامعه اسلامی در مقابل طبقات منافقان که از آنها یاد کرده شد.

قرآن در آیات 105-111 به بحث در ارزش‌های سیاسی اسلامی باز می‌گردد که چگونه دولت اسلامی دولت قانون بوده و از فساد اداری به دور است. رسول خدا را از جدال با خائنان و فریب خوردگانی که آهنگ گمراه کردن او را- به خیال خود- دارند نهی می‌فرماید. در آیات 117-126، قرآن جنبه‌های گوناگون نفاق را مورد بحث قرار می‌دهد. از آن جمله اصل نفاق و نقش شیطان است با آن وعده‌های دلربا و دروغش و افسانه‌های بی‌محتوایش.

قرآن پس از آنکه در آیات 131-134 ضرورت تقوا، تعهد، اقامه عدل و شهادت دادن برای خدا را جهت تزکیه نفس از عوامل نفاق، بیان داشت، بار دیگر در آیات 136-146 باز می‌گردد تا معنای ایمان را به عنوان یک واقعیت بسیط و تجزیه ناپذیر روشن نماید،

بدین معنا که کسانی که در ایمان خود اندیشه‌های دیگری را نیز دخالت می‌دهند کافرند و در زمره منافقانی هستند که خویشان را می‌فریبند؛ زیرا کافران را به دوستی می‌گیرند و اینان در پایین‌ترین جایگاه در درون آتش جای دارند.

آن‌گاه تنها راه رهایی این گروه را از آن حالت که بدان گرفتار آمده‌اند نشان می‌دهد که راهی جز توبه و اصلاح نفس خویش در پیش روی ندارند، سپس باید شکر خدای به جای آرند و به ایمان گرایند، و به آشکارا لب به سخن بد و ناهنجار نگشایند و با انجام کارهای پسندیده در طلب خشنودی خداوند باشند.

قرآن این بار با تفصیل بیشتری از بساطت ایمان و حقیقت تجزیه ناپذیر آن سخن به میان می‌آورد و در (آیات 150-160) بیان می‌دارد که آن کسان که به دلیل عدم اقیان ایمان نمی‌آورند، مردمی دروغ‌گویند. اینان همانند بنی اسرائیل اند آن‌گاه که از موسی خواستند که خدا را به آشکارا به آنان بنمایاند و سپس با آن‌که نشانه‌های قدرت خداوندی بر ایشان آشکار شد، گوساله پرستیدند و پیمان شکستند و به آیات خدا کافر شدند و مریم را به فحشاء متهم ساختند و مدعی شدند که عیسی را کشته‌اند و بر خود ستم کردند و رباخواری پیشه گرفتند.

قرآن در آیات پایانی این سوره از ضرورت ایمان به خدا و رسولش به شکلی کامل حکایت می‌کند و مردمان را به نوری که بر ایشان نازل شده است فرا می‌خواند.

به طور خلاصه و فشرده، بحث‌های مختلفی که در این سوره مطرح شده‌اند عبارت‌اند:

- 1- دعوت به ایمان، عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت
 - 2- قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی هر چه بیشتر به سرنوشت جامعه‌های ناسالم
 - 3- حمایت از کسانی که نیازمند به کمک هستند؛ مانند یتیمان، و دستورهای لازم برای نگهداری و مراقبت از حقوق آنها
 - 4- قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه در برابر شکل بسیار زننده‌ای که در آن زمان داشت و به بهانه‌های مختلفی افراد ضعیف را محروم می‌ساختند.
 - 5- قوانین مربوط به ازدواج و برنامه‌هایی برای حفظ عفت عمومی
 - 6- قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی
 - 7- کنترل و نگهداری و بهسازی نخستین واحد اجتماع یعنی محیط خانواده
 - 8- حقوق و وظایف متقابل افراد جامعه در برابر یکدیگر
 - 9- معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدار باش به مسلمانان در برابر آنها.
 - 10- حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی
 - 11- تشویق مسلمانان به مبارزه با دشمنان شناخته شده
 - 12- معرفی دشمنانی که احیاناً فعالیت‌های زیر زمینی داشتند
 - 13- اهمیت هجرت و لزوم آن به هنگام روبرو شدن با یک جامعه فاسد و غیر قابل نفوذ
 - 14- مجدداً بحث‌هایی در باره ارث و لزوم تقسیم ثروت‌های متراکم شده در میان وارثان. همچنین در این سوره به خطر و حيله ی اهل کتاب، مخصوصاً یهود، و موضع گیری آنان در مقابل پیامبران بزرگوار اشاره بعمل آمده است.
- در آخر این سوره ی مبارک با بیان گمراهی های نصاری در مورد حضرت مسیح، عیسی بن مریم، خاتمه می یابد که آنها درباره ی حضرت عیسی غلو و افراط نشان می دادند و حتی او را پرستش کرده، آنگاه او را به صلیب کشیدند.

در حالی که به الله بودنش معتقد بودند، و فکر و اندیشه ی سه گانگی را اختراع کردند و مانند مشرکان بت پرست درآمدند. در صورتی که آیات قرآن آنان را به رجوع و برگشتن از آن گمراهی ها فرا می خواند که به عقیده و باور با گذشت و بلندنظر و شفاف‌سان، یعنی عقیده ی توحید و یکتاپرستی برگردند. خدای متعال گفته است: « وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً إِنْتَهُوا إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ. » (و به تثلیث قائل نشوید. (از این حرف) دست بردارید که به نفع شماست. جز این نیست که الله خدایی است یکتا).

ترجمه و تفسیر سوره النساء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا
وَبَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ
اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید! آن کسی که همه شما را از یک انسان خلق و همسرش را از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را (در روی زمین) پراکنده ساخت، و بترسید از آن الله که (همگی به عظمت او اعتراف دارید، و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست (1)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّاسُ»: مردم. «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: جنس و حقیقتی مشترک (انسانیت). «خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: جفت نفس واحد را از نوع خود او آفرید. «بَثَّ»: پراکنده کرد، منتشر ساخت.
«تَسَاءَلُونَ بِهِ»: به نام او از همدیگر درخواست می‌کنند. یکدیگر را به نام خدا قسم می‌دهند. «الأرحام»: جمع رحم، نزدیکان، پدر یا مادر یا هر دو، مراد این است که از تباہ کردن حقوق آنان بپرهیزید. «رَقِيبًا»: مراقب، نگهبان. (فرقان)

تفسیر:

خداوند متعال سوره ی نساء را با مخاطب قرار دادن عامه ی مردم آغاز و افتتاح کرده است، و آنان را به پرستش الله یگانه دعوت نموده. و آنان را متوجه قدرت و یکتایی و یگانگی خود نموده و فرموده است:
«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: ای مردم! از خدایی بترسید که شما را از یک اصل و منشأ یعنی آدم، به وجود آورده است.
«وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: و سپس از آن یگانه و تنها نفس، همسرش یعنی حوا را خلق و ایجاد کرد، «وَ بَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً»: از آدم و حوا مردان و زنان فراوانی پراکنده و منتشر کرد.
«وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ»: از الله بترسید که یکدیگر را به نام او می‌خوانید، مثلاً می‌گویید: تو را به خدا یا به خاطر خدا. و از صله ی رحم بترسید و آن را قطع نکنید.

در آیه مبارکه از رفتار بد با خویشاوندان و اقارب نهی بعمل آمده است، زیرا، قُرب و اتحاد با اقارب به‌طور خاص می‌باشد و حقوق ایشان نسبت به سایر افراد انسانی بیشتر است؛ طوریکه در حدیث قدسی آمده است: «قال الله تعالى: انا الله و انا الرحمن؛ خلقت الرحم و شققت لها من اسمي؛ فمن وصلها وصلته، و من قطعها قطعته»؛ و حدیث «خلق الله الخلق، فلما فرغ منه، قامت الرحم فاخذت بحقوى الرحمن؛ فقال: مه! فقالت: هذا مقام العائذ منك من القطيعة! قال: الا ترضين ان اصل من وصلك، و اقطع من قطعك؟! قالت: بلى يا رب! قال: فذاك!»؛ و حدیث «الرحيم شجنة من الرحمن؛ فقال الله: من وصلك وصلته، و

من قطعك قطعته»؛ و حدیث «الرَّحْم مَعْلَقَةٌ بِالْعَرْشِ، تَقُولُ: مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ» بر این شاهدند، و به اختصاص صلّه رحم و علایق آن اشاره می‌نمایند. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (1)»: یعنی الله مراقب شما و بر عموم اعمال و احوالتان آگاه است. پس او اعمال خیر و شر شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزا می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

الله مراقب انسانها است:

در پایان آیه خواندیم: «ان الله كان عليكم رقيباً»: «خداوند مراقب شماست». و تمام اعمال و نیات شما را می‌بیند و در ضمن نگهبان شما در برابر حوادث است. خداوند متعال به انواع مختلف مراقب انسانها می‌باشد. و این مراقبت هم از نظر جسمی برای انسان است و هم از نظر معنوی.

از نظر محافظت جسمانی و مادی که مورد سؤال هم می‌باشد باید عرض کنم که الله متعال می‌فرماید: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» (سوره الرعد: آیه 11). برای انسان مامورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می‌کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

نقطه قابل توجه را همانطوریکه در بالا هم گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه‌های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی و یا به اصطلاح دست غیبی می‌بینیم و احساس می‌کنیم که در برابر بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی ما را نجات می‌دهد که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است. خدمت شما بعرض برسانم که: من شخصاً در زندگی شخصی خود برخی از این حوادث را دیده‌ام که راستی حیرت‌آور بوده، که خداوند به فضل و کرم خویش از آن ما را نجات داده است.

دروس حاصله:

خداوند متعال در دو بخش از این آیه مبارکه یعنی در آغاز و بدایت این سوره به «تقوی» امر و سفارش نموده است. یعنی بنیان خانواده، بر تقواست و مراعات آن بر همه لازم و ضروری است. خلقت و تربیت انسان، هر دو به دست الله متعال، پس پروا و اطاعت هم باید از او باشد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا»: در این آیه به این فهم عالی تاکید بعمل آمده است که اساس و بنیاد یک خانواده که هسته اولی یک جامعه را تشکیل می‌دهد، بر اساس تقوا استوار می‌میباشد. انسان‌ها عموماً از یک اصل و منشاء آمده‌اند و در انسانیت و نسب برادر یکدیگرند. اگر انسان چنین مفهومی را دریابد، عموماً با نیکبختی و آسایش به حیات ادامه خواهند داد. و جنگهای خانمان برانداز و ویرانگر روی نخواهد داد که تر و خشک را در کام فرو برد، و پیر و جوان را به دیار نیستی بفرستد.

همچنان در این آیه به اصل بی‌نهایت زیبا اشاره بعمل آمده است، که در اصل انسانیت و

در حقیقت بشریت با هم متحدند، و هیچگونه فرقی بین زن و مرد، سیاه و سفید، عرب و عجم، بین غنی و فقیر، قوی و عاجز فرقی وجود ندارد، همه در نزد حدود الهی ملتزم باشند، و همه مردم مسخر قدرت الهی هستند، و نباید شخصی بر شخصی دیگری، قوم بر قوم دیگری ظلم و تعدی دارند.

بلی زن و مرد در آفرینش وحدت دارند و هیچکدام از نظر جنسیت بر دیگری برتری ندارند.

هدف از نفس واحد، در آیه متبرکه که همانا آدم علیه السلام ابوالبشر، و هدف از زوج همان «حواء» که او را از نوع همان آدم خلق نمود، یعنی مراد از «خلق منها زوجها» این است که همسر آدم از جنس و نوع خود آدم میباید. و از نسل و فرزندان این دو نفر سایر انسانها سراسر عالم پراکنده شدند.

در جمله « وَبَثَّ مِنْهُمَا رَجُلًا كَثِيرًا وَنِسَاءً »: هدف از «بث» جدا سازی است و این فهم را برای ما میرساند که در بدو خلقت و بعد از آدم علیه السلام، ازدواج بین برادران و خواهران مروج بود، چون حرمت ازدواج با محارم حکمی تشریحی است که در آن زمان تشریح نشده بوده.

«واتقوا الله الذي تساءلون به و الارحام ان الله كان عليكم رقيبا»: (و بپرهیزید از خدایی که به نام او از یکدیگر در خواست می کنید و در بارهٔ ارحام از خدا بترسید، همانا خدا مراقب بر شما و اعمالتان است، منظور از (تسائل) به خدا این است که مردم با سوگند به الله متعال از یکدیگر چیزی در خواست کنند و این کنایه از محترم و عظیم بودن الله در نزد بندگان است و می فرماید پاس حرمت ارحام را هم نگاه دارید و به امر آنان اهتمام بورزید و در حق آنان کوتاهی نکنید و منظور از ارحام و نزدیکان، وابستگان نسبی هستند و کلمه (رقیب) به معنای حفیظ و مراقب است و خدا مراقب و محافظ بر شماست و اعمال و سکنت و ایمانی را که شما بواسطه آن از یکدیگر در خواست می کنید و امر ارحام را که در باره آنها به شما سفارش شده است همه را زیر نظر دارد و این حفاظت و نظارت امری ضروری است تا جامعه از خلل و فساد و ظلم و مخالفت و طغیان و ستم محفوظ بماند.

ازدواج با دو خواهر در یک وقت!

در شرع اسلامی ازدواج یا جمع بین دو خواهر (دو خواهر را در يك زمان برای شخص، در نکاح واحد جایز نیست). خداوند متعال می فرماید: «وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَأَلْتُمْ» (نساء: 23). جایز نیست که: دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آنچه گذشته است.

همچنان به اساس حکم حدیثی شریفی که می فرماید: «من كان يؤم بالله واليوم الآفل يجمع ماء في رحم أختين» و پروی: ملعون من جمع ماء فی رحم أختین).

مطابق فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرموده است کسیکه بر الله تعالی و روز آخرت ایمان دارد پس «آب منی» خود را در رحم دو خواهر هر گز جمع نکند.

در فردوس دیلمی حدیث است که من در خدمت نبی علیه السلام حاضر شدم و عرض نمودم که من اسلام را قبول کردم و در نکاح من دو خواهر است پس نبی علیه السلام فرمود که تو در هر دوی آنها یکی را برگزین. «قلت یا رسول الله انی اسلمت وحتی

اخوان قال: طلق ایهما شئت «والترمذی فی روایتہ» «اختر ایهما شئت».

قابل تذکر است هر گاه دو خواهر در دو عقد نکاح صورت گیرد و این معلوم نباشد که همراهی کدام یکی از آنها قبلاً و کدام یکی بعد نکاح شده است پس در این صورت قاضی در میان شوهر هر دو خواهر تفریق میکند و این تفریق طلاق باین میباشد دلیل این است که در میان هر دو آنها نکاح یکی شان بطور یقینی جایز و از یکی به طور یقینی باطل است اکنون تنها در صورت ها می باشد یکی اینکه نکاح یک آنها به طور معین نافذ کرده شود و از یکی باطل کرده شود دو هم اینکه به جهالت نکاح هر دو شان نافذ کرده شود ولی این هر دو صورت ها ممکن نیست اول بدین جهت که به این کار کردن ترجیح بلا مرجح لازم میشود و صورت دو هم بدین جهت ممکن نیست که اول باید به این طور کردن فایده نیست زیرا که مقصد نکاح حلال کردن وطی و تناسل است و در این صورت این مقصود حاصل نمی شود، دو هم اینکه در این کار به هر دوی از زنها ضرر است زیرا که هر دو زنان به یک نفقه گزاره بسر می برند و هر دوی شان مجوس باقی می ماند و هم باکسی دیگر نکاح کرده نمی تواند.

هر گاه مهر این دو زنها برابر بود و تفریق نیز قبل از الدخول (قبل از شب زفاف)، باشد پس به هر دو آنها نصف مهر داده میشود و هر دو ی آنها به نصف تقسیم میکند که در حصه هر دو آنها ربع ربع می آید. دلیل اینست که نصف مهر در هر دوی آنها برای آن یکی واجب می باشد که کدام آنها مقدم باشد و این معلوم نیست که مقدم کدام آنها است پس به جهت عدم اولیت به هیچ یکی آنها ترجیح داده نمی شود پس نصف مهر به هر دوی آنها داده میشود و رأی بعضی حضرات این است که در هر دو هر یکی آنها دعوی کند که من مقدم هستم که برای مدعیه بر اساس همین دعوی داده شود یا هر دو در میان شان صلح کند که در نصف هر دو شان شریک باشند زیرا که علم اصل مستحقه نیست. (أحسن الهدایه شرح هدایه ترجمه أشرف الهدایه مولانا جمیل أحمد مُدَرِّس دارالعلوم دیوبند، مولانا سید داؤود أستاذ أمان الله أمان جلد سوم: تحت عنوان با دو خواهر نکاح در عقود جدا و تفریق در آنها).

به این ترتیب جمع کردن هر دو خواهر به یک عقد، و به اصطلاح در یک نکاح جایز نبوده و طوریکه متذکر شدیم این نکاح حرام میباشد.

خوانندگان محترم!

بصورت کل باید گفت که، شاید حکمت و فلسفه ی این که شرعیت اسلام از ازدواج هم زمان با خواهران جلوگیری کرده، این باشد که:

اولاً: حرمت و شخصیت زن را حفظ کند،

ثانیاً: دو خواهر به حکم نسبت و پیوند نسبی و عاطفی، نسبت به یکدیگر علاقه ی شدید دارند ولی هنگامی که رقیب هم شوند، نمی توانند علاقه ی گذشته را حفظ کنند، به این ترتیب تضاد عاطفی در آنها پیدا می شود که برای زندگی زیان آور است و اساس خانواده را از هم می پاشد؛ زیرا همیشه انگیزه ی محبت و رقابت در وجود آنها در کشمکش است.

ازدواج دو دختر پیامبر اسلام با عثمان ذی النورین:

حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه یکی از صحابه پیامبر و خلیفه سوم بود که در تاریخ اسلام نقش عظیمی را داشته است. از مهم ترین کارهای او جمع آوری قرآن عظیم الشان است و او که یکی از اولین مسلمانان بود، که با دو دختر رسول الله صلی الله علیه

وسلم، به نام‌های (رقیه و ام کلثوم)، ازدواج کرد و از این رو، به لقب «ذوالنورین» یاد می‌شد.

علت مشهور شدن حضرت عثمان به لقب ذی النورین در این بود که این صحابی جلیل القدر با دو دختر نبی اکرم (ازدواج با دختر دوم رسول الله بعد از مرگ اولی) ازدواج نمود.

حضرت عثمان، سی و چهار سال داشت که ابوبکر صدیق او را به دین مقدس اسلام دعوت کرد و او نیز بدون هیچ‌گونه مکث و تردیدی دین اسلام را پذیرفت. بدین‌سان به دین اسلام گروید و در شمار نخستین امت (پیروان) پیامبر درآمد. (ابو اسحاق در این خصوص می‌فرماید: «عثمان بعد از ابوبکر، علی و زید بن حارثه، نخستین کسی است که اسلام آورد و خود را به‌عنوان چهارمین فرد مسلمان مطرح کرد».

پس از اسلام آوردن عثمان، پیوند زناشویی بین او و رقیه دختر پیامبر اسلام برقرار شد. این ازدواج، منزلت او را نزد مسلمانان دو چندان ساخت. داستان این ازدواج را دانشمند مشهور لیبای علی محمد الصلابی متولد 1383 هجری قمری / 1963 م.) چنین شرح و بیان فرموده است: «رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش از آن، رقیه و ام‌کلثوم را به عقد عتبه و عتیبه، پسران ابولهب در آورده بود. اما پس از نزول آیات سوره مبارکه مسد که مضمون آن عبارتند از: «نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد. دارائی و آنچه از شغل و مقام به‌دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند. به آتش بزرگی در خواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود. و همچنین همسرش که در اینجا آتش بیار معرکه و سخن‌چین است در آن‌جا بدبخت و هیزم‌کش خواهد بود. در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است».

ابولهب و همسرش، ام جمیل دختر حرب بن امیه، مادر عتبه و عتیبه، آندو را امر به طلاق دختران محمد صلی الله علیه و سلم دادند و آنان نیز قبل از همبستر شدن، ایشان را طلاق دادند تا خود لطفی باشد از جانب خداوند بر آل محمد و ذلتی باشد از آن ابولهب و فرزندان او سپس همو می‌افزاید: «عثمان به‌محض شنیدن این ماجرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و از رقیه خواستگاری کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز وی را به عقد عثمان در آورد.»

حضرت عثمان (رض) در شمار مهاجران به حبشه بود، اما به‌زودی به مکه بازگشت و به مدینه مهاجرت کرد. ابوجعفر طبری می‌فرماید: «در باره تعداد کسانی که برای اولین بار به حبشه هجرت کردند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی می‌گویند: یازده مرد و چهار زن بودند».

به هر حال، عثمان (رض) و همسرش رقیه، دختر پیامبر، نیز در این جمع بودند. پیامبر اسلام برای آنها چنین دعا کرد: «خداوند یار و همراه عثمان و رقیه باشد، عثمان، بعد از حضرت لوط اولین شخصی است که با اهل بیتش در راه الله هجرت کرده است. پس از وفات رقیه، پیامبر اسلام، ام کلثوم، دختر دیگر خود را به عقد حضرت عثمان در آورد. حضرت عثمان رضی الله عنه پس از 11 سال خلافت، در سال 35 هجرت، روز 18 ماه عید قربان، به‌عمر 82 سالگی به شهادت رسید.

ازدواج حضرت موسی علیه السلام:
با دو دختر حضرت شعیب

در بدو کلام با تمام تاکید و علم یقین با ید گفت که حضرت موسی علیه السلام با دو دختر شعیب علیه السلام و یا دو خواهر که در داستان ها ذکر از آن بعمل آمده به هیچ صورت ازدواج نکرده، بلکه این ازدواج فقط با یکی از دو خواهر صورت گرفته است، طوریکه قرآن عظیم الشان در (سوره قصص آیات 23-29). در مورد می فرماید: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْتَفُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ * فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ * فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ وَنَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ * قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْقَى عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ * فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» یعنی: «و چون (موسی) به آب مدین رسید» یعنی: به چاه آبی که مردم آب آشامیدنی خود و چهارپایان خویش را از آن برمی‌گرفتند «گروهی از مردم را بر آن یافت که حیوانات خود را آب می‌دادند و پایین‌تر از آن، دو زن را یافت که حیوانات خود را دور می‌کردند» از نزدیک آب تا مردم از آب دادن چهارپایان خویش فارغ شوند آن‌گاه بتوانند بی‌مزاحمت و مانعی به آب دادن چهارپایان خود بپردازند «گفت» موسی علیه السلام خطاب به آن دو زن «کار شما چیست؟» یعنی: منظورتان از این کار چیست که گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی‌دهید؟ «گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی‌دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور بازگردانند» عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم نامحرم درآمیزیم، می‌پرهیزیم. یا به این دلیل که از آب دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم «و پدر ما پیری کهنسال است» که به‌خاطر سالخوردگی و ناتوانی نمی‌تواند چهارپایان را آب دهد، از این‌روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم.

«پس» چون موسی علیه السلام سخن آن دو را شنید؛ «چهارپایانشان را برایشان آب داد» به خاطر گرایشی که به کار معروف و یاری‌دادن ناتوانان داشت. «به‌سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست «و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

«پس یکی از آن دو زن - درحالی‌که با شرم و آزرگام بر می‌داشت - نزد وی آمد» «گفت» آن دختر به موسی علیه السلام «پدرم تو را می‌طلبد تا مزد آبدهی‌ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد» و مرا به‌منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده است «پس چون» موسی علیه السلام «نزد او آمد و داستانهای خود را بر او حکایت کرد، گفت» پدر آن دو دختر «نترس که از قوم ستمکار نجات یافتی» یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مدین) تسلطی ندارد.

« یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را استخدام کن» تا گوسفندانمان را به چرا ببرد «چرا که بهترین کسی است که می‌توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است» «گفت» پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو در آورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم - که گویند نامش صفورا بود - را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از چوپانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، چوپانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من.

بدین ترتیب، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی علیه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا ان شاء الله از صالحان خواهی یافت» «گفت» موسی علیه السلام «این» قرارداد و عهده که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچ‌یک از ما دوطرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» «و خدا بر آنچه می‌گوییم» از این شرطهایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ‌یک از ما راهی به‌سوی تجاوز از این شروط نداریم.

«پس چون موسی آن مدت مقرر را به‌پایان رسانید» و آن کامل‌ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود «و خانواده‌اش را همراه برد از جانب طور آتشی را دید به‌خانواده‌اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم باشد که خود را گرم کنید».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (2 الی 4) در باره موضوعاتی؛ دادن اموال یتیمان به خودشان، حرام بودن خوردن مال یتیم، و در باره موضوع تعدد زوجات، بحث بعمل آمده است.

وَأْتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

و اموال یتیمان را به آنان (باز) دهید و اموال بد (خودتان) را با اموال خوب (یتیمان) تبدیل نکنید و اموال آنان را با اموال خود نخورید، همانا این (تصرفات ظالمانه) گناهی بزرگ است. (2)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ألیتامی»: جمع یتیم، کسی است که پدرش را از دست داده و شرعاً و عرفاً به سن بلوغ نرسیده باشد. و یا اینکه یتیم کسی است که پدرش پیش از بلوغ او بمیرد و تا بالغ نشده او را یتیم گویند و یا اینکه «ألیتامی» یعنی: کسانی که پدرانشان مرده اند و بدون پدر مانده اند و در لغت؛ یتیم به معنای افراد و تک افتادگی است.

«أموالهم»: دارایی و اموالشان. «الخبیث»: ناپاک، حرام. «الطیب»: پاک، حلال و جایز.

«لا تأکلوا أموالهم إلى أموالکم»: به ناحق و ناروا اموال یتیمان را به مال خود نیفزایید و از آن استفاده نکنید. «حوباً»: گناهی بزرگ.

تفسیر:

«وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ»: و بر شما لازم است تا اموال ایتام که در سن کودکی پدر خود را از دست داده اند، بعد از اینکه به سن رشد یعنی بلوغ رسیدند، بدهید. در حدیث شریف آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی‌ای نیست». و - چنانکه از آیه (6) همین سوره بر می‌آید - اموال ایتام فقط زمانی به ایشان برگردانده می‌شود که به سن بلوغ برسند، که در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی‌ای که قبل از رسیدن به سن بلوغ داشته‌اند، «وَلَا تَتَّبِعُوا الْاِحْبَابَ بِالطَّبِيبِ»: و مال حرام یتیمان را با مال حلال خود تبدیل نکنید. یعنی: ای مؤمنان! با اموال ایتام همان‌کاری را نکنید که در جاهلیت مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را به جای آن می‌گذاشتند.

برخی از مفسران در مفهوم دیگر آیه مبارکه اشاره نموده می‌فرمایند که: اموال مرغوب یتیمان را با اموال نامرغوب خویش عوض نکنید.

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش نگاشته‌اند که: معنی «وَلَا تَتَّبِعُوا الْاِحْبَابَ بِالطَّبِيبِ»: این است: اموال ایتام را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه اموال پاک و حلال خودتان را بخورید.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ»: اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید تا همه را بخورید.

«إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (2)»: گناهی است بس بزرگ؛ زیرا یتیم ضعیف است و احتیاج به توجه و حمایت دارد، و ظلم کردن به ضعیف در نزد خدا گناهی بزرگ است. سپس در آیه بعدی یعنی سوم مردم را راهنمایی کرده است که اگر مهر المثل را به دختر یتیم ندهند، نباید با او ازدواج کنند.

یتیم کیست؟

قبل از همه باید گفت که: کلمه یتیم از یتیم به معنای تنها آمده است. وقتی به یک طفل یتیم خطاب می‌شود، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، طفل که قبل از اینکه به سن بلوغ برسد، از پدر خود جدا شده باشد و یا هم اینکه پدر خود را از دست داده باشد. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، صفحه 575؛ اقرب الموارد، ذیل کلمه یتیم).

محقق فقه اللغة عربی خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی (96 یا 100 هـ. ق 175/ هـ. ق) « یتیم را به فقدان پدر معنا کرده است. (العین، فراهیدی، جلد 2، صفحه 142) ولی اصطلاح یتیم به طفلی اطلاق می‌شود که بی پدر باشد، و یا پدرش خویش را از دست داده باشد و در ضمن طفل نابالغ باشد، آنرا طفل یتیم (یا صغیر) می‌گویند ولی زمانی که به مرحله بلوغ برسد به او کبیر می‌گویند و دیگر یتیم نیست.

حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم در روایت می‌فرماید: « لا یتیم بعد احتلام»: یعنی (بعد از احتلام یتیمی وجود ندارد و دیگر یتیم نیست) (بروایت ابوداود و بخاری).

علامات بلوغه:

علامت بلوغ در مرد فرود آمدن آب منی و روییدن موی ظهار، و علامات بلوغ در زن: باردارشدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است.

شیخ ابن جبرین رحمه الله می گوید: « در حدیث مرفوع، وارد است که « لا یتیم بعد إحتلام» و معنای آن این است که هرگاه فرد یتیم إحتلام یافت یا حکم به بالغ شدن او شود، اسم « یتیم » از او گرفته می شود، زیرا طبق عادت او دیگر بعد از آن زمان بر کسب و کار توانا است، و بوسیله کسب خود از إنفاق کردن در حقیقت بی نیاز است، اما اگر بعد از آن زمان نیز در کسب توانا نبود و یا حرفه ای را نیافت، در آنصورت او مستحق صدقه و زکات است؛ البته به عنوان فردی فقیر یا مسکین (استحقاق زکات را دارد)، نه بعنوان فردی یتیم (و او با این عنوان) مستحق صدقه و زکات نیست. (زیرا او دیگر بالغ شده) (فتاوی ابن جبرین رقم الفتوی (12645).

قبل از همه باید گفت که: کفالت و سرپرستی یتیم از جمله اعمال صالحه بشمار می آید، خصوصاً اگر یتیم از اقارب و نزدیکان شخص باشد، همین فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره فضیلت سرپرستی یتیم کفایت می کند که فرمودند: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا» بخاری (5304) و مسلم (2983) یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم با اشاره دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود، فرمود: من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود. امام نووی در «شرح صحیح مسلم» درباره سرپرست یتیم می گوید: «یعنی کسی که کاروبار و امورات (زندگی وی) از قبیل نفقه و تأدیب و تربیت و غیره را انجام دهد، و این فضیلت برای کسی حاصل می شود که بوسیله مال خود و یا از مال یتیم کفالت وی را برعهده گیرد».

یتیم نوازی در آیات قرآنی:

بنابراین اسلام به افرادی که زمنیه ی ظلم کردن به آن ها زیاد است، توجه خاصی دارد. یکی از این موارد که اسلام به آن توجه می کند، یتیم است. درقرآن عظیم الشأن 23 بار راجع به اهتمام به حال یتیم سفارش بعمل آمده است. از جمله درسوره بقره: « آیات 83، 177، 215، 220»، در سوره ی نسا «آیات 2، 3، 6، 8، 10، 36، 127» همچنین در سوره های انعام، انفال، اسراء، کهف، ضحی، بلد، ماعون نیز در باره یتیم نوازی سفارش بعمل آمده است. یتیم نوازی فقط این نیست که به او آب و نان بدهیم، بلکه باید به یتیم احترام بگذاریم. «كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ»: (سوره فجر 17) « فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَفْهَرْ » (ضحی آیه 8) یعنی یتیم را نشکن.

أموال یتیم چه وقت به آنها سپرده شود؟

«برای سرپرست یتیم جایز نیست که اموال و دارائی او را به وی تحویل دهد تا زمانی که به حد رشد می رسند، و (رشد) زمانی است که بتوانند به درستی در اموال خود در احوال (مختلف) تصرف داشته باشند و در حرام مصرف نکنند. و زمان سپردن اموالشان در وقت بلوغ (جسمی) آنها نیست، بلکه هرگاه بعد از بلوغ به رشد دست یافتند، چنانکه الله متعال می فرماید: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (سوره نساء 6): یعنی: « و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید! اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید». و هرگاه یتیم به بلوغ (جسمی) رسید دیگر یتیمی او به انتها می رسد (دیگر به او یتیم گفته نمی شود)، و بلوغ بوسیله یکسری امور مشخص می شود، مانند: روئیدن موی خشن بر روی ظاهر (أطراف ألت تناسلی)، یا رسیدن به پانزده سالگی کامل، و یا انزال منی در خواب باشد یا

بیداری، و زن نیز مانند مرد است بجز اینکه دو مورد دیگر یعنی حیض و حمل هم افزون بر موارد دیگر دارند. مؤلف کتاب «المقنع» (139/2) گفته: «بلوغ بوسیله احتلام یا پانزده سالگی کامل یا روئیدن موی خشن در اطراف آلت تناسلی حاصل می شود که دختر علاوه بر این موارد بوسیله حامله شدن و حیض هم حاصل می شود، که حامله شدن دلیل بر انزال اوست». (الشیخ محمد بن ابراهیم فی الفتاوی الجامعة للمرأة المسلمة ج/3 صفحه 1129).

در اموال یتیم نباید خیانت کرد:

در این آیه متبر که بصورت کل سه دستور اساسی در مورد برخورد اموال یتیم ارائه گردیده است:

اول: اموال یتیم را در زمانی که یتیم به سن بلوغ برسد باید برایشان تسلیم نمایم: «و اتوا الیتامی اموالهم» مفهوم این آیه برای مامیرساند، که تصرف در این اموال تنها به عنوان امین و ناظر است نه مالک.

دوهم: دوهمین دستور و حکم که در این آیه متبرکه وجود دارد، اینست که: «ولا تبدلوا الخبیث بالطیب» و هیچ گاه اموال پاکیزه آنها را با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید» یعنی از حیث و میل مال یتیم باید جلوگیری صورت گیرد. در برخی از اوقات چنین ملاحظه شده است که سرپرستان یتیم به بهانه این که تبدیل کردن مال به نفع یتیم است یا تفاوتی با هم ندارد، و یا اگر بماند ضایع می شود، اموال خوب و زبده یتیمان را بر می داشتند و اموال بد و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند.

سوم: سومین حکم که در این سوره وجود دارد اینست که: «و اموال آنها را با اموال خود نخورید» «ولا تاكلوا اموالهم الی اموالکم». یعنی، اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید بطوری که نتیجه اش تملک همه باشد، و یا این که اموال بد خود را با اموال خوب آنها مخلوط نسازید که نتیجه اش پایمال شدن حق یتیمان باشد. در اخیر سوره به انذار بی نهایت معجزه آساء می فرماید: «انه کان حوبا کبیرا» (این گونه تعدی و تجاوز به اموال یتیمان، گناه بزرگی است).

زکات در مال یتیم و دیوانه:

باید گفت که در مال یتیم و دیوانه زکات واجب است، به شرط آن که آزاد، مسلمان و تام الملك (دارای اختیار کامل) باشند. دلیل آن حدیثی است که دار قطنی مرفوعاً از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است: «مَنْ وَلِيَ مَالَ الْيَتِيمِ فَلْيَنْجُرْ بِهِ وَلَا يَتْرُكْهُ حَتَّى تَأْكُلَهُ الصَّدَقَةُ»: «هر کس سرپرست مال یتیم شد، باید با آن تجارت کند نباید آن را رها و بی استفاده بگذارد تا این که زکات تمامش کند». ترمذی (641)، دلیل دیگر وجوب زکات در مال یتیم و دیوانه حدیثی است که آن را امام مالک در (موطأ) از عبدالرحمن بن قاسم که از پدرش روایت نموده که گفته است: «كَانَتْ عَائِشَةُ تَلِينِي وَأَخًا لِي يَتِيمِينَ فِي جِرِّهَا فَكَانَتْ تُخْرِجُ مِنْ أَمْوَالِنَا الزَّكَاةَ»: «عائشه (رضی الله عنها) من و برادرم را که یتیم بودیم به سرپرستی گرفت و زکات اموال مان را می داد».

(موطأ مالک) 251/1 (589)، وجوب زکات در مال یتیم و دیوانه، فتاوی علی، ابن عمر، جابر، عائشه، و حسن بن علی (رضی الله عنهم) می باشد. این فتوا را ابن منذر از آنها نقل کرده است. مراجعه شود به (المغنی) از ابن قدامه: (256/2).

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣﴾

اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم، بیمناک هستید [به شرطی که بتوانید با سایر زنان، به عدل رفتار کنید]، از آن زنانی که می‌پسندید، دودو، سه سه و چهار چهار زن را به همسری خود در آورید. و اگر بیم دارید میان آنان [هم دادگرانه] رفتار ننمایید؛ به یک زن بسنده کنید، یا با کنیزان خود [که تحت تکفل شما هستند]، ازدواج کنید. این راه، به ستم نکردن، نزدیکتر است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَّا تُقْسِطُوا»: این که به عدل عمل نکنید، ما طاب: زنانی که پسندید، قلب به آنان علاقه نشان دهد. «مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»: دو دو، سه سه، چهار چهار؛ یعنی، دو یا سه یا چهار. «أَلَّا تَعْدِلُوا»: این که به عدل رفتار نکنید. هدف، عدالت در امور زندگی است نه محبت قلبی؛ چون در اختیار انسان نیست. «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: آن چه از کنیزان که در اختیار دارید. «أَلَّا تَعُولُوا»: این که ستم نورزید.

تفسیر:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ»: و اگر از این امر بیم داشتید که نتوانید در مهریه یتیم‌ها عدالت کنید به این صورت که هرگاه با یکی از آن‌ها ازدواج کنید و مهری را که به امثال آن‌ها داده می‌شود نپردازید در این صورت از ازدواج با آن‌ها صرف نظر نموده و با سایر زن‌ها ازدواج کنید.

بیان معنای آیه مبارکه: در جاهلیت، اولیای دختران یتیم، چون پسرکاکای ایشان، آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، اما حقوق مقرر در نکاح - چون مهر، را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس الله متعال از نکاح آنان توسط اولیایشان نهی کرد، مگر اینکه با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهری را که مستحق آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده و پرداخته شود، در غیر این صورت باید، بجز دختران یتیم، از زنان دیگر مورد پسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به گمان غالب خود می‌پندارد که در حق دختر یتیم چنان‌که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با او صرف نظر کرده و یک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتی تا چهار زن را به نکاح خود در آورد و در حق دختر یتیم ظلم و ستم نکند.

«فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»: غیر از آنان به میل خود از زنانی که برایتان حلال هستند دو یا سه یا چهار زن عقد کنید.

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»: ولی اگر انسانی از این بیم داشت که نتواند در بین زنان عدالت را برقرار کند، فقط یکی را عقد کنید. یعنی اگر میان همسرانتان در نوبت هم‌خوابی، نفقه، معاشرت، مسکن و امثال آنها، نمی‌توانید عدالت کنید پس فقط «به یک زن اکتفا کنید» نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبت عدالت نمی‌کنید - پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر.

ولی در این فهم این باید گفت که: قول راجح این است که: هدف در آیه عدالت معنوی، یا محبت قلبی مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان گونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به عائشه (رض) در مقایسه با سایر ازواج مطهرات - محبت قلبی بیشتری داشتند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «اللهم هذا

قسمی فیما املك فلا تؤاخذنی فیما تملك ولا املك». «بار الهی! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی (یعنی محبت قلبی) یادداشتی بر عدل پسندیده:

عدل پسندیده و مطلوب میان چند زن، همانا عدالت در مسایل مادی، قسم (تقسیم کردن شبهای هفته) و یکسان بودن نفقه و مخارج زندگانی آنان از قبیل: خوردنی، نوشیدنی پوشیدنی، مسکن و اختصاص ساعات دیدار و حضور است؛ اما عدل معنوی و امر قلبی مانند: دوستی و علاقه مندی بیشتر نسبت به یکی از زنان در توان انسان نیست و در دایره ی قدرت او در نخواهد آمد و رعایت عدالت در احساسات دل و درون از کسی ساخته نیست، چون از اراده ی انسان بیرون است.

«أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: یا به عقد کنیزانی که «ملک یمین» شما هستند اکتفا کنید؛ چون حقی را که زنان به گردن شوهر دارند، آنها ندارند.

مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیت است، نه از طریق ازدواج. خاطر نشان می شود که کنیزان ملکی، حقی در نوبت هم خوابی ندارند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: مراد از آن کنیزان هستند، یعنی زنانی که در جنگ اسیر می شوند و از سوی دولت در میان مردم تقسیم می شوند. منظور آیه همان گونه که در آیات 24 و 25 همین سوره می آید این است که اگر حتی توان تحمل هزینه های ازدواج با یک همسر آزاده را هم نداشتید با کنیز ازدواج کنید، یا این که به بیش از یک همسر احساس نیاز می کردید و رعایت عدالت در میان همسران آزاد و خانواده دار برای شما مشکل بود به کنیزان روی آورید چرا که بار مسئولیت آنان بر شما به نسبت کمتر خواهد بود. (جزئیات بیشتر در مورد احکام کنیزان در ادامه در تفسیر آیه ی 24 می آید).

شان نزول:

در یکی از روایات در باب شان این آیه مبارکه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می داشتند، اما در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هر چه می خواستند از آنان به ازدواج خویش در می آوردند و گاهی میان شان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میان شان رعایت نمی کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجه سازد که همان گونه که از بی عدالتی در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بی عدالتی بیمناک بوده و بیشتر از آن تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها برای شان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز برمی آید. اما آنچه قبلا در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه (رض) بود، اما این معنی که از سبب نزول بر می آید؛ قول ابن عباس (رض) است بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

«ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (3)»: بسنده کردن به عقد یک زن یا کنیز نزدیکترین وسیله و روش است که از جاده ی حقیقت منحرف نگشته و مرتکب ظلم و ناروا نشوید.

یعنی: اکتفا نمودن به یک زن، نسبت به جمع کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندن آنان از آلودگی به جور و ستم، نزدیکتر است. امام شافعی؛ در معنی (الا تعولوا) گفته است: «به نکاح گرفتن یکزن نزدیکتر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته

است: «الا تعولوا - به این معنی است: اکتفا نمودن به یک زن، نزدیکتر به آن است که فقیر نشوید».

شان نزول آیه 3:

صحبین، نسائی، بیهقی و کسانی دیگر از عروه پسر زبیر نقل می کنند که او این آیه را از خاله اش، عایشه مادر مؤمنان (رض) پرسید. جواب داد: ای خواهر زده؛ این آیه درباره ی دختران یتیمی است که زیر نظر و سرپرستی کسانی باشند که اموالشان را با اموال یتیم شریک می گردانند از ثروت و زیبایی آنان در شگفت می مانند و می خواهند بدون در نظر گرفتن عدالت در مهریه و در خوردن اموالشان، آنان را به همسری خود در آورند و کمتر از هم سن و سالانشان مهر بپردازند. بنابراین، آیه از تصمیم این سرپرستان، تا زمان رعایت کامل عدالت، منع بعمل آمد و به آنان دستور داده که با سایر زنان مورد پسندشان ازدواج کنند و به عدل گرایند زیرا مصداق آیه عام و عدالت لازمه ی تمام لحظات و دوران زندگانی آدمی است و سر بر تافتن از دین، ناروا و حرام به شمار می آید.

نظریات سایر مفسران درباره این آیات:

سایر مفسران بصورت کل در مفهوم این آیه مبارکه سه نظریه ذیل را بصورت کل نگاشته اند:

- 1 - حضرت عایشه (رض) در تفسیر این آیه می فرمایند که در زمان جاهلیت مردان به دلیل زیبایی و جمال دختران یتیمی که تحت سرپرستی آنان قرار داشتند و یا با این تصور که آنان کس و کار دیگری ندارند و ما هرگونه که خواسته باشیم می توانیم با آنان رفتار کنیم، با آنان ازدواج می کردند و سپس بر آنان ظلم می کردند. بنابراین ارشاد شد که اگر می ترسید نتوانید با دختران یتیم به عدالت رفتار کنید، زنان دیگری هم در دنیا وجود دارند، از آنان هر کدام مورد پسندتان واقع شود با او ازدواج کنید. (آیه 127 همین سوره این تفسیر آرایه شده را تأیید می کند).
- 2 - ابن عباس (رض) و شاگرد او عکرمه این را این گونه تفسیر کرده اند که در زمان جاهلیت چندهمسری حد و مرزی نداشت. یک مرد حتی با ده زن هم ازدواج می کرد. و هنگامی که این گونه با این ازواج های زیاد هزینه های زندگی او بالا می رفتند، به حقوق برادر زاده ها و خواهر زاده های یتیم خود و خویشاوندان ناتوان دیگر خود دست درازی می کرد. به دنبال این الله متعال برای چندهمسری حدی معین کرد و فرمود که چاره ی پرهیز از ظلم و بی عدالتی این است که حداکثر چهار همسر اختیار کنید تا کثرت آنان شما را از مسیر عدالت خارج نکند.
- 3 - سعید بن جبیر و قتاده و برخی دیگر از مفسران می گویند که ظلم و بی عدالتی با یتیمان را حتی اهل جاهلیت نیز بد می دانستند. اما درباره ی زنان، ذهن آنان از تصور عدالت خالی بود. هر اندازه که می خواستند ازدواج می کردند و سپس با همسران خود با بی عدالتی رفتار می کردند. بنابراین ارشاد شده است که اگر از بی عدالتی و ستم با یتیمان پرهیز می کنید و آن را بد می دانید، از بی عدالتی و ستم با زنان نیز پرهیز کنید و آن را بد بدانید.

اولاً بیش از چهار همسر اختیار نکنید و در محدوده ی این چهار نیز تنها به حدی بسنده کنید که بتوانید بر عدالت قائم بمانید. کلمات احتمال این هر سه تفسیر را دارند و بعید هم

نیست که هر سه مفهوم مراد باشند. و نیز این آیه مفهوم دیگری هم می تواند داشته باشد و آن این که اگر شما این گونه نمی توانید با یتیمان عدالت کنید، با زنانی که بچه های یتیمی دارند، ازدواج کنید. (برای تفصیل مراجعه شود به تفسیر: تفهیم القرآن).

أحكام بیان شده در این آیه:

امام ابوحنیفه (رح) به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. اما امام مالک، امام شافعی و جمهور علماء بر آنند که نکاح دختر یتیم تا آنگاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

ولی دختر یتیم - مثلاً پسرکاکا وی، در صورت عدالت در پرداخت مهر، می تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه (رح) است، ولی مذهب امام شافعی (رح) بر آنند که ولی نمی تواند، به عنوان عقدکننده، او را به ازدواج خودش در آورد، مگر به اجازه حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است. در تفسیر «معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی» آمده است: «بعضی از عدم توجه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی توانید عدل و مساوات را بر قرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیه دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً نا جایز است.

اما باید اندیشید که اگر هدف الله متعال در این آیات، جلوگیری از نکاح بیش از یک زن می بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل بپردازد که: «فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَّةً وَرُبْعًا»: یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دودو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه کرامش و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچ گاه ازدواج با بیش از یک زن را جلوگیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیر اختیاری یعنی در محبت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد زوجات آمده است». (در این مورد مراجعه شود به کتب معتبر فقهی)

فلسفه تعدد زوجات:

دین اسلام، به سبب ضرورت و نیاز و با شرایطی خاص اما مقید و محدود، تعدد زوجات را مباح و حتی مطلوب می داند؛ از جمله: رسیدگی تمام و همه جانبه به خانواده های بی سرپرست، توانایی تدارک نفقه و مخارج زندگانی افراد تحت تکفل، عدالت و درستکاری میان زنان و معاشرت با آنان به شیوه ی نیکو.

علاوه بر این موارد، به مطالب استثنایی ذیل نیز می پردازیم:

الف: عقیم بودن:

زن اول، نازا (عقیم) است و مرد فطرتاً دوست دارد، فرزندی داشته باشد تا پس از مرگ، اموالش به او برسد و زحماتش به ثمر نشیند. اکنون مرد، این زن اول را طلاق بدهد، یا این که زنی دیگر بیاورد و اولی را هم طلاق ندهد؟ بی گمان اگر زنی دیگر

بیاورد و اولی را هم نگه دارد، به شرط محفوظ ماندن شخصیت و رعایت کامل حقوق او، آن زن، کمترین زیان می بیند.

ب: شمار فراوان زنان:

در اغلب کشورها شمار نوزادان دختر از شمار نوزادان پسر بیشتر است. گاهی نیز پس از جنگهای فراگیر و خانمانسوز، مردان فراوانی کشته، مفقود، روانی و از کار افتاده می شوند و از شمارشان می کاهد. حال بهتر است مردی چند زن بگیرند تا عفت و پاکدامنی زنان در امان باشد و جامعه از انتشار مریضی مسری (ایبمی)، آلوده دامنی، آوارگی و دربه دری و از نوزادان سر راهی، که از آثار زنا و فحشا است، پاک و مصون بماند.

ج: توان جنسی:

اصولاً، زنان به طور کلی - احساس جنسی به مراتب کمتری دارند به علاوه، معمولاً سرد مزاجی و بی میلی، بخصوص پس از رسیدن به سن یائسگی با مشکلات خاصی روبه رو می شود که هنوز مرد، از توان جنسی بیشتری برخوردار است و برای تأمین سالم غریزه ی جنسی و نیازردن همسر بی رغبت، به ازدواج مجدد نیاز دارد، تا او را از نزدیک شدن به زنا - که موجب تباهی دین و مال و تندرستی است، مصون بدارد. اما با این توضیح، برخی از مردان مسلمان برای انتقام گرفتن از زن خود یا فقط به خاطر شهوترانی و هوس بازی، نه، به خاطر اهدافی که بیان شد، خودسرانه ازدواج می کنند که دور از اصول و مبانی اسلامی است و رضایت همسر اول و تفاهم زوجین، از بدیهی ترین شرایط ازدواج دوم است.

بی تردید، مردانی که با چند زن ازدواج می کنند و ابرومندانه و با رعایت حقوق همدیگر، زندگی را به سر می برند، پسندیده است نه آن که زنان در کار حرام و شرم آور فرو روند و بازیچه ی دست ناپاک بدکاران شوند.

یادداشت کوتاه افراد که چند همسر دارد:

مردی که چند زن دارد، بر وی واجب است که در خوراک و پوشاک و نوبتهای شبانه، مساوات و برابری را رعایت نماید؛ کسی که مساوات نمی کند در قیامت مفلوج برمی خیزد، و یک جانب وی به زمین کشیده می شود. کسی که در نکاح وی یک زن آزاد و یک کنیز باشد؛ کنیز را نسبت به آزاد، نصف نوبت است؛ و کنیزی که مملوکه باشد، در نوبت آن کدام حق معین نیست؛ و به رضای مالک آن مربوط است.

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ﴿٤﴾

و مهریه های زنان را به عنوان هدیه ای خالصانه و فریضه ای خدایانه بپردازید. پس اگر با رضایت خاطر چیزی از مهریه خود را به شما بخشیدند، آن را (دریافت دارید و) حلال و گوارا مصرف کنید. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَقْتُمْ» «جمع صدقه: مهریه ها زنان». «نِحْلَةً»: هدیه، عطیه بلا عوض.
«شَيْءٍ مِنْهُ»: زنان تحت تأثیر عواطف همه ی مهر خود را نبخشند. «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ»: زن، در گرفتن یا بخشیدن مهریه، آزاد و مستقل است. «هَنِيئًا»: گوارا، خوش مزه. «مَرِيئًا»: مفید و سازگار، خوش گوار، مال گوارا، مالی است که صاحبش آنرا با طیب خاطر و

رضایت ببخشد. قابل توجه است که: رضایت ظاهری کافی نیست. رضایت قلبی لازم است. بخشش‌های اکراهی، اجباری و یا رودربایستی اعتبار ندارد.

تفسیر:

«وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً»: بر مسلمان لازم است تا مهریه زن را با طیب نفس و رضایت خاطر بپردازد. و در این زمینه بر او برتری جوئی نکند زیرا مهریه حق زن و کوچکترین وظیفهٔ مرد در قبال زن است.

«فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا»: ولی اگر خود زن می‌خواست به طیب نفس چیزی از آن را یعنی مقداری از مهر را به عنوان هدیه به شوهر ببخشد، یعنی اما اگر آنان با میل خودشان بخشی از آن را به شما بخشیدند می‌توانید آن را حلال و گوارا نوش جان کنید.

«فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا (4)»: در چنین حالتی بر شوهر گناهی نیست تا این هدیهٔ حلال و پاک را بپذیرد و آن را گوارا بخورد. لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی خاطر زنان است، نه مجرد موافقت آنها با ألفاظی که از آن رضایت و طیب خاطر بر نمی‌آید.

ابن عباس (رض) در تفسیر «هَنِيئًا مَّرِيئًا» فرموده است: «هرگاه زن بدون زیان رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست.»

«هَنِيءٌ» در لغت: طعام لذیذی را گویند که طبع را بدان رغبت باشد؛ «مَرِيءٌ» خوراکی است که به خوبی هضم شده، جزو بدن قرار یابد، و موجب صحّت و توانائی تن گردد.

در تفسیر کشاف آمده است: از شعبی روایت کرده‌اند که مردی همراه با همسرش به نزد شریح آمد و خواستند که در باره بخشی از مهر که زنش به او بخشیده بود و زنش دوباره می‌خواست آن را درخواست کند، در حق آنان داوری کند. شریح گفت: به او برگردان. آن مرد گفت: مگر خدای متعال نفرموده است: «إِنْ طِبْنَ لَكُمْ؟» شریح گفت: اگر دل او خوش می‌بود، آن را از تو دوباره درخواست نمی‌کرد. همچنین از او روایت کرده‌اند که گفته است: به آن دلیل آن را بر می‌گردانم که بخشیده است، نه به آن دلیل که زنان بسیار نیرنگ می‌ورزند.

چنین روایت کرده‌اند که یکی از زنان قبیله معیط مهرش را که هزار دینار بود، به شوهرش بخشود، شوهرش پس از یک ماه او را طلاق داد و زنش به عبدالملک بن مروان شکایت برد و شوهر گفت: آن را با خوشدلی به من بخشیده است و عبدالملک گفت: پس آیه پس از آن را چرا به یاد نمی‌آوری که می‌فرماید: «فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا». پس به او برگردان. همچنین از عمر روایت کرده‌اند که به فضات خویش چنین نوشت: «زنان یا از روی رغبت و یا از ترس چیزی را می‌بخشند و اگر زنی بخشی از مهر خود را ببخشد، سپس دوباره آن را طلب کند، چنین حقی را خواهد داشت.»

از ابن عباس روایت کرده‌اند که در باره این آیه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسش شد و آن حضرت فرمود: «إِذَا جَادَتْ لزوجها بالعطية طائعة غير مكرهة لا يقضى به عليكم سلطان ولا يؤاخذكم الله به في الآخرة». (هرگاه زنی بدون اکراه و با خوشدلی چیزی را به شوهرش ببخشد، هیچ حاکمی حق نخواهد داشت در آن باره به زیان شما حکم کند و خدا هم در آخرت شما را مورد بازخواست قرار نمی‌دهد).

همچنین روایت کرده‌اند که گروهی از مردم از آن که به مهری که برای زنان خود در

نظر گرفته‌اند، دوباره از آنان بازپس گیرند، احساس گناه می‌کردند و خداوند فرمود: اگر یکی از آنان با خوشدلی و بدون اکراه و نیرنگ آن را به شما ببخشد، می‌توانید حلال و گوارا آن را مصرف کنید. البته از آیه می‌توان فهمید که راه در این باره بسیار تنگ و احتیاط واجب است، برای این که چنین حکمی بر شرط طیب نفس (خوشدلی) معلق است و فرموده است: «فإن طبن» و «وهبن» یا «سمحن» فرموده است تا این حکم را آشکارا بگوید که موضوع مورد عمل آن است که زن بخواهد با خوشدلی از بخشی از مهر خویش درگذرد. همچنین فرموده است: «فإن طبن لكم عن شيء منه»: و فرموده است: «فإن طبن لكم عنها» تا به زنان گوشزد کند که هر چه کمتر آن را ببخشند. از لیث بن سعد روایت کرده‌اند: بخشیدن تمام مهر، مگر اندکی از آن، از جانب زن روا نیست. از اوزاعی نیز روایت کرده‌اند: اگر زن فرزندی نزاده باشد و یک سال در خانه شوهرش نمانده باشد، بخشیدنش جایز نیست. همچنین می‌توان چنین گفت که ضمیر از آن حیث مذکور آمده که منصرف به لفظ مفرد صدق و دربرگیرنده بخشی از آن باشد؛ اما اگر مؤنث می‌آمد از ظاهر عبارت بخشیدن همه مهر استنباط می‌شد، زیرا عبارت «بعض الصدقات» بر بخشی از آن و بیشتر دلالت می‌کند.

درس حاصله:

در این آیه مبارکه در باره موضوع بی‌نهایت مهم مورد بحث قرار گرفته که همانا موضوع مهر می‌باشد. که برای سعادت خانواده بی‌نهایت مفید و ارزنده می‌باشد.

شان نزول آیه مبارکه:

أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن المنذر بن داود بن مهران التميمي الحنظلي الرازي (240 - هجری 327 هجری) مشهور این ابوحاتم از ابوصالح روایت کرده است: چون شخصی دختر خویش را به شوهر می‌داد مهر او را خودش می‌گرفت. پروردگار با عظمت ما آیه: «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طَبِنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»: را نازل و مسلمانان را از این کار نهی کرد.

تعریف مهر:

اصل این لغت، سامی و مشتق از کلمه «موهار» به معنای قیمت و بهای زن است این کلمه از زبان عبری به عربی منتقل شده و به کلمه «مهر» تغییر یافته است، کلماتی مانند صدق، صدقه، نافجه، نیز به معنای «مهر» آمده است. مهر در اصطلاح فقهی، حقوقی، مالی است که به موجب نکاح واجب است زوج به زوجه خویش بپردازد. مهریه در قرآن عظیم الشان و احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم بصورت دقیق توضیح شده است.

و در برخی از آیات و روایات به وجوب مهر و سایر خصوصیات آن به تفصیل بیان و تصریح یافته است. از جمله آیه مبارکه: «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً 4» (بپردازید به زنان، مهرهایشان را به صورت رایگان).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبل از پروردگار با عظمت، هدایت فرموده است که: اموال یتیمان را هنگامیکه به سن رشد یعنی سن بلوغ رسید به آنان برگردانند و مهر زنان را به طور کامل تادیه نماید.

اینک در آیات (5 الی 6) یکبار دیگر به تحویل دادن اموال یتیم به دو شرط برای خودشان اشاره بعمل آورده است: آن دو شرط عبارت است از:

- 1 - کم رشد و سفیه نبودن آنان.
 - 2 - آزمودن شان در توانایی نگهداری از اموال خود.
- وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾**

اموال کمخردان (کم عقلی، یا نادان) را که در اصل اموال شما است به خود آنان تحویل ندهید. چرا که خداوند اموال را برایتان قوام زندگی گردانده است. از (ثمرات) آن خوراک و پوشاک ایشان را تهیه کنید و با سخنان شایسته با آنان گفتگو کنید (و ایشان را نیازارید و با ایشان بدرفتاری نکنید).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، کم خردان بیعقل یا نادان، سفیه از میان مردان، زنان و کودکان، کسی است که اموالش را بیهوده هزینه و وتیت و پاشان می کند، یعنی دست به ولخرجی و مصارف بیجا می زند، و به شیوه ی دقیق و سنجیده شده دخل و تصرف نمی کند و حساب دخل و خرج خود را ندارد و برای خود و خانواده، ضرر و زیان به بار می آورد. اصل سفه: به معنای پریشان در عقل و راه و روش است.

«أَمْوَالِكُمْ»: یعنی، اموالهم: ثروت و دارایی کم عقلان که در اختیار شماست. اضافه ی اموال به «کم» (سرپرستان) برای تشویق آنان در حفظ و نگهداری اموال یتیمان است، آن گونه که از اموال خودشان، مراقبت و مواظبت می کنند. «قِيَامًا»: وسیله پایداری و مایه پابرجائی. «وَ اكْسُو»: بپوشانید.

تفسیر:

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»: اموال خود را به یتیمان ولخرج و مبدّر ندهید که آن را تباه و نابود کنند؛ چون خدا آن را قوام بدن و معیشت شما قرار داده است.

کلمه «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ» این فهم عالی را میرساند که: یتیم، از تصرف در مال خود ممنوع است. بناً مالی که سبب برپا ماندن جامعه است، نباید در اختیار سفیه گذاشته شود. حاکم شدن سفیه حتی بر اموال خود، ضربه ی اقتصادی به جامعه است و جامعه نست به اموال شخصی افراد حقّ دارد. «أَمْوَالِكُمْ» به جای «أموالهم» مراد: اموال خود ایتام است و دلیل اینکه حق تعالی اموال را به اوصیای ایتام نسبت داد این است تا بدین وسیله ایشان را به نگهداری از اموال ایتام همچون اموال خودشان برانگیزد.

به طوری که امور زندگی تان به وسیله همین اموال سر و سامان می گیرد، پس اگر سفیهان کمخرد بیعقل این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می شوند.

ابن عباس (رض) فرموده است: سُفَهَا عبارتند از اطفال نابالغ و زنان. طبری گفته است: مال سفیه را به خودش ندهید که آن را تباه کرده و به صورتی بد در آن تصرف می کند، اعم از این که بچه باشد یا مرد، مذکر باشد یا مؤنث، تفاوتی ندارد.

«وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَ اكْسُوهُمْ»: خوراک و لباس آنان را از آن مال فراهم کنید. یعنی: برای شان از اموال خودشان مقرری ای بپردازید که به وسیله آن مخارج خوراک و پوشاک

خویش را تأمین کنند.

«وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (5)»: و با آنان به نرمی سخن گوئید و قناعت آنان را با الفاظی نیکو و گفتاری شایسته حاصل و از آنان محافظت و خاطر داری کنید. علماء بدین نظر آند که: ممنوع کردن افراد از تصرف در اموالشان، واکنش دارد. چاره‌ی آن برخورد و سخن نیکوست.

بنابا نرمش و نیکی با آنان سخن بگوئید. به آنها بگوئید وقتی بزرگ شدید و رشد یافتید اموالتان را به خودتان تحویل می دهیم. این آیه دلالت بر ایجاد نفرت نسبت به اسراف و بیان خطرات آن است و اینکه اسراف عملی است که آن را معمولاً انسان‌های نادان انجام می‌دهند.

دروس حاصله:

در این آیه موضوع «سَفَه» مورد بحث قرار گرفته و به اصطلاح مبحث که در آیه فوق و قبلی در مورد یتیم بود، آنرا تکمیل میدارد. و با تمام وضاحت می فرماید که: «أموال و ثروت های خویش را به دست اشخاصی سفیه نسپارید». بلکه بگذارید تا آنها در مسائل اقتصادی رشد پیدا کنند تا اموال شما در معرض مخاطره و تلف قرار نگیرد.

«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «سَفَه» (بر وزن هدف) در اصل، یک نوع کم وزنی و سبکی بدن است، به طوری که به هنگام راه رفتن تعادل حفظ نشود، و به همین جهت به افسار که ناموزون است و دائماً در حال حرکت است، «سفیه» گفته می شود، سپس به همین تناسب در افرادی که رشد فکری ندارند، به کار رفته است، خواه کمی عقل آنها در امور مادی باشد یا در امور معنوی.

ولی روشن است: منظور از سفاهت در آیه فوق، عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است، به طوری که شخص نتواند سرپرستی و مسؤلیت اموال خود را بر دوش گیرد، و در مبادلات مالی منافع خود را تأمین نماید. و به اصطلاح، در معاملات تجاری کسی فریب اش دهد.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش در مورد فهم کلمه: « سفیه» مینویسند که این کلمه صرف شامل حال دیوانه ها و یا اشخاص که ذهن شان کم رشد نموده نمی باشد، بلکه شامل آن‌ده از اشخاصی هم میگردند که دایم الخمر هم باشند.

واقعیت هم همین است که شخص با نوشیدن خمر و سایر مسکرات عقل خود را از دست میدهد و منافع و مصالح خود و خانواده و در نهایت منافع و مصالح یک مجتمع را به خطر مواجه می سازد.

برخی دیگری از مفسرین اطلاق « سفیهان» را بر کسانی می نمایند که از احکام و دستاویز دین الهی را رعایت نمی نمایند و از احکام دین الهی سرپیچی مینمایند، قرآن عظیم الشان در این بابت می فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»، «سوره بقره، آیه ۱۳۰»، جزء افراد سفیه و نادان، کسی است که از آیین ابراهیم، روی گردان خواهد شد...؟!!

بنابر همین منطق است که قرآن عظیم الشان در دفع بلای این عده از اشخاص میفرماید: «وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» (سوره الفرقان: 63): و وقتی که با جاهل روبرو شدید و وعظ و نصیحت مؤثر نه افتاد و انسان جاهل بود درین صورت رهنمود و سفارش آیه

مبارکه همین است که به دادن سلام از بحث با جاهل بگذرید و راه خویش را در پیش گیرید.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

یتیمان را (پیش از بلوغ با در اختیار قرار دادن مقداری از مال و نظارت بر نحوه معامله و کارائی ایشان در میدان زندگی، پیوسته) بیازمائید تا آن گاه که به سن ازدواج می‌رسند. اگر از آنان صلاحیت و حسن تصرف دیدید، أموالشان را بدیشان برگردانید، و اموال یتیمان را با اسراف و تبذیر و با عجله و شتاب نخورید (و به خود بگوئید که) پیش از آن که بزرگ شوند (و اموال را از دست ما بازپس بگیرند آن را هرگونه که بخواهیم خرج می‌کنیم) از سرپرستان آنان) هرکس که ثروتمند است (از دریافت اجرت سرپرستی و دست‌زدن به مال ایشان) خودداری کند، و هرکس که نیازمند باشد به طرز شایسته (و به اندازه حق الزحمه خود و نیاز عرفی، از آن) بخورد. و هنگامی که أموالشان را به خودشان (بعد از بلوغ) بازپس دادید، بر آنان شاهد بگیرید، و اگرچه علاوه از گواهان، خدا گواه است و) کافی است خدا حسابرس و مراقب باشد. (۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابتلوا»: آزمایش کنید، بیازمایید، امتحان نماید. «النکاح»: سن بلوغ، اهلیت ازدواج، سن زناشویی. «آنستم رشدا»: رشد فکری، شایستگی و دخل و تصرف در آن مشاهده کردید، درک نمودند. «اسرافاً»: (اسراف): زیاده روی و تجاوز از حد اعتدال اسراف گویند. «بیداراً»: شتابگرانه، عجولانه [پیشی گرفتن، مبادرت و جلو افتادن]. «فلیستعفف»: (عف): باید خودداری ورزد، باید آلوده ی خیانت نشود. «بالمعروف»: به طور پسندیده، مطابق عرف محل، به اندازه ی زحمت خود. «حسیباً»: مراقب، مواظب، حسابرس، مراقب.

شان نزول آیه مبارکه:

در شان نزول آیه مبارکه آمده است: که آیه درباره ثابت فرزند رفاعه و کاکایش نازل شد، زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خرد سال بود، سپس کاکا اش به محضر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و در خانه‌ام تحت تکفلم به سر می‌برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال آیه مبارکه: «وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ الْخ» نازل یافت. نازل شد.

تفسیر:

«وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ»: در این آیه مبارکه دستور دیگری در باره یتیمان و سرنواشت اموال آنها داده می‌فرماید: «یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به سن بلوغ و ازدواج بلوغ برسند» سن احتلام که در آن صلاحیت ازدواج را پیدا می‌کنند. «و ابتلوا الیتامی» یعنی: پیش از آن که به بلوغ برسند، عقل آنان را بیازمایید و احوال و شیوه تصرف آنان و میزان شناخت آنان در این کار را مورد آزمایش قرار دهید، اگر

معلوم داشتید که به رشد رسیده اند (راه خود را بازیافته اند، به محض آن که به سن بلوغ برسند، اموالشان را به آنان برگردانید و منظور از بلوغ در این جا بلوغ ازدواج است و این امر با احتلام حاصل می شود، زیرا وقتی شخص به سن احتلام رسید، اهلیت ازدواج را خواهد داشت و می داند که ازدواج به چه هدفی انجام می پذیرد که همان توالد و تناسل است. (تفسیر کشاف) ترتیب دادن این آزمایش در نزد امام ابوحنیفه و امام شافعی (رحمه الله علیهما)، قبل از بلوغ و در نزد امام مالک (رح) بعد از بلوغ است.

سن بلوغ نزد امام شافعی و احمد این حنبل پانزده سالگی و نزد امام مالک و امام ابوحنیفه (رح): هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرود آمدن آب منی و رویدن موی ظهار و در زن: باردار شدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است.

«فَإِنْ أَنْسَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» و اگر در این موقع در آنها رشد (کافی) برای اداره اموال خود یافتید، بدون تأخیر اموالشان را به آنان تحویل و بازگردانید.

رشد: در نزد امام شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرف در مال. اما در نزد جمهور فقهاء رشد، فقط اهلیت تصرف در مال است. امام ابوحنیفه (رح) بر آن است که هرگاه یتیم به سن بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هر حال به وی باز گردانده می شود، هر چند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. اما مذهب جمهور بر این است که: تا وقتی رشد و اهلیت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی شود؛ در هر سنی که باشد. «وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا»: سپس بار دیگر به سرپرستان تاکید می کند، می فرماید: و پیش از آن که بزرگ شوند اموالشان را از روی اسراف نخورید، و بهانه نیاورید و بگوید: قبل از این که بزرگ شوند و مال را از ما بگیرند، ما به میل خود آن را خرج می کنیم.

«وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ»: و دیگر این که: جماعت سرپرستان ایتم اگر متمکن و ثروتمندند نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتم استفاده کنند. «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»: و اگر فقیر و نادار باشند تنها می توانند (در برابر زحماتی که به خاطر حفظ اموال یتیم متحمل می شوند) با رعایت عدالت و انصاف، حق الزحمه خود را از اموال آنها بردارند.

«فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ»: سپس به آخرین حکم در باره اولیا ایتم اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که می خواهید اموال آنها را به دست آنها بسپارید، یعنی بعد از این که یتیمان بزرگ شدند و به سن بلوغ رسیدند، بر آنان شاهد و گواه بگیرید» که مبدا بعداً انکار کنند. و هیچ دلیل و ذرایع برای اتهام و نزاع و گفتگو باقی نماند. شاهد و گواه گرفتن در نزد مالکی ها و شافعی ها، واجب و در نزد احناف، مستحب است.

«وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (6)»: در پایان آیه می فرماید: اما بدانید که حساب کننده واقعی خداست و مهمتر از هر چیز این است که حساب شما نزد او روشن باشد، اوست که اگر خیانتی از شما سرزند و بر گواهان مخفی بماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد. «وکفی بالله حسیباً». و الله تعالی برای محاسبه کافی است.

خوانندگان محترم!

الله متعال بعد از اینکه حرمت قطعی خوردن اموال یتیم و بازپس دادنش به آنان، زمانیکه به سن رشد فکری می رسند؛ به بیان گرفت، اینک در آیات متبرکه: (7 الی 10)، بحث

درباره حقوقی ورثه در ترکه، حقوقی محتاجان و نیازمندان، یتیمان و نزدیکان غیر وارث را به بیان میگیرد.

در این آیات متبرکه که به تمام وضاحت بیان میدارد که: ماترک مُرده (میت - متوفی)، به دختر و پسر کوچک و بزرگ و به زنان می رسد و آن رسم و قانون جاهلی مردود و بی اثر است و نباید هیچ یک از آنها از حق خدا دادی خویش محروم شوند. میان مرد و زن، کوچک و بزرگ هیچ فرقی در مال ورثه وجود ندارد. ماترک چه کم باشد چه زیاد - سهم همه ی ورثه محفوظ است.

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿٧﴾

مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذارند، سهمی دارند. و زنان [نیز] از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای گذارند، سهمی دارند- از آنچه از آن [مال، خواه] اندک یا بسیار باشد. - که [به عنوان] سهمی معین [و مقرر] شده است. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِّلرِّجَالِ»: جمع رجل، برای مردان، منظور از آن فرزندان و نزدیکان است.

«نَصِيبٌ»: سهم، بهره، مَفْرُوضًا: قطعی، واجب، مشخص،

شان نزول آیه ی 7:

ابو شیخ و ابن حبان در کتاب فرایض از ابن عباس (رض) نقل می کنند که: در دوران جاهلی به دختران، کودکان و زنان ارث نمی دادند و می گفتند: چگونه به کسی اموال بدهیم که بر اسب سوار نمی شود، سلاح بر نمی گیرد و با دشمن نمی جنگد؟ تا این که مردی از انصار به نام اوس پسر ثابت که دو دختر و پسری کوچک داشت، فوت کرد. پسرکاکا اش به نام خالد و عرطفه، به عنوان عصبه، تمام اموال او را بردند. ام کحله یا کحه، همسر اوس، خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و ماجری را تعریف کرد. فرمود: نمی دانم، چه بگویم. که سرانجام این آیه ی مبارکه نازل شد.

تفسیر:

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ»: برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می گذارند سهمی است، و همه ی آنها در اصل وراثت شریک و یکسانند، هرچند که در میزان و مقدار آن متفاوت اند.

یعنی: از تمام آنچه که متوفی بر جای می گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث بر هستند، سهم و بهره ای است، هرچند مال متروکه جز برای استفاده مردان صلاحیت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا اینکه فقط برای استفاده زنان صلاحیت داشته باشد، چون زیورآلات «که به عنوان سهمی معین و مقرر گردیده است» یعنی: این حقی است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست بردن در آن باهدف از بین بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.

«مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ»: یعنی «ترکه» زیاد باشد یا کم تفاوتی ندارد.

«نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (7)»: «و این سهم (از سوی خدا) تعیین شده است.

باید یادآور شد که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسم بود، که عرب در زمان جاهلیت از روی سرکشی و سنگدلی، به ناتوانانی از قبیل زنان و کودکان ارث نمی دادند

و ترکه وارث را فقط به مردان قوی و نیرومند تقسیم می‌گردند، چون به گمان آنها مردان اهل جنگ و پیکار و گرفتن مال مردم بودند.

پس پروردگار مهربان و با حکمت قانونی برای بندگانش پایه ریزی کرد که در آن زنان و مردان نیرومند و ناتوان برابری، و پیش از وضع این قانون مطالبی را بصورت خلاصه ارائه داد تا این مسئله در درون مردم جای بگیرد. سپس قضیه را بصورت مفصل آورد، و همه مشتاقانه به آن روی آوردند، و وحشت و تعجبی که منشا آن عادت‌های زشت جاهلی بود از آنان دور شد.

پنج دستور حقوقی:

در این آیه مبارکه پنج دستور حقوقی با اعجاز خاصی چنین بیان یافته است:

اول: این که میراث تنها حق مردان نیست، بلکه زنان نیز در آن حق دارند. یعنی اینکه: زنان همانند مردان حق ارث دارند و دین، حافظ حقوق آنان است.

دوم: این که میراث به هر حال باید تقسیم شود، هر چند کم باشد. تقسیم عادلانه‌ی میراث، مهم است، نه مقدار آن، بطور مثال اگر میت حتی یک متر تکه هم از خود به جای گذاشته باشد و ده ورثه داشته باشد همان یک متر تکه باید به ده نفر ورثه تکه و تقسیم شود. این مسئله دیگری است که یکی از وارثان بخواهد سهام وارثان دیگر را بخرد.

سوم: این که از این آیه این مطلب نیز واضح می شود که قانون وراثت هر نوع اموالی را چه منقول باشند یا غیر منقول، زراعتی باشند یا صنعتی و یا هر نوع مال دیگری را نیز شامل می گردد.

چهارم: این که مسئله ی حق میراث زمانی به وجود می آید که میت از خودش مالی به جای گذاشته باشد.

پنجم: این که این قاعده نیز از این آیه روشن می گردد که در صورت زنده بودن خویشاوندان نزدیک تر خویشاوندان دورتر ارث نمی برند. یعنی خویشاوندی که نزدیکتر است، در ارث مقدم‌تر میباشند.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٨﴾

و چون خویشاوندان (که وارث نیستند) و یتیمان و ناتوانان در تقسیم میراث حاضر شوند، پس به آنها چیزی از آن (مال به طور بخشش) بدهید، و با آنها سخن نیک و شایسته بگویید. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«القسمة»: مال مورد تقسیم، در وقت تقسیم ارث. «اولوا القربی»: نزدیکان نیازمند غیر وارث. «فارزقوهم»: آنان را برخوردار سازید، پیش از تقسیم، از سهم وارثانی که صغیر نیستند، چیزی به آنان عطا کنید. این، هدیه، مندوب است نه واجب؛ هر چند ابن عباس و... آن را واجب می شمردند.

تفسیر:

«وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ»: و اگر هنگام تقسیم (ارث)، نزدیکتی و خویشاوندانی (که ارث نمی‌برند) یتیمان و مسکینان حاضر شدند، به منظور شادکردن شان، پس چیزی از آن مال «ترکه» به آنان روزی دهید.

« وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (8) »: در خطاب به آنان سخنی شیرین و زیبا بر زبان بیاورید. مثلاً از آنان معذرت بخواهید که «ترکه» به صغیرها تعلق دارد: بطور مثال برای شان بگویید: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است. ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است که: «آیه میراث (آیه 11) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن عباس (رض)، مذهب جمهور فقهاء و ائمه اربعه نیز هست. اما از ابن عباس (رض) در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارث بر نیستند، مفید و جوب است، هر چند که مردم عمل به آن را ترک کرده‌اند. ولی به نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکه متوفی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحب است نه واجب. دروس حاصله از آیه مبارکه:

در اثنای حضور افراد خانواده برای تقسیم میراث اگر در میان آنها خویشاوندانی باشند که به آنها میراث نرسد یا یتیم و محتاج باشند، به آنها طعامی داده رخصت کنید؛ و یا حسب موقع، از ترکه نیز به آنها چیزی بدهید. این رفتار مستحب است. اگر در مال متروکه دادن طعام یا چیزی دیگر گنجایش نداشته باشد؛ مثلاً مال متروکه از یتیم باشد، و میت نیز در آن وصیّتی نکرده باشد؛ آنها را به سخن معقول رخصت دهید؛ یعنی، به نرمی؛ و از مجبوریت خود عذر کنید که: این مال کودک پدر مرده است؛ و میت نیز وصیّتی نکرده! از اینکه در آیه متبرکه «أُولُوا الْقُرْبَى» در کنار «الْأَيْتَامِ» و «الْمَسَاكِينُ» آمده، معلوم می‌شود که مراد از اقارب و خویشاوندان، بستگان فقیری و مستمندان هستند که به طور طبیعی ارث نمی‌برند. چنانکه سفارش عاطفی آخر آیه نیز این معنا را تأیید می‌کند.

- هکذا در این آیه مبارکه این فهم را میرساند که: اموال ارثی نباید بطور سری و مخفیانه تقسیم شود، بالعکس، از جمله «حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبَى» بر می آید که: تا امکان دارد حضور دیگران هم باشد.

- در تقسیم ارث، علاوه بر ورثه میت که سهم مشخص دارند، به فکر فقرا و محرومان و یتیمان نیز باشید. یعنی هنگام تقسیم میراث، حتی الامکان باید ایشان را چیزی داد، که اگر بنا بر علتی وارث شده نتوانند؛ از حسن سلوک محروم نمانند.

خطاب به وارثان میت است که به آنان توصیه می‌شود که اگر هنگام تقسیم میراث خویشاوندان دور و نزدیک و فقرا و مستمندان و یتیمان فامیل حضور یافتند با آنان از در بخل در نیایید. گرچه آنان از روی شریعت سهمی از میراث ندارند، اما شما از روی بزرگواری و کرامت چیزی از اموال میت را به آنان بدهید و سخنان آزاردهنده ای را که معمولاً افراد کم ظرفیت در چنین مواقعی بر زبان می‌آورند بر زبان نیاورید.

- با هدایای مالی و زبان شیرین، از کینه‌ها و حسادت‌ها، پیشگیری و پیوندهای خانوادگی را مستحکم‌تر کنید.

- کوشش بعمل آید هدایای مادی، همراه با محبت و عواطف معنوی باشد.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩﴾

و آنانی که اگر اولاد ضعیف از خود بجا بگذارند و بر (آینده) آنها ترس دارند (که ضائع

نشوند) باید از الله بترسند، پس باید (در وصیت) از الله بترسند و باید سخن محکم و درست بگویند (که مخالف با عدل و حق نباشد). (9)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من خلفهم»: پس از خود. «ضعاف»: جمع ضعیف، کوچک، درمانده، صغیر، ناتوان. «فلیتقوا الله»: در مورد یتیمان باید از خدا پروا کنند. «سدیدا»: به جا، درست، متین.

تفسیر:

این آیه مبارکه که در مورد وصیت کنندگان نازل شده است؛ یعنی ای وصیت کننده! «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»: باید خود را جای دیگران گذاشت، تا دردها را بهتر درک کرد. با یتیمان مردم چنان طوری رفتار و برخورد باید کنیم که دوست داریم که سایرین با یتیمان باید آنگونه رفتار کنند. بناً باید فرزندان خود را در حالتی در نظر بگیرد که او مرده است و فرزندان او یتیم و ضعیف و بی سرپرست اند، در چنین حالتی آیا وی راضی است تا فرزندان خویش خوار و ذلیل باشند و اموالشان ضایع گردد؟!!

طوری که یادآور شدیم که: این خطاب متوجه اوصیای ایتم و دربرگیرنده این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود.

و نباید فراموش کنیم که: هر که آتشی روشن کند، دودش به چشم خودش می‌رود. ظلم امروز به ایتم مردم، به صورت سنت در جامعه در می‌آید و فردا دامن یتیمان ما را هم می‌گیرد.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «این آیه ناظر بر شخصی است که در حال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می‌شنود که او وصیتی می‌کند که به حال ورثه‌اش مضر است، پس خداوند متعال این شخص شنونده وصیت را امر می‌کند تا فرد محتضر را در مورد وصیتش به راه حق و عدالت برگرداند».

«فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (9)»: پس چنین وصی باید از الله متعال بترسد و با یتیم‌ها به نرمی و لطف سخن بگوید درست همانگونه که با فرزندان خود سخن می‌گوید. نباید فراموش کنیم که: یتیمان، در کنار لباس و خوراک، به محبت و عاطفه و ارشاد هم نیاز دارند.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾

یقیناً آنانی که مال‌های (چنین) یتیمان (ضعیف) را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم‌های خود آتش را می‌خورند، و زود است که در آتش شعله ور داخل شوند. (10)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظُلْمًا»: به ناحق. «سَيَصْلَوْنَ»: خواهند سوخت، در خواهند آمد. «سَعِيرًا»: آتش فروزان، برافروخته.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا»: بیگمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، یعنی آنانی که بر اموال یتیم‌ها تجاوز می‌کنند و بدون کدام حق شرعی و بی‌موجب برای خویش مباح می‌سازند، «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»: این‌ها با

انجام این عمل در واقع خود را به سوی آتش دوزخ که شعله‌ور است می‌کشانند. این‌ها مال حرام و حاصل شده از طریق ظلم و ستم را می‌خورند و طبیعی است چنین مالی آن‌ها را به سوی آتش دوزخ می‌کشاند آتشی که هرگز قابل تحمل نیست. در این آتش هواناک و شعله‌ور جز انسان بدبخت داخل نمی‌شود.

«وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا (10)»: همانا، آنان که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، در حقیقت، آتشی را در شکم خود فرو می‌برند و بزودی در آتشی افروخته وارد خواهند شد. در حالی از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد. سؤال شد: یا رسول‌الله صلی الله علیه وسلم! آنان کی هستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا...». بناچاره‌ی واقعی خوردن مال یتیم در دنیا، به صورت خوردن آتش در قیامت آشکار خواهد شد. در آیه مبارکه: خوردن اموال یتیمان را به آتشی سوزان که شکمها را پُر کرده باشد، تشبیه کرده که نشان می‌دهد که این آتش، تمام تار و پود وجود شخص را می‌سوزاند و نابود می‌گرداند. (سوره اسراء آیه: 34).

در چندین آیات متذکره حکم شده است که در مال یتیم از احتیاط لازم کار گیرید و خیانت در مال یتیم گناه بزرگ نشان داده شده؛ در این آیه مبارکه راجع به خیانت در مال یتیم وعید سخت فرمود، و حکم مذکور را خوب مؤکد گردانید: هر که بدون حق مال یتیم را می‌خورد، شکم خویش را به آتش جهنم پر می‌کند؛ یعنی، انجام آن خوردن این است؛ و جمله اخیر آن را ظاهر کرده است.

شان نزول آیه مبارکه:

در روایات آمده است که همسر سعد بن ربیع (رض) پس از غزوه ی احد دو دختر ایشان را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده عرض کرد: «یا رسول الله اینان دختران سعداند که در غزوه ی احد در رکاب شما شهید شد. کاکای آنان همه ی اموالشان را تصرف کرده حتی حبه ای برای آنان باقی نگذاشته است. اکنون چه کسی با این دختران ازدواج می‌کند؟» و در این باره، این آیه نازل شد.

خوانندگان محترم!

پروردگار با عظمت ما در آیات متبرکه قبلی به طور مؤجز در رابطه به ارث خویشاوندان اشاره بعمل آورد: «الرجال نصيب مما ترك الوالدان...» اینک در آیات متبرکه (11 الی 12) موضوعاتی متعلق به ارث را به طور مفصل به بحث گرفته است، از آنجمله: سهم فرزندان، پدران، مادران، همسران و برادران و خواهران را تبیین می‌فرماید و ارث برادران پدري - نیز - در آیه ی دیگری از همین سوره بیان خواهد یافت.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾

الله شما را درباره اولاد تان سفارش می‌کند که دارایی خود را برباد نکرده و آنها را فقیر نگذارید. و در وقت تقسیم برای پسر مانند دو سهم دختر است، پس اگر وارثان زن باشند و اضافه از دو نفر باشند، پس برای آنها (از جمله سه حصه ترکه)، دو حصه سهم

می‌رسد، و اگر یکی باشد، پس نصف ترکه از اوست، و برای هر یک از پدر و مادر میت، یک ششم ترکه است اگر از میت فرزندی باشد، و اگر از میت فرزندی نباشد و پدر و مادر او وارث او گردند، پس برای مادر یک سوم است (و باقی از پدر است) و اگر از میت برادرانی مانده باشد، پس مادر او یک ششم ترکه را می‌برد، البته (تقسیم میراث) بعد از تنفیذ وصیتی است که میت به آن وصیت کرده است یا بعد از ادای دین است (اگر میت دیندار باشد) و شما نمی‌دانید که پدران و پسران کدام یکی از آنها برای تان سودمندتر است، (این احکام) از طرف الله مقرر شده است؛ یقیناً الله (به احوال ورثه) دانا و حکیم است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یوصیکم» (وصی وصیا): فرمان می‌دهد، امر می‌کند، بر شما واجب می‌گرداند.
 «حظ»: بهره، نصیب، سهم. «الأنثیین»: تنه ی انثی، دو زن، دو خانم.
 «اثنتین»: دو تا. «ثلثا — ثلثان»: دو سوم، نون در اضافه رفته است.
 «ما ترک»: آنچه به جا گذاشته است. «أبویه»: پدر و مادرش. «إخوة»: جمع اخ، برادران، که بناً به قاعده ی تغلیب، به خواهر و برادر اطلاق می‌شود.
 «السدس»: یک ششم. «لاتدرون»: نمی‌دانید. «علیما»: دانا به مصالح آفرینش.
 «حکیم»: در تدبیر کارها فرزانه است، کسی که گفتار و کردارش حق باشد. (فرقان)

تفسیر:

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ»: در این آیه حق تعالی به تفصیل احکام میراث می‌پردازد که در آیه هفتم همین سوره به صورت اجمال به بیان گرفته شد. یعنی خداوند متعال شما را امر امانت عدالت را در مورد ارث اولاد به شما می‌دهد، و از شما تعهد می‌گیرد تا درباره میراث فرزندان خود خواه مرد باشند یا زن عدالت کنید. دانشمندان از گفته ی «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ»: چنان دریافته اند که خدای متعال از مادر به فرزندش مهربانتر است که توصیه ی فرزندان را به والدین کرده است. و در حدیث ماثور آمده است: در حقیقت الله بیش از محبت مادر به فرزندش، نسبت به بندگانش مهربان است.

«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»: بنابراین اگر مرده دارای فرزندان دختر و پسر بود برای فرزند پسر دو برابر میراث دختر است، «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ»: ولی اگر تنها فرزند دختر داشت و تعداد آنها دوتن یا زیاده از دو تن بودند در این صورت برای آنان دو سوم ترکه است، «فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ»: یعنی دو دختر و بیشتر دو سوم ماترک را می‌برند.

«وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ» و اگر وارث فقط یک دختر باشد، نصف «ما ترک» از آن اوست.

باید یادآور شد که: سبب میراث بردن فرزند پسر به اندازه دو اندازه دو برابر فرزند دختر در این است که مسئولیت اجتماعی پسر نسبت به دختر بیشتر است، زیرا بر پسر لازم است تا مهر بپردازد و نفقه کل اعضای فامیل را بدهد در حالی که بر دختر هیچ‌کدام از این مصارف لازم نیست.

در این آیت دو نوع میراث توضیح شده: اول که میّت هر دو نوع اولاد یعنی دختر و پسر داشته باشد؛ دوم، تنها دختر داشته باشد؛ و این نیز دو قسم است که يك دختر باشد یا

بیشتر از آن؛ اما، يك نوع دیگر باقی مانده، یعنی میت تنها پسر داشته باشد؛ حکم آن این است که تمام میراث به پسر می‌رسد؛ چه یکی باشد، چه بیشتر.

در آیه متبرکه ملاحظه نمودیم که: اول میراث و سهم اولاد را یادآور شده است و بعد از آن سهم ارث پدر و مادر را ذکر کرده است؛ چون در مورد ارث، فرع بر اصل مقدم است و گفته است: «وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّ»؛ هر یک از پدر و مادر یک ششم سهم دارد «مِمَّا تَرَكَ» از ترکه ی مرده. «إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ»: در صورتی که مرده دارای پسر یا دختر باشد؛ چون فرزند بر مذکر و مؤنث اطلاق می‌شود.

اکنون میراث پدر و مادر را در سه صورت بیان می‌کند: اول که میت اولاد داشته باشد؛ پسر یا دختر؛ حصه ششم مال متروکه به هر يك از پدر و مادر می‌رسد.

«فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ»: و اگر وارثی جز مادر و پدر نداشت در این صورت یک سوم ترکه از آن مادر و باقی از آن پدر است، «فَلِأُمِّهِ التَّلْثُ»: در این صورت مادر یک سوم از سهم دارد و یا یک سوم را بعد از فرض هر یک از زوجین دارد و باقی مانده از آن پدر است.

صورت دوم این است که میت هیچ اولاد نداشته باشد؛ تنها پدر و مادر وارث او باشند؛ يك ثلث مال متروکه به مادر، و دو ثلث باقیمانده به پدر می‌رسد.

«فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُّ»: اگر در کنار والدین برادران هم باشند، (دو برادر یا بیشتر) در این حالت مادر یک ششم از «ما ترک» ارث می‌برد و بقیه ی میراث به پدر میت می‌رسد. حکمت این امر این است که پدر مکلف است نفقه ی آنها را فراهم کند، اما مادر مکلف نیست، بدین ترتیب احتیاج پدر به مال بیشتر می‌شود.

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ»: یعنی حق ورثه بعد از اجرای وصیت و ادای قرض قرار دارد، بنابراین قبل از وصیت، «ما ترک» تقسیم نمی‌شود یعنی: دوسوم، یا یک‌سوم، یا یک‌ششم، یا غیر اینها از ارثیه برای آنانی که ذکر شد تعلق نمی‌گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیت متوفی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمه اوست.

یادداشت:

مال میت در قدم اول به کفن و دفن وی صرف شود؛ بقیه او به قرضداران او داده شود؛ و اگر چیزی بماند، تا يك ثلث آن در وصیت میت صرف شود؛ و باقیمانده به ورثه تقسیم گردد.

علماء، از سلف و خلف، اجماعاً بر آنند که پرداخت وام بر وصیت مقدم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیت است که باقی‌مانده ترکه بر ورثه تقسیم می‌شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یک‌سوم مال ارثیه تعلق گیرد، قابل اجرا نیست، «أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ»: الله خودش تقسیم ارث و فرض و مقرر داشتن فرایض را بر مبنای علم و حکمت خود به عهده گرفته و به مقتضای مصلحت و فراهم شدن منفعت ارث را تقسیم کرده است. اگر این امر را به انسان واگذار می‌کرد، نمی‌دانستند کدام یک برای آنان مفیدتر است، و در نتیجه اموال را بدون حکمت صرف می‌کردند. از این رو مطلب را با گفته ی خود دنبال کرده و فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (11)»: خدا به صلاح بندگان خود آگاه و از حکمت فرض و مقرر داشتن باخبر است.

خواننده محترم!

این آیه سه حالت برای دختر افاده می‌کند:

حالت اول: وقتی است که تنها باشد یعنی تنها فرزند خانواده باشد که در اینصورت نصف کل ترکه میت را می‌برد.

حالت دوم: هرگاه متوفی بیشتر از یک دختر داشته باشد ولی هیچ پسری یا بیشتر با آنان نباشد، در اینصورت همگی دختران با هم در دو سوم ارث شریک هستند. ابن قدامه گفته است: اهل علم اجماع دارند که سهم دو دختر دوسوم است مگر یک ولایت شاذه از ابن عباس و ابن رشد گفته است گویند مشهور از ابن عباس همان قول جمهور است.

حالت سوم: آنست که با دختر پسری یا بیشتر وجود دارند که ارث بصورت تعصیب خواهد بود و برای مذکر دو برابر بهره دختر خواهد شد و همچنین است اگر دختران متعدد باشند یا پسران متعدد باشند.

و این آیات الله تعالی و اجماع علمای اسلام بر این حکم و قانون الهی بود و بر تمامی مؤمنان واجب حتمی است تا به این آیات قرآن ایمان داشته باشند در غیر اینصورت بعنوان تکذیب کننده ی آیات قرآن حکم ارتداد را خواهند داشت. والعیاذ بالله

شان نزول آیات ارث:

ائمه ی ششگانه ی حدیث از جابر بن عبدالله نقل می‌کنند که فرمود: پیامبر و ابوبکر با پای پیاده به عیادت من در منطقه ی «بنی سلمه» آمدند. پیامبر از حال و وضع من باخبر گشت. آب خواست و به آن وضوء گرفت، سپس مقداری از آن را بر روی من پاشید. سرحال آمدم و گفتم: دستور چیست؟ اموالم را چه کار کنم؟ آیه ی «یوصیکم الله...» نازل شد.

أحمد، ابوداود، ترمذی و حاکم از جابر چنین حکایت می‌کنند: زن سعد پسر ربیع خدمت پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر این دو، دختران سعدند که پدرشان در آخذ کشته شد و کاکا ایشان اموال او را برده و برای آنان چیزی باقی نگذاشته است و اگر دختر اموالی نداشته باشد، کسی از او خواستگاری نخواهد کرد. پیامبر فرمود: خداوند در این باره حکم می‌فرماید. آیه ی «یوصیکم الله...» نازل شد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم، کاکای دختران را صدا زد و فرمود: دو سوم اموال سعد، از آن دختران و یک هشتم آن مال همسر او و بقیه مال توست. گویند: این، اولین ترکه ای است که در اسلام تقسیم گردید.

سپس میراث شوهر و زن را یادآور شده و فرمود:

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوَصَّوْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَوَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثَّلَاثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾

و برای شما (مردان) نصف از ترکه است که زنهایتان از خود بجا گذاشته‌اند، اگر آنها اولاد نداشته باشند، ولی اگر اولاد داشته باشند، سهم شما یک چهارم از ترکه است، البته

بعد از تنفيذ وصیته که زنان به آن وصیت می‌کنند یا بعد از ادای دین (اگر دیندار باشند)، و (اما اگر شوهر وفات کرد) سهم زنان یک چهارم از ترکه شما است اگر فرزندی نداشته باشید، اما اگر فرزندی داشته باشید، سهم زنان شما یک هشتم ترکه شما است (لیکن) بعد از تنفيذ وصیته که شما به آن وصیت می‌کنید یا بعد از ادای دین (اگر دیندار باشید) و اگر مردی یا زنی که از او ارث برده شود کلاله باشد (یعنی والدین و فرزند نداشته باشد) و او برادر و خواهر داشته باشد، پس برای هر یک از آنان یک ششم می‌رسد، پس اگر (خواهر و برادر) بیش از یکی باشند همه‌شان در یک سوم مساویانه شریک‌اند، البته بعد از تنفيذ وصیت یا بعد از ادای دین، (به شرطی که) وصیت (وصیت کننده) به وارث ضرر نرساند، (این حکم) سفارشی از جانب الله است، و الله دانا (و) بردبار است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرّبع»: یک چهارم. «مما ترکن»: آنچه زنان به جا گذاشته اند. «یوصین»: جمع مؤنث غایب، وصیت می‌کنند. «الّثمن»: یک هشتم. «مما ترکتم»: آنچه شما مردان به جا گذاشته اید. «توصون»: جمع مذکر مخاطب، وصیت می‌کنید، سفارش می‌کنید. «دین»: وام، بدهی. «یورث»: ارث برده می‌شود، «یورث منه»: از او ارث برده می‌شود. «کلاله»: متوفایی که نه فرزند داشته باشد نه پدر. «امراًة»: زنی. «الثّلت»: یک سوم. «غیر مضار»: بی ضرر و زیان باشد، زیان آفرین نباشد. «ارث»: عبارت از انتقال مالکیت از میت به وارثان زنده ی اوست. چه ماترک، مال و دارایی منقول باشد، چه زمین و باغ و چه حقی دیگر از حقوق شرعی او.

تفسیر:

«وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَدٌّ»: ای مردان! اگر همسرانتان از شما یا از شوهری دیگر دارای فرزند نباشند، شما نصف ماترک او را مستحق هستید. «فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَدٌّ فَلَكُمْ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ»: در صورتی که دارای فرزند (یا فرزند فرزند) باشند شما حق یک چهارم میراث را دارید، در این مورد به اجماع، فرزند پسر (نواسه) به فرزند بلافصل ملحق است.

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ»: بعد از انجام دادن وصیت و پرداخت دیون. «وَلَهُنَّ الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَدٌّ»: اگر از آنها یا از زنان دیگر، دارای فرزند نباشید، زنانتان یکی باشد یا بیشتر، یک چهارم ماترک شما را می‌برند. «فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَدٌّ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ»: اگر دارای فرزند باشید، از آنان باشد یا از دیگری، زنان شما یک هشتم ماترک شما را مستحقند.

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ»: بعد از انجام دادن وصیت و ادای قرض. تکرار کردن «وصیت» و «دین» نشان دهنده ی اهمیت آشکار آن دو می‌باشد. «وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً»: اگر مرده بدون پدر و فرزندان پدر و فرزندان باشد، خویشاوندان دورش، به سبب فقدان اصل و فرع وارث او بشوند.

یادداشت:

تفسیر «کلاله» نزد همه میّتی است که والد و ولد نداشته باشد؛ مگر امام اعظم (رح) پدر پدر و ولد پسر را نیز نفی می‌کند، و حکمی را که درباره پدر و پسر است، بر پدر پدر و ولد پسر، موافق می‌فرماید؛ این اختلاف از عهد أصحاب در بین علمای اسلام دایر

می‌باشد.

«أَوْ امْرَأَةً»: عطف بر «رجل» است، به این معنی، اگر زنی بدون پدر و فرزند میراثی به جا بگذارد، «وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ»: و مرده دارای برادر یا خواهر مادری باشد، «فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّ»: برادر و خواهر مادری هر کدام، یک ششم ارث می‌برد.

«فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثَّلَاثِ»: اگر برادر و خواهر مادری بیش از یک نفر باشند، به طور مساوی یک سوم را در بین خود تقسیم می‌کنند و مذکر و مؤنث آنان یکسان سهم می‌برند.

در البحر آمده است: مفسران بر این مسأله إجماع دارند که منظور از این آیه برادران مادری است.

«مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ»: «اما پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده و پس از پرداخت قرضی که بر عهده ی میت است، به شرطی که او زیان رسان نباشد.»

ضرررسانی در وصیت این است که به گونه ای وصیت شود که حق خویشاوندان مستحق ضایع شود. و ضرر رسانی در قرض و بدهی این است که آدم تنها برای محروم کردن صاحبان حق، فریبکارانه قرضی را بر عهده بگیرد که در حقیقت بر عهده ی او نیست، یا حيله و نیرنگ دیگری که هدف از آن محروم کردن صاحبان حق از میراث باشد به کار ببرد. چنین ضرررسانی ای گناه کبیره قرار داده شده است. چنان که در حدیثی آمده است که ضرررسانی در وصیت از گناهان بزرگ است. در حدیث دیگری هم آمده است که برخی در همای عمرشان کارهایی همانند کارهای اهل بهشت می‌کنند، اما با ضرر رسانی در وصیت هنگام مرگ کتاب زندگی خویش را بر عملی ختم می‌کنند که آنان را مستحق جهنم قرار می‌دهد. این ضرررسانی و تلف کردن حق گرچه در هر حال گناه است، اما خدای بلندمرتبه به این دلیل به ویژه در مسئله کلاله آن را ذکر فرموده که کسی که نه فرزندی داشته باشد و نه والدین او زنده باشند به طور عموم میل به این خواهد داشت که دارایی اش را به گونه ای تلف کند و خویشاوندان نسبتاً دور را محروم کند.

«وَصِيَّةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حَلِيمٌ (12)»: «این دستوری است از سوی خدا و خدا دانا و بینا و بردبار است.»

در این جا صفت علم خدا به دو مناسبت ذکر شده است: یکی این که اگر انسان قانون خدا را زیر پا گذاشت نخواهد توانست از مجازات او بگریزد. دیگری این که سهامی را که خدا تعیین کرده است به طور کامل به جا هستند، چرا که مصلحت های بندگان را خدا حتی از خود آنان هم بهتر می‌داند. و صفت حلم یعنی بردباری و رفق و مهربانی او به این دلیل ذکر شده است که بگوید خدا در وضع این قوانین سخت گیری نکرده است، بلکه قوانینی وضع کرده که برای بندگان هر چه آسان تر باشند و آنان در تنگنا و سختی قرار نگیرند.

شان نزول آیه 11 - 12:

ائمة ششگانه (بخاری مسلم ترمذی نسایی، ابوداود و ابن ماجه) از جابر بن عبدالله (رض) روایت فرموده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق در بنی سلمه پیاده به عیادت من آمدند. نبی کریم متوجه شده که من بیهوش افتاده‌ام. پس آب خواسته و ضوء

گرفته و به روی من آب پاشیده. آنگاه من به خود آمدم و گفتم: چه دستور می‌فرمایی، من مال و ثروت خود را چگونه بین وارثانم تقسیم کنم؟ بنابراین نازل شد. (صحیح است، بخاری 4577، مسلم 1616، ابوداود 2886، ترمذی 3015، ابن ماجه 1436 و 2728 و حاکم 2 / 303 از جابر روایت کرده اند.)

264- احمد، ابوداود، ترمذی و حاکم از جابر (رض) روایت کرده اند: زن سعد بن ربیع حضور رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا! اینها دختران سعد بن ربیع هستند که پدرشان در غزوه احد شهید شد، عمویشان تمام اموال اینها را گرفته و هیچ چیز برایشان باقی نگذاشته است و این دخترها اگر مال و ثروت نداشته باشند هیچکس با آنها ازدواج نمی‌کند. پیامبر گفت: خدا در این مورد داوری و حکم خواهد فرمود. پس آیه میراث نازل شد. (حسن است، ابوداود 2891 و 2892، ترمذی 2092، ابن ماجه 2720 احمد 3 / 352، حاکم 4 / 334، واحدی 298 و بیهقی 6 / 229 از جابر روایت کرده اند. ترمذی می‌گوید: حسن صحیح است. حاکم این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی هم با او موافق است. این حدیث حسن است، زیرا مدار آن بر عبدالله بن محمد بن عقیل است و او احادیث حسن را روایت می‌کند.)

حافظ ابن حجر گفته است: کسانی که می‌گویند: این آیه در مورد دختران سعد نازل شده است نه در مورد جابر استدلال می‌کنند که در آن هنگام جابر اصلاً فرزند نداشت. (فتح الباری «8 / 244»).

این حجر در جواب می‌گوید: این آیه در هر دو مورد نازل گردیده است. و این احتمال هم می‌رود که اول آن، در باره دختران سعد و آیه بعدی که این کلام عزیز است و این کَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً در باره جابر نزول یافته باشد، در این صورت منظور جابر (از این که گفت: «آیه یوَصِيكُمْ اللهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»، نازل شد. این است که آیه کلاله که متصل این آیه است نازل شد.

و سبب سوم هم آمده است:

265- ابن جریر از سدی روایت می‌کند: مردم در زمان جاهلیت به دختران و پسر بچه‌های خردسال و مردانی که نمی‌توانستند بجنگند میراث نمی‌دادند، عبدالرحمن برادر حسان شاعر درگذشت و پنج دختر و یک زن به نام ام کحه از او باقی ماند، ورثه آمدند که مال او را بگیرند. ام کحه جریان را به پیامبر (عرض کرد. پس خدای بزرگ این آیه را «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ» نازل کرد. و در مورد ام کحه این کلام عزیز «وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمَنُ» نازل شد. در قضیه سعد بن ربیع وجه دیگری نیز آمده است:

226- ک: قاضی اسماعیل در «أحكام القرآن» از طریق عبدالملک بن محمد بن حزم روایت کرده است: سعد بن ربیع در غزوه بدر به درجه رفیع شهادت نایل شد. او از همسرش عمره بنت حزام یک دختر داشت این زن نزد رسول الله آمد و میراث دختر خود را طلب کرد. پس در باره او آیه «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ» (نساء: 127) نازل شد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (13 الی 14) در باره احکام و حدود الهی بحث بعمل می‌آید:
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿13﴾

آن (چه بیان شد) حدود و مقررات الله است، و هر کس از الله و رسول او اطاعت و پیروی کند، الله او را در باغ‌های داخل می‌کند که از زیر درختان و قصرهای آن نهرها جاری است، آنان برای همیشه در آن می‌باشند، و این است کامیابی بزرگ. (13)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حدود الله»: جمع حد، شرایع و احکام الهی که برای بندگان معلوم کرده است.
«الأنهار»: جمع نهر، جویباران، رودباران.

تفسیر:

به تعقیب بحثی که در آیات قبلی در باره قوانین ارث به بیان گرفته شد اینک در این آیه مبارکه از این قوانین به عنوان حدود الهی یاد کرده می‌فرماید:
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ: این احکام که گذشت، شریعت و مقررات الله است، که آن را برای بندگان مشخص کرده تا آن را ملاک عمل خویش قرار دهند و از آن تجاوز نکنند. (یعنی احکام ارث، از حدود الهی است، پس نباید از مرز آن گذشت) زیرا عبور و تجاوز از آنها ممنوع است، و آنها که از حریم آن بگذرند و تجاوزکنند، گناهکار و مجرم شناخته می‌شوند. یعنی: مرزهای تعیین شده اوست که تجاوز از آن‌ها روا نیست.
حدود: جمع حد، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند متعال آنها را برای بندگان وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرمانی اطلاق می‌شود که خداوند متعال آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معین در شریعت، «حدود» نامیده شده‌اند.

« وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ »: هرکس از فرمان الله اطاعت نماید و دستور بیان شده توسط پیامبر صلی الله علیه و سلم را اجرا کند، مکافات او نزد حق تعالی این است که او را به بهشتی که به اولیا و دوستان خود ذخیره کرد گرامی می‌دارد این بهشت عبارت از باغ‌ها و بوستان‌های زیبا و شگفت‌انگیز است که از زیر قصرها و ساختمان‌های آن جوی‌های آب شیرین و گوارا جاری است. « خَالِدِينَ فِيهَا » و این‌ها در این بهشت‌ها برای همیشه باقی خواهند ماند بدون اینکه دچار فنا شوند. آنها در این بهشت‌ها در کمال صحت و برای همیشه باقی‌اند بدون اینکه دچار بیماری و یا کدورتی شوند، زندگی آنان بدون پیری است و ثروت آنها عدم نمی‌شناسد و امنیت آن‌ها به گونه‌ای است که از هیچ چیزی نه می‌ترسند و نه دچار غم و اندوه می‌شوند.

« وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (13) »: رستگاری و بختیاری بس بزرگ است یعنی اینکه تمام احکامی که در آیات متبرکه فوق ذکری از آن بعمل آمد، درباره حقوق یتیمان و وصیت و میراث؛ همه قواعد و ضوابطی است که خداوند متعال مقرر کرده؛ هرکه احکام الهی را اطاعت کند، که در آن حکم وصیت و میراث نیز داخل می‌باشد، بهشت جاودان برای اوست. و هرکه فرمان نبرد، از حدود الله متعال خارج خواهد شد، و همیشه با ذلت در عذاب جهنم گرفتار خواهد بود.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ
(14)

و هرکس نافرمانی الله و رسول او را کند و از حدود الهی تجاوز کند الله او را در آتشی داخل می‌کند که همیشه در آن می‌ماند، و برای او عذاب رسواکننده (اهانت آمیز) است.

(14)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعْصِ اللّٰهَ»: خدا را نافرمانی کند. «يَتَعَدَّ»: تجاوز می کند. «مُهَيِّنٌ»: خوار کننده، خفت آور.

تفسیر:

باید متذکر شد که در آیه ذیل به نقطه مقابل کسانی که در آیه قبل بیان شد اشاره کرده، می فرماید: «وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ»: باید گفت که: ملاک سعادت و شقاوت، همانا اطاعت یا نافرمانی نسبت به الله و رسول اوست، نه چیز دیگر و هر کس که از فرمان الله و پیامبرش سرپیچی کند و از اطاعت معین شده از جانب خدا تجاوز نماید، با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها، «يُدْخِلُهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا» او را برای همیشه در آتش جهنم قرار خواهد داد که هرگز از آن بیرون نمی آید. و در پایان آیه به سرانجام آنها اشاره نموده می فرماید: «وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ (14)» و آزار شدید را با خفت و خواری خواهد داشت و ذلت و سرافکنندگی نصیبش خواهد شد. نباید فراموش کنیم که: متجاوزان به حقوق دیگران، در ردیف کفار بوده و گرفتار عذاب جاویدان می شوند.

قابل تذکر است که در آیه قبلی جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود، و در این آیه که مساله اهانت به میان آمده، به جنبه روحانی آن نیز اشاره بعمل می آید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرائض (علم میراث) را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی درگذشتنی هستم و همانا علم نیز برچیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن درباره فریضه میراث با هم اختلاف پیدا می کنند، اما کسی را نمی یابند که در مورد آن حکم کند».

خداوند متعال، با این آیات، مضامین هشدارهای پیشین را تأکید می کند که بیدار باشی است در بیان مراعات اموال یتیمان، احکام و دستورات میان همسران و چگونگی ارثیه و وصیت که همگی فرمان و قانون الهی به شمار می آید و خوشبختی خانواده را به همراه دارد. پس، جایز نیست کسی از حد و مرز این قوانین پا فراتر نهد و مرتکب خطا شود.

سرآغاز سوره تا این جا به سر و سامان زندگی جامعه ی اسلامی پرداخت و برای رهایی یتیمان و اموال و جانهایشان، قوانینی وضع کرد و چگونگی ارث را روشن نمود و سرانجام روی آوردن همگانی و خوشبختی را در امور زندگانی به مراعات حدود و قوانین الهی پیوند داد.

اینک آیاتی دیگر به گونه ای رسا به سر و سامان دادن و زدودن آلودگیهای جاهلی و مجازات بدکاران اشاره می کند و در ضمن بیان حقایق، راه بازگشت را برایشان هموار می سازد، تا هم خانواده و هم جامعه از آفت تباهی و بدنامی پاک و دور شوند و جز پاکیزگی چیزی نجویند.

خواننده محترم!

سعادت و رستگاری انسان در گرو حرکت در مسیر الهی است، مسیری که خداوند آن را با آزمایشات گوناگون توأم ساخته است. و این آزمایشات را قرار نداده مگر به این علت که مدعیان ایمان را در صدق گفتارشان آزمایش کند.

یکی از مهمترین آزمایشاتی که ما انسانها با آن درگیر هستیم رعایت حدود الهی است. حدود الهی یعنی گناهایی که خداوند ما را از نزدیک شدن به آن منع کرده است. - خداوند در قرآن عظیم الشان کاملترین کتاب آسمانی برای اینکه اهمیت رعایت حدود الهی را به ما گوشزد کند به داستان حضرت آدم علیه السلام و حوا و شجره ی ممنوعه اشاره می کند. شجره ی ممنوعه حدودی بود که خداوند برای حضرت آدم علیه السام و حوا تعیین کرده بود تا از این طریق آنان را بیازماید. و شیطان این دشمن آشکار انسان، به وعده ی دروغ آنان را فریب داد و آدم علیه السلام و حوا را به تجاوز به حدود الهی دعوت کرد و نتیجه ی این تجاوز به حدود خدا چیزی جز حرومیت از رحمت الهی نبود. - خداوند با اشاره به این داستان می خواهد از تاریخ و سرنوشت پدر و مادرمان آدم علیه اسلام و حوا درس عبرت بگیریم و نسبت به شناخت حدود الهی و رعایت آن کوشا و دقیق باشیم.

حضرت آدم که مسجود فرشتگان بود با فریب شیطان به حدود الهی تجاوز کرد و از جایگاه خود دور شد. آیا ما از این سرنوشت عبرت خواهیم گرفت.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه قبلی خداوند متعال، حکم ازدواج و چگونگی تقسیم میراث را بیان فرمود، هکذا تجاوز از حدود خود را منع قرار داد. اینک در آیات (15 الی 18) حکم آنان را که مرتکب زنا می شوند و به کارهای حرام دست می زنند، بیان می یابد؛ چون زنا از شنعیتترین گناهایی است که حریم الهی را می شکند، بر اثر آن زن، عفت و پاکدامنی خود را از دست میدهد و پلید می گرداند و در نهایت بدنام و رسوا می شود. همچنین این آیه ها به توبه و بازگشت بدکار و شرایط پذیرش توبه و زمان آن اشاره می فرماید تا بار سنگین از دوشش ساقط گردد. (سوره طه 82).

وَاللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفٰحِشَةَ مِنْ نِسٰنِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوْا عَلَيْنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ حَتّٰى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِيْلًا ﴿١٥﴾

و کسانی که از زنان شما مرتکب فاحشه (زنا) می شوند، چهار نفر از (مسلمانان عادل) را به عنوان شاهد بر آنان به گواهی طلبید، پس اگر گواهی دادند، آنان را در خانه های (خود برای حفظ ایشان و دفع هرگونه شر و فسادی) محبوس کنید تا آن که ملک الموت روح آنها را قبض کند، یا این که خداوند راهی را برای (زندگی پاک و درست، یا عقوبت) آنان (با ازدواج یا توبه، یا وضع حکم دیگری) باز می کند. (15)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یأتی الفاحشة»: مرتکب زنا می شوند، زنا می کنند. «فأحشنة»: برخی از مفسران فاحشه را در اینجا به معنی سحاق دانسته اند و آن عبارت است از این که دو زن فرج خود را به هم بمالند (ملاحظه شود: المصحف المیسر: عبدالجلیل عیسی، صفحه 101).

«أربعة منكم»: چهار نفر از مردان مسلمان شما. «فأمسکوهن»: آنها (زنان) را نگه دارید. «فی البیوت»: در خانه ها، تا با سایر مردم همنشین نشوند. «یتوفاه الموت»:

مرگشان فرا می رسد، مرگ، جان آنان را می گیرد. «أو یجعل الله لهن سبیلاً»: یا خدا بر ایشان راهی قرار دهد که از آن وضعیت برهند. این راه را سوره نور آیه دو، مشخص کرده است.

یادداشت:

سحاق: (لِزْبَيْنٍ). یعنی بر علاوه دیگر بخش های رابطه جنسی زن با زن، زنان آلت جنسی همدیگر را بر یک دیگر بسایند تا اینکه انزال صورت گیرد.
لواط: عمل جنسی مرد با مرد (همسکسوال)

زنا چیست؟

در شریعت اسلامی به هرگونه رابطه جنسی میان زن و مرد بدون وجود رابطه ازدواج میان آن‌ها زنا قلمداد می‌گردد، مردی که مرتکب زنا شده است را «زانی»، و زن زناکار را که مرتکبی زنا شده «زانیه» بحساب می‌آورند.
زنا در تعریف فقهی آن؛ وطی و آمیزش (جماع) مرد و زن بدون اینکه بین آنان ملکیت شرعی از طریق ازدواج وجود داشته باشد، است که عقوبت این عمل حد زنا است که به سه صورت؛ زدن تازیانه (دره)، اگر مرد و زن مجرد باشند، یا تبعید به مدت یکسال و سنگسار انجام می‌پذیرد.

تفسیر:

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ»: آن دسته از زنان آنان که مرتکب عمل زشت زنا می‌شوند، بر شما مردان لازم است تا بر آنان چهار نفر شاهد عادل و مورد اعتماد از مردان مسلمان و آزاد را بر آنان گواه بگیرید.

«فاحشه»: فعل ناشایست است و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است.

«فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ»: اگر گناه آنان با شهادت چهار نفر ثابت شد، آنها را در خانه‌ها زندانی کنید.

«حَتَّى يَتَوَقَّأَهُنَّ الْمَوْتُ»: تا مرگ آنها فرا برسد. «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (15)»: این سزا و مجازات برای آن‌ها و تأدیبی بر عملکردشان است یا تا زمانی که خدای تعالی برای آن‌ها راهی دیگر مقرر دارد.

این کثیر فرموده است: در آغاز اسلام حکم چنان بود که اگر زنا ی زن با شهادت عادلانه ثابت می‌شد، زن در خانه محبوس می‌شد و تا مردن اجازه ی خروج را نداشت، تا این که سوره ی نور نازل شد و حکم مذکور به تازیانه یا رجم منسوخ گشت. (مختصر ابن کثیر 366/1).

همچنان ابن عباس (رض) فرموده است: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه (به‌طور مادام‌العمر) زندانی می‌شد... تا این که آیه مبارکه سوره نور نازل شد: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا» (النور: 2)، و به این ترتیب خداوند متعال برای آنان راهی از این حالت گشود، از آن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دره (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد.»

از این رو در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیه حد فرمودند: «بگیرید از من (این حکم را): به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرر کرد، [آن راه این است که: [مجازات زنا ی بکر با بکر (زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته) صد تازیانه و تبعید یکسال است و مجازات زنا ی ثیب با ثیب (مردی که زن گرفته و زنی که شوهر کرده) صد تازیانه و سنگباران است.»

اما حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البته مرد و زن متأهل زناکار - در نزد جمهور - فقط رجم می‌شوند،

بدون تازیانه. اما احمد بن حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو بر آنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَدْوُهُمَا فَإِنَّ تَابًا وَأَصْلَحًا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿١٦﴾

و آن دو کس از شما که زنا می‌کنند (از زن و مرد) پس آنها را (بوسیله حاکم) آزار دهید، پس اگر توبه کردند (از عمل فاحشه) و اصلاح کردند (عمل خود را) پس از آزارسانی شان دست بردارید؛ زیرا الله توبه پذیر (و) بسیار مهربان است. (16)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذَانِ»: مرد و زن. موصول مذکر و برای تغلیب. «أَدْوُهُمَا»: آن دو را آزار دهید، بیازارید. فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا: از آن دو دست بردارید، از آنان صرفنظر کنید.

یادداشت:

اکثر علماء این آیت را بر زنا حمل می‌کنند، و برخی بر لواطت، و بعضی به زنا و لواطت بر هر دو.

تفسیر:

«وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ»: آنان که مرتکب عمل زشت زنا می‌شوند، منظور مرد و زن زناکار است به صورت تغلیب.

«فَأَدْوُهُمَا»: آنان را به توبیخ و بدگویی و زدن با کفش آزار دهید. «فَإِنَّ تَابًا وَأَصْلَحًا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا»: «فَإِنَّ تَابًا» اگر توبه کردند و از زنا دست کشیدند و از گناهی که انجام داده‌اند، بازگشتند و پشیمان شدند، و تصمیم گرفتند آن گناه را تکرار نکنند، «وَأَصْلَحًا» و به اصلاح رفتار خود پرداختند، که بر توبه راستین دلالت می‌نماید، «فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا»: از آزار رساندن به آنها دست بردارید.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (16)»: همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر است، و توبه گناهکار را می‌پذیرد، و رحمت و احسان او بسیار فراوان است. از جمله مهربانی و احسان او این است که به آنها توفیق توبه داده، و توبه آنان را می‌پذیرد، و از آنچه از آنها سر زده است می‌گذرد.

مفسر فخر رازی فرموده است: حبس در منزل به زن اختصاص یافته است و شکنجه دادن به مرد؛ زیرا زن زمانی مرتکب زنا می‌شود که از منزل بیرون برود، پس در صورتی که در منزل زندانی شود، راه این معصیت از او قطع می‌شود، ولی حبس در منزل برای مرد ممکن نیست؛ چون برای ترتیب امور معاش و کسب نفقه ی عیال لازم است از منزل خارج شود. پس باید مجازات آنان متفاوت باشد.

این حکم چنان‌که گفتیم، قبل از نزول آیه حد بود و با نزول آن منسوخ گردید. «تفسیر انوار القرآن».

از فحوی این دو آیه استنباط می‌شود که برای اثبات زنا چهار مرد مؤمن شهادت دهند و به طریق اولی شرط است که عادل باشند، چون خداوند در مورد این کار بد و زشت سخت گرفته است، تا عیب بندگان را بپوشاند، تا جایی که شهادت دادن زنان به تنهایی برای اثبات زنا پذیرفته نمی‌شود، و گواهی آنها همراه با مردان نیز پذیرفته می‌شود، و گواهی دادن کمتر از چهار مرد نیز پذیرفته نمی‌شود.

ملاحظه می‌داریم که: برای حفظ آبرو و شرف دیگران، اسلام برای اثبات زنا، چهار شاهد

مقرر کرده است، و حتی اگر سه شاهد شهادت دهند، هر سه شلاق می‌خورند، ولی برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است. هکذا شاهد بر زنا، هم باید مرد باشد و هم مسلمان، تا در اثبات جرم، دقت لازم صورت گیرد.

و باید به صراحت گواهی دهند، همان‌طور که احادیث صحیح بر این مطلب دلالت می‌نمایند، و این آیه نیز به آن اشاره می‌کند، زیرا خداوند متعال فرموده است: «فَأَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ أَرْبَعَةٌ مِّنْكُمْ»: و به این نیز اکتفا نموده، و می‌فرماید: «فَإِنْ شَهِدُوا» اگر شهادت دادند. یعنی باید شهادت و مشاهده صریح باشد و به چیزی شهادت دهند که آن را به طور آشکار و عیان مشاهده کرده‌اند، و شهادت دادن آنان باید شفاف و خالی از هرگونه تعریض و کنایه باشد.

و از این دو آیه استنباط می‌شود که خداوند متعال به منظور ترک زنا آزار رساندن از طریق گفتار و کردار و زندانی کردن را مشروع نموده است.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾

جز این نیست که (وعده) قبول توبه بر ذمه الله است (الله متعال بر خود واجب گردانیده است) محققاً الله توبه آنهایی را می‌پذیرد که عمل ناشایسته را از روی نادانی مرتکب شوند، و باز به زودی توبه می‌کنند (از گناه خویش) پس این گروه است که الله توبه‌شان را قبول می‌کند، والله (به مصالح خلق) دانا و آگاه است. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ»: پذیرفتن توبه به عهده ی خداست، خدا تنها توبه ی کسانی را می‌پذیرد. «السُّوءَ»: کار زشت، زشتکاری. «بِجَهَالَةٍ»: به سبب حماقت و سفاهت (برخی از مفسران منظور از «جهالت» را طغیان غرایز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان ترجمه و تفسیر نموده اند). «مِنْ قَرِيبٍ»: به زودی، و آن پیش از فرار سیدن مرگ، اجل.

تفسیر:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ»: توبه ای که خدا آن را قبول می‌کند عبارت است از توبه ی شخصی است که از مقدار زشتی و معصیت و بدی فرجام آن ناآگاه است و به نادانی و سفاهت مرتکب معصیت می‌شود، سپس پشیمان شده و توبه می‌کند. یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبه توبه‌کاران را - چنانچه به‌سویش توبه‌کار شوند - بپذیرد و از آنها درگذرد، اما اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلاً بر الله متعال واجب نیست. در این هیچگونه شک نیست که الله متعال به واسطه توبه آن جرایم بزرگ، چون زنا و لواطت را نیز می‌بخشاید؛ چنانکه در آیت قبلی گذشت؛ ولی طوری‌که یادآور شدیم الله متعال در اصل، اجابت توبه کسانی را بر ذمت فضل خویش قرار داده که به نادانی گناه صغیره یا کبیره از ایشان سر زده باشد؛ و همین که بر سیئات اعمال خویش آگاه شده‌اند از آن نادم و تائب گردیده‌اند. البته، چنین خطاها را الله متعال می‌بخشد؛ خدا عالم السرّ و الخفیّات است، و می‌داند که کدام کس به نادانی گناه کرده، و که از سر صدق توبه نموده؛ الله متعال با حکمت است؛ هر توبه که موافق حکمت اوست، قرین اجابت می‌گردد.

هدف از «جهالت» عدم علم به تحریم کردار زشت نیست که شخصی در برابر کار حرام

نادان باشد و حرام بودنش را نفهمد؛ چون آموزش آن چه که شرعاً حرام می باشد، خواسته ی هر مسلمانی است؛ بلکه مراد از جهالت، چیرگی سبک سری و نادانی و سفاهت بر انسان است آن گاه که سرکشی و شورش شهوات و آرزوهای نفسانی و حمله ور شدن خشم بر او، ظاهر می گردد. (تفسیر منیر).

« ثُمَّ يُتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ »: شتابان و قبل از فرارسیدن دم مرگ توبه می کنند. در حدیث شریف آمده است: «تحقیقاً خداوند متعال توبه بنده را - مادامی که در حال غرغره مرگ و جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصله زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهده فرشته مرگ، یعنی: (ملک‌الموت) از سوی شخص توبه‌کار است. « فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ »: خدا توبه ی آنان را قبول می کند. واقعاً هم سرعت در توبه، کلید قبولی آن است. و از جانب دیگر توبه باید واقعی باشد، اگر تظاهر به توبه کنیم مطمئن باشید که خداوند متعال حقیقت را می‌داند. « وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (17) » به خلق خود آگاه و در تشریح و قانونگذاری حکمت را رعایت می کند.

یادداشت:

از قید دو کلمه هریک «جهالت» و کلمه «قریب» که در این آیه مبارکه تذکر رفته است بر می آید که: هر که به نادانی مرتکب گناهی شود، و بعد از تنبیه، بدون درنگ توبه نماید؛ مقتضای عدل و حکمت آن است که توبه وی قبول گردد؛ و هر که عالماً و عامداً از فرمان الهی سر باززند، یا پس از اطلاع در توبه درنگ نماید، و به حالت سابق استوار بماند؛ به قانون عدل و انصاف، اصلاً گناه وی شایسته بخشش نیست. قبول توبه وی به عنایت الهی است که از فضل خویش هر دو نوع توبه را قبول می‌فرماید؛ ذمه‌واری صرف در صورت اول است، نه در غیر آن.

بصورت کل باید گفت که: از شرایط قبولی توبه در آیه مبارکه همانا:

الف: گناه، از روی نادانی و بی‌توجهی به عواقب گناه باشد، سفاهت و بی‌عقلی نه از روی کفر و عناد. صورت گرفته باشد.

ب: گنهکار باید زود توبه کند، پیش از آنکه گناه او را احاطه کند، یا خصلت او شود، یا قهر و عذاب الهی فرا رسد.

توبه:

توبه در لغت «توبه» و «توب» به معنای رجوع و بازگشت است. راغب در مفردات خود مینویسد: توب به معنای ترک گناه به زیباترین صورت است و آن رساترین گونه معذرت‌خواهی است، زیرا عذرخواستن بر سه نوع است: یا شخص عذرخواه می‌گوید: فلان کار را نکرده‌ام یا می‌گوید: آن کار را کرده‌ام، ولی منظورم از آن کار چنین و چنان بوده است و یا این که می‌گوید: آن کار را کرده‌ام ولی بد نموده‌ام و دیگر بار تکرار نخواهم کرد. که در شرع نوع اخر بحیث توبه شناخته میشود.

توبه در اصطلاح:

توبه در اصطلاح، بازگشت از گناه و ترک آن است.

راغب مینویسد: « توبه در شرع عبارت است از ترک گناه به خاطر اینکه کاری بدی است و پشیمانی بر آن چه آنچه در گذشته واقع شده است و تصمیم بر ترک گناه و جبران اعمال.

خواننده گرامی!

همانطوریکه از فهم لغوی و اصطلاحی توبه فهمیده میشود، توبه در حقیقت، پشیمانی قلبی است؛ این ندامت و پشیمانی نه تنها در قلب اراده و تصمیم است بلکه این تصمیم و اراده باید در عمل انسان ظاهر گردد و نشان داده شود، که مهمترین عمل در این مورد همانا انجام واجبات و ترک محرمات است.

در این این هیچ جای شکی نیست که پروردگار با عظمت ما توبه کسی را قبول می‌کند که واقعاً از عمل ناشایسته خویش از عمق دل پشیمان و نادم شود و درصدد جبران آن برآید، و وسیله وصول بدین امر نشان دادن در عمل است.

قرآن عظیم الشان میفرماید توبه اشخاصیکه نه از طی دل پشیمان و نادم و در عمل به اصلاح خویش بپردازند توبه شان مورد استجابات در بار پروردگار قرار میگیرد. « إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا » (سورة: بقره آیه ۱۶)

در این حالت که پروردگار از روی لطف و مهربانی خویش، توبه بنده خود را قبول میکند. عدم پذیرش توبه، برخلاف هدف خدا است و الله این کار را نمیکند. انسان قبل از توبه و بعد از توبه:

کسیکه از گناه توبه کند مانند شخصی است که اصلاً گناه نکرده است. بلکه حتی ممکن است انسان بعد از گناه (با توبه) در وضعیت قبل از گناه بهتر باشد. مطابق شهادت قرآن عظیم الشان عین همین حالت برای ادم و حوا رخ داد: ابن قیم رحمه الله در تفسیر این واقعه مینویسد:

«تا چه اندازه تفاوت است بین حال ادم علیه السلام قبل از گناه و توبه که خداوند به او فرمود: (برای توست که در آن (جنت) گرسنه نشوی و عریان نشوی، و تو در آن تشنه نخواهی شد و (گرمای) آفتاب را نبینی» (سوره طه/119-118) و در وضعیت بعد از توبه قرآن عظیم الشان میفرماید: (پس از آن پروردگار او را باز برگزیده نمود و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت کرد) (سوره طه/122) توجه بفرماید:

حالت اول ادم حالت خوردن و نوشیدن و لذت بردن بود، اما حالت دوم حالت برگزیدگی و هدایت است. و چه تفاوت است بین این دو منزلت.

همچنان از برخی از سلف نقل شده که داود علیه السلام پس از توبه بهتر از قبل آن بود. بنا بر هر کس بطوری صادقانه توبه کند، توبه اش توبه نصوح باشد و از اعمال گناه بطوره صادقانه دست بردارد، به طور یقین در زندگی و کارهایش برکت حاصل خواهد شد و هر کس توبه کند برای گناهی که قبل از توبه انجام داده است مؤاخذه نخواهد شد. و این از فضل گسترده الله سبحانه و تعالی است.

بلکه حتی بزرگواری و کرم خداوند تا آنجاست که گناهان را (با توبه صادقانه) تبدیل به نیکی ها می‌کند: الله سبحانه و تعالی پس از نام بردن گناهان بزرگ در سوره فرقان می‌فرماید: « مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند بدی های آنان را به نیکی ها مبدل می‌سازد و الله غفور و رحیم است) (فرقان/70)

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ
الآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد می گوید اکنون توبه کردم پذیرفته نیست و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می میرند پذیرفته نخواهد بود آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعْتَدْنَا»: آماده کرده ایم، فراهم نموده ایم.

تفسیر:

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»:

از کسانی که مرتکب معصیت و نافرمانی می شوند و تا دم مرگ بر آن اصرار می ورزند و آنگاه می گویند حالا توبه کردیم، توبه شان قبول نمی شود؛ چون چنین توبه ای توبه ی ناچار است که قبول نیست.

سید قطب مفسر مشهور جهان اسلام در تفسیر خویش «فی ظلال» می نویسد: این توبه ناچار است که ناامیدی و سرگردانی به او فشار آورده، و گناهانش او را فرا گرفته است. توبه ی چنین کسانی مجال ارتکاب گناه برایش نمانده و فرصت دوری جستن از خطایا را ندارد، خدا چنین توبه ای را نمی پذیرد؛ زیرا اصلاحی در قلب ایجاد نکرده و در زندگی اصلاحی حاصل نمی کند. تغییر طبیعت را نشان نمی دهد و نیز تغییر و تحولی در دیدگاه را به وجود نیاورده است.

چنین کسی به هیچ وجه مستحق قبول توبه نیست؛ چون دست به استکبار زده و بر ارتکاب محرمات الهی جرئت پیدا کرده است و توبه خویش را عمداً به تأخیر انداخته است.

در حدیث آمده است: خدا توبه ی بنده را مادام به حال احتضار نرسیده باشد قبول می کند. «وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ»: همچنان توبه کسی که بر کفر مرده نیز قبول نمی شود، یعنی عذاب اخروی را دیده توبه نمایند، پس توبه ی آنان در حال احتضار از آنان پذیرفته نمی شود.

«أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (18)»: چنین کسی برای همیشه در آتش دوزخ جاودان خواهد بود، حق تعالی از کافر هیچ عمل و شفاعتی را قبول نمی کند و هیچ عذابی را از او در روز قیامت دفع نمی نماید، پروردگار برای چنین عذابی دردناک و ماندگار آماده کرده است.

یادداشت:

هنگامی که انسان مرگ متیقن گردد، و جهان آخرت در نظر آید، توبه پذیرفته نمی شود؛ اما، پیش از دیدن عالم آخرت، البته توبه اجابت می شود؛ این قدر فرق است که بر طبق بیان اول اجابت توبه در صورت نخستین، موافق به آئین عدل و انصاف است؛ و در صورت دوم، محض فضل اوست.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

توبه فرعون بخاطر قبول نشد که ایمان آوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعنی زمانیکه فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن

نداشت مرگ اش حتمی بود، بناً توبه و پشیمانی اش برایش هیچ فایده ای نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و کمرهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی بیان میدارد: « حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سوره یونس: آیه ۹۰).
به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: « الْأَنْ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ اکنون ایمان می‌آوری، در حالی که پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرار داشتی؟! »

خوانندگان گرامی!

این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: « وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ؛ برای کسانی که کارهای سوء انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند، توبه‌ای نیست». (سوره نسا: آیه ۱۸) البته این آیه بامفاهیم آیات که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه‌های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده‌است.

پروردگار! ما را از توبه گذاران واقعی قرار ده و ما را از گمراهی نجات ده. آنها که در همه حالات الله تعالی را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتکب کفر شده و به تبلیغ شر و فساد پردازد ذات الهی مبری از تمام این فتنه و فساد است که بروی مینند و متخلفین درین راستا قبل از همه و قبل از اینکه به دیگران ضرر متوجه شود به خود شان ضرر برمیگردد.

بهترین را به مراجعه به خود اعمال و کردار خود و مصداق این آیه قرآنی عمل کردن امکان دیگر برای ما انسانها وجود ندارد.

باید با تمام صداقت بیان بداریم: « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ نَعْفُرْ لَنَا وَ تَرَحَّمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ خدایا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (سوره اعراف آیه ۲۳). امین یا رب العالمین.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 21) در باره موضوعاتی رفتار با زنان در زمان جاهلیت و پس از آن بحث بعمل آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که زنان را جبراً (بدون رضامندی آنها) به ارث ببرید، و نیز زنان (بیوه) را از نکاح (با مردی دیگر) منع مکنید، تا بخشی از مالی را که به آنها (به طور مهر) داده بودید، پس بگیرید مگر آنکه مرتکب عمل زشت آشکار شوند، و با زنان به طریقه نیک و پسندیده زندگانی کنید، پس اگر آنها را

دوست ندارید صبر کنید زیرا چه بسا؛ چیزی را خوش ندارید و (لیکن) الله در آن خیر و برکت بسیاری گذاشته است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ تَرْتُوَا النِّسَاءَ كَرْهًا»: این که خود زنان را به اکراه و زور به ارث ببرید و همچون کالایی او را دست به دست کنید. «كَرْهًا»: به گونه ای ناپسند، به اکراه، این کار، رفتار جاهلیت بود که خویشاوندان، زنان را به ارث می بردند. «لَا تَعْضُلُوهُنَّ»: زنان را از ازدواج منع نکنید. از ازدواج زنان جلوگیری نکنید، تحت فشارشان قرار ندهید. «فَاحْشَةَ مُبَيَّنَةٍ»: گناه آشکار، مانند زنا و نشوز (نافرمان بودن). «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: با آنان به شایستگی رفتار کنید.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوَا النِّسَاءَ كَرْهًا»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما جایز نیست که زنان را مانند کالا که از طریق ارث از شخصی به دیگری منتقل شوند. و بعد از فوت شوهران آنها را به زور و اجبار به ارث ببرید. یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس‌هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید بدانید که زن بمثابة کالایی نبوده که به ارث برده شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: در عهد جاهلیت اگر یک نفر می‌مرد، اولیاء به تصاحب زنش سزاوارتر بودند، اگر می‌خواستند یکی از آنان با او ازدواج می‌کرد، یا او را به عقد دیگری درمی‌آوردند. یا مانع ازدواج او می‌شدند.

«وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَتَذَبُنَّ عَنْ بَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ»: برای شما حلال نیست از ازدواج آنها ممانعت به عمل آورید تا قسمتی از آنچه را که به آنها داده‌اید بگیرد و ببرید. زهری و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد و از خود همسری بجا می‌گذاشت، پسر آن مرد از غیر آن زن، یا یکی دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامه خویش را بر او می‌افکند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی‌حق‌تر می‌شد».

«إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحْشَةٍ مُبَيَّنَةٍ»: جز در حال ارتکاب عمل زشت زنا از جانب آنان. ابن عباس (رض) فرموده است: «فاحشة مبینه» یعنی نافرمانی و عدم اطاعت. «و عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»:

یعنی مطابق فرمان الله متعال با گفتار زیبنده و رفتار نیکو با آنها معاشرت کنید. یعنی با زنان در گفتار و کردار به خلق خوش و رفتار نیکو معامله کنید؛ ذلت و آزاری را که در دوره جاهلیت بر آنها روا می‌داشتند، ترک نمائید؛ اگر از زنان شما را عادت ناپسند رخ دهد، بر آن صبر کنید شاید در آن مصلحتی باشد که الله متعال آن را در این جهان و آن جهان مایه منفعت شما گرداند؛ شکبیا باشید، و خوی زشت زنان را به زشتی مقابله نه نماید.

مرد باید، بمثابة سنگ‌زیرین آسیاب متحمل و زندگی کند، و باید با خوش رفتاری، بر سختی‌ها شکبیا باشد. و نباید فراموش کرد که: خطاب آیه مبارکه «و عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» به مرد ها است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خیرکم خیرکم لاهله وانا خیرکم لاهلی». «بهترین شما، بهترین شماست برای خانواده‌اش و من بهترین شما هستم برای خانواده‌ام».

«فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (19)»: اگر از همدمی و صحبت آنها بیزار و دلخور هستید، صبر و شکیبایی را در مورد آنها پیشه کنید و خوش رفتاری با آنها را ادامه دهید. شاید از آنها دارای فرزندی صالح بشوید که چشم شما را روشن کند. چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیری فراوان قرار داده باشد. در حدیث صحیح آمده است: مرد با ایمان به خاطر اخلاق ناپسند زنش نباید از زن با ایمان متنفر گردد، در صورتی که از دیگر خصوصیات او راضی باشد.

شان نزول آیه مبارکه:

امام بخاری نیز در بیان شان نزول آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد، اولیای متوفی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می‌شدند، پس اگر یکی از آنان می‌خواست، او را به نکاح می‌گرفت و اگر می‌خواستند، او را به دیگری به زنی می‌دادند و اگر هم نمی‌خواستند، او را اصلاً به نکاح نمی‌دادند، پس به هر حال؛ آنها به تصمیم‌گیری درباره وی ذی‌حق‌تر و سزاوارتر بودند».

در روایتی دیگر از ابن عباس (رض) آمده است: «اگر آن زن زیبا می‌بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفایش او را به نکاح خویش می‌گرفت و اگر بدرنگ و بد قواره و نازیبا می‌بود، او را در بند خویش می‌داشت تا بمیرد و میراثش را بگیرد، یا او را وامی‌داشت که خود را بازخرد کند و در قبال آزادی وی از اوفدیه‌ای می‌گرفت و رهایش می‌کرد». در روایت بخاری اضافه شده است: «همان بود که این آیه کریمه نازل شد».

مفهوم رفتار با زنان در جاهلیت:

در آیه متبرکه که 19 با اعجاز خاصی بیان یافت که: «ای اهل ایمان! به هوشیار باشید، زن، کالا نیست که بر خلاف میل شان، جاهلانه آنان را به ارث برید. کاری نکنید که هنگام جدایی ناچار شوند از حقوق خود دست بردارند تا از چنگ شما نجات یابند، این کار، گناه بزرگی است. خیر فراوان - در آیه - فرزند نیکوست».

حقوق زن در آیه مبارکه:

الف: این که زن کالا نیست و به عنوان ارث به کسی نخواهد رسید و این کار بس حرام و نافرمانی پروردگار است. زن از جنس و گوهره‌ی مرد است، تا در کنارش آرام بگیرد و میانشان مودت و رحمت برقرار شود. (روم آیه 21).

ب: جایز نیست از ازدواج زن جلوگیری شود و کسی از نزدیکان متوفی هرگونه دلش خواست با او رفتار نماید.

ج: با کلام و سخن نیکو و کردار پسندیده و عادلانه در هزینه و نفقه و غیره با زنان رفتار، برخورد کنید. زن عواطف و احساسات تند و شتابگرانه‌ای دارد که بعضی مردان را به ستوه می‌آورد؛ اما شما برای جدایی، شتاب نورزید و فوراً تصمیم نگیرید، بیندیشید، آن گاه عمل کنید. زنان، در حد عرف بر مردان حقی دارند، همانگونه که مردان بر آنان دارند. (سوره بقره آیه 228).

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا
أَتَأْخُذُونََّهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا ﴿٢٠﴾

و اگر تصمیم همسر (جدید) را به جای همسر (قدیم) قرار دهید (یعنی زن قدیم را طلاق دهید) و به یکی از آنها مال بسیار (به طور مهر) داده باشید، پس از آن (مال) چیزی نگیرید، آیا آن را به ستم و تجاوز آشکار پس می‌گیرید؟. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتِبْدَالَ»: جایگزین کردن. «قِنطَارًا»: مال بسیار، مهر فراوان (آل عمران آیه 75).
«بُهْتَانًا»: از طریق ستم، دروغ. «إِنَّمَا مُبِينًا»: حرام روشن و آشکار.

تفسیر:

در آیه متبرکه ذیل خداوند متعال شوهر را از بازگرفتن مهریه، بعد از طلاق برحذر داشته می‌فرماید: «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ»: ای مؤمنان! هر گاه یکی از شما خواستید تا با همسری دیگر ازدواج کند و به سببی شرعی همسر اولی را طلاق دهید. «وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا»: در حالی که مهریه‌ی هنگفتی به آنها به عنوان مهر پرداخت کرده‌اید، یا هدیه. (قِنطَار: صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است.) «فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا»: پس حتی مقداری ناچیز از آن مهریه را پس نگیرید. یعنی: اگر مرد، زن خویش را از روی بی‌میلی به او طلاق داد، بی‌آن که طلاق به‌انگیزه بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به‌عنوان مهر یا هدیه داده‌است، از او بازپس بگیرد. «أَتَأْخُذُونََّهُ بُهْتَانًا وَ إِنَّمَا مُبِينًا (20)»: ای مردان! بهتان: ظلم و دروغی است که طرف مورد تعدی را مبهوت و حیرت‌زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

در این آیه متبرکه یکبار دیگر بر حقوق حقه زنان تاکید بعمل آمده است. و فحواى آیه مبارکه میرساند که دین مقدس اسلام حامی حقوق حقه زن است و ازدواج دوّم را به قیمت ضایع کردن حقّ همسر اوّل منع می‌کند، و در ضمن به مرد هدایت فرموده است که نباید حقوق حقه زنان تلف گردد. هکذا فهم این آیه مبارکه میرساند که: زن، حقّ مالکیت دارد و مهریه، بی‌کم و کاست باید به او تحویل و تعلق گیرد.

در دوره جاهلیت رسم بر آن بود کسی که می‌خواست زن اوّل خود را طلاق دهد و زن نو بگیرد؛ بر اوّلی تهمت می‌بست، تا وی مجبور شده مهر را باز دهد که در نکاح جدید آنرا به کار ببندد. با تأسف باید گفت که: یکی از بدترین انواع ظلم، گرفتن مال مردم، همراه با توجیه کردن و تهمت زدن و بردن آبروی آنان است.

در این آیه متبرکه طوری که خواندیم به مرد در مورد تادیه مهر بصورت کامل حکم بعمل آمده است، برای آنان گوشزد گردیده است که: بخاطر بهانه‌گیری زنان خویش را متهم به اعمال منافی عفت طوری که در دوران جاهلیت عادت بر آن بود که بخاطر فرار از اعطای حقوق برای زنان و اینکه چگونه بتوانند مهر تادیه شده را واپس اخذ نمایند، زن خویش را متهم به اعمال ناشیسته می‌کردند. این عمل را پروردگار عمل ظالمانه، گناه و متوسل شدن به یک وسیله مخالف اخلاق و در نهایت امر گناه آشکار قلمداد نموده است.

روایت آموزنده:

سیرت نویسان می نویسند که در یکی از روزها امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مصروف سخنرانی در منبر بود و در خطاب با حاضرین گفت: ای مردم! در مورد مهریه ی زنان مبالغه نکنید که اگر زیادی مهریه نشانه ی کرامت و شرافت دنیوی یا پرهیزگاری نزد الله می بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم از شما بدان مستحق تر بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم مهریه ی هیچ یک از همسران و دخترانش را بیش از دوازده «اوقیه» مقرر نکرد. در آن میان زنی برخاست و گفت: یا عمر! خدا به ما عطا می کند و شما محروم می کنی؟ خدا می فرماید: «وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا»: عمر رضی الله عنه گفت: زن درست گفت و عمر اشتباه کرد. (تفسیر الکشاف 379/1).

وَكَيفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٢١﴾

و چطور آن را می گیرید حال آن که با یکدیگر آمیزش (جنسی) کرده اید (و هریک بر عورت دیگری اطلاع پیدا کرده است) در حالیکه زنان از شما عهد محکم (در عقد نکاح) گرفته اند. (21)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَفْضَى» (فضو): کام گرفته است، آمیزش داشته است، همبستر شده است.
 «أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ»: از همدیگر کام گرفته اید. افضی - وصل: به او رسید، کنایه از زناشویی است. پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه: عمل نزدیکی و جماع را به طور کنایه به «افضاء» بیان فرموده است «وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ» این تعبیر را به منظور تعلیم مؤمنان آورده است تا در بیان گفتار و توضیح مسایل؛ ادب را رعایت کنند. ابن عباس (رض) گفته است: «افضا» در این آیه مبارکه به معنی نزدیکی است ولی الله متعال آنرا به صورت کنایه آورده است. (تفسیر قرطبی 102/5).
 «مِيثَاقًا غَلِيظًا»: پیمان محکم و پایدار. مراد از میثاق غلیظ و پیمان محکم پیمان ازدواج است، چرا که ازدواج در واقعیت یک پیمان وفاداری محکمی است که یک زن با تکیه بر استحکام آن خودش را در اختیار یک مرد قرار می دهد. اگر مرد با خواست و رضایت خود این پیمان را می شکند حق ندارد معاوضه ای را که هنگام بستن پیمان تقدیم کرده است واپس گیرد.

تفسیر:

«وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ»: یعنی برداشتن و بردن آن چگونه برایتان مباح است در حالی که شما از آنان کام بر گرفته و با آنها رابطه ی زناشویی داشته اید؟

«وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (21)»: و از شما عهد و پیمانی مؤکد و استوار گرفته اند که عبارت است از همانا عقد نکاح است که: مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به هم پیوند داده و قوی ترین تعهدات را میان آنها ایجاد می کند.

مجاهد فرموده است: «میثاق غلیظ» یعنی عقد نکاح. و در حدیثی آمده است: در مورد زنان از الله بترسید که آنها را به عنوان امانت خدا برده اید، و مطابق فرموده ی الله آنان را برای خود حلال کرده اید. (اخراج از مسلم).

باید یاد آور شد که: اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی کرد، زن مستحق کل مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد - چنانکه بیان آن

گذشت. در نزد احناف و حنبلی‌ها، مهر با «خلوت صحیح» ثابت می‌گردد، اما شافعی‌ها و مالکی‌ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرر و ثابت می‌شود نه به صرف خلوت.

حقوق حقه زن در آیات متذکره:

در آیات فوقانی بر چهار حق از حقوق مسلم زن تصریح و تأکید بعمل آمده است:

- تحریم به ارث بردن زنان.
- نهی از ممانعت زن از ازدواج مجدد در صورت وقوع طلاق.
- حق زن در برخورداری از معاشرت به شیوه نیکو و پسندیده.
- حق زن در دریافت مهریه خویش به طور کامل.

همچنان قابل دقت و تذکر است که در این آیه متبرکه یکبار دیگر برای زوج تأکید و یاد آوری بعمل آمده است که: نباید عواطف انسانی در باره شریکی زندگی خویش که یک وقتی با هم در الفت و محبت مانند یک روح و جان زندگی می‌گردید، چگونه حاضر میشود برای منفعت مادی، و برای مسترد ساختن دوباره مال داده شده بنام مهر مانند دشمن با یک دیگر راه‌های دشمنانه را در پیش می‌گیرد، در حالیکه با محبت با یک دیگر در آمیزش بودید: طوری که در آیه مبارکه خواندیم: «وکیف تأخذونه وقد أفضی بعضکم الی بعض». و به تعقیب آن می‌فرماید: «واخذن منکم میثاقا غلیظا» (همسران شما پیمان محکمی به هنگام عقد ازدواج از شما گرفته اند). چطور حاضر میشود که تعهد نامه مقدس و محکم را نادیده می‌گیرید و اقدام به پیمان شکنی آشکار می‌کنید؟).

قابل توجه و دقت است که احترام و نگهداشت عهد و پیمان و لزوم عمل و رفتار به آن ریشه فطری دارد. هر انسانی لزوم عمل به پیمان را در اولین مدرسه تربیت، یعنی فطرت و سرشت انسانی می‌آموزد و از آن الهام می‌گیرد. اطفال در آغاز زندگی، با سرشت پاک خود، عمل به پیمان را لازم می‌دانند. پیمان شکنی را بد می‌شمارند.

به خاطر فطری بودن این اصل در جامعه انسانی، نقض عهد و پیمان شکنی از رذایل اخلاقی شمرده می‌شود و ضربات شکننده و جبران ناپذیری بر شخصیت و انسانیت فرد، وارد می‌سازد و در صحنه‌های سیاسی، هیچ چیز رسواتر از پیمان شکنی نیست. تنها ملتی عزیز است که به تعهدات خود عمل کنند و آنها را محترم بشمارند.

قرآن مجید، دستور می‌دهد تا به عهد و پیمان خود پیوسته و فادار باشیم و بدانیم که در برابر خدا مسئولیم. همو می‌فرماید: «وَ بَعِّهْدِ اللّٰهُ اَوْفُواْ ذٰلِکُمْ وَ صَآئِکُمْ بِهٖ لَعَلَّکُمْ تَذٰکُرُوْنَ.» (سوره انعام: 152) به عهد الهی وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده است تا متذکر شوید.

و نیز می‌فرماید: «وَ اَوْفُواْ بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ کَانَ مَسْئُوْلًا.» (سوره اسراء: 34) (به پیمان‌های خود وفادار باشید زیرا از پیمان‌ها سؤال خواهد شد.)

مبحث تحریم ازدواج با محارم!

خوانندگان محترم!

در بدایت آیات متبرکه این سوره بحث از ازدواج دختران یتیم و به شرط عدالت و پرداخت مصارف و مخارج و بحث از تعدد زوجات (چندهمسری) و رفتار نیکو با آنان بعمل آمد و به مردانی که مهریه‌ی زنان را ظالمانه می‌خورند، هشدار داد. اینک در آیات (22 الی 23) نیز از زنانی بحث بعمل می‌آورد که به سبب خویشاوندی

نسبی و سبی و شیرخوارگی، ازدواج با آنان جایز نیست. هكذا حدیث شریف، بصورت مطلق جمع بین زن و عمه و زن خاله را نیز حرام کرده است؛ که حکمت‌هایش بر اهل خرد، پوشیده نیست.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾

و با زنانی ازدواج نکنید که پدران تان با آنها نکاح کرده بودند، مگر آنچه در گذشته (قبل از نزول این آیت) رخ داده است، بی‌گمان این کار، بی‌حیائی و عمل ناشایست و منفور و راه بد است. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سلف»: گذشته است، در پیش بوده است. «فاحشة»: کار زشت و ناپسند. «مقتًا»: دشمنی، خشم شدید، نفرت انگیز.

قاعده مفیده:

علماء قاعده ای شرعی استنباط کرده اند که: «العقد علی البنات یحرم الامهات و الدخول بالامهات یحرم البنات»: عقد کردن دختران، ازدواج با مادرانشان را حرام می‌کند و همبستر شدن با مادران، ازدواج با دختران را حرام می‌گرداند. حلال ابناءکم: جمع حلیله، زنان پسرانتان، عروس. حلیله: همسر، الذین من اصلا بکم: پسرانی که از پشت شما هستند، پسران صلبی (واقعی) نه پسر خوانده‌ها.

تفسیر:

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می‌نویسند که: در جاهلیت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندی که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، پس این آیه مبارکه نازل شد.

«وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ»: با همسران پدران تان بعد از مرگشان ازدواج نکنید مگر آنچه در جاهلیت گذشته است که حق تعالی آن را عفو نموده چون قبول اسلام گناهمانی را که پیش از آن واقع شده را محو و نابود می‌کند. به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدران تان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیت است.

« إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا »: یعنی عقد آنها در غایت درجه ی زشتی و شناعة است، و به آخرین درجه ی زشتی و ناخوشایندی رسیده است؛ زیرا چگونه شایسته ی انسان است که بعد از فوت پدر با همسر او ازدواج و نزدیکی کند، در حالی که همانند مادرش است؟ «وَسَاءَ سَبِيلًا (22)»: یعنی چنان نکاحی زشت و ناپاک است.

در جاهلیت چنان مروج بود که: هرگاه پدر کسی وفات می‌نمود او از دیگران به همسر پدر خویش (همسری که غیر از مادرش است) سزوارتر بود طوری که اگر می‌خواست آن را به نکاح خود می‌گرفت و یا اگر تمایل داشت او را به دیگری به نکاح می‌داد و مهرش را مالک می‌شد.

در جاهلیت، نکاح پسر با زن پدر را چنانچه پدر می‌مرد یا زن خود را طلاق می‌داد، نکاح «مقت» یعنی نکاح مبعوض و منفور می‌نامیدند، و اولادی را که از آن پدید می‌آمدند «مقتی» می‌گفتند، این نوع عمل از نظر صاحبان عقل و خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء: پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر

بزرگها) را نیز در بر می‌گیرد.

یادداشت:

حکمی که درباره منکوحه پدر است، منکوحه جدّ پدری و مادری نیز در آن داخل می‌باشد؛ اگرچه آنها چندین پدر پیش گذشته باشند.

در تفهیم القرآن در ذیل تفسیر این آیه مبارکه آمده است: این کار طبق قوانین اسلام جرم محسوب شده و قابل تعقیب عدلی است. روایاتی در ابو داود، نسایی و مسند احمد مبنی بر این وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم کسانی را که مرتکب چنین اعمالی شده اند محکوم به مرگ و مصادره ی اموال کرده است.

روایتی که ابن ماجه از ابن عباس (رض) در این باره نقل کرده از آن چنین بر می آید که رسول الله صلی الله علیه وسلم در این باب این قاعده ی کلی را ارشاد فرموده بود که «من وقع علی ذات محرم فاقتلوه»: «هر کس با محرمی مرتکب زنا شد، او را بکشید.» فقها در این باره اختلاف نظر دارند. امام أحمد (رح) نظرش همین است که چنین شخصی باید کشته شود و حتی دارایی اش هم ضبط گردد. رأی امام صاحب أبوحنیفه، امام مالک و امام شافعی این است که اگر کسی با یکی از محارم مرتکب زنا شده باشد حد زنا بر او جاری می شود و اگر ازدواج بکند مجازاتی عبرت انگیز داده شود. (بنقل از تفهیم القرآن).

شان نزول آیه مبارکه:

وقتی «ابو القیس بن اسلت» که یکی از أنصار بود وفات یافت، پسرش، قیس از زن پدر خویش خواستگاری کرد، زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم (الکشاف 379/1)، ولی پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم می روم و با او مشورت می کنم. نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و موضوع را بیان کرد، آنگاه الله متعال آیه ی «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...» را نازل کرد. (تفسیر قرطبی 104/5).

270- ابن ابوحاتم، فریابی و طبرانی از عدی بن ثابت از مردی از انصار روایت کرده اند: ابوقیس بن اسلت که از مردان نیکوکار و شایسته انصار بود از دنیا رفت و پسرش قیس از همسرش خواستگاری کرد. زن گفت: تو از شایستگان قوم و قبیله ات هستی و من تو را همچون پسر خودم می دانم. پس زن خدمت سرور کائنات آمد و جریان را به عرض رساند. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: به خانه خویش برگرد. پس آیه «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» نازل شد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٣﴾

[نکاح] مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمّه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و آن مادرانتان که شما را شیر داده‌اند، و خواهران رضاعیتان و مادران زنانتان و آن دختران همسرانتان که در کنار شما پرورش یافته‌اند، از آن زنانتان که با آنها آمیزش جنسی کرده‌اید (و اگر با آنها آمیزش جنسی نکرده باشید، گناهی بر شما نیست) و همسران آن پسرانتان که از صلب خودتان هستند و آنکه بین دو خواهر جمع کنید، بر

شما حرام گردیده است. مگر آنچه گذشته است، که خداوند آمرزنده مهربان است. (۲۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«**أَرْضَعْنَكُمْ**»: شما را شیر داده اند. «**رَبَائِبِكُمْ**»: جمع ربیبه، دختران همسرانتان از شوهرانی دیگر. ربائب: پرورش یافتگان. «**اللاتی فی حجورکم**»: دخترانی که در خانه هایتان پرورش یافته اند. غالباً چنین دخترانی همراه مادرانشان در خانه ی شوهر مادرانشان زندگی می کنند. ازدواج شوهر مادر با چنین دختری حرام است، خواه در خانه ی او بزرگ شده باشد یا در هر جایی دیگر، مگر این که مادرش پیش از همبستر شدن از آن شخص جدا شده باشد. «**حجور**»: جمع حجر، دامن، آغوش، مراد از آن پرورش و نگهداری است. «**دَخَلْتُمْ بَهْنَ**»: با آنان آمیزش کرده اید، همبستر شده اید.
تفسیر:

این آیه؛ آیه تحریم محارم نسبی، محارم رضاعی و محارم به وسیله پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان که ابن عباس (رض) فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

«**بر شما مادرانتان حرام شده است**» یعنی: به نکاح گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری - هر چند در مرتبه های بالاتر قرار داشته باشند - نیز می شود زیرا همه آنها مادران شخص می باشند. «**و**» بر شما حرام شده است «**دخترانتان**» دختران: شامل دختران فرزندان هم می شود، هر چند در مرتبه های پایین تری قرار داشته باشند (چون نواسه ها و نتیجه ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی.

جمهور فقهاء (أبوحنیفه، مالک و احمدبن حنبل - علیهما جمیعا) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی اش که از آب نطفه (منی) وی متولد شده است، بر وی حرام می دانند زیرا او نیز در واقع دختر وی است، هر چند که حرامزاده می باشد. «**و**» بر شما حرام شده است «**خواهرانتان**» خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علاتی (پدری)، همه می شود.

«**و**» بر شما حرام شده است «**عمه هایتان**» عمه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می باشد. «**و**» بر شما حرام شده است «**خاله هایتان**» خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادر بزرگ هایتان باشد. گاهی خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می باشد. «**و**» بر شما حرام شده است «**دختران برادر**» دختر برادر: اسم هر مؤنثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت بالواسطه ای داشته باشد، هر چند هم در مراتب خود دور باشد. «**و**» بر شما حرام شده است «**دختران خواهر**» دختر خواهر: اسم هر مؤنثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه ای داشته باشد، هر چند در مرتبه خود دور هم باشد.

«**و**» بر شما حرام شده است «**آن مادران شما که شما را شیر داده اند**» در طول دوره دوساله شیرخوارگی. اما بعد از آن مدت، شیر خوردن از زنی سبب تحریم نمی شود. در احادیث صحیح تعداد شیر خوردن به پنج مرتبه مقید شده است، اما مسئله در بین مذاهب مورد اختلاف است: شافعی ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج بار شیردادن ثابت نمی شود، اما احناف و مالکی ها بر آنند که شیر خوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیر خوردن

بسیار است، هر چند یک قطره بیشتر نباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. «و» بر شما حرام شده است «خواهران رضاعی شما» خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یک زن شیر خورده باشد. بنابراین، خدای لا شیرخوارگی را به منزله نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار» نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدر بزرگ و مادر بزرگ وی و خواهر او؛ عمه وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولد گردد، هر چند از غیر آن زن شیردهنده باشد - چه قبل از شیر خوردن او متولد شده باشد و چه بعد از آن - همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن شیردهنده، مادر بزرگ وی است و خواهرش خاله وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیردهنده از غیر آن شوهر متولد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

«و» بر شما حرام شده است «مادران زنانتان» که عبارتند از: خوشو که مادر زن است و مادر بزرگ‌های او، که به مجرد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند «و» بر شما حرام شده است «دختران زنانتان» یعنی: دختراندر هایتان «که در کنار شما پرورش یافته‌اند - از بطن آن زنانتان که با آنان همبستر شده‌اید» ربیبه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البته تربیت و پرورش دختراندر - بنا بر قول جمهور - در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولو این که آن دختر در خانه ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم، هیچ دخلی نیست «پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست» یعنی: در نکاح دختراندرانتان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبستر شدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعده شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». اما در سایر محرمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادر زن، باید گفت که به مجرد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «زنان پسرانانتان» یعنی: زنان پسرانانتان به مجرد عقد نکاح پسرانانتان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هر چند که فرزندانانتان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، اما مشروط بر اینکه این فرزندان، فرزندان باشند: «که از پشت شما باشند» یعنی: پسر خوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسر خوانده‌های شما که از پشت غیر شما هستند، بر شما حرام نیستند، بر خلاف آنچه که در جاهلیت مرسوم بود.

«و» بر شما حرام شده است «این که جمع کنید میان دو خواهر» یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن که از وی با طلاق‌دادن یا مرگش جدا شوید، بر شما حرام شده است. همچنین جمع نمودن میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البته قاعده کلی در این مورد این است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنها را مذکر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن‌گاه باقی می‌ماند

که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. «مگر آنچه گذشته است» یعنی: خداوند متعال بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که معنای فرموده حق تعالی: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...» تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه، چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملک از طریق بردگی) حرام است و هر دو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هر دو گروه ساری و جاری است.

پس آیه کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

مادر و مادر بزرگ‌ها، هر چند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.
دختر و دختران فرزندان، هر چند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.
خواهر،

عمه،

خاله،

دختر برادر،

دختر خواهر،

چنانکه آیه کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از:
مادر رضاعی.

خواهر رضاعی و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.

دختران زنانی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.

زنان پسران.

جمع کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر و دختر خواهر وی. (تفصیل احکام محرمات را میتوانید در کتب فقه مطالعه فرمایید).

«بی‌گمان خداوند آمرزنده است» و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است، بر شما می‌آمرزد «مهربان است» بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت‌های بالغه‌ای وجود دارد که در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره‌مند می‌شوید.

شأن نزول آیه 23:

273- ابن جریر از ابن جریج روایت کرده است: از عطاء پرسیدم وَحَلَالُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ [در باره چه کسی نازل شده است؟] گفت: ما به یکدیگر می‌گفتیم: در مورد رسول الله نازل شده است. چون رسول الله با زینب همسر زید [بعد از طلاق] ازدواج کرد، مشرکان راجع به این ازدواج یاهوسرایی کردند. پس «وَحَلَالُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» سوره النساء آیه 23 و «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» سوره احزاب آیه 40 و «وَمَا جَعَلْناكُمْ اَبْناءَ كُمْ» (سوره احزاب آیه 4) نازل شده است. (طبری 4942 از ابن جریج روایت کرده است.)

پایان جزء چهارم

خوانندگان گرامی!

در آیه (24) موضوعات احکام ازدواج به بحث گرفته میشود.
**وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَجَلٌ لَّكُمْ مَا وَرَاءَ
 ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ
 أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
 عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾**

و [ازدواج با] زنان شوهردار [بر شما حرام شده است] به استثنای کنیزهای که مالک آنها شده اید، این فریضه الهی است که بر شما لازم شده است، و برای شما غیر این محرمات حلال است (به شرطی) که به مالهای خویش طلب نکاح کنید به قصد پاکی، نه به قصد شهوت رانی و زنا، پس آنچه از زنان نفع گرفته اید (بوسیله آمیزش جنسی) پس مهرهایشان را مطابق آنچه (از جانب الله) مقرر شده است بدهید، و بر شما در آنچه با یکدیگر بعد از مهر مقرر توافق نموده اید، گناهی نیست، (چون) یقیناً خدا همواره دانا و حکیم است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المحصنات» (حصن): جمع محصنه، زنان شوهر دار. ازدواج اینها برای شما حرام است؛ چون در حمایت شوهران خود هستند. ((قابل ذکر است که (محصنات) در قرآن کریم به سه معنی به کار رفته است: زنان شوهردار - نظیر همین آیه. زنان پاکدامن «نور/4». زنان آزاد (آیه بعدی).

«مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: آیمان، جمع یمین، دستان راست، آن دستان شما که مالک آن شده، بردگان شما که هیچ گاه، طبق قانون خدا نبوده، بلکه ساخته و پرداخته ی دست انسان بوده و نباید به دین خدا نسبت داده شود، زنانی که در جنگ با کافران اسیرشان می کردند؛ به سبب اسارت، عقد نکاح شوهرانشان لغو می گردید و پس از پاک شدن رحمشان برابر دستور شرع - همخوابگی با آنان مباح بود. و اگر زنی با شوهرش اسیر می شد، از دوازش برای کسی جایز نبود و در تحت نکاح شوهرش باقی می ماند.
 «كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: فریضه ی الهی است که بر شما مقرر گشته. «أَنْ تَبْتَغُوا»: تا زنان دیگر را بخواهید. «بِأَمْوَالِكُمْ»: با مهریه. «أَمْوَالُ»: مهر. «مُحْصِنِينَ»: جویندگان آبرومندی و پاکدامنی. «غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: خودداری کنندگان از زنا و ناپاکی. «مُسَافِحٌ»: (سفح): زناکار، ناپاک. «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ»: زنانی که از آنان کام بر گرفته اید.
 «أُجُورَهُنَّ مَهْرَهُنَّ»: مهریه ها. مهر در برابر کام بر گرفتن مباح است. (فرقان)

تفسیر:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: «و زنان شوهردار بر شما حرام شده است» پس زن شوهردار برای غیر شوهر خویش حلال نیست، مگر اینکه از شوهر خویش جدا گردد و عده او سپری شود، «إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: «به استثنای زنانی که مالک آنان شده اید» یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دارحرب اسیر کرده اید - هر چند که در دارحرب شوهر هم داشته باشند و شوهرانشان در دارحرب باشند - بر شما حلالند، اما اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کامجویی جنسی از آن کنیز برایش حلال نیست، مگر اینکه شوهرش از وی جدا گردد.
 بعد از آن که حق تعالی محرمات نسبی و سببی را معرفی کرد، می فرماید: «كِتَابَ اللَّهِ ع

«أَيُّكُمْ» «این فریضه الهی است که بر شما مقرر شده است» یعنی: این حکمی است لازمی که تغییر دادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید، «وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: «و بر شما سوای این محرمات» که در این آیات ذکر شد «حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش» یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام را طلب کنید.

ذکر «بِأَمْوَالِكُمْ» «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحت پیدا نمی‌کند و هر چند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. بلی! طلب نکاح کنید به اموال خویش «عفت طلب‌کنان» از آلوده شدن به زنا «نه شهوت‌رانان» یعنی: نه زناکنندگان. احسان: عفت‌طلبی و نگهداشت نفس از فروافتادن در حرام است. مسافح: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با امواتان باید در حلال باشد، نه در

زناکاری و حرام

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»: «پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید» یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به وسیله نکاح شرعی، از او برخوردار شدید «فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» «پس مهرشان را» که بر آن با هم به توافق رسیده بودید «به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید» یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه‌کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی (رض) آمده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند».

همچنان از امام جعفر صادق (رح) که از جمله ائمه اهل بیت است درباره متعه سوال شد ایشان گفتند که متعه خود زناست.

نکته دیگری که دلالت بر این امر دارد این است که خداوند متعال بعد از اینکه محرمات را ذکر نموده در پی آن زن‌هایی را یاد آور شد که نکاح آن‌ها مجاز است البته به شرط اینکه این نکاح دوامدار و مستمر باشد و مهریه زن نیز پرداخت گردد.

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» «و بر شما در آنچه که با یکدیگر بعد از مهر مقرر به توافق رسیدید گناهی نیست» یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقرر کردن مهر، با رضایت یکدیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کل آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید، «فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»: اگر به طیب نفس چیزی را بخشیدند، گوارا و به سلامت آن را بخورید.

مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر مهری برایش تعیین کردی، و شما را از آن تبرئه نمود یا از مقداری از آن صرف‌نظر کرد، نه بر تو گناهی مقرر است و نه بر او.

« إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (24) »:

احکامی که در آیه به آن اشاره شد، احکامی است که متضمن خیر و سعادت افراد بشر است زیرا خدای تعالی به مصالح بندگان خویش آگاه است و در آنچه به عنوان شریعت مقرر داشته حکمت دارد.

چند یادداشت کوتاه:

زنانی که در میدان جنگ اسیر می شوند، اگر شوهرانشان همراه آنان اسیر نگردند و در سرزمین خود (دارالحرب) بمانند؛ عقدشان فسخ می شود و پس از سپری کردن دوره ی قاعدگی، آن کس که او را در جنگ اسیر کرده، می تواند او را به عقد خود در آورد. مفسران می گویند: هدف از «احسان» در آیه، نگهداری کردن زن و شوهر از یکدیگر در طول زندگی است که مبادا به زشتکاری نزدیک شوند و پای از حریم خانواده ی خود فراتر نهند. [مؤمنون ۵۶]. هدف تنها کام برگرفتن و شهوترانی (سفح) نیست که مدت کوتاهی لذت ببرند. لذت جنسی، اساس زندگی دنیای انسانها به شمار خواهد آمد، بلکه وسیله ای است که فطرت، آن را در مرد و زن سرشته تا به دور هم جمع شوند و پیوند استوار و صمیمی را برقرار کنند و هر یک از زن مرد وظیفه ی خود را به خوبی پیگیرند. اگر چنین نباشد عقد نکاح و پیوند زناشویی باطل است و از هم گسسته می شود. احسان؛ یعنی، حفظ و صیانت از پلیدیها و شهوترانیها و دوری از زنا به خاطر استمرار و بقای نسل، رعایت مهریه و سایر حقوق زن، توارث فی مابین و برپایی کانون گرم زندگی تا دم مرگ و این که وجود ولی نکاح و دو نفر شاهد دادگر در مجلس عقد، از شروط قطعی نکاح شرعی است.

یادداشت:

متعّه، نه نکاح است؛ چون دستورات ازدواج قرآنی بر آن صدق نمی کند و نه ملک یمین؛ چون آن زنان به تاراج رفته، اسیر جنگی نیستند؛ بلکه اسیر شهوات... هستند (!) و با دقت در مرجع ضمیر، اشتباه بودن این برداشت نادرست، روشن است. و با توجه به حرمت خانواده و اهمیت دین به آن، و اینکه خانواده ی سالم سنگ بنای جامعه ی اسلامی است، تلاش بعضی ها از سر «ابوالهوسی»، برای ترویج فرهنگ جاهلی - آنها با نام دین، و با فهم نادرست و برداشت غلط از این آیه - در حقیقت، در جهت تضعیف استحکام و سلامت خانواده است. و به نام دین و برای تأمین خواسته های نفس زیاده طلب هزاران سؤال بی جواب را برای دیگران، باقی می گذارند.

استدلال به ازدواج موقت خطاء است!

(شیعه‌ی) امامیه به این متبرکه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (دلیلی بر مشروعیت ازدواج موقت بعمل می آورند).

زیرا در آیه متبرکه آمده است «فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» و نفرموده است: «مهورهن: یعنی مهریه آنها». بدین اساس استدلال می نمایند که چون لفظ مهر نیامده و اجور آمده از این بابت در حکم ازدواج موقت می باشد.

خدمت این عده از مفسرین که استدلال به نکاح متعه میکنند باید گفت: ازدواج از امور بزرگ و حساس در زندگی، دین و دانش انسان مسلمان است؛ زیرا آن از بارزترین ویژگی های انسان مسلمان محسوب می شود: آبرو و نسل او. همانا این امر (ازدواج) به عورت و ناموس زنان مؤمن (باکره) تعلق دارد، نه به بازیچه و کالایی که در بازار

تجارت عرضه شده باشد. (از محمد صدر درباره ازدواج موقت سؤال شد؟ پس پاسخ داد: مسأله (173) این از ضروریات مذهب است و کسی که آن را انکار کند، از مذهب تشیع به مذهب تسنن یا به ملت (مذهب) دیگری خارج شده است و به چیزی غیر از آنچه که خدا در کتاب ارجمندش آورده است، گراییده است. (مسائل و ردود / جزوء چهارم ص 41). پس در حکم بین ازدواج موقت و شیعه امامیه تساوی برقرار است.)

خداوند متعال ما را از دنبال‌های متشابه در چنین مواردی نهی کرده است. پس فرمود: « فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ »: یعنی همانا ما نیاز داریم به این‌که کلمه‌ی (استمتعتم) را فقط بر ازدواج موقت اطلاق نماییم و همچنین نیاز داریم به این‌که اطلاق لفظ «أجور» به جای مهریه صحیح نباشد؛ پس با توجه به این‌که اثری از این دو امر وجود ندارد، استدلال به این آیه بیهوده می‌باشد.

اما فرموده‌ی پروردگارتان « فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ » به معنای مهریه‌ی آنان است، چنانچه خداوند متعال در خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ » (احزاب / 50) (منظور همان مهریه است) و ممکن نیست که غیر از این گفته شده باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم به این ازدواج (یعنی به ازدواج موقت) اقدام نکرده است.

و قرآن کلمه‌ی «اجور» را به کار برده است و هرگز کلمه‌ی مهور (مهریه) را به کار نبرده است؛ چنانچه خداوند سبحان فرمود:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ » (ممتحنه / 10)

« ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند. آنچه را که همسران ایشان (به عنوان مهریه) خرج کرده‌اند، بدانان مسترد دارید. گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید. و گفته است: « وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ » (مائده آیه: 5)

«و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریه آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد.»

و گفته است: « فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ » (نساء آیه: 25)

«لذا با اجازه صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریه ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و عادت (به تمام و کمال) بپردازید. کنیزانی را برگزینید که با عفت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند.»

چه چیزی کلمه‌ی (اجور) در آیه‌ی مذکور را به ازدواج (صیغه) تخصیص داده و به عنوان دلیلی بر آن قرار داده است، با وجود این‌که لفظ از مختصات آن نیست، و این به سبب ذکر

آن در آیاتی است که آن‌ها را بیان کردیم، که به ازدواج صیغه مربوط نمی‌شود، بلکه یا به ازدواج دائمی و یا به ازدواج با کنیزان (مربوط می‌شود)!

اجور در اینجا یعنی مهریه چون در عقد ازدواج در مقابل استمتاع از زن اجری قرار داده می‌شود تا زن از آن بهره ببرد الله متعال می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ » (احزاب آیه: 50) «ای پیامبر ما همسرانی را که مهریه‌شان را پرداخت کرده‌ای برایت حلال کردیم».

شیخ الطائفه طوسی کسانی را که می‌گویند منظور از اجور ازدواج متعه است سفیه می‌داند و می‌گوید: «بعضی از اصحاب ما گفته‌اند مراد از آیه ازدواج متعه است چون به مهریه اجر نمی‌گویند بلکه صدقه و نحلّه گفته می‌شود. اما این قول ضعیف است چون خداوند مهریه را اجر نامیده است و می‌فرماید: « فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأَنْ أَوْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ » (النساء: 25). «آنها را با اجازه صاحبان آنان تزویج نمایید، و مهرشان را به خودشان بدهید.»
« وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ » (المائدة: 5).
«و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را بپردازید.» «مسیره التبیان» (166/3)

شریف مرتضی یکی از بزرگان شیعه و مشهورترین آنها در کتابش «الانتصار» می‌گوید: برخی از اصحاب ما استدلال کرده‌اند که لفظ «استمتع» دال بر ازدواج موقت است نه ازدواج دائم، چون خداوند مالی را که به زن داده می‌شود اجر نامیده است در صورتی که خداوند مهریه ازدواج دائم را به این اسم بیان نکرده است بلکه به اسم نحلّه، صدق و فریضه آن را نام برده است. اما این استدلال مورد اعتماد نیست چون مهریه ازدواج دائم را نیز اجر نامیده است.

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»: (ممتحنه آیه: 10) «و گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید.» «الانتصار» شریف مرتضی (صفحه 113).

بنابراین استدلال به این آیه برای ازدواج موقت درست نیست چون استدلال به متشابه است. و سیاق آیه از چند وجه آنرا ردّ می‌کند این آیات تنها دو نوع نکاح را نام برده‌اند نکاح دائم و ملک یمین که از نکاح دائم به لفظ استمتاع تعبیر شده است ولی اگر منظور از استمتاع نکاح متعه باشد این بدان معنی است که در این آیات ازدواج دائم ذکر نشده است. و این غیر معقول است پس باید لفظ را بر ازدواج دائم حمل کنیم نه چیز دیگر.

در آیه ابتدا نکاح مشکل و بعد نکاح آسان را بیان کرده است: « وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ » (النساء: 25). «و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان باایمانی که در اختیار دارید ازدواج کنند».

و مشکلتر از نکاح جاریه تنها ازدواج دائم است ولی نکاح متعه آسانترین انواع نکاح است پس مقصود آیه نکاح متعه نیست.

خداوند شروط نکاح را در این آیه بیان کرده است: « أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ » (النساء: 24). «برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید».

غیر مسافحین یعنی زناکار نباشید. ولی مقصود از نکاح متعه تنها ریختن منی و ارضاء

شهوت است و در آن احسان و پاکدامنی و حفظ جسم و نفس زن یا مرد نیست و برآستی این نص صریحی در رد ازدواج موقت است زیرا به اتفاق علماء در ازدواج موقت پاکدامنی و احسان وجود ندارد.

استدلال به قرآن برای مشروعیت ازدواج موقت جائز نیست زیرا تنها جایی از قرآن که در این زمینه به آن استناد می‌شود لفظ متشابه بوده و دلالت آن قطعی نیست. و لذا دلالت آیه ی 24 سوره ی نساء نیز بر ازدواج موقت نبوده تا بگوییم بر طبق روایات واهی حکم آن نسخ شده باشد!

حلال کردن فروج در اسلام جداً مسئله مهمی است، تساهل در آن هرگز جائز نبوده و دلائل متشابه را بر نمی‌تابد. در قرآن حتی یک نص صریح دالّ بر مشروعیت نکاح موقت وجود ندارد، پس ادعای مشروعیت آن باطل است زیرا پیروی از متشابهات است.

شان نزول آیه 24:

274- مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی از ابوسعید خدری (روایت کرده اند: در جنگ اوطاس عده‌ای از زنان شوهردار به اسارت ما درآمدند و چون شوهر داشتند از همبستر شدن با آن‌ها خودداری کردیم، و در این باره از پیامبر پرسیدیم. آنگاه خدای بزرگ « وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ... » را نازل کرد. کلام ربانی گویای این نکته است: ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار حرام است، مگر زنانی که خدا غنیمت مسلمانان ساخته است. پس به این ترتیب آمیزش جنسی با آن‌ها را حلال شمردیم. (صحیح است، مسلم 1456، ابوداود 2155، ترمذی 1132، نسائی 6 / 110).

275- طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که خدای متعال سپاه اسلام را در چنین فاتح و پیروز گرداند، مسلمانان عده‌ای از زنان شوهردار اهل کتاب را به اسارت گرفتند. هرگاه مسلمانی اراده آمیزش جنسی با یکی از آن‌ها را می‌کرد زن مورد نظر می‌گفت: من شوهر دارم. پس در باره از رسول الله پرسیدند و در آن روز خدا (آیه وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ... را نازل کرد. (نسائی در «تفسیر» 118 و طبرانی 12637 روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، اما به اسارت‌افتادن زن‌های اهل کتاب در آن زمان غریب است و مشهور است که اهالی ثقیف مشرک و بت‌پرست بودند).

276- ابن جریر از معتمر بن سلیمان از پدرش روایت کرده است: حضرمی می‌گفت: مردانی بودند که هنگام عقد برای همسران خود مهر تعیین می‌کردند، اما با گذشت روزگار به تنگدستی گرفتار می‌شدند. [و دیگر توان پرداخت مهر معین را نداشتند] به این سبب «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ» نازل شد. (طبری 9046 به قسم مرسل از معتمر روایت کرده است).

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه (25) در باره شرایط ازدواج با کنیزان، مجازات آنان در صورت دست زدن به کارهای زشت، این آیه مکمل و پیرو آیه ی پیشین است. آیه ی پیشین، ازدواج با زنان بیگانه ی دارای شوهر را تبیین نمود. این آیه، حکم ازدواج با کنیزان و سزای گناهشان را بیان می‌فرماید و این که کدام یک از آنها به همسری برگزیده می‌شد و وقت مناسب این پیوند چه وقت و با چه شیوه ای جایز بوده است؟

«وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَنْتَ فَاذْنِ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» ﴿٢٥﴾

و هر کس از شما که از بابت مالی نمی تواند زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را به ازدواج (خود) درآورد پس با دختران جوانسال با ایمان شما که مالک آنان هستید (ازدواج کند) و خدا به ایمان شما داناتر است (همه) از یکدیگرید پس آنان را با اجازه خانواده شان به همسری (خود) درآورید و مهرشان را به طور پسندیده به آنان بپردازید (به شرط آنکه) پاکدامن باشند نه زناکار و دوست گیران پنهانی نباشند پس چون به ازدواج (شما) درآمدند اگر مرتکب فحشا شدند پس بر آنان نیمی از عذاب (=مجازات) زنان آزاد است این (پیشنهاد زناشویی با کنیزان) برای کسی از شماست که از مرتکب گناه بیم دارد و صبر کردن برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَوْلًا»: دارا بودن، توانایی، بی نیازی، عطا، بخشش. «المحصنات»: جمع محصنه، در این جا؛ یعنی، زنان آزاد، پاک و پاکدامن. «فتیاتکم»: جمع فئات، دختران تازه رسیده، نوجوانان از میان کنیزان. بعضکم من بعض: همه از یکدیگرید و با آن کیزان در آفرینش یکسان می باشید. «بذن أهلهن»: با اجازه ی مالکشان، با اجازه ی صاحبانشان. «مُحْصَنَاتٍ»: پاکدامنان، عقیفان. «غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ»: نه زناکاران. «مُتَّخِذَاتِ»: گیرندگان. «أَخْدَانٍ»: جمع خدن، رفیق، دوست پنهانی. «مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ»: دوست گیران پنهانی برای کار نامشروع و ناصواب. «أَحْصِنَّ»: به ازدواج در آورده شدند، به شوهر داده شدند. «فَاحِشَةٍ»: زنا. «الْعَنَتُ»: رنج و مشقت و تلاش، کار طاقت فرسا، در این جا؛ یعنی، زنا، گناه، زنا را «عنت» نام برده؛ چون سبب حد در دنیا و کیفر در آخرت است.

تفسیر:

«وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ»: به هر یک از شما که قدرت و توانایی نداشت با زنان آزاد و با ایمان ازدواج کند، «فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ»: با کنیزی از کنیزان با ایمان ازدواج کند که در مالکیت افراد مؤمن هستند. «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ»: جمله ایست معترضه و نشان می دهد که در ایمان معرفت ظاهری کافی است و خدا به اسرار آگاه است. «بَعْضُكُمْ مِّن بَعْضٍ»: یعنی عموم شما از فرزندان آدم و از یک اصل هستید، بنابراین از ازدواج با آنها (کنیزان) رو گردان نشوید؛ چون بسیاری از کنیزان از زن آزاد بهترند، در این بخش از آیه، خداوند متعال می خواهد مردان را به ازدواج با کنیزان تشویق کند، پس فضل و برتری ایمان معتبر است؛ نه فضل حسب و نسب.

«فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ»: با دستور و اجازه ی مالکان و موافقت موالیشان با آنان ازدواج کنید. «وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: با طیب خاطر مهر آنها را بپردازید و به عنوان اینکه کنیزند، به آنها اهانت نکنید و حقی را از آنها ضایع نکنید. «مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ» عقیف و پاکدامن بوده نه به زناکاری مشهور باشند. «وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ» و نه آنان که با دوستان مرد خود در خفا مرتکب زنا می شوند.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدن عبارت است از دوست زن که در خفا با او زنا می کند، پس الله متعال از تمام الوده شدن ها به گناه چه ظاهری باشد و یا باطن نهی بعمل آورده است. (البحر المحيط 222/3).

« فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ »: اگر به سبب ازدواج محصن شدند و سپس مرتکب زنا شدند، نصف مجازات و عقوبت زنا می زنای آزاد بر آنان واجب است. «ذَلِكَ لِمَنْ حَشَى الْعَنَتَ مِنْكُمْ»: یعنی عقد کنیز برای مردی مباح است که بترسد مرتکب زنا شود، اما «وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ»: صبر و تحمل و عفت جستن، از نکاح آنها بهتر است، تا فرزندان برده به دنیا نیاید. در حدیث است: (هرکس می خواهد پاک و پاکیزه خدا را ملاقات کند باید با زن آزاد ازدواج کند). (ابن ماجه آن را به صورت مرفوع از انس نقل کرده است). «وَأَلَّهِ غُفُورٌ رَحِيمٌ (25)»: دایره ی عفو خدا وسیع و میدان مهر و رحمتش بیکران است.

ازدواج با کنیزان !

در این آیه فوق پروردگار با عظمت ما مبحث، شرایط و موضوعات متعلق به ازدواج با کنیزان را بطور دقیق و همه جانبه به بیان گرفته است و می فرماید: «ومن لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات المؤمنات فمن ما ملكت ايمانكم من فتياتكم المؤمنات»: (آنچه از اشخاصی که قدرت و توانمندی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن باایمان را ندارد می توانند با کنیزان با ایمان ازدواج نمایند). که مهر و سایر مخارج آن تقریباً سبکتر و اسانتر است.

یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیر از خود وی است به نکاح گیرد. اما اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. اما رأی احناف - که در ادامه همین آیه ذکر می شود - بر جایز بودن آن است. در تعقیب این حکم می فرماید: «والله اعلم بايمانكم». (خداوند به ایمان و عقیده شما آگاهتر است).

پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البته این قید، به این امر توجه می دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت.

و از آنجا که بعضی در مورد ازدواج با کنیزان کراهت داشتند، قرآن می گوید: شما همه از یک پدر و مادر به وجود آمده اید «و بعضی از بعض دیگرید» «بعضکم من بعض» بنابراین، شما نباید از ازدواج با آنها کراهت داشته باشید.

سپس شرایط این ازدواج را بیان میدارد و میفرماید: «به یکی از شرایط این ازدواج اشاره کرده، می فرماید: «فانكحوهن باذن اهلهن» یعنی این ازدواج باید به اذن و اجازه مالک صورت گیرد، که البته بدون اجازه این نکاح باطل است. ابن کثیر می فرماید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولی او می باشد و ازدواج کنیز بدون اجازه وی صحیح نیست».

در شرایط این ازدواج نه تنها اجازه مالک را شرط گذاشته است بلکه به یک حق دیگر این ازدواج که مساله مهر است اشاره نموده می فرماید: «وآتوهن اجورهن بالمعروف» (و

مهرشان را به خودشان تادیه نماید).

در این آیه مبارکه خاطر نشان می سازد که اولاً باید مهر متناسب و شایسته ای برای آنها معین کرد، در جنب اینکه این مهر معین میشود، باید این مهر باید بدسترس خودشان قرار گیرد. حکمت واضح در این آیه مبارکه اینست که: بردگان نیز می توانند مالک اموالی که از طرق مشروع بدست می آورند، شوند.

یکی دیگر از شرایط این ازدواج با کنیزان در این است که این کنیزان باید پاک دامن باشند، و مرتکب زنا بطور آشکار نشده باشند. «محصات غیر مسافحات» و «نه دوست پنهانی بگیرند» «ولا متخذات اخدان».

ابن عباس (رض) فرموده است: خدن عبارت است از دوست زن که در خفا با او زنا می کند، پس خدا از تمام پلشتی های ظاهر و باطن نهی کرده است. (البحر المحیط 222/3).

توضیحات تکمیلی:

این آیه به پاس احترام و ارزشی وجودی انسان، به جای کلمه «اماء» (کنیزان)؛

«فتیات» (دختران نورسیده) آورده است تا ما نیز به جای کلمه های «امة» و «عبد»،

«فئات» و «فتی» را به کار بریم؛ چون قرآن فرهنگ جاهلی را در هم کوبیده تا اثری

از آن در فرهنگ درست اسلامی باقی نماند.

باید گفت که: ازدواج با فئات (کنیز) دارای چهار شرط است:

1 - مرد نتواند برای زن آزاد، مهریه تدارک ببیند؛ اما از عهده ی مهریه ی فئات برآید.

2 - بیم زنا داشته باشد.

3 - این که آن فئات، مؤمن باشد نه کافر. [نور/۳۲].

4 - پاکدامن باشد.

یادداشت:

در این آیه مبارکه طوریکه ملاحظه می فرمایید: «بعض کم من بعض...» خداوند، شان و منزلت این بندگان برده و کنیز را بالا برده و در ردیف اشخاص آزاد قرار داده است، تا همه متوجه شوند که فرقی با هم ندارند و انسانها همه یکی هستند و برخی احکام به تناسب نیاز جامعه متغیر است.

ومی فرماید: «فانکوهن باذان اهلن»: برخی از فقها گویند: مراد از «اهل» کسانی اند که حق ولایت عقد ازدواج فتيات را دارند، هرچند، مولا و مالک آنان نباشند، مانند: پدر و پدربزرگ؛ و در صورت یتیم بودن وصی و سرپرست...

یادداشت: فلسفه ی مجازات زنان برده که نصف مجازات و سزای زنان آزاد می باشد،

این است که رسم مردمان دوران جاهلی این بود که این بی پناهان را برای کسب درآمد از طریق زنا، می خریدند و به آنان هیچ رحم نمی کردند. بنابراین، شارع مقدس به

خاطر درماندگی و ضعفی آنها - که از خود کمتر اختیاری داشتند - مجازات شان را تخفیف داده است. [نور/۳۳] اما زنان آزاد از این آسیب جبران ناپذیر شرم آور دور بودند و علی برای ارتکاب زنا نداشتند. [منار]

و در اخیر باید گفت: این آیه با دو نام بزرگ «غفور رحیم» پایان یافت؛ تا این احکام، برای بندگان خدا رحمت، کرامت و نیکویی آورد. پس، بر آنان تنگ نگرفته، بلکه الطافش بس فراوان است و این حدود، کفاره ی زدودن گناهان به شمار می آید. (تیسیرالکریم).

ازدواج با کنیز:

ازدواج با کنیز از جمله موضوعاتی است که در قرآن عظیم الشان در (آیه 6 سوره المؤمنون و آیه 30 سوره المعارج) با آن اشاره بعمل آمده است: «إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» (المؤمنون: 6) و (المعارج: 30) یعنی: (مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست). منظور از «ملک یمین»: آنان غلامان مورد تملک صاحبانشان هستند، چه مرد و چه زن.

همچنین منظور از هدایت پروردگار که می فرماید: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» کنیزان «زن» می باشد، کنیزهایی که مالک آنان این حق را دارند که بدون عقد ازدواج، وجود شاهد و مهریه با آنان آمیزش نمایند و همسر به حساب نمی آیند و اگر با آن ها جماع انجام شود «سریه» نامیده می شوند.

نقطه توجه اینست که در عصر امروزی برده داری پایان یافته است و دیگر هیچ غلام و کنیزی بر اساس رویه ی معمول آن وجود ندارد. ولی بدین معنی نیست که حکم غلامی و کنیزی باطل گردیده است، که البته در صورت واقع شدن اسباب حکم آن پا بر چا است بطور مثال اگر جهاد بین مسلمانان و کفار به وقوع بپیوندد، و اگر زنان کفار محارب اسیر مسلمانان می شوند بر آنان احکام بردگان و ملک یمین جاری می گردد و حتی اگر قوانین زمینیان آن را باطل کرده باشد. اما در صورت عدم وجود اسباب شرعی، اصل بر آزادی انسان ها است.

ابن قدامه در کتاب «المغنی» می نویسد: اصل درباره ی انسان ها آزادی است. چرا که خداوند متعال آدم و ذریه ی او را آزاد آفریده است. بردگی حالتی عارضی می باشد و اگر عارضه ی مذکور پیش نیاید حکم بر اصل (آزادی) است.

صاحب کتاب «فتح القدیر» می گوید: آزادی حقی خدایی است و کسی نمی تواند آن را مگر با حکم شرعی ابطال نماید. بنابراین ابطال این حق جایز نیست و بر همین اساس نمی توان فرد آزاد را حتی با رضایت خودش به بردگی درآورد. بنابراین اصل در رابطه با انسان آزادی است و نه بردگی. تمام فقهاء بر اینکه کودک سر راهی که نسبش نامعلوم باشد آزاد شناخته می شود حتی اگر احتمال برده بودن وی در میان باشد.

ابن منذر رحمه الله می گوید: اهل علم اتفاق نظر دارند که اطفال سرراهی آزاد است. صاحب «شرح الکبیر» بیان می کند: «فإن الأصل في الأدميين الحرية، فإن الله تعالى خلق آدم وذريته أحراراً، وإنما الرق لعارض، فإذا لم يعلم العارض، فله حكم الأصل.» یعنی: «اصل در مورد انسان ها بر آزادی است. چون خداوند متعال آدم و اولاد او را آزاد آفرید و بردگی بعداً پدید آمد و در صورت عدم وجود شرایط پیدایش بردگی، حکم اصلی برقرار است.»

بنابراین جاریه کنیزی است که بواسطه ی ملک یمین تحت تملک قرار می گیرد و یک انسان به سه دلیل ممکن است به عنوان ملک یمین شناخته شود:

1 - بردگی اسیران زن و مرد از دشمنان کافر. نمی توان از ابتدا مسلمانی را برده نمود، برای آنکه اسلام آغاز شدن بردگی را نمی پذیرد و به بردگی کشیدن به

عنوان مجازاتی یزای دشمنان کفار روی می دهد که از پرستش و بندگی خداوند متعال سرباز می زنند و مجازات ایشان بندگی بنده ای دیگر خواهد بود.

2 - کنیزی از کسی جز صاحبش طفل دار شود، آن طفل برده خواهد بود، پدرش آزاد باشد یا برده فرقی نمی کند.

3 - خریداری از کسی که بطور شرعی و از راه صحیح برده ای را در تملک داشته باشد یا بصورت هبه و وصیت و دیگر اشکال انتقال اموال از کسی به دیگری حتی اگر فروشنده یا هبه کننده کافر ذمی یا محارب نیز باشد اشکالی ندارد. چنانچه مقوقس دو کنیز را به پیامبر صلی الله علیه و سلم هدیه داد و ایشان یکی را به عنوان سربیه پذیرفت و دیگری را به حسان بن ثابت رضی الله عنه بخشید.

بنابراین بهره بردن از جاریه (کنیز) بصورت نزدیکی یا مقدمات آن از لحاظ شرعی درست نیست مگر آنکه در تملک مردی آزاد و تملک آن بصورت کامل و تام باشد و شریکی در تملک آن نداشته باشد و شرط و اختیاراتی در مورد وی وجود نداشته باشد و نیز مشروط به اینکه به نسبت کنیز مانعی دال بر تحریم دربین نباشد؛ مثلاً خواهر شیری فرد بوده یا با خویشاوند فرع و اصل وی جماع نکرده باشد، شوهر نداشته باشد، خواهر شیری کنیز دیگری که وی با او جماع می کند نباشد و یا اینکه مشرک و غیر اهل کتاب نباشد. چنانچه تمام شرایط فوق برقرار بود می تواند به عنوان ملک یمین و نه با عقد ازدواج با وی جماع کند، و هر تعداد ملک یمینی که باشد.

کنیزی که آقايش او را برای جماع اختیار می کند سربیه نامیده می شود و اگر از آقايش آبستن گردید و پسری آورد- حتی در صورت سقط فرزند - با نام مادرش صدا می شود و نه پدر، و در این حالت کنیز پس از فوت آقايش آزاد می گردد.

سبب منع نکاح با کنیز و جاریه:

علت منع ازدواج با کنیز آن است که، فرزند به تبعیت مادرش برده و بنده می گردد. چون درباره آزادی، فرزند تابع مادر است. اگر مادر آزاد باشد فرزند آزاد و اگر برده و کنیز باشد فرزند برده می شود. و شارع حکیم خواهان برچیده شدن نظام بندگی و بردگی است. اگر کنیز مسلمان از آن کافری باشد، به هیچ وجه نکاح با وی جایز نیست تا این که کافر مالک فرزند مسلمان نشود و برخی گفته اند: جایز است چون خود کنیز مسلمان است، و در اسلام تابع مادرش می باشد.

باید دانست که فرزند کنیز نکاح شده ملک مالک آن کنیز است خواه شوهر حرّ و آزاد باشد یا عبد و مملوک.

کنیز و سرپرستی پیامبر اسلام:

کنیز و دایه پیامبر صلی الله علیه وسلم، برکه، دختر ثعلبة بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمة بن عمرو بن نعمان حبشی نام دارد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم او را از پدرش ارث برده بود و أم ایمن نیز پیوسته از رسول الله صلی الله علیه وسلم مراقبت می کرد تا ایشان بزرگ شدند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد، أم ایمن را آزاد کرد و او را به ازدواج عبید بن حارث خزرجی درآورد.

أم ایمن برای عبید فرزندی به دنیا آورد به نام ایمن، و ایمن هجرت و جهاد کرد و در روز جنگ خنین به شهادت رسید.

پیامبر الله صلی الله علیه وسلم أم ایمن را تکریم می‌کرد و او را مادر صدا می‌زد و می‌فرمود: این زن از اهل بیت من است، همچنین می‌فرمود: أم ایمن پس از مادرم برای من مادری کرده است (حاکم آن را آورده است، (۴ / ۶۳) و عسقلانی در اصابة، (۸ / ۲۱۳) و ابن سعد در طبقات الکبری، (۸ / ۲۲۳).

ام ایمن به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌پرداخت و به او مهربانی می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از نبوت می‌فرمود: «اگر کسی بخواهد با زنی بهشتی ازدواج کند و شاد بشود، با ام ایمن ازدواج کند» (ابن سعد آن را آورده است، (۸ / ۲۲۴)، از طریق عبیدالله بن موسی از فضل بن مرزوق و رجالش مورد اعتماد هستند، اما منقطع می‌باشند، بنگرید به اصابة، (۸ / ۲۱۳).

سپس زید بن حارثه با او ازدواج کرد. و برای ام ایمن، اسامه بن زید را به دنیا آورد، که مورد محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود.

هنگامی که خداوند به مسلمانان اذن داد که به مدینه هجرت کنند، ام ایمن هم از اولین اشخاصی مهاجران بود که در راه خدا هجرت کرد؛ در حالی که توشه‌ای نداشت و روز را روزه می‌گرفت. در آن هنگام هوا بسیار گرم بود و رنج تشنگی فراوان، او را ضعیف کرد. از آسمان سطلی با طناب سفید پر از آب آورده شد، که از آن نوشید. روایت کرده‌اند، که گفته بود: بر من تشنگی عارض شد و این تشنگی به خاطر روزه‌داری در ایام مهاجرت بود، اما پس از آن که از آن آب نوشیدم هرگز تشنه نشدم، حتی اگر یک روز گرم را تماماً روزه می‌گرفتم (ابن سعد در طبقات آورده است، (۸ / ۲۲۴) و از او حافظ عسقلانی در اصابة نقل کرده است، (۸ / ۲۱۳).

رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت به او ملاحظت می‌نمود و با او، مانند یک مادر به شوخی و گفتگو می‌پرداخت. یکبار که ام ایمن آمد، به رسول رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای رسول الله، مرا با خود ببرید. پیامبر رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم به شوخی فرمود: تو را تنها روی بچه شتر ماده می‌برم. حضرت رسول رسول الله صلی الله علیه وسلم با ام ایمن مزاح می‌کرد ولی در این مزاح‌ها جز حقیقت، مطلبی نمی‌فرمود، چرا که هر شتر پسر شتر است (بنگرید به طبقات کبری از ابن سعد، (۸ / ۲۲۴).

ام ایمن لُکنت زبان داشت؛ در روز جنگ حنین خواست، که برای مسلمانان دعایی کند و به سبب لُکنت زبان جمله‌ای بر زبان آورد که نفرین‌آمیز بود؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: ساکت باش ای ام ایمن، زیرا که تو لُکنت‌زبان داری» (طبقات کبری، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵). یک بار هم ام ایمن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: سلام بر شما مباد (سلام لا علیکم) لذا رسول صلی الله علیه وسلم به او اجازه داد که تنها بگوید: «سلام» و سخنش را کوتاه سازد. (طبقات کبری منبع، (۸ / ۲۲۴ و ۲۲۵).

او با همه این صفات پسندیده و با وجود سن زیادش، از حضور در جنگ با دشمنان الله متعال و اعتلای کلمة الله همراه شجاعان مسلمان امتناع نورزید و در جنگ احد حاضر شد و تا آنجا که می‌توانست سهمی را بر عهده گرفت. به رزم‌آوران آب می‌داد و مجروحان را مداوا می‌کرد و در جنگ خیبر با رسول صلی الله علیه وسلم همراه بود (طبقات، (۱ / ۲۲۵).

به هنگام رحلت رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر به عمر گفت: ما به دیدن ام ایمن می‌رویم، همانطور که رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیدن او می‌رفت. هنگامی که نزد او رفتند، گریست. به او گفتند: برای چه گریه می‌کنی، آنچه نزد خداوند است برای رسولش بهتر است. ام ایمن گفت: نمی‌گیرم از این که نمی‌دانم، آنچه نزد خداست برای رسولش بهتر است، اما می‌گیرم که وحی منقطع گشته است. این حرف، بر آن دو نفر هم تأثیر گذاشت و آن‌ها هم با ام ایمن گریستند (امام مسلم در فضائل صحابه شماره: ۲۴۵۴، ابن ماجه در جنائز به شماره: ۱۶۳۵ و ابونعیم در حلیه، (۲ / ۶۸) آورده‌اند و طبقات، (۸ / ۲۲۶) و همگی آن‌ها از طریق سلیمان بن مغیره بن ثابت، از انس س این حدیث را نقل کرده‌اند).

هنگامی که عمر بن خطاب به شهادت رسید، ام ایمن گریست و گفت: امروز اسلام سست شد (طبقات، (۸ / ۲۲۶) و سند آن صحیح است و از حافظ در اصابة، (۸ / ۲۱۴). ام ایمن در روزگار خلافت عثمان بن عفان پس از گذشت بیست روز از کشته‌شدن عمر (رض) وفات یافت.

رحمت خدا بر ام ایمن دایه سرور آدمیان پیامبر صلی الله علیه وسلم، روزه داری گرسنه و مهاجر و مسافری که از آسمان به او آب نوشاندند و این شراب آسمانی برای او، مایه شفا گشته بود.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، در آیات (26 الی 28) علل احکام پیشین را که وابسته به خانواده ها، ازدواج و حکمتهایی است که بدان جهت پایه گذاری شده، یاد آور می شود.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾

الله می‌خواهد برای شما (قواعد و مقررات دین تان را بیان کند، و شما را به طریقه‌های (نیک) آنانی که پیش از شما بودند راهنمایی کند، و (می‌خواهد) توبه شما را که قبول کند، و الله دانای باحکمت است. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُنَنٌ ← طرائق»: جمع سنت، روش، طریقت، شریعت. «الذین من قبلکم»: پیامبران پیشین.

تفسیر:

به تعقیب احکام مختلف در زمینه ازدواج که در آیات قبلی به توضیح آن پرداختیم، به نحوی از انحا بدین سؤال بر خواهیم خورد که هدف از همه این محدودیتها و قید و بندهای قانونی چیست؟ در این آیه مبارکه و دو آیات بعدی به توضیح این سؤالات دست می‌یابیم طوریکه می‌فرماید:

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّنَ لَكُمْ»: سنت خداوند متعال، هدایت، بیان و ابلاغ است طوریکه می‌فرماید الله می‌خواهد: با این دستورات شرایع و احکام دین راههای خوشبختی و سعادت را، برای شما آشکار سازد.

«وَيَهْدِيكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»: وانگهی شما در این برنامه تنها نیستید، و (خداوند می‌خواهد شما را) به راه و روش و سلوک پیامبران و صالحان پیشین هدایت کند. تا از آنان پیروی کنید. باید گفت که: احکام و مقررات اسلام درباره‌ی ازدواج، همانند احکام

سایر ادیان آسمانی گذشته است. «و يَتُوبَ عَلَيْكُمْ»: و نعمتهای خود را که بر اثر انحرافات شما قطع شده بار دیگر به شما بازگرداند و این در صورتی است که شما از آن راههای انحرافی که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام داشتید، بازگردید. همچنان به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت‌هایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد. و نباید فراموش کرد: محدودیت‌ها و قیودی که در ازدواج مطرح است، رمز لطف خدا به انسان و جامعه‌ی بشری است. «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (26)»: در پایان آیه مبارکه می‌فرماید: «خداوند دانا و حکیم است» از اسرار احکام خود آگاه، و روی حکمت خود آنها را برای شما تشریح کرده است. باید یادآور شد که:

مطلب از ارشاد این احکام آن است که حلال و حرام به شما معلوم باشد، و استقامت به طرق پیغمبران پیشین، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام و سایر آنها، به شما نصیب گردد، و مورد امرزش قرار یابید. مصالح و احوال شما همه به الله متعال آشکار است؛ احکام و تدابیر او مبنی بر حکمت می‌باشد؛ اگر شما از فرمان وی سر باززنید؛ از هدایت محروم؛ و از سنن پیغمبران سلف، مخالف، و از بخشایش و امرزش الله بزرگ بی‌بهره می‌مانید.

یادداشت:

بیهقی از ابن عباس (رضی الله عنهما) نقل می‌کند که: در سوره ی نساء هشت آیه نازل شده که برای این امت از تمام دنیا بهتر است. آن آیات عبارتند از آیات: (26، 27، 28، 31، 40، 48، 110، 152).

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾

و الله می خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ (و به‌سوی رحمت خود باز گرداند)، و کسانی که از شهوات پیروی می‌کنند، می‌خواهند شما [در روابط جنسی از حدود و مقررات حق] به انحراف بزرگی دچار شوید. (و حق را کاملاً ترک گوید). (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتُوبُ»: توبه کرد - بازگشت. «أَنْ تَمِيلُوا»: تا که دور گردید، دستخوش انحراف شوید.

تفسیر:

در این آیه متبرکه تأکید دوباره می‌نماید و می‌فرماید: «وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» الله می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید) و نعمتها و برکات را به شما بازگرداند. یعنی خدا به وسیله ی تشریح احکام، دوست دارد شما را از گناهان و مفسد پاک نماید. و خواستار توبه ی بنده می باشد تا آن را قبول نماید. «وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (27)»: ولی شهوت پرستانی پیروان شیطان که در امواج گناهان غرق هستند، می خواهند شما از طریق سعادت بکلی منحرف شوید، و مانند آنها به جرگه ی فاسقان و گناهکاران درآیید. باید با تمام صراحت و قوت گفت که: اخلاق جنسی در اسلام، معتدل و دور از افراط و تفریط است، ولی هوسبازان راه افراطی را برای شما می‌خواهند. بنا باید در فکر شد که: محدودیت

آمیخته با سعادت و افتخار برای شما بهتر است، یا این آزادی و بی بند و باری توأم با آلودگی و نکبت و انحطاط؟!

شهوت: در لغت دارای مفهوم عامی است که به هرگونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذات مادی اطلاق می شود؛ گاهی علاقه شدید به یک امر مادی را نیز شهوت می گویند. **تَوَاب:** ریشه اصلی کلمه «تَوَاب» از «ت - و - ب» گرفته شده است، توبه به معنای بازگشت یا هم بازگشت از ناخوشایند به خوشایند است.

مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوت جنسی» نیز به کار رفته است. کلمه «شهوت» در قرآن کریم هم به معنی عام کلمه آمده است و هم به معنی خاص آن. در این بحث، نظر ما بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرب و زیانبار آن بیش از سایر کشش های مادی است.

شهوت: نقطه مقابل «عفت» است. «عفت» نیز دارای مفهوم عام و خاص است. مفهوم عام آن، خویشتن داری در برابر هر گونه تمایل افراطی نفسانی است و مفهوم خاص آن، خویشتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است.

عَفَت: یکی از فضایل مهم اخلاقی در رشد و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی است؛ اما شهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط شخص و جامعه می شود.

مطالعات و تحقیقات تاریخی نشان می دهد که اشخاص یا جوامعی که بهره کافی از عفت داشته اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسته اند، اما افراد یا جوامعی که در «شهوت پرستی» غرق شده اند، نیروهای خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار گرفته اند. بناً در مسیر شهوت رانان گام ننهید و از آنان تقلید نکنید، که دشمن شمایند.

خواننده محترم!

در انتخاب راه باید دقت کنیم. در آیه متبرکه دوبار کلمه «یُرید» مورد استعمال قرار گرفته است؛ يك اراده از خدای علیم حکیم برینا علم ازلی و ابدی اش و يك اراده از هوسبازان بدخواه و شیطان صفتان، بناً باید فکر کرد و دقیق تصمیم اتخاذ نماید که: به سراغ کدام اراده ها می روید؟

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾

الله می خواهد (با آسان کردن احکام) کار را بر شما سبک کند، (زیرا) انسان، ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است). (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَعِيفًا»: در مانده، ناتوان در برابر هوسهای نفسانی خود.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت الله متعال در این سه آیهی اخیر، و بطور مسلسل گوشه ای از اِطْفاف و احکام خداوند در امر ازدواج را بطور مسلسل به بیان گرفت.

بطور مثال در آیه (26) فرمود: «لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» و «يَهْدِيَكُمْ»: (الله می خواهد برای شما (قواعد و مقررات دین تان را بیان و نشان دهد). و در آیه (27) فرمود: «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ»: (و الله می خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ (و به سوی رحمت خود باز گرداند)، و در آیه: (28) فرمود: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: (الله می خواهد می

خواهد (با آسان کردن احکام) کار را بر شما سبک و آسان کند) و این همه به خاطر آن است که انسان در برابر طوفان غرایز، ناتوان، و قدرت صبر و خودداری او اندک است. «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: باید گفت که اساس، بنیاد و جوهر دین مقدس اسلام، بر آسانی است و بن بست اساساً در احکام به چشم نمی خورد. وضع مسئولیت ها و تکالیف دینی، بر اساس توان و طاقت انسانی وضع گردیده است.

در آیه مبارکه: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»: هدایت به ازدواج با کنیزان و مانند داده شده است خداوند پاک می خواهد بدین ترتیب کار را با شما سبک و آسان بسازد. به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیر آن از آسان گیری های دیگر را رخصت داده است. نباید فراموش کرد که: پیروی و پایبندی شما در احکام ازدواج، زمینه ی سبکباری و دورماندن جامعه از آفات و مشقات است.

الله متعال از فهم آیه مبارکه «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ» و جمله: «و خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (28) این واقعیت را می رساند که: (انسان، ضعیف آفریده شده). و در برابر طوفان غرایز گوناگون که از هر سو به او حمله ور می شود باید طرق مشروعی برای ارضای غرایز به او ارائه شود، و در معرض خطرات و سوس گرانه شیطان قرار دارد، بتواند خود را از این وسواس ها و بصورت کل از انحرافات حفظ و نگاه دارد. واقعیت امر اینست که: انسان از مخالفت با هوی و آرزوهایش ناتوان است، نمی تواند عدم پیروی از خواسته هایش را تحمل کند.

سیاق آیه کریمه می رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید. طوریکه میگویند: «در امر زنان، عقل مرد از سر وی می پرد».

«و خلق الانسان ضعيفا»، دلیل ضعف ناتوانی انسان چیست؟ چون که هوسها و آرزوهای نفسانی او را خم و اسیر خود می کند و از پای در می آورد و شهوت و نتیجه ی آن، خوار و زبونش می گرداند، از این رو، خداوند متعال می خواهد سبکبارش گرداند... جالب اینست که: برخی از مردان بدون شناخت از خلقت، زنان را «ضایفه» (ضعیفه) مسمی و خطاب می نمایند، در حالیکه خالق مقدر هر دو را آنرا «ضعیف» نام می برد.

خوانندگان محترم!

پس از بیان احکام برخی از برخوردها مانند: برخورد پسندیده با یتیمان، اعطای اموال به نزدیکانی که در مجلس تقسیم «ترکه» حضور دارند و وجوب پرداخت مهریه به زنان، اینک خداوند متعال در آیات (29 الی 30) قاعده ی تعامل و برخورد عمومی را در مورد اموال بیان می فرماید.

علت این قاعده ی خدایی واضح است که مال و ثروت به حیات آدمی بستگی دارد، پس تجاوز بر آن، دشمنی می آفریند، بلکه گاهی هم به مرحله ی جنایت کشانده می شود. بنابراین، خداوند دست به دست گرداندن آن را از طریق توافق و تراضی واجب و از راه ستم و تجاوزگری، ناروایش شمرده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را در بین خودتان به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید، مگر اینکه تجارتي باشد که با رضایت شما انجام گیرد، و خودکشی

نکنید! بی‌گمان الله به شما همیشه مهربان است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَأْكُلُوا»: مخورید، برنارید. «بِالْبَاطِلِ»: به ناروا، به ناحق، از راه ناصواب مانند: ربا، قمار، غصب و... «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»: مگر این که داد و ستدی از روی رضایت یکدیگر انجام پذیرفته باشد. «إِلَّا»: مگر، «لَكِنْ»: آن که. «تَكُونَ»: باشد، ممکن گردد. «تِجَارَةٌ»: تجارتی، داد و ستدی، معامله ای. «عَنْ تَرَاضٍ»: با رضایت، با طیب خاطر دو طرف. «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: خودتان را مکشید، نافرمانی دستور خدا، شما را در هر دو جهان از پای در نیارید، یکدیگر را مکشید؛ چون: بنی آدم اعضای یک پیکرند و کشتن هر کدام به منزله ی کشتن و خون ریختن همه ی بشریت است. دیگر این که قاتل در برابر جنایتی که مرتکب می شود، در واقع خود را به کشتن می دهد؛ چون از دست قصاص نمی رهد. خودکشی نکنید که گویا از غم و اندوه و فشار و سختی دنیا برهید و آسوده گردید، راه مسلمان، شکیبایی و امیدواری است، اضطراب و ناامیدی، صفت مسلمان نیست. (فرقان)

تفسیر:

در این آیه متبرکه دو موضوع اساسی مورد بحث قرار گرفته است: یکی توضیح معاملات و مبادلات مالی و دیگری توضیح اینکه عدم قتل نفس.

گفته میتوانیم که این آیه در واقع زیربنای قوانین اسلامی را در مسائل مربوط به: (معاملات و مبادلات مالی) تشکیل می دهد، و به همین دلیل فقهای اسلام در تمام ابواب معاملات به آن استدلال می کنند، آیه خطاب به اشخاصیکه با ایمان کرده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»: ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع و ناروا) نخورید. از سیاق آیه مبارکه بر می آید که: جامعه، دارای روح واحد و سرنوشت مشترک است. اموال دیگران را همچون اموال خودتان محترم بدانید.

بِالْبَاطِلِ: باطل عبارت است از هر طریقه و روشی که شرع آن را مباح نکرده است؛ از قبیل سرقت و خیانت و غصب، و بنابر، هرگونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً مشخص نباشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسایل فساد و گناه، و غیره و غیره، همه در تحت این قانون کلی قرار دارد.

در جمله بعد به عنوان یک استثنا می فرماید: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»: جز آنچه صورت و طریقی شرعی دارد، از قبیل تجارتی که الله متعال آن را حلال کرده است. یعنی (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) تجارتی طوریکه متذکر شدیم بطریق حلال و در ضمن با رضایت شما انجام می بگیرد.

طوریکه مفسر این کثیر فرموده است: **إِسْتِثْنَاءٌ مُنْقَطِعٌ** است؛ یعنی وسایل حرام را در کسب مال عادت نکنید، اما معامله و خرید و فروش مشروع که با رضایت خریدار و فروشنده صورت می گیرد پیش گیرید و انجام دهید. (مختصر ابن کثیر 378/1).

تَرَاضِي: عبارت از آگاهی هریک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می گیرد، بدون چل و فریب یا پنهان کردن عیب جنس یا پول - و سپس جدا شدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که

اصطلاحاً آنرا «خيار مجلس» می‌نامند. اما احناف بر آنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هر چند که از محل عقد متفرق هم نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیه کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می‌کند، اما شافعی‌ها آن را جایز نمی‌دانند.

در پایان آیه مبارکه، مردم را از قتل نفس باز می‌دارد و ظاهر آن به قرینه آخرین جمله آیه نهی از خودکشی و انتحار است، می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (29)»: خون یکدیگر را نریزید، تعبیر آن به قتل نفس برای مبالغه در منع از آن آمده است. یعنی: ای مسلمین! بعضی از شما بعضی دیگر را نکشید، مگر به سببی که شرع شریف آن را به رسمیت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید. یا حمل بر ظاهر به معنی خودکشی می‌شود و آن هم از جمله ی مهر و رحمت است نسبت به شما.

یعنی خدا خیر خواه شما است، خوبی و خیر شما را می‌خواهد و این لطف و مرحمت اوست که شما را از کارهایی که نابودی خودتان در آن نهفته است باز می‌دارد. رمز اینکه نهی از قتل، «لَا تَقْتُلُوا» بدنبال نهی از حرام‌خوری، «لَا تَأْكُلُوا» آمده است، شاید آن باشد که سیستم اقتصادی ناسالم، زمینه‌ی قیام محرومان علیه زراندوزان و بروز درگیری‌ها و پیدایش قتل و هلاکت جامعه است.

شیخ مفسر نسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همه آنها حرام‌اند: نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک تن‌اند. هیچ کس نباید خودکشی‌کند، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی انتحار نماید. نباید با ستم و ظلم نمودن به یکدیگر در اموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می‌کند، چنان است که خودش را نابود می‌سازد. از هواهای نفس‌انگیز پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افکنده‌اید. مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنم با آن می‌درد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس به وسیله سمی خودکشی کند، سم وی دردست وی است و آن را در آتش جهنم جرعه‌جرعه می‌نوشد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افکند و بکشد، او در آتش جهنم فروافکنده شده است - در آن جاودان و ابدی است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکس خود را به چیزی بکشد، به وسیله همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود».

در حقیقت قرآن عظیم الشان با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن این که اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد، و علاوه بر این که انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

از رفاعة بن رافع رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ النَّجَارَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فُجَارًا، إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَبَرَّ وَصَدَقَ»: یعنی: «همانا تاجران در روز قیامت همچون انسانهای فاجر برانگیخته می‌شوند، من آنکسی که

از خدا بترسد و درستکار و راستگوباشد». این حدیث را ترمذی (1210) و دارمی (247/2) و ابن ماجه (2146) و ابن حبان (276/11) روایت کرده اند، و ترمذی گفته: حسن صحیح است. و حاکم گفته: اسناد آن صحیح است و امام ذهبی با او موافقت کرده است، و علامه البانی نیز در "السلسلة الصحيحة" (994) صحیح دانسته است. علامه مبارکفوری در شرح آن آورده: «(جز کسی که از خدا بترسد) یعنی مرتکب گناه کبیره و صغیره نشود، مثل تقلب و خیانت و فریبکاری، یعنی در تجارتش با مردم به خوبی و درستی معامله کند، و یا طاعت و عبادت خداوند را برپا دارد، (و راستگو باشد) یعنی در سوگندش و سایر سخنانش صادق باشد. قاضی گفته: از آنجائیکه از جمله عادت و خوی تجار؛ تدلیس (پوشاندن عیب جنس) و نیرنگ در معاملات است، و سخت در تلاشند تا کالای خود را از هر راهی که برایشان ممکن است مثل سوگند دروغ و غیره بفروشند، لذا حکم به فاجر بودنشان داده شده، و تنها کسانی که از حرامها پرهیز می کنند و در سوگندش راست و در کلامش صادق است از آن مستثناء شده اند.

شارحین حدیث هم بر همین نظر هستند، و فاجر بودن را بر لغو گویی و سوگند (دروغ) حمل کرده اند» «تحفة الأحوذی» (336/4).

چنانچه بر طبق احادیث صحیح دیگر؛ سبب توصف تجار به فجور به دلیل پوشاندن حقیقت بوسیله سوگند دروغ و خلف وعده است.

از عبدالرحمن بن شبل رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ التَّجَّارَ هُمُ الْفَجَّارَ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ أَوْ أَلَيْسَ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ فَيَكْذِبُونَ، وَيَحْلِفُونَ فَيَأْتُمُونَ». یعنی: «همانا تجار فاجرند، گفته شد: ای رسول خدا! مگر خداوند معامله و تجارت را حلال نکرده است؟ فرمود: آری، اما آنها سخن دروغ می گویند و (به دروغ) سوگند یاد می کنند و بخاطر آن گناهکارند». به روایت مسنی أحمد (428/3) و حاکم (8/2) و گفته: صحیح الإسناد است، و البانی در «السلسلة الصحيحة» (366).

پس تجارت و بازرگانی از أفضل مکاسب است، البته برای کسی که أهل صداقت و درستکاری است، چرا که تاجر راستگو و درستکار و امانت دار اجر و ثواب زیادی دارد، چنانکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الْأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ». یعنی: «تاجر راستگو و امانت دار و درستکار همراه پیامبران و صدیقان و شهداء هستند» ترمذی (1209) و گفته: حدیث حسن. و ابن تیمیة در «المستدرک علی مجموع الفتاوی» (163/1) گفته: اسناد آن نیک است.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾
و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ظلم انجام دهد، بزودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُدْوَانًا وَظُلْمًا»: ظالمانه، تجاوزگرانه، از روی ستم. «نصلي» (صلي): به آتش در می آوریم، به آتش می سوزانیم، طعمه ی آتش می گردانیم. «يسيرا»: سهل و آسان.

تفسیر:

در این آیه مبارکه اشاره به مجازات آن‌ده از اشخاصی بعمل آمده است که، از قوانین الهی سرپیچی بعمل می آورند طوریکه می فرماید: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَ ظُلْمًا»: و هر کس این عمل را از روی سرکشی، تجاوز و ظلم انجام دهد نه از طریق اشتباه و سهو. و خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحق سازد، «فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا» نه تنها به آتش این جهان می سوزد بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار (نیز) خواهد سوخت).

« وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (30)»: این امر برای خدا آسان و بدون زحمت است و هیچ زحمتی در آن نیست؛ چون هیچ چیز او را ناتوان نمی کند. از فحوای آیات متبرکه (29 و 30) بر می آید که: خداوند متعال، همه ی مؤمنان را از خوردن ناحق مال این و آن و نیز خوردن مال شخص خود از راه باطل، منع کرده است. «أموالکم»: در آیه، هم مال دیگران را در بر می گیرد و هم مال خود انسان را شامل می گردد؛ چون همه ی اموال یک جامعه ی سالم با احترام و رعایت حفظ مالکیت خصوصی - شخصی به تمام ملت تعلق دارد که آن ملت به منزله ی مجموعه ی یک خانواده است. پس هزینه کردن این اموال همگانی از راه گناه و نافرمانی حق در واقع، به آن ملت زیان می رساند. «المؤمنون كالنفس الواحدة»... و کلمه آنفسکم، در آیه ی «و لا تقتلوا أنفسکم» هم در مفهوم خود شخص و هم در مفهوم دیگران است و سبب آمدن این آیه در مبحث معاملات مالی این که: چون مال، دوست، پرستار و خدمتگار روح (شقیق الروح) به شمار می آید و سبب قوام و صلاح آن می باشد. بنابراین بهتر است توصیه به حفظ مال و توصیه به نگهداشت نفس آدمی در کنار هم قرار گیرند. بلی! خوردن به ناحق اموال از راه ربا، خیانت، قمار، چل و فریب زدن، إحتکار، نیرنگ بازی، رشوه، دزدی و إختلاس، ناموس فروشی، پیمان شکنی و أخلاق و خصوصاً دین فروشی در هر عصر و دوره ای، ضربه ی جبران ناپذیری بر پیکر امت و جامعه است و فرجامش نابودی و چشیدن عذاب پروردگار خواهد بود... (سوره نور: آیه 37).

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (31) در باره مکافات دوری از گناهان مورد بحث قرار گرفته است. خداوند، انسان را در آیات متبرکه قبلی، از خوردن به ناحق اموال مردم و از خونریزی و خودکشی منع و بدکاران را به آتش دوزخ هشدار داد. در این آیه نیز به طور عموم از هر گونه گناه بزرگی، برحذر می دارد و نیکوکاران فروتن را به بهشت همیشگی بشارت می دهد.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم، و شما را در جای عزت و کرامت داخل می کنیم. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تَجْتَنِبُوا» (جنب): اگر بپرهیزید، دوری گزینید، ترک نمایید! «كَبَائِرَ»: جمع کبیره، گناهان بزرگ. «نُكَفِّرْ»: پاک می کنیم، می زداییم، محو می گردانیم. «سَيِّئَاتِ»: جمع سیئه، گناهان ریز، خورد و کوچک. «مُدْخَلًا»: جایگاه منزل و مکان. «كَرِيمًا»: زرگوار، پرمایه، با فضل و کرم، ارجمند.

تفسیر:

مکافات کسانی که گناهان بزرگ را ترک می‌کنند، آن است که خداوند از گناهان کوچکشان بگذرد. طوری که می‌فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»: ای مؤمنان! اگر گناهان کبیره را ترک نمایید که الله متعال از آنها نهی فرموده است، گناهان صغیره ی شما را به فضل و رحمت خود پاک خواهیم کرد. از این آیه مبارکه استفاده می‌شود که گناهان، دو نوع اند: **صغیره و کبیره**. که در آیهی 49 سوره ی کھف نیز می‌خوانیم که مجرمان در قیامت، با دیدن دوسیه اعمال خود می‌گویند: این چه نامه‌ی عملی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است. «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً».

«وَأَنْتُمْ مُدْخِلُونَ مُدْخَلًا كَرِيمًا (31)»: و شما را وارد بهشت یعنی منزلگاه کرامت و پذیرایی پر نعمت خواهیم کرد. به جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است. نعمت‌هایی در آن قرار دارد که چشم آن را ندیده و گوش آن را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

مطمین باشید تا از گناهان کبیره و صغیره پاک نشویم، به بهشت نخواهیم رفت. خاطر نشان می‌شود که احادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده پرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟ فرمودند: «الشرك بالله، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، والسحر، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات». «این هفت چیز عبارتند از: شرک به الله متعال، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتهام به دور و بی‌خبرند». (این گناهان، «مهلکات» یا «موبقات» نام دارند).

لیکن ابن عباس (رض) می‌فرماید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیکتر است». هم او می‌گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند آن را به آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کرده باشد». امام شمس‌الدین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

همچنان ابن عباس (رض) فرموده است: گناه کبیره آن است که خدا به دنبال آن، آتش، غضب، لعنت یا عذاب آورده است.

سعید بن جبیر آورده است که یک نفر به ابن عباس گفت: آیا گناهان کبیره هفت می‌باشند؟ ابن عباس (رض) فرموده: به هفت صد نزدیک ترند تا هفت. اما با استغفار، گناهان کبیره هم بخشوده شده و در صورت اصرار بر گناهان صغیره، آنها هم تبدیل به گناهان کبیره می‌شوند. شیخ قرطبی آن را ذکر کرده است.

گناه:

«گناه» که در لغت عرب به «اثم» و «عصیان» گفته می‌شود، به معنای سرپیچی، خطا، لغزش و مخالفت با امر و نهی الهی. هکذا گناه به معنای ویران ساختن و خراب کردن می‌باشد؛ در اصطلاح اخلاق اسلامی هرگونه ارتکاب مناهی و سرپیچی از فرمان الهی

گناه محسوب می شود. مبحث گناه که در برخی کتاب‌های اخلاقی تحت عنوان «مهلکات» آمده است، از جمله مهم‌ترین و از مبنایی‌ترین مباحث دینی بشمار می آید. کلمات که در قرآن در مورد گناه آمده است، عبارتند از: ذنب، معصیت، اثم، سیئه، جرم، حرام، خطیئه، فسق، فساد، فجور، منکر، فاحشه، حنت، شر و غیره.

گناهان در يك تقسیم بندی به صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند و می‌توان آن را به بدنی و غیر بدنی نیز تقسیم کرد؛ البته هر نافرمانی و گناهی که در مقابل شخص بزرگ صورت گیرد، بزرگ است. یعنی گناه (اگر چه کوچک باشد) چون نافرمانی از خداوند محسوب می‌شود، بزرگ است. لیکن منافات ندارد برخی از گناهان نسبت به بعضی دیگر بزرگ و کوچک باشند.

الله متعال (سوره کهف، آیه 49) از قول گناهکاران بیان می‌دارد: «... و یقولون یا ویلنا مال هذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها؛ باو می‌گویند: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است».

گناهان بدنی و جسمی، گناهانی هستند که انسان با یکی از اعضای بدن آن را انجام می‌دهد. مثل: غیبت، زنا، دزدی، فحاشی و... و گناهان غیر بدنی آنهایی هستند که انسان در دل و ضمیر خود آنها را انجام می‌دهد. مثل: حسد، کینه، بخل و غیره.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (32) در باره نهی الهی از حسد توأم با آرزو، آرزو کردن فضل الهی به بحث گرفته میشود.

خداوند متعال، مؤمنان را از افعال قلبی، از جمله: حسد و کینه ورزی، باز می‌دارد تا درونشان پاک از گناه، زینت و صیقل یابد. این فرمان، پس از نهی از خوردن اموال از روی باطل و ریختن خون ناحق صادر گشت. این دو از افعال ظاهری جوارح انسان به شمار می‌آید که خودداری از آنها بیرون را چون درون می‌زداید و پاکیزه نگه می‌دارد.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٣٢﴾

برتریهایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی برای حفظ نظام اجتماع شما و طبق اصل عدالت است ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند و زنان نصیبی؛ (و نباید حقوق هیچیک پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا بخواهید و خداوند به هر چیز دانا است. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا» (منی): آرزو نکنید. «مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»: آن چه را که خدا به سبب آن برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داده است، مبادا به حسد و کینه مبدل شود. «فضل»: برتری داد، فزونی داد. «نَصِيبٌ»: بهره، سهم و قسمت. «اِكْتَسَبُوا»: با تلاش خود به دست آوردند، به زحمت کسب کردند.

شان نزول آیه 32:

277- حاکم از ام سلمه ل روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: مردان به جهاد می

روند و زنان به جهاد نمی‌روند و سهم ما از میراث نصف سهم مردان است. پس خدای حکیم و لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ و آیه إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ... (أحزاب: 35) را در این مورد نازل کرد. (ترمذی 3022، حاکم 2 / 305، واحدی در اسباب نزول 306 طبری 9237 از چندین طریق از ابن ابونجیح از مجاهد روایت کرده اند).

278- ابن ابوحاتم از ابن عباس ب روایت کرده است: زنی خدمت رسول الله (آمد و گفت: ای پیغمبر خدا بهره مردان [از میراث] دوبرابر سهم زنان است و گواهی یک مرد حکم گواهی دو زن را دارد، آیا اعمال ما هم چنین است، یعنی اگر زنی یک کار نیک انجام بدهد، برایش نصف یک حسنه پاداش منظور خواهد شد؟ پس خدای متعال آیه و لَا تَتَمَنَّوْا... را نازل کرد. (ترمذی این حدیث را مرسل گفته است. اما حاکم می‌گوید: اگر مجاهد از ام سلمه شنیده باشد به شرط شیخین صحیح است).

تفسیر:

«و لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»: ای گروه مؤمنان! هیچیک از شما نباید با دیگری حسادت کند و آرزوی به دست آوردن فضلی را بنماید که حق تعالی به برادرش ارزانی داشته؛ زیرا تمام ارزاق تقسیم شده است و این خداست که برای هر کسی که بخواهد مطابق حکمت و علم خود چیزی را می‌بخشد. پس حسادت با دیگران در آنچه خدای تعالی به آنان از قبیل مال، فرزند، مقام و منصب یا صحت و سلامتی داده کار مناسبی نیست.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: آنها از جانب خدا، از حسادت ورزیدن بر آنچه که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری داده است منع و نهی شده اند؛ چون این برتری، قسمت و نصیبی است از جانب خدا که مطابق حکمت و تدبیر و آگاهی او به احوال بندگان صورت گرفته است.

«لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لَهُمْ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لَهُنَّ»: پس خداوند متعال به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده است که آنان را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

مفسر طبری فرموده است: هرکس پاداش و جزای عمل خود را می‌یابد، اگر خیر باشد پاداش خیر می‌گیرد و اگر شر باشد کیفر بد می‌گیرد.

«و سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»: از خدا فضل و کرمش را طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد که خدا کریم و بخشنده است یعنی: بجای اینکه به تمنا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سلوا الله من فضله، فإن الله يحب أن يسأل، وإن أفضل العباداة انتظار الفرج». «از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است».

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (32)»: الله به همه چیز آگاه است و به همین سبب مردم را به طبقات مختلف تقسیم کرده و مقام و درجه ی بعضی را بالا برده است. پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرارگیرد، آن را می‌داند، لذا بر

خداى سبحان درکار، يا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید. مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه می نویسد: در این جا یک دستور اخلاقی بسیار مهمی داده شده است که اگر رعایت شود بشر امنیت بسیار زیادی در زندگی اجتماعی به دست می آورد. الله همه ی انسان ها را یکسان نیافریده است بلکه از جهات مختلف در میان آنان تفاوت هایی نهاده است. یکی خوش قیافه است و دیگری بدقیافه. یکی خوش صدا است و دیگری بد صدا. یکی توانمند است و دیگری ناتوان یکی اعضای سالمی دارد و دیگری نقص عضو مادر زادی دارد. به یکی از برخی توانایی ها و استعدادهای جسمی و ذهنی، بیشتر داده شده است و به دیگری فلان توانایی بیشتر داده شده است. یکی در شرایط خوبی به دنیا آمده و دیگری در شرایط بدی. به کسی امکانات بیشتری داده شده است و به دیگری امکانات کمتری. همه ی گوناگونی تمدن بشری بر همین تفاوت و امتیاز استوار است و این غیر همسان بودن عین مقتضای حکمت است. در هر جایی که بشر بخواد این تفاوت را از اندازه ی فطری و طبیعی آن با امتیازات مصنوعی خود افزایش دهد در آنجا یک نوع فسادى ایجاد می شود و در هر جایی که برای از بین بردن این تفاوت از بیخ و بن به جنگ فطرت برود در آن جا یک نوع فساد دیگری پدید می آید. این ذهنیت انسان که هر کسی را از هر حیثی برتر از خودش ببیند نگران شود، ریشه ی رشک، حسادت، رقابت، عداوت، مزاحمت و کشمکش است و نتیجه ی آن این است که فضل و برتری ای را که به روش های مشروع نمی تواند به دست بیاورد، سعی کند آن را از روش های نامشروع به دست بیاورد. الله متعال در این آیه دستور پرهیز از همین ذهنیت را می دهد. منظور این ارشاد این است که فضل و برتری ای را که الله به دیگران داده تمنا و آرزو نکنید. البته از خدا فضل و توانایی مسئلت کنید. او هر فضل و توانایی را که با علم و حکمتش مناسب شما بداند به شما عطا می فرماید. و این ارشاد که «آنچه را مردان کسب کرده اند، آنان را طبق آن سهمی است و آنچه را زنان کسب کرده اند، آنان را طبق آن سهمی است».

مفسر تفسیر نور می نویسد: عدالت، غیر از تساوی است. عدالت همه جا ارزش است، ولی تساوی گاهی ارزش و گاهی ظلم است. مثلاً اگر طبیب به همه مریض ها یک نوع دوا بدهد، یا معلّم به همه شاگردان یک نوع نمره بدهد، تساوی هست، اما عدالت نیست. عدالت، آن است که به هرکس بر اساس استحقاقش بدهیم، گرچه تفاوت باشد، زیرا تفاوت گذاشتن بر اساس لیاقت ها و کمالات حقّ است، اما تبعیض باطل است. تبعیض آن است که بدون دلیل و براساس هوای نفس یکی را بر دیگری ترجیح دهیم، ولی تفاوت آن است که بر اساس معیارها یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. بنابراین باید آرزوی عدالت داشت، ولی تمنای یکسان بودن همه چیز و همه کس نابجاست. اعضای یک بدن و اجزای یک ماشین از نظر جنس و شکل و کارایی متفاوتند، اما تفاوت آنها حکیمانه است. اگر الله، همه را یکسان نیافریده، طبق حکمت اوست. بنابراین در اموری که به دست ما نیست، مثل جنسیت، زیبایی، استعداد، بیان، هوش، عمر و... باید به تقسیم و تقدیر الهی راضی بود. ما که الله را عادل و حکیم می دانیم، اگر در جایی هم دلیل و حکمت چیزی را نفهمیدیم نباید قضاوت عجولانه و جاهلانه همراه با سوءظن یا توقع نابجا به خداوند حکیم داشته باشیم و یا بر دارندگان این نعمت ها حسد ورزیم، چرا که با فزونی هر نعمتی، مسئولیت بیشتر می شود و آمدن هر نعمتی، با غم از دست دادنش همراه است.

بلی! خداوند متعال این برتری را از روی حکمت و تدبیر و آگاهی به احوال بندگان خود، عطا فرموده است باید همه کس به قسمت خود - که مصلحتی در آن نهفته است - خشنود و قانع باشد، بسا اگر بر خلاف آن رزق و روزی خدادادی، آرزو کند، موجب تباهی وی خواهد بود. (بلکه بگوئید: اللهم اعطی مایکون صلاحی دینی و دنیای و معادی و معاشی.) بنابراین، نباید کسی را مورد کینه و حسد قرار دهد. هرکس باید آن چه در توان دارد به کار گیرد و در عمل کوشد. در این صورت برتری، همان ثمره ی جدّ و جهد است.

باید زن و مرد، توان و تلاش خود را وارد میدان عمل کنند تا برتری را از روی کردار به دست آورند. هیچ گاه آرزوی اموال دیگران را در سر نداشته باشند و حسد نوززند؛ بلکه فضل و احسان بیکران الهی را بجویند. (نساء/54).

بی تردید، هر ثروتی که بدون کار و کوشش و تلاش مداوم بدست آید، از آن تو نیست و آرزوی آن را از سر به در کن.

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه قبلی بحث در باره نگهداری ثروت، قاعده ای عمومی از راه کسب و تلاش مقرر را به بیان گرفت.

در آیه (33) بحث در مورد اعطای حق خویشاوندان و وارثان و بحث بشکل دیگر از صیانت اموالی که از راه ارث به دست می آید، راهنمایی می کند.

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾

و برای هر یک از والدین و خویشان و آنانی که با ایشان پیمان بسته اید، در چیزی که از خود بجا می گذارند، ورثه و حقدار قرار داده ایم، پس سهم آنها را (از ارث) بدهید، زیرا الله بر هر چیز گواه است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِكُلِّ جَعَلْنَا»: یعنی، لکل أخذ جعلنا یا لکل شیء، برای همه یا برای هر چیز وارثانی قرار داده ایم. «مَوَالِي»: مولى آن است که از دیگری پیروی کند. مولى (مولا) هم بر برده و هم بر ارباب اطلاق می شود؛ زیرا از یکدیگر پیروی می کنند. بصورت کل باید گفت: مولى، سرپرستان، در اینجا، مراد وارثان است که می توانند در سهم الارث خود دخالت کنند. یعنی استحقاق دریافت ترکه و استیلاء بر آن را دارند. «الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ»: کسانی که شما با آنان پیمان بسته اید، پیمان زناشویی، پیمان سوگند... ایمان: جمع یمین، سوگندها، پیمانها و قول و تعهدها، شهیدا: گوا، حاضر و ناظر.

تفسیر:

در این آیه متبرکه پروردگار با عظمت یکبار دیگر موضوع ارث را به بیان گرفته و می فرماید: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ»: برای هر انسانی (اعم از زن و مرد) (عصبه) وارثانی قرار دادیم قرار دادیم که مالش را به ارث می برند، و از آنچه والدین (پدر و مادر) و اقارب (نزدیکان) به جا می گذارند ارث می برند.

موالی: نزدیکان ارث بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالک می شوند. در ادامه این آیه می افزاید: «وَالَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ»: سهم میراث را به

اشخاصی بدهید که در عهد جاهلیت با آنان پیمان «نصرت» و «ارث» را بسته اید. در آغاز اسلام وضع چنین بود که به اساس اخوت اسلامی ارث میبردند ولی بعد از مدت کوتاهی ارث خونی و قرابتی شد و حکم این آیه فسخ و نسخ شد. حسن گفته است: مردی با دیگری که هیچگونه پیوند نسبی با هم نداشتند، پیمان می بستند و از یکدیگر ارث می بردند اما به دستور خدا نسخ شد که فرموده است: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» در جاهلیت رسم بر آن بود که همپیمانان از یکدیگر ارث می بردند، بدینترتیب که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می بست و به او می گفت: تو از من میراث می بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیت و در آغاز اسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیه: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (الأنفال: 75). «خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند». منسوخ گردید و برای همپیمان فقط وصیت و نیکوکاری باقی ماند، به دلیل این فرموده حق تعالی: «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أُولِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا» (الأحزاب: 6). «مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیت یا) احسانی بکنید».

همچنان ابن عباس (رض) طی روایتی فرموده است: وقتی مهاجرین وارد مدینه شدند، پیامبر صلی الله علیه و سلم بین آنان پیوند برادری برقرار کرد، مهاجرین از انصار ارث می بردند، نه ذوی الارحام، که از پیوند اخوتی که پیامبر صلی الله علیه و سلم برقرار ساخته بود، به وجود آمده بودند. اما وقتی آیه «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ» نازل شد، آن حکم نسخ گردید. (مختصر بن کثیر 384/1).

ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاه» بست، از وی میراث می برد، اما بعد از صاحبان فروض (سهم بران) و بعد از عصبه و ذوی الارحام. پس تفسیر آیه کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و برده آزاد شده هم نبود، می تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو بر این شرط پیمان دوستی می بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیه بدهی و اگر مردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاه» منعقد گردیده و آن شخص عرب از همپیمان خود میراث می برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عصبه، یا خویشاوندان شخص همپیماننش که از او در ارث ذی حق ترند، وجود نداشت. و در اخیر آیه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (33)»: قبل از همه باید گفت: ایمان به حضور خداوند، رمز تقوا و هشدار به کسانی است که وفادار به پیمانهای خود نیستند خداوند از همه چیز باخبر است و الله متعال شاهد و ناظر بر هر کار و هر چیزی می باشد. بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهدات خود در قبال همدیگر وفا کنید. و اگر احیاناً در دادن سهام صاحبان ارث کوتاهی کنید و یا حق آنها را کاملاً ادا نمایید در هر حال خدا آگاه است. این فرموده حق تعالی بلیغترین مژده و هشدار است زیرا وقتی خداوند ابر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان شکنی مجازات می کند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی بحث در مورد پیمان میان زن و شوهر و سهم هر یک از آنها در امور مالی (مهر و ارث) بود.

اینک در آیات (34 الی 35) بحث در مورد تنظیم و سر و سامان بخشیدن به امور خانواده، زندگی زناشویی، تقسیم کارها، تعیین وظایف، بیان مقررات، حفظ و نگهداری کانون خانواده از طوفانهای سرکش ویرانگر و خانمانسوز و ناسازگاریها و پرهیز از هرگونه عنصر زیان آفرین و نابود کننده، بعمل می آید.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُورَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿٣٤﴾

مردان، سرپرست و خدمتگزار زنان آند، (صاحب اداره و حاکم اند) از آن جهت که الله بعضی (مردان) را بر بعضی دیگر (زنان) برتری داده است (از نگاه قدرت بدنی و اراده محکم)، و اینکه ازالهای خود (بر زنان) انفاق می کنند، پس زنان نیکو کار، فرمانبردار شوهران خود می باشند، و حقوق و اسرار شوهران خود را در غیاب آنها محافظت می کنند، به سبب اینکه الله آنها را به وسیله شوهرها محافظت می کند و زنانی که از نافرمانی آنها می ترسید پس؛ (اولا) آنها را نصیحت کنید، و (ثانیا: اگر مؤثر نشد) در خوابگاه از آنها دوری کنید، و (ثالثا: اگر پند و جدایی فایده نکرد) پس آنها را بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند، باز بهانه ای برای ظلم و ستم بر آنها مجوید؛ بی گمان الله بلندمرتبه (و) بسیار بزرگ است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قوامون»: جمع «قوام» به کسی گفته می شود که تدبیر و اصلاح دیگری را بر عهده دارد. یعنی، کسانی که همواره در فکر صیانت و نگهداری، تدارک زندگانی و صلاح و دستگیری خانواده ی خود باشند. قوام، صیغه ی مبالغه، بسیار قیام کننده به امور. قوامت: مدیریت و نظارت بر امور زندگانی به شیوه ی درست و پسندیده.

«قانتات»: جمع قانته، خاشعان، خاکساران، فروتنان، مطیعان. واقعیت امر اینست که: نشانه ی شایستگی زن، اطاعت و تواضع او نسبت به شوهر خویش است.

«حافظات للغیب بما حفظ الله»: رازداران شوهران، امانتداران راز و اموال. بما حفظ الله: بدان جهت که خدا به حفظ آن امر کرده است.

برای جمله «حافظات للغیب بما حفظ الله» آیه مبارکه معانی مختلفی را نگاشته آند:

الف: زنان، آنچه را خدا خواهان حفظ آن است، حفظ نمایند.

ب: زنان، حقوق شوهران را حفظ کنند، همان گونه که خدا حقوق زنان را در سایه تکالیفی که بر مرد نهاده، حفظ کرده است.

ج: زنان حافظ هستند، ولی این توفیق را از حفظ الهی دارند.

«نشوز»: از «نشز» به معنای زمین بلند است و به سرکشی، نافرمانی، سرپیچی و بلندپروازی نیز گفته می شود. «فاهجروا»: دوری گزینید. «مضاجع»: جمع مضجع (ضجع): خوابگاهها، بسترهای خواب. «فلا تبغوا»: خواستار نشوید. آنان را سرنش نکنید.

تفسیر:

در حقوق خانواده اولین اصل که مبنا و پایه بسیاری از موضوعات دیگر را تشکیل میدهد، موضوع سرپرستی، رهبریت و ریاست در یک خانواده است.

در این هیچ جای شکی نیست که هر اجتماع باید رئیسی داشته باشد، که بتواند امور محوله جامعه را، رهبری، سازماندهی و هماهنگ سازد، و در صورت بروز اختلاف، نظر و فیصله قاطع ابراز بدارد. بناً نظام خانواده نیز از این قاعده مستثنا نیست. اگر یک خانواده رئیس و به اصطلاح سرپرستی نداشته باشد و زن و مرد در اداره‌ی امور آن برابر باشند، ناچار باید برای حل اختلاف خود در هر مورد به محکمه باید رجوع، و همین وضع است که در نهایت نظام خانوادگی و فضای صلح و صفای خانواده را برهم می زند.

ریاست خانواده بیشتر یک وظیفه‌ی اجتماعی است که برای تأمین سعادت خانواده به مرد محول گردیده و او نمی تواند از آن سوء استفاده کند و بر خلاف مصلحت خانواده آن را به کار ببرد.

قرآن عظیم الشان با تمام صراحت حکم میکند: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»: یعنی مردان به امر و نهی آنان می پردازند، و خرج و توجیه آنان را به عهده می گیرند. همان طور که حاکم به امر رعیت خود می پردازد. قابل دقت و تذکر است که: هدف از این تعبیر را نباید به استبداد و إجحاف و تعدی تعبیر و تفسیر نمود، بلکه هدف از آن رهبریت سالم، واحد و منظم با توجه به مسؤولیتها و مشورتهای لازم است.

«بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»: (این سرپرستی به خاطر برتریهایی است که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است.) به سبب عقل و تدبیری که خدا به آنها عطا کرده است و نیز به خاطر این که کسب و انفاق را به آنان اختصاص داده است. پس آنان محافظت و رعایت و اداره نمودن زنان به عهده می گیرند. برتری مرد در کمال عقل و حسن تدبیر و نظر محکم و ازدیاد نیرو است، از این رو نبوت، امامت، ولایت، گواهی، جهاد و غیره به آنان اختصاص یافته است. (ارشاد العقل السلیم 339/1).

در ضمن قابل یادآوری که: شرط سرپرستی و مدیریت، لیاقت تأمین و اداره زندگی است و به این جهت، مردان نه تنها در امور خانواده، بلکه در امور اجتماعی، قضاوت و جنگ نیز بر زنان مقدمند، بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ... وَ بِمَا أَنْفَقُوا و به این خاطر نفرمود: «قَوَّامُونَ عَلَى ازواجهم»، زیرا که مسئله‌ی زوجیت مخصوص زناشویی است و خدا این برتری را مخصوص خانه قرار نداده است.

گرچه برخی زنان، در توان بدنی یا درآمد مالی برترند، ولی در قانون و برنامه، باید عموم را مراعات کرد، نه افراد نادر را.

بعد از ذکر این حکمت می افزاید: که زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده دارند به دو دسته تقسیم میگردند:

«فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»: دسته اول: نوعی صالح و مطیع، و دسته ای دوم نافرمان و گردنکشند.

به یاد داشته باشید که تواضع زن، ضعف نیست، بلکه یک ارزش است، طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: زنان صالح، زنانی هستند که متواضع اند و در غیاب (همسر خود) حفظ اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که الله متعال برای آنان قرار داده، می کنند، یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی شوند، و وظایف و مسؤولیتهای خود را به

خوبی درک و انجام می دهند. واقعاً نشانه‌ی همسر شایسته، رازداری، حفظ مال و آبرو و ناموس شوهر در غیاب اوست.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که چون به‌سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به‌وی دستور دهی، از تو فرمان برد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو».

بلی‌ازنان شایسته نگهدارنده این امورند. همچنان در حدیث آمده است: بدترین مقام و منزلت در روز قیامت و در پیشگاه خدا از آن زن مردی است که با هم نزدیکی نموده اند آنگاه راز یکدیگر را فاش می کنند.

«وَأَلَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ»: دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف محوله خویش نشوز و سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود، یعنی آنان که افاده و تکبر دارند، و خود را بالاتر از اطاعت شوهر می دانند. در این اینجا است که: علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن بعمل آریم یعنی قبل از اینکه زن ناشزه شود، چاره‌ای بیندیشید.

نشوز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: «نشزت المرأه»: «زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) در برابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور

«پس» مردان در برخورد با چنین زنان ناشزه‌ای، وظایفی دارند که باید مرحله به مرحله اجرا گردد، در مرحله اول می‌فرماید: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می‌ترسید پند و اندرز دهید» که البته بر شما واجب است راه و طریق اصلاح را نسبت به آنان پیش بگیرید. یعنی: آنچه را که الله متعال بر عهده آنان نهاده است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمه آنان رابه یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اولین راه حل است.

در حدیث شریف آمده است: «اگر من کسی را دستور دهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند - به سبب حق بزرگی که شوهر بر ذمه وی دارد».

در مرحله دوم می‌فرماید: «در صورتی که پند و نصیحت فایده نرساند، در بستر از آنها دوری کنید. «طوریکه می‌فرماید:

«فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ»: آنان را در خوابگاهها ترک کنید (یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید و آنان را در زیر (لحاف خویش جای ندهید).، با آنها صحبت نکنید و به آنها نزدیک نشوید.

حکمت دین مقدس اسلام به ما حکم می‌کند و این فهم عالی را برای ما می‌آموزاند که: برخورد با منکرات باید گام به گام و مرحله به مرحله صورت گیرد. همانا (موعظه، قهر و تنبیه) تا زمانی که موعظه مؤثر باشد، قهر و خشونت ممنوع است، و تا قهر و جدایی موقت اثر کند، تنبیه بدنی ممنوع است. به یاد داشته باشید که: برخورد خشن و تنبیه، تنها برای انجام وظیفه است، نه انتقام و کینه و بهانه.

ابن عباس (رض) فرموده است: «هجر» یعنی با او نزدیکی نکند، با او همبستر بشود

اما به او پشت کند. (کشاف 393/1، طبری نیز این را اختیار کرده است).
 و در مرحله سوم: در صورتی که سرکشی و بغاوت در برابر وظایف و مسولیت ها ادامه یابد و از حد و مرز تعیین شده بگذرد، و وضع به قانون شکنی قانون خانواده منجر شود و علاج ها و نسخه های سه گانه فوق ذکر تاثیر گزار نباشد، و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند « آنها را تنبیه بدنی کنید» «و اضر بوهن». یعنی آنان را بزنید.
 زدن باید آهسته و بدون اذیت که از بی احترامی، إهانت و اساءه ی ادب، دور باشد؛ چنین زدن، برای چاره اندیشی و جلوگیری از بلندپروازی بیهوده و آشفتگی، خرد کردن خودخواهی و بزرگ بینی و بیرون راندن وسوسه ها از سر آنان است و دیگر این که: زن احساس کند که محبوبیت خود را از دست می دهد.

در ضمن منظور این نیست که هر سه کار هم زمان صورت بگیرند، بلکه مراد این است که در حالت نشوز و نافرمانی می توان از این سه تدبیر استفاده کرد. اما نحوه ی استفاده از این تدابیر؛ پرواضح است که باید در میان کوتاهی زن و مجازات تناسب وجود داشته باشد و در جایی که از تدبیر سبک تر اصلاح امکان پذیر است نباید از تدبیر سخت تر استفاده کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگاه به زدن زن اجازه داده با اکراه اجازه داده و باز هم آن را پسند نفرموده است. اما هستند زنانی که اصلاح آنان بدون زدن ممکن نیست. در این حالت رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داده اند که بر صورت زده نشود، با بی رحمی زده نشود و با چیزی یا وسیله ای که بر جسم اثری از خودش به جای بگذارد زده نشود.

«فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً»: (پس) اگر اطاعت کنند، تجسس مکنید بر ایشان راه الزام را؛ یعنی اگر زنان به پند؛ و بعد فراش؛ و ضرب؛ از بدخویی و نافرمانی باز آیند، و ظاهراً به شما مطیع شوند؛ شما نیز بس کنید، و گناه آنها را به دل مگیرید.
 در ضمن قابل یادآوری است که: سه مرحله مو عظه، ترك هم خوابی و تنبیه، برای مطیع کردن زن بیان گردیده است. پس اگر زن احیاناً از راه دیگری مطیع می شود، در این صورت مرد حق برخورد ندارد. زیرا جمله ی «فَإِنْ أَطَعْتُمْ» نشانه آن است که هدف اطاعت است، ولو که به سایر طرورق دیگری صورت گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً (34)»: الله بالاتر از توان شما قرار دارد و از شما بزرگتر است، هم ولی و سرپرست زنان است و هرکس که به آنها ستم ورزد و تجاوز کند، از وی انتقام می گیرد. نگاه کنید و ببینید خدا به ما می آموزد چگونه زنان خود را تأدیب کنیم! به ترتیب بندی عقوبات و کیفرها بنگرید که اول دستور پند و اندرز را به ما داده است و آنگاه فرمان ترك و هجر و در آخر، دستور زدن غیر «مبْرَح» را داده است. (ضرباً غیر مبرح؛ این بخشی است از حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم که یکی از سه راه جلوگیری از «نشوز» زن است. اما همچنان که مشاهده می کنید، ضرب، مطلق نیست بلکه مقید است و قید «غیر مبرح» را دارد؛ یعنی زدن که سخت و شدید و دردآور نباشد. مردان نباید این حدیث را مستمسکی برای خشونت و تندخویی خود قرار دهند؛ چرا که پیامبر ما، پیامبر رحمت و برکت و مهربانی بوده است، پیامبری که حتی به حال حیوانات نیز ترحم نموده است. و در حدیث دیگری آمده است که خطاب به یکی از همسرانش فرمود: اگر ترس عقوبت را نداشتی، شما را با این مسواک می زدم!
 سپس آیه با اشاره به صفت علو و عظمت الله متعال خاتمه یافته است تا به بندگان نشان

دهد که قدرت الله بالاتر از قدرت شوهر قرار دارد، و خدا یاور ضعیفان و پناهگاه مظلومان است.

تنبيه بدنی و تأديب:

تنبيه بدنی و تأديب باید برای اصلاح زن باشد، نه زدنی سخت و گزنده و آزاردهنده. قابل تذکر است که: سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم این زدن را مقید به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد، مانند زدن زن با جوب مسواک بطور آهسته، که فقط نشاندهنده تنبيه باشد.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد کسانی که به زنانشان میزنند فرمود: «لقد أطاف بآل محمد نساء كثير يشكون أزواجهن ليس أولئك بخياركم» (صحیح - روایت ابوداود)، یعنی: (بسیاری از زنان نزد آل محمد از شوهرانشان شکایت کرده اند، آنها (یعنی آن شوهران) از بهترین شماها نیستند).

و فرمودند: «أما يستحي أحدكم أن يضرب امرأته كما يضرب العبد، يضربها أول النهار ثم يضاجعها آخره». یعنی: (آیا یکی از شماها شرم و حیاء نمیکند از اینکه زنش را مانند برده در اول روز میزنند، و سپس آخر روز (یعنی در شب) با او نزدیکی میکند؟!)

و فرمودند: «رفقا بالقوارير» یعنی: (با زنان با نرمی رفتار کنید). (صحیح بخاری) قواریر یعنی شیشه، و در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم زنان را به شکنندگی و لطافت شیشه تشبیه کرده است، زیرا مانند شیشه حساس هستند و عاطفه شان مانند شیشه شکننده است.

و فرمودند: «فاتقوا الله في النساء فإنهن عوان عندكم» (صحیح مسلم) یعنی (از خداوند در مورد رفتار با زنان بترسید، زیرا آنها نزد شما اسیر هستند).

ولی اگر زن و شوهر با هم به هیچ وجه نشود صلح کنند و به هم سازگاری نداشته باشند خداوند متعال راه طلاق را بیان فرموده آنها پس از اینکه سعی کنند با هم صلح کنند، و اگر چاره ای نشد سپس طلاق راه حل نهاییست و آنها با آرامی، خداوند میفرماید: «... فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...» (البقرة: 231) (یا آنان را به نیکی نگاه دارید، یا به نیکی رهایشان کنید).

بنابراین شما باید هم حق خداوند را اداء کنید و هم حق زنتان، پس اولاً باید استغفار و توبه کنید و این حق خداوند هست و خداوند متعال غفور و رحیم هست و توبه کنندگان را دوست دارد، و دیگر اینکه باید از زنتان حلال بود بطلبید و او را راضی کنید تا شما را ببخشد.

شیخ محمد قطب مفسر مشهور جهان اسلام در جواب سوالی که چرا دین اسلام برای مرد این حق را داده است که زن خویش را بزند فرموده است: می دانیم که بنا به آیه 34 از سوره نساء، خدای متعال سرپرستی خانواده را به مرد سپرده است. یکی از جزئیات سرپرستی مرد بر زن این است که در صورت تخلف زن از وظایف همسری اش مرد می تواند او را تأديب کند. از سیاق آیه 34 سوره النساء دریافتیم که این آیه ابزارهای تأديب زن را به ترتیب بیان کرده تا در پایان به مسأله تنبيه ملایم زنان می رسد. در این جا ما در صدد سخن گفتن درباره ی مواردی نیستیم که از این حق سوء استفاده می شود و جز با تربیت اخلاقی و بالابردن شأن و جایگاه انسان ها نمی توان از آن جلوگیری کرد و این

مسأله‌ای است که اسلام نسبت به آن بی‌توجه نبوده است. بلکه می‌خواهیم درباره‌ی مشروع بودن این حق و ضرورت وجود آن برای حفظ کانون خانواده و جلوگیری از نابودی و از هم‌پاشیدن آن سخن بگوییم.

هر قانون یا نظامی در دنیا باید لزوماً دارای سلطه‌ای باشد که به وسیله‌ی آن افرادی را که برخلاف قانون رفتار می‌کنند تنبیه و مجازات کند در غیر این صورت فقط نوشته‌ی بی‌ارزشی خواهد بود و هدفی که برای آن وضع شده است تحقق نخواهد یافت. نظام خانوادگی و زندگی زناشویی با هدف سودمندی برای جامعه و زوجین برپا شده است و انتظار می‌رود بیشترین منافع را برای همگان در بر داشته باشد. زمانی که دوستی و محبت بر کانون آن حکم‌فرما باشد؛ بدون دخالت قانون همه‌ی منافع و مزایای آن تحقق خواهد یافت. اما زمانی که اختلاف به وجود می‌آید زیان آن فقط به زوجین محدود نمی‌شود، بلکه فرزندان را نیز - که جوانه‌های فردای جامعه هستند و باید با بهترین ابزارهای تربیت و رشد از آن‌ها مراقبت کرد - در بر خواهد گرفت. زمانی که زن عامل به وجود آمدن چنین زینتی باشد چه کسی باید او را به راه درست بازگرداند؟ آیا دادگاه می‌تواند چنین کاری کند؟ دخالت دادگاه در روابط خصوصی میان زوجین به گسترش دایره‌ی اختلافات - که ممکن است ساده و گذرا باشد - و نابودی این رابطه می‌انجامد. زیرا این امر باعث تحقیر یکی از طرفین می‌شود و غرورش باعث کشیده شدن او به سوی گناه شود و در نتیجه ممکن است بر موضعش پافشاری کند. بنابراین، صحیح آن است که دادگاه فقط در مسائل مهمی دخالت کند که هر تلاشی برای حل آن‌ها دچار شکست می‌شود.

علاوه بر این پناه بردن به دادگاه در رویدادهای کم‌اهمیت زندگی روزمره که هر لحظه تکرار می‌شود و پس از مدت کوتاهی پایان می‌یابد اشتباهی است که خردمندان بدان دچار نخواهند شد. همچنین این کار برپایی یک دادگاه در هر خانواده را می‌طلبد تا شبانه‌روز به فعالیت پردازد!

بنابراین، باید یک نیروی داخلی برای این تأدیب وجود داشته باشد که همان سرپرستی و تسلط مرد بر زن است. زیرا در اصل او سرپرست اصلی خانواده است و مسئولیت تحمل پیامدهای این زندگی به عهده‌ی اوست. مرد به آرامی و با روشی پسندیده به‌گونه‌ای که طرف مقابل را به راه صواب بازگرداند و احساساتش را جریحه‌دار نکند خطاب به همسرش اقدام به نصیحت و اندرزهای خیرخواهانه می‌کند. چنانچه این امر نتیجه داد که بسیار مطلوب است. در غیر این صورت مرد از روش دیگر که کمی شدیدتر است استفاده می‌کند که همان خودداری از همبستر شدن با همسرش است. این عمل توجه روحی و عاطفی شدید اسلام به سرشت زن را نشان می‌دهد که همواره به زیبایی خودش می‌بالد به حدی که این امر گاهی به غرور زن و تخلف از وظایف همسری می‌انجامد. خودداری شوهر از همبستر شدن با زن در واقع به معنای سر فرود نیارودن در برابر این، به خود بالیدن و فخر فروشی اوست و باعث می‌شود زن از این کار دست بردارد و به راه درست بازگردد.

اما چنانچه هیچ‌کدام از این روش‌ها مؤثر واقع نشد، در حقیقت ما در مقابل سرکشی شدید قرار گرفته‌ایم که هیچ چیز جز یک برخورد خشونت‌آمیز یعنی تنبیه نمی‌تواند با آن مقابله کند. البته تنبیه باید نه با هدف آزار رساندن بلکه با قصد تأدیب (و بازگرداندن

زن به مسیر عادی زندگی (زناشویی) انجام شود. به همین دلیل در اسلام تصریح شده است که تنبیه زن نباید شدید یا آزاردهنده باشد.

در این جا شبهه‌ای مطرح می‌شود که اسلام با روا دانستن تنبیه بدنی زن در حقیقت به غرور زن اهانت کرده و با او به خشونت رفتار کرده است. اما باید متذکر شد که از یک طرف اسلحه‌ی پنهانی فقط زمانی به کار برده می‌شود که هیچ راه مسالمت‌آمیزی به نتیجه نرسد و از سوی دیگر در برخی موارد انحراف روحی روانی، هیچ ابزاری جز این روش مؤثر نخواهد بود.

اما در موارد عادی که شدت آن به درجه‌ی مریضی نمی‌رسد، نیازی به تنبیه نیست. این امر جز یک سلاح بازدارنده چیز دیگری نیست. و در موارد غیر ضروری نباید از آن استفاده کرد یا به عنوان اولین راه حل بدان اندیشید. زیرا ترتیب درجات و مراحل در آیةی مورد بحث به صراحت به این امر اشاره می‌کند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردان را از استفاده از این حق - جز در نیاز و ضرورت بسیار شدیدی که هیچ چیز جز آن مؤثر نخواهد بود - نهی می‌کند و در سرزنش آنان می‌فرماید: «لَا يَجْلِدُ أَحَدُكُمْ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَيْرِ، ثُمَّ يُجَامِعُهَا فِي آخِرِ الْيَوْمِ». بخاری (5204). یعنی: «شما نباید همسران را به شدت کتک بزنید. سپس شب هنگام با او هم‌بستر شوید». پایان سخن استاد محمد قطب برگرفته از کتاب: شبهاتی بر علیه اسلام.

نشوز:

نظام خانوادگی در دین مقدس اسلام از اهمیت و ارزشی خاصی برخوردار است، اما یکی از مسائل پُر ابهام درباره حقوق زنان در اسلام، مسأله نشوز و تمکین زوج و زوجه است. در مورد نشوز و تمکین، گاه این تلقی وجود دارد که تنها زن در مقابل مرد تکلیف دارد و مرد عاری از مسئولیت است و کلمه تمکین و نشوز صرفاً در مورد زوجه استفاده شده است؛ و برخی نیز از این سخنان، در جهت محدودیت حقوق زنان در اسلام و ترویج فرهنگ مردسالاری استفاده می‌کنند.

معنا و مفهوم نشوز:

موضوع تمکین و نشوز از جمله مباحث مهم حقوق خانواده به‌شمار می‌رود. تمکین به‌صورت مطلق، به معنای اداء حقوق زوجیت طرفین نسبت به یکدیگر است و نشوز در مقابل این مفهوم، به معنای خروج و اِمتناع از اداء این وظایف است. از جمله وظایف زن می‌توان به تمکین جنسی و اِذن خروج از منزل اشاره کرد و از وظایف مرد به پرداخت نفقه، مهریه، رعایت حق قسم و حق مواقعه اشاره داشت. در آثار فقهی و حقوقی، تمکین و نشوز بیشتر درباره زن به کار رفته است، اما در مورد نشوز، در آثار متعدد فقهی این کلمه به مردان نیز نسبت داده شده است. کلمه «نشوز» در لغت به معنای ارتفاع (آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی-فارسی، تهران، نشر نی، چاپ دهم، ۱۳۸۸) و بلندی و برجستگی است که از نشز به معنای قسمت‌های بلند زمین گرفته شده است. بنابراین حالت ارتفاع در معنای آن (هر چه باشد) نهفته است (ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، بیروت، دار صار، ۱۴۱۴ق؛ و نیز قم، نشر ادب حوزه، محرم ۱۴۰۵، ج ۵). همچنین به کسی که نشسته است و بلند می‌شود «نشز» گفته می‌شود.

این لغت به معنای بلندشدن و تغییر موقعیت است. حال زمانی که مرد و یا زن از وظیفه

خود تعدی می‌کند و آن را قبول نمی‌کند، ناشز و ناشزه گفته می‌شود؛ چون با انجام‌دادن وظیفه، از آنچه خدا بر او واجب کرد، حرکت کرده و قبول نکرده است. نشوز در معنای اصطلاحی به خروج از طاعت تعبیر شده است و این شبیه معنای لغوی و ارتفاع از مسئولیت است (اسدی حلی، جمال‌الدین بن فهد (ابن فهد). بر این اساس بسیاری از فقها، نشوز را به معنای خروج از طاعت دانسته‌اند (الاصفهانی، بهاء‌الدین محمد بن حسن (فاضل هندی) و معتقدند «نشوز به معنای سرکشی هر یک از زن و مرد از فرمان دیگری در اموری که اطاعت در آن واجب است، است» (تبریزی، میرزا جواد). پس نشوز به معنای عصیان، سرکشی و امتناع هر یک از زوجین از انجام تکالیف زناشویی خود است.

قابل یادآوری است که: کلمه نشوز که در قرآن کریم، در دو آیه به آن اشاره شده است: آیه 34 و 128 سوره النساء.

أسباب نزول آیه 34:

280- ابن ابوحاتم از حسن (روایت کرده است: زنی که شوهرش او را سیلی زده بود حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از پیامبر درخواست کرد به حال او رسیدگی شود. رسول الله (دستور داد: شوهر این زن متناسب با گناهی که مرتکب شده است جزا داده شود. پس خدای بزرگ آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» را نازل کرد. آن زن بدون این که شوهرش جزا داده شود برگشت (این حدیث مرسل است).

281- ابن جریر از چندین طریق از حسن (روایت کرده و در برخی از این روایات آمده است: شخصی از انصار همسر خود را سیلی زد و آن زن حضور رسول الله آمد و درخواست کرد که شوهرش به کیفر عمل خود برسد، پیامبر (حکم کرد مرد باید جزا داده شود. پس خدای عزوجل «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (طه: 114) «و در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو انجام پذیرد، شتاب مکن». (مراجعه شود به اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال‌الدین سیوطی)

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴿٣٥﴾

و اگر و اگر (شما اولیای امور) از جدایی و شکاف میان زن و شوهر بیم داشته باشید، صلاح کاری (داوری) از خانواده شوهر، و صلاح کاری (داوری) از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور (صلاح کاران) اصلاح را بخواهند الله میان آن دو (زن و شوهر) موافقت (و الفت) پیدا می‌کند؛ بی‌گمان الله دانای باخبر است. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَإِنْ خِفْتُمْ»: ای علمتم؛ اگر دانستید، متوجه شدید. «شِقَاق»: اختلاف، جدایی. «فابعثوا»: بفرستید، برگزینید. «حکما»: داور، مردی دادگر و توانا.

تفسیر:

دین مقدس اسلام باتمام قوت و صلابت و فهم عالی مصحلتی برای زن و شوهر هدایت می‌فرماید که در صورت بروز خطر و ترس در نزاع طرفین وجود داشت و امکان صلح و سازش در بین طرفین به مرحله ناخوشایند رسید، نباید باعجله دست به کدام عمل نابخیردانه بزنید بلکه در این مورد نقش محکمه خانوادگی را نباید فراموش کرد.

طوری که می فرماید: « وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا »: ای اولیای امور و ای قضات و حکام شرع! و اگر از جدایی و شکاف و از خراب شدن روابط زن و شوهری بیم داشتید، یک حکمی از از خویشاوندان شوهر، و حکمی از خویشاوندان زن تعیین کنید. تا با هم اجتماع و جلسه ای داشته باشند و در امر زن و شوهر دقت نمایند. و هر چه را مصلحت بدانند انجام بدهند.

باید گفت که: امکان صلح و آشتی در هر اختلافی وجود دارد، به شرطی که طرفین خواهان صلح و آشتی باشند و کسانی که اقدام به داوری می کنند نیز خواستار آن باشند که در میان دو طرف به گونه ای صلح و آشتی ایجاد شود.

علماء اجماع دارند بر اینکه فیصله داوران یعنی حکمی در امر جمع نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصله آنها در تفریق و جدایی افگندن، به نزد جمهور علماء نافذ، اما از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف بر آنند که داوران صلاحیت جمع کردن را دارند، نه صلاحیت جدایی افگندن را و در صورتی که قادر به جمع کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن دو، جز به حکم قاضی انجام نمی گیرد.

مفسر تفهیم القرآن می نویسد: در مورد اینکه این داوران یعنی حکم چه اختیاراتی دارند اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از فقیهان می گویند داوران حق تصمیم گیری ندارند، آنان هر راه حلی را که مناسب بدانند، فقط می توانند پیشنهاد بدهند، پذیرفتن و یا نپذیرفتن آن در اختیار زوجین است. البته اگر زوجین به آنان وکالت طلاق، خلع و یا هر تصمیم مناسب دیگری را داده باشند، در آن صورت پذیرفتن تصمیم و داوری آنان بر زوجین لازم است. این قول و مذهب فقیهان حنفی و شافعی است. گروهی دیگر از فقیهان می گویند داورها تنها حق تصمیم گیری درباره ی حل اختلافات را دارند، حق تصمیم گیری درباره ی جدایی را ندارند. این قول حسن بصری، قتاده و برخی فقیهان دیگر است. گروهی دیگر می گویند داورها درباره ی جدا کردن و یا نکردن زوجین اختیار کامل دارند. ابن عباس، سعید بن جبیر، ابراهیم نخعی، شعبی، محمد بن سیرین و برخی دیگر همین قول را برگزیده اند.

و بعضی می فرماید: « إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا » اگر این دو حکم (با حسن نیت و دلسوزی وارد عمل شوند و) هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، و به خاطر خدا اندرزگو باشند، پا در میانی آنها مبارک خواهد بود و خدا سازش و الفت را در قلب زن و شوهر ایجاد کرده و مهر و محبت را در نهان آنها قرار خواهد داد. اما اگر داوران در کار داوریشان با یکدیگر اختلاف کردند، حکم آنها - به اجماع علما - نافذ نیست و برای این که به داوران هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (35) » همانا خداوند به اوضاع و احوال بندگان آگاه و در قانونی که برای آنان وضع نموده است حکیم است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی آغاز از بدو سوره درباره ی تنظیم و سازماندهی روابط خانواده، آزمودن یتیمان، بازپس ندادن اموال به کم خردان و اسرافگران و چگونگی برخورد درست و نیکو با زنان بود.

اینک در آیات (36 الی 39) در باره برخی از حقوق همگانی، پیوند ارزنده ی خویشاوندی، همسایگی و راستگویی مورد بحث قرار داده میشود، و این که انفاق و

احسان به شیوه ی پاکدلانه و دور از ریا و خودخواهی انجام گیرد. بلی! سرآغاز این دستور با «واعبدوا الله»، شروع می شود؛ چون بندگی حق، اساس همه چیز است. در ضمن قابل توجه ودقت میدانم که: این ایه مبارکه؛ از حق الله «وَاعْبُدُوا اللَّهَ» تا حق بردگان «مَلَكْتُ أَيْمَانُكُمْ» را به بیان گرفته نشانگر جامعیت دین مقدس اسلام است.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾

والله را عبادت کنید، و چیزی را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و نادران و همسایه نزدیک و همسایه دور و همنشینان و همراهان در پهلو نشسته و با مسافران و با کنیزان نیکی و احسان کنید؛ بی گمان الله کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند)، دوست نمی دارد. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذی القربی»: خویشاوندان. «الجار ذی القربی»: همسایه ی نزدیک. «الجار الجنب»: همسایه ی دور و بیگانه. «الجنب»: دور. «الصاحب بالجنب»: همنشین، همراه، همکار، همسفر، ندیم و همدم، خدمتگزار، دوست. «ابن السبیل»: در راه مانده، مسافر، مهمان. «ما ملکت ایمانکم»: بردگان، کنیزان خود. (النساء 24). «مختالاً»: خودخواه و متکبر. «فخوراً»: خیالاتی، فخر فروش، کسی که در مورد خود دچار توهم است، خودستا.

تفسیر:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم در این آیه مبارکه یک سلسله از حقوق اعم از حق الله و بندگان و آداب معاشرت با مردم بیان شده است، و روی هم رفته ده دستور از آن استفاده می شود.

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»:

1 - از مردم دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است می کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک، و نیت را خالص، و اراده را قوی، و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می سازد، و از آنجا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده، می گوید: الله را یگانه و یکتا و با عظمت بدانید، هیچ چیز را شریک او قرار ندهید، اعم از بت و غیره. و با پدر و مادر به نیکی عمل کنید و احترام آنان را به جای آورید.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به معاذبن جبل س فرمودند: «آیا می دانی که حق الله تعالی بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش دانانترند. فرمودند: اینکه او را بپرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می دانی که اگر این کار را کردند، حق بندگان بر الله متعال چیست؟ حق آنان این است که ایشان را عذاب نکند». پس اولین امر و اولین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به یگانگی، طاعت وی، و عدم شرک آوردن به وی در شأن الوهیت و ربوبیت وی است.

«وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»:

2 - سپس می فرماید و با پدر و مادر به نیکی عمل کنید، در سخن و عمل و انفاق بر آنان در هنگام نیازشان. حق پدر و مادر از مسائلی است که در قرآن مجید زیاد

روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تاکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است.
«وَبِذَى الْقُرْبَى»:

3 - همچنین به خویشاوندان نیکی کنید. این موضوع نیز از مسائلی است که در قرآن تاکید فراوان در باره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم»، و گاهی به عنوان «احسان و نیکی به خویشاوندان».
«وَالْيَتَامَى»:

4 - یتیمان، اشاره به حقوق «ایتام» بعمل آمده است، و اشخاصی با ایمان را توصیه به نیکی در حق «یتیمان» می کند (والیتامی) زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنان را به خطر می افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد.
«وَالْمَسَاكِين»:

5 - رعایت حقوق درماندگان و بیچارگان (والمساکین). زیرا در هر اجتماعی افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود دارند که فراموش کردن آنها برخلاف تمام اصول انسانی است.
«وَوَالِجَارِ ذِي الْقُرْبَى»:

6 - توصیه به نیکی در حق همسایگان نزدیک. که دو حق بر تو دارد: یکی حق همسایگی و دیگری حق خویشاوندی، پس با او نیک باش.
«وَوَالِجَارِ الْجُنُبِ»:

7 - یعنی همسایگان دور که با شما خویشاوندی ندارد. پس به هر اندازه که منزلش دورتر باشد؛ حق وی هم ضعیف تر می شود و به هر اندازه که منزلش نزدیک تر باشد، حق وی هم قوی تر می شود. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص در باره حق همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من در باره همسایه سفارش می کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می برد».
«وَوَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ»:

8 - سپس قرآن در باره کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کرده، می فرماید: «و به دوست و همنشین» نیکی کنید.
 این عباس گفته است: «صاحب بالجنب» عبارت است از رفیق سفر، و زمخشری گفته است: عبارت است از آن که با تو هم صحبت است، فرق نمی کند که در سفر رفیق تو باشد، یا همسایه ی دیوار به دیوارت باشد، یا همصنفی و رفیق دوران تحصیل شما باشد، یا در مجلس در کنارت بنشیند. خلاصه هرکس که کمترین انس و الفتی با تو داشته باشد لازم است چنان حقی را در حق او رعایت کرده و آن را فراموش نکنید. بنا به قول ضعیفی؛ «صاحب بالجنب» عبارت است از همسر.
«وَوَالِإِنِّ السَّبِيلِ»:

9 - یعنی مسافر غریب که از وطن و کس و کارش بریده باشد. یعنی: به مسافری که به طور گذرا از نزد شما می گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی گفته اند: مراد از آن، مسافر در راهمانده ای است که توشه راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است.

«وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»:

10 - در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به عبد و کنیزان. و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور فرموده اند که به غلامان و کنیزان باید از همان غذایی اطعام شوند که مالک آنان می خورد و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می پوشد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «برده مستحق غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حد توان خود مکلف ساخته نشود»

توجه فرماید که: آیه مبارکه با حق الله متعال آغاز شد، و با حقوق غلامان و کنیزان خاتمه یافت. تنه این آیه نیست که در آن در باره غلامان و کنیزان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (36)»:

در پایان آیه هشدار می دهد و می گوید: همانا الله دوست ندارد کسی را که متکبر و بی پروا و بی ملاحظه باشد، و به عنوان افتخار، بر خویشاوندان و همسایگان گردن فرازی نماید و به مردم فخر بفروشد و خود را بالاتر بگیرد و خود را از آنان برتر بداند. فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن فرازی و خود بزرگنمایی است.

«مختال»: کسی است که در دنیای خیال، خود را بزرگ می پندارد و تکبر می کند. طوریکه به اسب هم «خیل» می گویند چون متکبران راه می رود. ولی اگر کسی نعمت های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست.

به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر، از رعایت حقوق خویشاوندان، پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السبیل و دوستان سر باززند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و هر کس که مشمول لطف او نباشد از هر خیر و سعادت محروم است.

بصورت کلی باید بعرض رسانید که بی توجهی به والدین و بستگان و یتیمان و محرومان جامعه، نشانه تکبر و فخر فروشی است.

این آیه دستور و هدایت جامع است که انسان را بر اتخاذ طریق نیکو و در پیش گرفتن اخلاق پسندیده، تشویق و ترغیب می کند و هر کس نیک در آن بیندیشد از اندرز رسانه های سخنوران و شیوا سخنان بی نیاز و از پند حکیمان مستغنی می شود.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾

آنها کسانی هستند که بخل می ورزند، و مردم را نیز به بخل دعوت می کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده می پوشانند (این عمل آنها در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛) و ما برای کافران، عذاب خوار کننده ای آماده کرده ایم. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَبْخُلُونَ»: بخل می ورزند. (بُخْل، علاوه بر بخل ورزیدن در اموال و نبخشیدن به دیگران، شامل بخل نسبت به علم، آبرو، قدرت و امکانات نیز می شود).

«هینا»: خوار کننده.

تفسیر:

در این آیه مبارکه اشاره واضح و آشکارا به آن‌ده از انسانهای متکبر و خود خواه است: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ»: همچنان خداوند متعال دوست ندارد: کسانی را بخل می ورزند: (آنها کسانی هستند که نه تنها خودشان از نیکی کردن به مردم) بخل می ورزند، بلکه مردم را نیز به ترک انفاق امر می کنند. قابل یادآوری است که: امراض روانی انسان، گسترش یافته است. انسانهای بخیل، دوست دارند دیگران هم بخیل باشند.

آیه درباره ی یهود نازل شد که جمعی از آنها به اُنصار می گفتند: اموال خود را در راه جهاد و صدقات خرج نکنید، اما با وجود این آیه عام است. واضح است که: بخل یکی از رذائل اخلاقی است که انسان را از خرج کردن آنچه در تحت اختیار اوست، منع می کند؛ خواه از حقوق الهی باشد، مانند: زکات، صدقه، انفاق برای عیال و خویشان و همسایگان.

قابل تذکر میدانم که: انسانهای بخیل باید مطمئن باشید که از محبت الهی محروم هستند. «وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: سعی میدارند: آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنان داده کتمان کنند، و خوف دارند که: مبدا افراد اجتماع از آنها توقعی پیدا کنند. یعنی اموال و ثروت خود را پنهان می دارند، و اوصاف پیامبر صلی الله علیه وسلم را که در تورات آمده است کتمان می کنند. (تفسیرکشاف 395/1). در حدیث شریف آمده است: «الله متعال چون بر بنده ای نعمتی می دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد».

مفسر تفهیم القرآن در ذیل آیه مبارکه: «وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: می نویسد: پنهان داشتن فضل الله این است که انسان به گونه ای زندگی کند که گویا خدا هیچ فضلی بر او نکرده است. به طور مثال خدا به کسی دارایی داده و او پایین تر از سطح خود زندگی کند. نه بر اهل و عیال خود خرج کند، نه بندگان خدا را کمک کند و نه در کارهای خیر سهم بگیرد. اگر مردم او را ببینند فکر کنند که بیچاره بسیار درمانده و تهیدست است. این کار ناسپاسی شدید خداست. در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: (ان الله إذا أنعم نعمة على عبد أحب أن يظهر أثرها عليه) «اگر خدا به بنده ای نعمتی داده باشد دوست دارد اثر آن را بر او ببیند. یعنی از خوردن و نوشیدن، لباس و مسکن و نحوه ی زندگی و بذل و بخشش او این نعمت خدا اظهار شود. «وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (37)» برای آنان که نعمت خدا را انکار می کنند، آزاری دردناک همراه با خفت و خواری آماده کرده ایم.

شاید سر تعبیر به «کافرین» آن باشد که «بخل» غالباً از کفر سرچشمه می گیرد، زیرا انسانهای بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار نسبت به نیکوکاران ندارند، و این که می گوید: «عذاب آنها خوارکننده است» برای این است که جزای «تکبر» و «خود برتر بینی» را از این راه ببینند.

اسباب نزول آیات 37 - 39:

284- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: علمای بنی اسرائیل از بیان دانش خود بخیلی می کردند. پس آیه: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ...» نازل شد.

285- ابن جریر از طریق ابن إسحاق از محمد بن ابومحمد از عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گزدم بن زید با کعب بن شراف، اسامه بن حبیب، رافع بن ابورافع، بحری بن عمرو، حی بن اخطب و رفاعه بن زید بن تابوت همپیمان شده بود، این‌ها نزد عده‌ای از انصار می‌آمدند و چهره‌ای خیرخواهانه به خود می‌گرفتند و به آن‌ها می‌گفتند: مال و دارایی خود را خرج نکنید، زیرا بیم آن می‌رود که با انفاق مال تنگدست و فقیر شوید [اگر به این کار میل فراوان دارید] در مصرف شتاب نکنید چون معلوم نیست آینده چه می‌شود. پس در باره آن‌ها «الَّذِينَ يَخْلُونُ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُحْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (37) وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (38) وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (39)» نازل شد. (طبری 9503 از ابن اسحاق روایت کرده).

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

و کسانی که اموالشان را برای نشان دادن به مردم (نمایش) انفاق می‌کنند و (در حقیقت) به الله و به روز آخرت ایمان ندارند (در واقع شیطان همدم آنها است) و هر کس که شیطان همنشین او باشد، پس وی چه بد همنشینی است. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رئاء الناس»: تظاهر و نشان دادن به مردم. آن این است که کار خوبی انجام دهد و قصدش تظاهر باشد نه برای الله. «قرینا»: همدم، رفیق، دوست، هم سخن.

تفسیر:

هم بخل و ترك انفاق بد است، هم انفاق ریایی. در آیهی قبلی از بخل مزمت و نکوهش بعمل آمده است. در این آیه مبارکه از بخشش‌های ریاکارانه، که عامل ریا، همانا عدم ایمان واقعی به خدا و قیامت است. طوریکه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ»: و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم (و کسب شهرت و مقام) انفاق می‌کنند، نه در راه رضایت الله متعال، قابل تذکر است که: هدف از انفاق، تنها سیر کردن گرسنگان نیست، چون این هدف با ریاکاری هم تأمین می‌شود. بلکه هدف، رشد معنوی انفاق کننده نیز می‌باشد. ازین آیه مبارکه معلوم گردید که همچنانکه خود بخل در راه الله متعال مذموم می‌باشد؛ خرج برای ریا و نمایش به مردم هم مذموم است؛ کسانی مرتکب این اعمال می‌شوند که شیطان رفیقشان است، و آنها را به این کار مستعد می‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «صاحب مالی که مالش را به خاطر آن انفاق و صدقه می‌کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمره اولین سه تنی است که آتش در روز قیامت بر آنان شعله‌ور می‌شود».

«وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»: ایمانی درست به الله و روز آخرت ندارند. آیه درباره ی منافقین نازل شده است.

«وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (38)»: هر کس شیطان دوست و رفیقش باشد و دستور آن را اجرا کند این دوستی و رفاقت و هم صحبتی امری زشت و ناپسند است. آنها شیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کردند (و کسی که شیطان قرین اوست بدقرینی

برای خود انتخاب کرده) و سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت. شیطان، گاهی از دور چیزی را به انسان القا و وسوسه می‌کند و گاهی از نزدیک همدم آنان می‌شود. مؤمنان از وسوسه‌ها و القائات شیطان می‌گریزند، طوریکه در (آیه 36 سوره‌ی زخرف) آمده است: «مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»: هر که از یاد و ذکر الله رویگردانید، شیطانی برای او برمی‌انگیزیم تا یار و همنشین دائمی او باشد.

از این آیه استفاده می‌شود که رابطه «متکبران» با «شیطان و اعمال شیطانی» یک رابطه مستمر است نه موقت و گاهگاهی.

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾

و بر آنان چه زیانی بود اگر به الله و روز قیامت ایمان می‌آوردند، و از آنچه خدا به آنان داده انفاق می‌کردند؟ والله متعال از (اعمال و نیات) آنها آگاه است. (39)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما ذاعلیهم»: چه زیانی برای آنان داشت، چه می‌شد؟

تفسیر:

در این آیه به عنوان اظهار تأسف به حال این عده می‌فرماید: «وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ» چه می‌شد اگر آنها (از این بیراهه‌ها باز می‌گشتند و) ایمان به الله و روز رستاخیزی آوردند و از مواهبی که خداوند در اختیار آنها گذاشته با اخلاص نیت و فکر پاک به بندگان الله می‌دادند) و از این راه برای خود کسب سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت را کمایی می‌کردند.

«وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (39)»: انسانهای بخیل، یا ریاکار باید بدانند که زیر نظر خداوند متعال قرار دارند، و در همه احوال الله متعال از نیات و اعمال آنها باخبر است، و بر طبق آن به آنها جزا و مجازات می‌دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (40 الی 42) موضوعاتی درباره ترغیب و تشویقی است از جانب خدای بزرگی برای امتثال دستورات و حذر و خویشنداری از منهیات (کارهای ناروا) که در آیات قبلی تذکری از آن بعمل آمد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

البته الله (حتی) به اندازه سنگینی ذره (بر کسی) ظلم نمی‌کند، و اگر آن (ذره) نیکی باشد، (الله) دو چندانش می‌کند، و از نزد خود (صاحب آن را) ثواب بزرگ میدهد.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِثْقَالٌ»: وزن، مقدار، اندازه، سنگینی. «ذَرَّةٌ»: جزئی بسیار کوچک، کمترین ماده، کمترین چیز، مقیاسی معادل یکصدم جو، ذرات معلق در هوا، دانه ای از نوع گرد و غبار که در وقت تابش آفتاب از روزنه به درون می‌تابد و در میان نور آفتاب دیده می‌شود. «مِثْقَالٌ ذَرَّةٍ»: کمترین و سبکترین وزن، هموزن ذره ای همتای ذره ای.

«من لدنه»: از نزد خود، از جانب خود.

تفسیر:

خداوند متعال از کمال عدل و فضل خویش و مبرا بودنش از ظلم و ستم کم و فراوانی که با عدل و فضل او منافات دارد، خبر داد و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»: خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره ای ظلم نمی‌کند و به قدر يك ذره حقوق کسی را ضایع نمی‌گرداند و از عمل هیچ‌کس چیزی نمی‌کاهد هر چند یک ذره هم باشد. همانطور که فرموده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» ۷ «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» ۸-: (الزلزلة: 7-8). «هر کس ذره‌ای کار خوب انجام دهد پاداش آن را می‌بیند و هر کس ذره‌ای کار بد انجام دهد پاداش آن را می‌بیند». «وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضْعِفْهَا»: و اگر کار نیکی انجام شود خداوند برحسب حالت انجام دهنده و إخلاص و محبت او، پاداش آن را ده برابر و یا بیشتر می‌نماید. «وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا»: و خداوند از جانب خود اضافه بر پاداش کار نیکش، او را پاداش می‌دهد. از قبیل این‌که او را به انجام کارهای نیک دیگری توفیق می‌دهد و نیکی فراوان و خیر زیاد به او می‌بخشد.

«ذره»: در اصل به معنی مورچه‌های بسیار کوچکی است که به زحمت دیده می‌شود، ولی تدریجاً به هر چیز کوچکی ذره گفته شده است، و امروز به «اتم» که کوچکترین جز اجسام است نیز ذره گفته می‌شود و از آنجا که «مثقال» به معنی «سنگینی» است، تعبیر «مثقال ذره» به معنی سنگینی یک جسم فوق العاده کوچک می‌باشد.

در حدیث شریف طولانی شفاعت آمده است: «... آن‌گاه خداوند متعال خطاب به فرشتگان می‌فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازه همسنگ دانه‌سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری آمده است: «به مقدار پایین‌ترین پایین‌ترین پایین‌ترین هموزن ذره‌ای از ایمان... پس فرشتگان خلقی بسیار را از دوزخ بیرون می‌آورند». آن‌گاه راوی حدیث فرمود: اگر می‌خواهید آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» را بخوانید.

سپس اضافه می‌کند: «وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا»: خداوند نه تنها ظلم نمی‌کند، بلکه اگر کار نیکی انجام شود آن را مضاعف می‌نماید، و پاداش عظیم از طرف خود در برابر آن می‌دهد، یعنی اگر آن نیکی یک ذره باشد خدا آن را افزایش می‌دهد و آن را چند برابر اضافه می‌کند.

در ضمن باید گفت که: خداوند عادل است و مجازات‌های او عکس‌العمل کردارهای خودماست.

«وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (40)»: یعنی از جانب خود علاوه بر پاداش و اجر عمل، ثوابی عظیم می‌دهد که عبارت است از بهشت مملو از نعمت.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾

پس حال آنها چگونه است، آن روزی که از هر امتی، و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، و تو را (نیز ای محمد) بر آنان (امت مسلمان) گواه بیاوریم. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کیف»: چگونه؟ «شهِيداً»: گواه.

تفسیر:

در تعقیب آیات گذشته که در مورد مجازات‌ها و مکافات بدکاران و نیکوکاران سخن می‌گفت، این آیه مبارکه اشاره به مساله شهود و گواهان روز قیامت و آخرت کرده، می‌

فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»: حال این افراد چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی شاهد بر اعمال آنها می آوریم و تو را شاهد بر آنان خواهیم آورد یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو را بر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌ای، گواه می آوریم تا بر مؤمنان به ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهی.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من فرمودند: «بر من قرآن بخوان! گفتیم: یا رسول الله، من بر شما قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آری! من دوست دارم که قرآن را از دیگران بشنوم. پس سوره «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» ۴۱: «فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجه شدم که چشمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اشک لبریز شده است». حکمت و فلسفه مطرح کردن موضوع شهادت در روز جزا این است که انسانها به اعمال نیک مبادرات نمایند و از اعمال بد و خلاف شرع و خلاف مقام انسان و انسانیت امتناع و دست بردارند، و ایجاد این احساس در وجود انسانها موجب سرفرازی و سربلندی نیکان و سرشکستگی و افتضاح بدان تأثیر بسزای دارد و در نتیجه در ترغیب به انجام حسنات و بازداشتن از سیئات و گناهان تأثیر مثبت بجا می گزارد.

يَوْمَئِذٍ يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲)

در آن روز کسانی که کافر شدند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم بمخالفت برخاستند، آرزو می کنند که ای کاش زمین بر آنها هموار گردد (در زمین فرو روند) و نمی توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ»: ای کاش با خاک یکسان می شدند! ای کاش هم چون زمین، خاک می بودند! ای کاش زمین بر آنها هموار و صاف می شد. تسوی (سوی): یکسان و هموار می شود. «حدیثاً»: سخنی، گفته ای.

تفسیر:

«يَوْمَئِذٍ يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ»: در آن روز هولناک، نابکاران که یگانگی خدا را انکار کرده اند و از فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم سر باز زده اند، آرزو می کنند.

«لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ»: که در زمین دفن گردند و مانند مردگان با خاک یکسان شوند. یا ای کاش! زمین دهن باز کند و آنان را فرو بلعیده و خاک شوند. خداوند در جای دیگری می فرماید: يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا: در آن روز انسان به آنچه با دست خود از پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: ای کاش! خاک می شدم؛ چون آنها حالت های هول انگیز روز قیامت را مشاهده می کنند.

«وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (42)»: نمی توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند؛ چون اعضایشان بر اعمالشان گواهی می دهد. بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنانی که در میان خویش ردوبدل کرده اند، به نزد وی معلوم است و بر نهان کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدشان گواهی می دهد.

خوانندگان محترم!

موضوع مطروحه در آیه مبارکه (43) عبارت است: برخی از شروط نماز، رخصت تیمم خداوند متعال در آیات قبلی مردم را از شرک منع کرد، به امثال امر حق تشویق نمود و از کار ناروا بازداشت.

اینک در آیه (43) موضوع اینکه در حال مستی و جنابت از نمازی که نشان بندگی خدای یگانه ی بی نیاز است، منع می کند. این خطاب پیش از تحریم قطعی و همیشگی شراب برای مسلمانان بود.

قابل یادآوری است که: این دومین حکم درباره ی شراب است. اولین حکم در این باره همان بود که در (آیه ی 219 سوره ی بقره) به بیان گرفته شده است. در این آیه مبارکه تنها به گفتن این اکتفا شده بود که شراب چیز بدی است و مورد پسند خدا نیست. چنان که گروهی از همان زمان نوشیدن شراب را رها کردند. اما گروهی دیگر طبق معمول به نوشیدن آن ادامه می دادند و حتی گاهی در همان حال مستی به نماز می ایستادند و در قرائت کلمات قرآن را جابه جا می خواندند. به احتمال قوی در آغاز سال چهارم هجری دومین حکم درباره ی شراب آمد و از خواندن نماز در حال مستی ممانعت به عمل آمد. در اثر این مردم اوقات نوشیدن شرابشان را تغییر دادند و از نوشیدن آن در زمان هایی که امکان آن می رفت وقت نماز در حال مستی فرا رسد پرهیز کردند. مدتی پس از آن حکم قطعی حرمت شراب که در (آیه های 90-91 سوره ی مائده) قرار دارد نازل شد. در ضمن قابل تذکر که در آیه کلمه «سکر» یعنی نشئه و مستی به کار رفته است. از این رو این حکم مخصوص شراب نبوده بلکه شامل هر چیز نشئه آوری هم می شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی و نشئه به نماز نزدیک مشوید، تا وقتی که بدانید چه می گوئید، و در حال جنابت به نماز نزدیک مشوید (در حال جنابت در مسجد داخل نشوید) مگر اینکه عبور نماید (از مسجد) تا آن که غسل کنید و اگر مریض باشید، یا مسافر باشید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان هم بستری کرده باشید و آب نیافتید پس تیمم کنید بر زمین (خاک) پاک، پس مسح کنید به آن روی ها و دست های خود را، بی گمان الله عفو کننده (و) آمرزنده است. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ»: نزدیک نماز نشوید، نماز بخوانید. «أَنْتُمْ سُكَارَى»: جمع سکران، در حال مستی، مستان، هوش از دست دادگان. «و لَا جُنْبًا»: ای لَا تُصَلُّوا جُنْبًا، در حال جنابت نماز بخوانید. «عَابِرِي السَّبِيلِ»: مگر عبوری یا مسافر باشید که در وقت نبودن آب، تیمم کنید. عابری ← عابرین: جمع عابر، عبور کنندگان. برخی گویند: لَا تَقْرَبُوا مواضع الصلوة، ای المساجد: در وقت جنابت وارد مسجد نشوید، مگر نیاز باشد، آنگاه عبور کنید. «مَرْضَى»: جمع مریض، مریضان. «الْغَائِطُ»: قضای حاجت، زمین پست، گود و هموار. «لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ»: با زنان نزدیکی کردید و همبستر شدید، لمس کردن در

این آیه، کنایه از همخوابگی است. «صعیداً»: روی زمین، زمین مرتفع، سطح زمین، گرد و خاک. «غواً»: بسیار محو و پاک کننده، کسی که چشم پوشی و صرف نظر کند. «غفورا»: بسیار آمرزنده، در گذرنده، بخشنده. (فرقان)

شان نزول آیه مبارکه:

ترمذی از حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده است وی گفت: عبد الرحمن بن عوف برای ما ضیافتی ترتیب کرده بود و ما را دعوت نمود و به ما شراب داد. مست شدیم وقت نماز فرارسید، امامت نماز را به من وادار شدند، من هم چنین خواندم: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ أَعْبُدُوا مَا تَعْبُدُونَ* وَ نَحْنُ نَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» آنگاه آیه ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى» از جانب خدا نازل شد. (ترمذی گفته است: این حدیث حسن صحیح است.)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»: در حالت مستی نماز نخوانید؛ چون در چنین حالتی خشوع و خضوع فراهم نمی شود. یعنی: در حال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید. تا زمانیکه اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می گوئید زیرا شخص مست نمی داند که چه می گوید. این خود می رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی بر آورده می شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطر نشان می شود که این آیه ناظر بر مرحله سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله (در سوره مائده) هرگونه شراب مستی آوری به کلی حرام گردید، «وَ لَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا» یعنی در حالت جنابت نماز نخوانید.

جنب: کسی است که به وی جنابت رسیده است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا انزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن مگر این که مسافر باشید و آب فراهم نشود، در این صورت با تیمم نماز را بخوانید.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: البته این تفسیر، ناظر بر نحوه فهم احناف از آیه کریمه است. اما بعضی گفته اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر اینکه از یک سوی مسجد به سوی دیگر آن در حال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (أبوحنیفه، مالک و شافعی رحمت الله علیهما جمیعاً) جنب (کسیکه بروی غسل لازم باشد.) می تواند از مسجد گذر کند، اما نمی تواند در آن بنشیند زیرا درنگ کردن وی در مسجد حرام است تا آن که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمم کند. اما امام أحمد بن حنبل درنگ نمودن جنب در مسجد را در صورتی که با وضوء باشد، جایز می داند.

«وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ»: یعنی اگر مریض باشید و استعمال آب برایتان زیان بخش باشد یا در سفر باشید یا به سبب ادرار یا مدفوع و امثال آنها حدث عارض (وضوء بشکند) شود و آب نیافتید، «أَوْ عَلَى سَفَرٍ» این قید مفید معنی جواز تیمم برای هرکسی است که إطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کننده نماز) باشد. بعضی گفته اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می تواند تیمم کند.

«أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ»: کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می شود

«أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» ابن عباس (رض) است: «لمس» عبارت است از عمل نزدیکی. با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس‌دادن غیر آن از بدن آنان با هدف برآوردن شهوت و بهره‌گیری و لذت‌جویی جنسی.

مذهب امام ابوحنیفه (رح) این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن جریر طبری می‌فرماید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحت این خبر وارده از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن که وضو بگیرند». ابن‌کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است.

«فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» برای پاک نمودن خود آب نیافتید، در نزدیکی خود بعد از جستجوی آن، یا اینکه استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا مریضی، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب باز می‌داشت، «فَنَيْمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَأَمْسُحُوا بِيَدَيْكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ»: آنگاه در موقع نیافتن آب، خاک پاک را بیابید و خود را با آن پاک نمایید. صورت و دست‌ها را با آن خاک مسح کنید.

«برصعید پاک» صعید: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعید گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمدبن حنبل بر آنند که: صعید فقط خاک است، پس تیمم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. اما ابوحنیفه می‌گوید: تیمم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ.

معذوریت از استعمال آب به سه صورت توضیح شده: (1) مریضی که آب به آن زیان رساند؛ (2) در حال سفر، که آنقدر آب داشته باشد که اگر وضو نماید، اندیشه هلاکت از تشنگی نباشد، و تا مسافه‌ای دراز آب میسر نشود؛ (3) در حالیکه آب قطعاً موجود نباشد، با فقدان آب، دو نوع طهارت بیان شده است: کسی که بعد از قضای حاجت به وضو ضرورت دارد؛ و کسی که بعد از مباشرت با زوجه‌اش به غسل ضرورت دارد.

کیفیت تیمم این است که: شخص هردو کف دست خویش را به زمین زده، آنگاه آنها را طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در بر گیرد و بار دوم هردو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُوراً (43)»: چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت دادن در تیمم و فراخ ساختن عرصه تکلیف، بر شما رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضوء یا غسل نماز بخوانید.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «بر اُمتهای دیگر به سه چیز برتری داده شده‌ایم: اول اینکه صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم اینکه همه عرصه زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم اینکه خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد - هرگاه که آب نیافتیم».

شان نزول مشروعیت تیمم:

بخاری از عائشه (رض) روایت کرده است که فرمود: «با رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات الجیش» رسیدیم، گردن بند من پاره شد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم درنگ کردند تا گردن بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند و گفتند: آیا نمی بینی که عائشه چه کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم و مردم را معطل ساخت، در حالی که در اینجا نه آبی است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس در حالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر (رض) آمد و سر زنش کنان به من گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم و مردم را معطل ساخته ای در حالی که نه در اینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! او همین گونه به سر زنشم ادامه می داد و می گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید، آن گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول الله صلی الله علیه وسلم بر روی زانویم مرا از تحرک باز نمی داشت. در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم از خواب برخاستند و حق تعالی آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانواده ابوبکر! این اولین برکت شما نیست. آنگاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت در آوردم و گردن بند خود را در زیر آن یافتم».

سایر روایت در شان نزول این آیه مبارکه:

286- ک: فریابی، ابن ابوحاتم و ابن منذر از علی (روایت کرده اند: این کلام خدا چُنْباً در مورد مسافری که جنب شده است نازل گردیده مسافر در آن حالت باید تیمم کند و نماز را أداء نماید.

287- ابن مردویه از اسلع بن شریک (روایت کرده است: من شتر پیامبر (را آماده می کردم. در یک شب سرد من جنب شدم. ترسیدم اگر با آب سرد غسل نمایم بمیرم و یا مریض شوم جریان را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتم. پس الله متعال آیه: «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» را تا آخر آیه نازل کرد.

288- ک: طبرانی از اسلع (روایت کرده است: من خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم (را انجام می دادم و شترش را آماده می کردم. یک روز فرمود: ای اسلع برخیز شتر مرا آماده کن، گفتم: ای رسول الله! برای من جنابت پیش آمده است. رسول خدا سکوت اختیار کرد. پس جبرئیل امین آیه صعید را فرود آورد. رسول الله فرمود: ای اسلع اینک برخیز و تیمم کن، پس تیمم را به من آموخت، من برخاستم و تیمم کردم، و شتر مبارک را آماده ساختم (طبری 9642 و 9643، بیهقی 1 / 6، طبرانی 7959 از اسلع روایت کرده اند).

289- ابن جریر از یزید بن ابوحیب روایت کرده است: در خانه جمعی از أنصار به مسجد گشوده می شد. هرگاه جنابت برایشان پیش می آمد و نزدشان آب موجود نبود، برای دستیابی به آب به جز مسجد راه دیگری نداشتند. پس «وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» نازل شد (طبری 9569).

290- ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: مردی از أنصار مریض شد و توان ایستادن و وضوء کردن نداشت. خدمتکار هم نداشت که به او آب بدهد. جریان را به

گوش رسول الله رساند. پس خدای بزرگ «وَأِنْ كُنْتُمْ مَّرْضَى» را نازل کرد.
 291- ابن جریر از ابراهیم نخعی روایت کرده است: تعدادی از اصحاب رسول الله به شدت زخمی شدند و در این حال به آنها جنابت دست داد. جریان را برای رسول الله گفتند. پس «وَأِنْ كُنْتُمْ مَّرْضَى...» تا آخر آیه نازل شد (طبری 9639 به قسم مرسل روایت کرده است). (بنقل از کتاب اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی) **احکام مندرج فقهی در آیه متبرکه:**

اولین فهم فقهی که از این آیه متبرکه بدست می آید، تحریم خواندن و نزدیک شدن به نماز در حال سکران است.

معنای سکر درسه قاموس عربی چنین توضیح یافته است: «سکر: أصل واحد يدل على حیره: مقایس اللغه»، «السکر: حاله تعرض بين المرء و عقله و اکثر ما يستعمل ذلك في الشراب، مفردات القرآن»، «والسُّكْرُ: نقيض الصَّحْوِ. والسُّكْرُ ثلاثة: سَكْرُ الشَّبَابِ وَسَكْرُ المالِ وَسَكْرُ السُّلْطَانِ، لسان العرب» همان طور که مفردات قرآن اشاره کرده، سکر هر حالتی است که ارتباط بین عقل و انسان قطع شود و چون این امر معمولاً در هنگام مستی شراب اتفاق می افتد، اکثراً به سکر شراب اطلاق میشود.

در این حکم قرآنی هوشیاری و تسلط عقل بر بدن در زمان اقامه نماز است تا شخص متوجه آنچه میگوید باشد، در مواقع مستی، شوک، استرس، عصبیت یا هیجان شدید و سایر حالاتی که شخص متوجه گفتار و رفتار خود نیست، نباید به نماز نزدیک شد و باید صبر کرد تا بدن حالت طبیعی خود را بازیابد.

حکمت و فلسفه آن معلوم است، نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز با الله است، این اتصال و راز و نیاز باید در هوشیاری کامل صورت گیرد، و انسان که در حال سکران باشد، نمیشود که به هدف و جوهر حقیقی دست یافت.

«لا تقربوا الصلاة» دو قرب و نزدیکی به نماز است: 1- خود نماز 2- جایگاه و مقام بخصوص نماز، که در صورت مستی تا حدی که نمی دانید در محضر حق چه می گوئید، نه تنها حق نزدیک شدن و ورود به نماز را ندارید، بلکه حق وارد شدن در مسجد را نیز ندارید.

«حتى تعلموا ما تقولون» تا اینکه بدانید چه می گوئید، سخنانتان از انکار نماز است، یا غیر نماز، که نمازگزار باید بداند الفاظ نماز را درست ادا می کند، و لازم نیست معانی آنها را هم بداند، زیرا در اینصورت باید می فرمود «حتى تعلموا معانی ماتقولون» و بسیاری از مسلمانان غیر عرب معانی الفاظ نماز را نمی دانند. و نمازشان درُست است در این آیه متبرکه بر نسخ خمر حکم گردیده است، اگرچه مفسر شهیر اسلام ابن عباس حرم بودن خمر را از آیه (6 سوره مائده) وقتاده و مجاهد این آیه تحریم خمر دانسته اند. برخی مفسرین بدین عقیده که هدف و مقصود این آیه حرام بودن خمر در وقت نماز است ولی فهم این آیه حرم بودن خمر را در خارج نماز را نمی رساند، تا اینکه حکم قطعی حرام بودن خمر صادر شد، ولی این استدلال شان قابل دقت و بحث است.

ممنوع بودن خمر در اوقات پنجگانه نماز است، اگر دقت نمایم در خواهیم یافت که زمان اوقات پنجگانه نماز، فاصله ای چندان ندارد، که در این اوقات باید از نوشیدن مشروبات الکھولی باید صرف نظر شود، به علیت اینکه مستی مشروب تا وقت نماز ادامه می یابد، بناً حکم کرده میتوانیم که فحواى این آیه بر تحریم همیشگی و متداوما حکم نموده است.

دوهمین حکم در این آیه متبرکه همان با طل بودن نماز در حال جنابت است، که در جمله «وَلَا جُنُبًا» بیان شده است.

فقهاء در مُوجبات غُسل مینویسند:

- (انزال)، خروج منی همراه با شهوت چه در بیداری و چه در خواب.
 - (جماع)، آمیزش جنسی با همسر، کسی که با همسرش آمیزش جنسی کند غسل بر او واجب می‌شود، زیرا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ». مسلم (343). «غسل در اثر انزال واجب است».
 - همچنین اگر کسی آلهی تناسلی‌اش را در آلهی تناسلی زن داخل کند، بگونه‌ای که قسمت ختنه شده (یا بیشتر از آن) در فرج زن فرو رود، غسل (بر هر دو) واجب می‌شود، حتی اگر انزال صورت نگیرد، چون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شَعْبَيْهَا الْأَرْبَعِ ثُمَّ جَهَدَهَا فَقَدْ وَجِبَ الْغُسْلُ». مسلم (348). «با آمیزش غسل واجب می‌شود؛ (اگر چه منی خارج نشود)».
- غسل جنابت بر دو صورت است: صورتی که انجام آن کفایت می‌کند، صورتی که کامل تر است.

صورتی که انجام آن کفایت می‌کند: مضمضه (آب در دهان انداختن) و استنشاق (آب در بینی انداختن) کند، و بر کل بدنش آب بریزد هرچند که تنها یکبار باشد، و یا آنکه به درون آب عمیقی فرو رود.

و اما صورتی که کامل تر است: ابتدا شرمگاهش و آثار جنابت که بر بدنش مانده بشوید، سپس وضوء کاملی بگیرد، سپس سه بار بر سرش آب بریزد تا جائیکه مطمئن شده آب به پوست سرش رسیده، سپس طرف راست بدنش را بشوید و آنگاه طرف چپش را بشوید. (إعلام المسافرین ببعض آداب وأحكام السفر وما يخص الملاحین الجویین، شیخ محمد بن صالح العثیمین صفحه 11).

سومین حکم فقهی در این آیه مبارکه: بیان یک حکم استثنایی که به جمله «إِلَّا غَابِرِي سَبِيلٍ» بیان شده است مگر اینکه مسافر باشید. همچنان در این آیه مبارکه بیان حکم تیمم برای معذورین است.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، پاداش بزرگ به کسی می‌دهد که احکام شرعی را با دیده‌ی منت بپذیرد، به آن کس که مخالفت ورزد، سخت هشدار می‌دهد.

اینک در آیات متبرکه (44 الی 46) برخی از اهل کتاب را که برخی احکام را ترک کرده و کتاب خدا را دگرگون و تحریف نموده و گمراهی را به جای راهیابی خریده‌اند، یاد آور می‌شود تا مؤمنان را برای انجام فرمانش بیدار کند و از کیفر آخرت بر حذرشان دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾

آیا به کسانی که بهره‌ای اندک از علم کتاب [تورات و انجیل] به آنان داده شده ندیدی [که با پنهان داشتن حقایق کتاب و تحریف آیاتش] گمراهی را (در بدل هدایت) می‌خرند، و [از روی حسادت و دشمنی] می‌خواهند شما هم از راه مستقیم گمراه شوید. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ألم تر»: مگر ندیدی؟ مگر نگاه نکردی؟ مگر خبر نداشتی؟ مگر نگریستی؟
 «أن تضلوا السبيل»: این که راه گم کنید.

تفسیر:

«ألم تر إلى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب»: در این آیه مبارکه خداوند متعال با تعبیری حاکی از تعجب به پیامبر خود، خطاب می کند که: آیا ندیدی جمعیتی که بهره ای از کتاب آسمانی را در اختیار داشتند، (اما به جای این که با آن، هدایت و سعادت برای خود و دیگران بخرند) هم برای خود گمراهی خریدند هم می خواهند شما گمراه شوید). باید گفت که علم به کتاب آسمانی، به تنهایی برای هدایت کافی نیست.
 «يشترون الضلالة»: گمراهی را بر هدایت ترجیح می دهند و کفر را بر ایمان برتری می دهند.

از سیاق جمله «نصیباً من الكتاب يشترون الضلالة»: در می یابیم که: آگاهی علمای اهل کتاب از تعالیم الهی ناقص است و همین نقص زمینه‌ی انحراف می‌شود.
 «و يريدون أن تضلوا السبيل (44)»: می خواهند ای اهل ایمان! شما از راه حق منحرف و گمراه و مانند آنها بشوید. یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده بلکه می‌خواهند که با کتمان و انکار حق و با نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدر برند تا به محمد صلی الله علیه وسلم کفر ورزید.

و به این ترتیب آنچه وسیله هدایت خود و دیگران بود بر اثر سؤنیاتشان تبدیل به وسیله گمراه شدن و گمراه کردن گشت، چرا که آنها هیچ گاه دنبال حقیقت نبودند، بلکه به همه چیز با عینک سیاه نفاق و حسد و مادیگری می‌نگریستند.
 در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: دانشمندان منحرف، از علم و مقام خود سوء استفاده کرده و در کمین انحراف و گمراهی دیگرانند.

شان نزول آیه 44:

292- ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رفاعه بن زید بن تابوت از بزرگان یهود بود و هرگاه با رسول الله (صحبته می‌کرد زبانش را می‌پیچاند و می‌گفت: ارعنا سمعک یا محمد حتی نفهمک. [معنی این جمله در زبان عرب به این مفهوم است: به آرامی سخن بگو تا مطالبیت را خوب درک کنیم و درست گوش بده و متوجه سخنان ما باش تا سوالات خود را بهتر مطرح نماییم. اما لفظ راعنا در زبان یهود به معنی دشنام و سخن استهزاء آمیز است]. و اینگونه گستاخانه به اسلام طعنه می‌زد. پس خداوند متعال در باره او «ألم تر إلى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب يشترون الضلالة»: را نازل کرد (طبری 9694). (بنقل از کتاب اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾

و (ای مؤمنان) الله از دشمنان شما داناتر است؛ (ولی آنها به شما زیان نمی‌رسانند.) و کافی است که الله ولی شما باشد؛ و کافی است که خدا یاور شما باشد. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كفى بالله نصيراً»: خدا یاورتان باشد، بس است.

تفسیر:

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت مابه موضوع مهمی که همان دشمن شناسی است

اشاره بعمل آورده است، در این آیه به انسان یاد می دهد که: باید دشمن را شناخت و راه مقاله را به آن یاد گرفت طوری که میفرماید: « وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ » خدا از دشمنی و کینه ورزی یهودیان گمراه آگاهتر است، پس شما از آنان برحذر باشید! یعنی اینکه اگرچه آنها در لباس دوست، خود را برای شما معرفی میکند ولی در حقیقت دشمنان سرخت شما هستند.

« وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (45) »: ولی شما هیچ وخت از دشمنی و عداوت آنها در خوف و حراس نباشد، زیرا شما تنها نیستید، خداوند عزوجل ولی، نگهدار و یاور شما می باشد. پس فقط به او اطمینان و اعتماد کنید، و همو در مقابل نیرنگ و حيله ی آنها شما را کفایت می کند.

قرآن عظیم الشان در تعلیمات خویش هر دونه دشمن (دشمن درونی و بیرونی) را به تمام دقت و جزئیات آن معرفی داشته است. و در هدایت اسلامی تاکید گردیده است که دشمن درونی، از جمله بدترین دشمنان انسان می باشد، چرا که انسان از آن غافل می شود و از نقشه های او کمتر آگاه می گردد؛ دشمن خانگی ضربات مهلک تری را به ما وارد می کند، لذا ابتدا باید دشمن درون را شناخته و از نقشه های او آگاهی پیدا کنیم و پس از سرکوبی او، بر دشمن بیرون به مبارزه بر خیزیم. مهمترین دشمنان درونی انسان، نفس اماره و شیطان می باشند.

دشمنان بیرونی که عداوت خود را اظهار می کنند، از ضعیف ترین دشمنان هستند، چرا که شناسایی آنان آسان و در مبارزه و رویارویی با آنان، همیشه مؤمنان پیروز خواهند بود.

ای مسلمانان ممکن است ما در شناخت دشمن اشتباه کنیم، ولی خداوند دشمنان واقعی ما را خوبتر و بهتر می شناسد. اما شما از معرفت آنها قاصر و عاجزید. به فرمان الله متعال اطمینان کنید، و از آنها حذر نمائید؛ خداوند بزرگ برای نفع و نگهداری شما از نقص و زحمت کافی است. از دشمنان هیچ گونه خوف و هراس نداشته باشید؛ و به دین خویش قایم و استوار باشید.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالسُّنْتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾

برخی از آنان که یهودی اند کلمات را از جاهای خود برمی گردانند (یعنی تحریف می کنند و تغییر می دهند) و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام با در آمیختن عبری به عربی] می گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی و [نیز از روی استهزاء می گویند] راعنا [که در عربی یعنی به ما التفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما] و اگر آنان می گفتند شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود ولی الله آنان را به علت کفرشان لعنت کرد در نتیجه جز [گروهی] اندک ایمان نمی آورند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هادوا»: یهودی شدند، یهودیان. «الکلم»: جمع کلمه، سخن، کلمات. «غیر مسمع»: ناشنوا گشتن، گوش فرا ندادن. «راعنا»: ای آنظرنا؛ در عربی؛ یعنی، به ما توجه کن، ما را

نگاه کن، در عبری؛ یعنی، شر و بدی. «لِیَا»: پیچانیدن، تحریف کردن، پیچ دادن.
 «طعنا»: طعنه زدن. «أَقْوَمَ»: درست تر، دادگرانه تر، محکم تر.

تفسیر:

در این آیه مبارکه خداوند متعال یکبار دیگر به تعریف دشمن پرداخته از جمله می خواهد اعمال یهود و برخی از اعمال دشمنانه آن را غرض شناخت بهتری و بیشتر به معرفی میگیرد و می میفرماید: «مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»: تعدادی از یهودیان سخنان را از محل خود تحریف می نمایند، یعنی در میان یهودیان تعدادی هستند که سخنان خدا را در تورات تغییر داده اند و آن را از روی قصد و عمد به عکس منظور الله تفسیر می کنند، آنان اوصاف محمد صلی الله علیه و سلم و احکام رجم و غیره را تغییر داده اند.

قرآن عظیم الشان این تحریف را شامل حال همه تحریف ها میداند، فرق نمی کند که این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی ولی درآیه ذیل این مطلب را بوضاحت بیان میدارد که این همان تحریف لفظی و تغییر عبارت است زیرا آنها می گویند: «وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا»: (ما شنیدیم و مخالفت کردیم). یعنی، به جای این که بگویند: «سمعنا واطعنا» (شنیدیم و فرمانبرداریم) می گویند شنیدیم و مخالفیم. یعنی وقتی که تو آنها را به ایمان دعوت می کنی می گویند: سخنانت را شنیدیم و از فرمانت سر باز زدیم.

مجاهد فرموده است: ای محمد! آنچه را که بیان کردی شنیدیم، اما از تو اطاعت نمی کنیم. و این بیانگر اوج کفر و عناد آنها است.

و بعد اشاره به قسمت دیگری از سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آنها کرده، می گوید: «وَوَسْمَعُ غَيْرِ مُسْمَعٍ»: آنها می گویند: «بشنو که هرگز نشنوی» یعنی آنچه ما می گوئیم آن را بشنو تا شنوا شوی. سخن دو پهلو است هم احتمال نیکی و خیر را می دهد هم بدی و شر را. در اصل برای خیر است؛ یعنی بد را نشنوی، اما یهودیان ناپاک از آن دعای شر پیامبر صلی الله علیه و سلم را کرده اند؛ یعنی الله تو را ناشنوا کند، دعای کر شدن یا مرگ است.

علاوه بر این از روی سخریه می گفتند: «وَوَاعِنَا»: و در اثناء سخن می گویند: راعنا، کلمه ای است برای سب به معنی حماقت و ابله‌ی است.

توضیح این که: مسلمانان راستین در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و سلم برای این که بهتر سخنان او را بشنوند و به دل بسپارند در برابر پیامبر صلی الله علیه و سلم این جمله را می گفتند: راعنا؛ یعنی، ما را مراعات کن و به ما مهلت بده!

ولی این تعداد از یهود این جمله را دستاویز قرار داده و آن را مقابل حضرت تکرار می کردند و منظورشان معنی عبری این جمله که «بشنو که هرگز نشنوی» بود و یا معنی دیگر عربی آن را یعنی «ما را تحمیق کن»! اراده می کردند.

از این رو الله متعال فرمود: «لِيَا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ»: تمام اینها به منظور آن بود که «با زبان خود حقایق را از محور اصلی بگردانند و در دین حق طعن زنند».

ابن عطیه گفته است: همین امر امروزه نیز در میان یهودیان موجود است، دیدم آنان فرزندان کوچک خود را چنان بار می آورند، و آنان را وادار می کنند مطالبی را در گفتگو با مسلمانان حفظ کنند که به ظاهر احترام آمیز باشد و در باطن تحقیر آمیز.

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا »: اگر به عوض گفتن «سمعنا و عصینا»: می گفتند: «سمعنا و اطعنا».

«وَ اسْمَعُ وَ انظُرْنَا»: و به جای گفتن «غیر مسمع و راعنا»، اگر یهود می گفتند: «و اسمع و انظرنا». و اگر به عوض آن سخنان زشت، گفتاری لطیف و نرم به زبان می آوردند، «لَکَانَ خَیْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ» چنان سخنانی در نزد خدا برای آنان بهتر و عادلانه تر بود. «وَ لَکِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِکُفْرِهِمْ فَلَا یُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِیلًا (46)» «اما آنها بر اثر کفر و سرکشی و طغیان از رحمت خدا به دور افتاده اند (ودلهای آنها آن چنان مرده است که به این زودی در برابر حق، زنده و بیدار نمی گردد) فقط دسته کوچکی از آنها افراد پاکدلی هستند که آمادگی پذیرش حقایق را دارند و سخنان حق را می شنوند و ایمان می آورند».

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: «فلا یؤمنون إلا قلیلا» یعنی ایمانی ضعیف و ناتوان و بی اهمیت که عبارت است از ایمان آنها به بعضی از کتب و بعضی از پیامبران. سپس خدای تعالی آنان را تهدید کرده است که چشمانشان را کور و حواسشان را نابود می کند.

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (47) میحث هشدار به اهل کتاب بیان یافته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكُتَّابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾

ای کسانی که به شما کتاب آسمانی داده شده! به آنچه [بر پیامبر اسلام] نازل کردیم که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید، پیش از آنکه چهره هایی را [از شکل و شخصیت انسانی] محو کنیم، و [به سزای تکبر در برابر پیامبر اسلام و قرآن] به کفر و گمراهی بازگردانیم، یا چنان که اصحاب سبت (روزشنبه) را لعنت کردیم، لعنت کنیم؛ و امر و اراده الله در هر حال شدنی (و یقینی) است. (47)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نطمس»: محو می کنیم، برمی داریم، مراد محو آثار ظاهر انسانیت در صورت آدمی، مانند: چشم، بینی و ابروست. «وجوه»: جمع وجه، صورتها و چهره ها، همان صورت معروف و مشخص، ابن عباس گوید: طمس، به معنای کور و بی بصر گردانیدن است. «فنردھا علی ادبارھا»: آن چهره ها را برمی گردانیم؛ یعنی، چهره ها را همچون پشت گردن، صاف و بی چشم و بینی و ابرو می گردانیم و نیز کاربردش در محسوسات مانند: شکست خوردن و فرار از نبرد است یا در معنویات، به معنای بازگشت به سوی کفر است. (محمد/ 25). «نلعنهم»: نابودشان می کنیم، طردشان می نماییم. «اصحاب السبت»: یاران شنبه، یهودیانی که برخلاف فرمان الله در روزهای شنبه، ماهی می گرفتند و مورد خشم او واقع گشتند. (فرقان)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه با آیات قبلی پیوند دارد و فتح بابی است در جهت آرزوی اهل کتاب که پس از گمراهی به سوی راه درست باز آیند و به کتابهای آسمانی بگردند.

طوریکه در این آیه متبرکه خطاب به اهل کتاب می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ»: (ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده است ایمان بیاورید به آنچه نازل کردیم (آیات قرآن مجید) که هماهنگ است با نشانه هایی که در کتب شما در باره آن وارد شده است).
 اهل کتاب مطابق تعریف قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عبارتند از یهود و نصاری.
 همچنان باید گفت که: اهل کتاب اصطلاحی است قرآنی و منظور از آن پیروان مذاهب و ادیانی است که پیامبر آنان دارای کتاب بوده است که از سوی خداوند برای هدایت انسان ها به او وحی شده باشد.

در آیات ذیل پروردگار ما تهدید میکند و میفرماید قبل از اینکه گرفتار یکی از دو عقوبت و عذاب شوید در برابر حق تسلیم شوید: اول اینکه:
 «مَنْ قَبِلَ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا»: یعنی قبل از اینکه صورتهای شما را بکلی محو کرده (و تمام اعضای که به وسیله آن حقایق را می بینید و می شنوید و درک می کنید از میان برده) سپس صورتهای شما را به پشت سر بازگردانیم)
یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین گونه که صورتهایتان را از طرف پشتهایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشمانتان را از پشت گردنتان بیرون آوریم. یا چهره هایتان را به پایین بدنانتان و پایین بدنانتان را به بالای بدنانتان آوریم، طوری که سر و صورتتان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می کند و بنا به گفته ی ابن عباس (رض) این توصیف، به هم زدن پرازندگی انسان را به صورتی عظیم نشان می دهد. (طبری نیز همین نظر را قبول کرده است؛ چرا که می گوید: یعنی قبل از این که چشمانشان را کور کنیم و آثار آنان را از بین ببریم و چشمانشان را در پشت سرشان قرار دهیم در نتیجه به عقب برگردند).

یادداشت:

طمس وجوه؛ یعنی، برداشتن چشم و گوش و بینی و سایر مشخصات انسانی و ردّ وجوه؛ یعنی، برگرداندن چهره ها و دگرگون کردنشان. این تهدید سخت هم جنبه ی ظاهری و مادی دارد که آنها از مرحله ی انسانی به مرتبه ی حیوانی سقوط می کنند و هم جنبه ی معنوی دارد که آنها مورد نفرین و خشم الله قرار خواهند گرفت. این هر دو صورت، تهدید بسیار سخت و تند است و آنان از مجازات الهی نجات نخواهد یافت. (سوره یونس آیه 88)، (سوره یس آیه: 66).

تهدید دوم آن عبارت است از: «أَوْ نُلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ» (آنها را از رحمت خود دور می سازیم همان طور که اصحاب سبت را دور ساختیم)
 «اصحاب السبت» عبارتند از آنان که در روز شنبه از حدود خدا تجاوز کردند و در نتیجه خدا آنان را به صورت میمون و گراز درآورد.

«وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (47)»: در اخیر این آیه مبارکه می فرماید: (فیصله الله در هر همه حال انجام می شود) یعنی: فرمان وی خواه ناخواه تحقق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقق آن را اراده نماید. یعنی اگر فرمانی صادر کند قطعاً و بدون چون و چرا اجرا می شود. روایت شده است که این آیه، سبب مسلمان شدن کعب احبار گردید. «تفسیر

أنوار القرآن».

شان نزول آیه 47:

ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم به سران و علمای یهود، مانند عبدالله پسر صوری و کعب پسر اسد گفت: «از خدا بترسید و ایمان بیاورید. قسم به الله! قطعاً می دانید آن چه را نزد شما آورده ام، حق است.» گفتند: ای محمد! ما چیزی را نمی شناسیم و آن حقیقت را انکار کردند و بر سر کفر پای فشرده. خداوند نیز این آیه را فر فرستاد. (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیه (48) مبحث اینکه آنچه آمرزیده می شود و آن چه که مورد آمرزش قرار خواهد گرفت مورد بحث قرار میگیرد.

پس از آن که خداوند، به خاطر کفر، اهل کتاب را تهدید کرد و به صراحت اعلان نمود که این تهدید انجام شدنی است، این آیه هم همان تهدید را تأیید و قطعی می گرداند؛ اما سایر گناهان - غیر از شرک و کفر- امید آمرزش و بخشش را خواهد داشت.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ
أَفْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

مسلماً الله (هرگز) نمی بخشد این را که با او چیزی شریک قرار داده شود، و غیر از آن (شرک) را، برای کسی بخواد می بخشد، و هر کس که (چیزی را) با الله شریک گرداند، پس در حقیقت به الله گناه بزرگی مرتکب شده است. (48)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یغفر»: می بخشد، می آمرزد. «مادون»: کمتر از، جدا از، غیر از. «افتری»: دروغ بافیده، مرتکب شده، افتراء زده، به ناحق تهمت زده.

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: قبل از همه باید گفت که: این آیه مبارکه امیدبخش ترین آیات قرآن می باشد. در این آیه پروردگار با عظمت ما اعلان میدارد که: همه گناهان ممکن است مورد عفو و بخشش قرار گیرد، ولی شرک به الله تعالی در هیچ صورت مورد عفو قرار داده نمیشود. ولی کمتر از آن را برای هر کس بخواد (و شایسته بداند) می بخشد آنرا مورد بخشش قرار میدهد.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «دیوانهای اعمال در نزد الله متعال سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمیتی نمی دهد و دیوانی است که حق تعالی چیزی از آن را فروگذار نمی کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی آمرزد. اما دیوانی که حق تعالی آن را نمی آمرزد، دیوان شرک و وزیدن به اوست، الله متعال فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...»، و فرموده است: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ» (المائدة: 72). «در حقیقت هر کس به خداوند شرک ورزد، خداوند

بر او بهشت را حرام گردانیده است». اما دیوانی که به آن اهمیت نمی دهد؛ دیوان ظلم و ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است - از روزه یا نمازی که آن را ترک کرده - زیرا خدای متعال این را نمی آمرزد، ولی اگر بخواد از آن در می گذرد. و اما دیوانی که الله متعال چیزی از آن را فرو نمی گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یکدیگر است، که خواهنخواه قصاص دارد».

«وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» و غیر از آن (شُرک) را، برای کسی بخواهد می‌بخشد، وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (48): هرکس برای الله شریکی قائل شود گناه بزرگی مرتکب شده است.

طبری فرموده است: این آیه نشان می‌دهد که مرتکب گناه کبیره در اختیار الله است اگر بخواهد او را می‌بخشد و اگر بخواهد او را مجازات می‌دهد، اما شرک بخشودنی نیست... (طبری 8/45).

یادداشت توضیحی:

قبل از همه باید گفت: شرک، منفورترین گناه و مانع غفران و بخشایش الهی است. شرک، ادعایی بی‌دلیل و دروغی بزرگ است. طوریکه موضوع شرک، صدها بار در قرآن عظیم الشان مطرح بحث قرار گرفته است، و از هر گونه توجه به غیرالله، تحت هر عنوان (بت‌پرستی، ریاکاری، گرایش‌های غیرالهی، ماده‌گرایی و...) انتقاد سختی بعمل آمده است.

باید یادآور شد که: مضمون و محتوای این آیه مبارکه، عیناً در آیه 116 همین سوره تکرار شده و تکرار، عامل هدایت است. از آنجا که شرک، خروج از مدار حق و بریدن از الله متعال و پیوستن به دیگری است، بدون توبه آمرزیده نمی‌شود، ولی اگر شرک، دست از شرک بردارد و توبه‌ی واقعی کند، خداوند متعال آنرا آمرزد. در آیه 54 سوره‌ی زمر، می‌فرماید: خداوند، همه گناهان را می‌آمرزد، پس از رحمت او مأیوس نباشید و به درگاهش توبه کنید.

شرک دو نوع است:

- 1 - شرک در ألوهیت، این که: کسی یا چیزی را در فرمانروایی و تدبیر امور در هستی با الله شریک و هم‌تا گردانیدن.
- 2 - شرک در ربوبیت، این که: در قانونگذاری و تبیین احکام حلال و حرام، کسی را با خدا (ج) شریک ساختن. (سوره توبه 31).

در این آیه مبارکه اشاره بعمل آمده است که: از دید اهل کتاب، عزیر و مسیح در تألیه (پرستش و خدایی) و عالمان و راهبان‌شان در تحلیل و تحریم، با خدا شریک و توانا و همکارند.

توحید، موجب عزت نفس، آزادگی انسان از بند بندگی ممنوع خود یا هر چیز دیگر، رفعت منزلت انسانی، توکل بر خداوند متعال و إخلاص به ساحت پاک اوست. همه‌ی انیها نیز سبب آرامش روان، اطمینان قلب، پاکیزگی روح، آگاهی و بصیرت درخشان، ظفر و پیروزی بر امور زندگی، پذیرش دعوت فطرت و... است.

شان نزول آیه:

ابن ابی حاتم و طبرانی از ابویوب أنصاری نقل می‌کنند که: مردی شکایت برادرزاده اش را پیش پیامبر برد که او از کار حرام دست نمی‌کشد. امام فخر رازی مورد نزول آیه را به ماجرای وحشی نسبت می‌دهد... (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (49 الی 55) نمونه‌های دیگر از کردار و رفتار اهل کتاب و مجازات شان مورد بحث قرار داده میشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بِاللَّهِ يَزُكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾

آیا به کسانی که خود را به پاکی می ستایند، ننگریستی؟ [این خودستایی هیچ ارزشی و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هر که را بخواهد [بر اساس ملاک های تعیین شده از سوی خود] می ستاید، و [گروهی که به ناحق، خود را می ستایند در کیفر و مجازات] به اندازه فتیلی (رشته در وسط هسته خرما) مورد ظلم قرار نمی گیرند. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِزَكُونِ أَنْفُسِهِمْ»: (زکو زکاء): خود را پاک و بی عیب می دانند، خود را می ستایند. [نجم/ ۳۲]: «فَتِيلًا»: نخ هسته ی خرما، رشته مانندی که در شکاف هسته ی خرماست که عرب هر چیز کم و محقر را بدان مثل می زند، همان گونه «مَثَقَالِ ذَرَّةٍ» در مورد فراوان، ضرب المثل است.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ»: آیا خبر آنهایی را که از خود تمجید می کنند و خود را به طاعت و پرهیزگاری توصیف می کنند به تو نرسیده است! قتاده می فرماید: همان دشمنان خدا یعنی یهود خود را پاک معرفی می کردند و می گفتند: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم و می گفتند: گناهی نداریم. (طبری 8/452). باید گفت که: خودستایی که برخاسته از غرور و بزرگبینی است، در شرع جایز نیست. بناً تزکیه ای ارزش دارد که بر اساس دستورات الهی باشد، نه ارشادات بشری. «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»: ما پسران و دوستان خدا هستیم.

برخی از مفسران فرموده اند: مراد آیه کریمه، ستایش بعضی مردم از بعضی دیگر است. البته این هشدار است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می کند، می ستاید و پاکیزه و بی عیب می شناسد. حق تعالی می فرماید: چنین نیست «بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» یعنی با خود پاک نشان دادن پاکیزه نمی شوند بلکه پاکیزگی از جانب خدا است و او به حقایق امور نهان آگاهتر است. پس بندگان باید تزکیه خود را - با هدف برتری طلبی و تفاخر بر همدیگر - فرو گذاشته و یکدیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند.

در حدیث شریف به روایت مقداد بن اسود (رض) آمده است: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما دستور دادند که بر روی مداحان خاک بپاشیم». در روایت ابی بکره (رض) آمده است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواست، رفیقش را مدح کرد، باید بگوید: احسبه كذلك ولا ازکی علی الله احدا: او را چنین... می پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی کنم».

«وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتِيلًا (49)»: یعنی به اندازه ی فتیل به آنها ظلم نمی شود. **فتیل:** نخ رشته مانندی روی هسته خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می کنند، به اندازه گناه تزکیه خویش عذاب می شوند و افزون بر آن - ولو به اندازه رشته روی هسته خرمایی - مورد ستم قرار نمی گیرند و از ثوابی نیز که مستحق آن باشند، به مقدار رشته روی هسته خرمایی کم نمی شود.

شان نزول آیه ی 49:

کلبی می گوید: این آیه در مورد مردانی از یهود نازل شد که کودکان خود را پیش پیامبر می بردند و می گفتند: قسم به الله! ما هم چون این کودکانیم. هر گناهی که در روز مرتکب شویم، در شب - به جای ما - کفاره ی آن داده می شود و هر گناهی که در شب مرتکب

می شویم، در روز - به جای ما - کفاره اش داده می شود. این است که قرآن می فرماید: آنان خود را از گناه و پلیدی پاک می شمارند.

أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾
 ببین چگونه به الله دروغ و افترا می بندند! همین گناه آشکار، (برای مجازات آنان) کافی است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یفترون»: افتراء دروغسازى و جعل چیزی از خود. از ماده فری به معنی بریدن و شکافتن. «کفی به»: آن دروغ و بهتان بس است.

تفسیر:

پروردگار با عظمت مادر این آیه متبرکه برتری طلبیها را یک نوع افترا و دروغ به الله بستن و گناه بزرگ و آشکار معرفی داشته و می فرماید:

«أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (50)»: ای محمد! ببین این جمعیت چگونه با ساختن فضائل دروغین و نسبت دادن آنها به پروردگار خویش دروغ می بندند، آنها اگر گناهی جز همین گناه نداشته باشند، برای مجازات آنان کافی است. تزکیه‌ی نابجای نفس و خود را مقرب درگاه الله دانستن، افترا بر الله و مانع رشد است. کلمه «اثم» در لغت به چیزی گفته می‌شود که انسان را از صلاح و ثواب باز دارد. خودبرتربینی یهود- که خود را نژاد برتر و فرزندان و محبوبان خدا می‌دانستند.

بزرگترین افترا بر خداست، چون خداوند هیچ کسی را فرزند خویش قرار نداده و همه در نزد او برابری و امتیاز، برای ایمان و تقوا است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾

آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از علم کتاب (الله) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» (بت و بت پرستان) ایمان می‌آورند، و به مشرکان می‌گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند؟! (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْجِبْتِ»: هر چیز پست و بی ارزشی، بتها و دنباله هایشان از اوهام و خرافات.
 «الطَّاغُوت»: بسیار نافرمان، هر معبودی غیر از خدا، هر چیزی که فرمانش سبب دوری از حق گردد. «جبت و طاغوت»: نام دو بت قریش بوده اند.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ»: آیا آنان را که از کتاب آسمانی بهره یافته اند، ندیده ای [و از رفتارشان در شگفت نیستی] که به بتهای «جبت» و «طاغوت» ایمان دارند؟

جبت: سحراست. و **طاغوت:** کاهن و هر آنچه که بجز الله متعال مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خداوند متعال که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی الله مورد اطاعت قرار گیرد. «تفسیر أنوار القرآن».

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: «جبت» در اصل بر هر چیز بی اساس، بی فایده و بدون حقیقت اطلاق می شود. در اصطلاح اسلام از جادو، کهان و غیب گویی، فال گیری و رمالی، تعویذ و مهره و طلسم و نگاه به ستاره ها برای کشف آیام نحس و

مبارک و همه ی کارها و باورهای خرافی دیگر به عنوان «جبت» یاد شده است. در حدیثی آمده است: (ان النیاقۃ والطرق و التظیر من الجبت) یعنی «فال گرفتن به وسیله ی صدای حیوانات، آثار قدم های آنان و به وسیله ی کشیدن خط بر زمین و همه ی انواع فال گیری دیگر «جبت» به شمار می روند.» پس «جبت» در اصل بر چیزهایی اطلاق می شود که ما از آن ها به عنوان خرافات یاد می کنیم.

« وَ یَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هُوَ لَا یَهْدِی مِنْهُنَّ سَبِیْلًا (51) » یعنی یهود به کفار قریش می گویند: راه و طریقه ی شما از راه محمد و یارانش بهتر است.

ابن کثیر فرموده است: به سبب نادانی و ضعف دین و طغیان کفرشان، کفار را بر مسلمانان ترجیح می دهند؛ چون به کتاب خدا که در دست دارند کافرنند. (مختصر ابن کثیر 403/1). از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

جَبْتٌ و طَاغُوتٌ چیست؟

مفسران در باره این دو کلمه تفاسیری و تعریف های مختلفی ارائه داشته اند که از جمله شیطان، کاهن، ساحر، انسانها و جنیان متمرّد، بتها و هر آنچه به جای الله متعال پرستش شود و اشخاصیکه راه و وسایل را برای بت پرستی و گمراه کردن مردم هموار و مساعد سازند.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که «جبت» به معنی «بت» و «طاغوت» بمعنی «بت پرستان» میباشد.

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش می نویسند که اینها نام دوبت اند که یهودان به همراهی مشرکان قریش به آنها سجد می کردند. یا اینکه جبت، حَیِّ بن اَحْطَب است و طاغوت، کعب بن اشرف یهودی است؛ یا اینکه جبت، سحر است و طاغوت، شیطان است.

از تَعَدُّد معانی و مفاهیم مختلفی که از کلمه طاغوت بدست می آید، طوری فهمیده میشود که این معنی عام دارد که بر اشخاصی و اشیای مختلفی صدق می کند، بناً مفسران در معنای آن گفته اند که طاغوت به هر طغیانگر و متجاوز از حدود اطلاق می شود. پس همه ساحران، کاهنان و مانعان راه خیر، بتها، شیاطین و یا آنچه ای که عبادت می شوند، انسانهای گمراه کننده مردم و همه کسانی که بدون رضایت خداوند متعال فرمانبری می شوند، طاغوت هستند.

کلمه «جبت» صرف یک بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته است و کلمه «طاغوت» هشت بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته و صیغه مبالغه از ماده «طغیان» به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است.

ابن جریر طبری در تفسیر خویش (جلد ۳ صفحه ۲۱) مینویسد: طاغوت هر چیزی است که بر الله طغیان و سرکشی کند و به جای او عبادت شود، که این عبادت یا با اجبار عبادت کنندگان و یا از روی طاعت آنان باشد. فرقی نمی کند که این معبود انسان باشد یا شیطان یا بت یا هر چیزی دیگر و همچنین می گوید: اصل کلمه ی طاغوت (تجاوزگری و گذر کردن از حد) از اینجا گرفته شده که وقتی کسی از حد خود گذر کند می گویند: فلانی طغیان کرد.

اما پیامبران، علماء، فقها و سایر اولیای خداوند متعال، مردم را به عبادت خود مجبور نکرده اند و نه از آنان خواسته اند که در این امر از آنان اطاعت نمایند، بلکه برعکس،

آنان را به شدت از این کار برحذر و منع فرموده اند. هدف از فرستادن پیامبران به سوی مردم، دعوت آنان به توحید الله و کفر به هر کس و هر چیز جز ذات اوتعالی است، چنانکه الله متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (سوره نحل آیه 36) (و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم (تا بگویند) الله را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید).

حضرت ابن عباس، ابن جبیر و ابوالعالیه رضی الله عنهم می‌گویند: «جِبْت» در لغت حبش به ساحر گفته می‌شود و مراد از «طاغوت» کاهن است. حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: مراد از «جِبْت»، سحر و مراد از طاغوت، شیطان است. از مالک بن انس رحمه الله منقول است که هر چه غیر از خدا عبادت شود، طاغوت گفته می‌شود.

امام قرطبی می‌فرماید: قول مالک بن انس پسندیده‌تر است؛ زیرا آن از قرآن ثابت است: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (سوره نحل آیه ۳۶). اما در این اقوال متعدد تعارضی نیست؛ زیرا می‌توان همه را مراد گرفت به این شکل که در اصل جِبْت نام بتی بوده، اما بعداً در همه‌ی آن‌چه غیر از خدا عبادت کرده می‌شد، استعمال گردید (روح المعانی).

شأن نزول:

از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده است که پس از جنگ أحد سردار یهود، حی بن اخطب، به همراه کعب بن اشرف و تعدادی دیگر به مکه مکرمه رفتند. سردار قریش، ابوسفیان، به نزد حی بن اخطب و کعب بن اشرف آمد و با آنان در باره همکاری با یکدیگر علیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم معاهده‌ای برقرار کرد. اهل مکه به کعب گفتند: شما قومی فریبکار هستید؛ اگر واقعاً راست می‌گویید، پس به این دو بت ما، جبت و طاغوت، سجده کنید. آنان به خاطر اطمینان دادن به قریش، سجده کردند. بعد از آن کعب به قریش گفت که سی نفر از شما و سی نفر از ما با هم ملاقات کنند تا که با ربّ کعبه با هم بر این متعهد باشند که همه‌ی ما با هم یکی شده و بر خلاف محمد صلی الله علیه وسلم بجنگیم.

قریشیان این پیشنهاد کعب را پذیرفتند و به این ترتیب علیه مسلمانان يك اتحاد برقرار کردند. سپس ابوسفیان به کعب گفت: شما دانشمند و اهل علم هستید و به نزد شما کتاب خدا وجود دارد، اما ما کاملاً نادانیم، بنابراین شما در حق ما بگویید که آیا ما بر حق هستیم یا محمد؟

کعب پرسید: دین شما چیست؟

ابوسفیان گفت: ما شتران خود را برای حجاج نحر می‌کنیم و به آنان شیر می‌دهیم و از مهمانان پذیرایی کرده، صله‌ی رحمی برقرار می‌کنیم و بیت الله را طواف کرده و عمره به جا می‌آوریم، اما محمد بر خلاف این، دین آبایی خود را گذاشته و از خویشاوندان جدا گشته و بر خلاف دین قدیمی ما دین جدیدی ساخته است.

کعب با شنیدن این سخنان گفت: شما بر حق هستید؛ محمد (العیاذ بالله) گمراه شده است. برای این بود که خداوند متعال این آیات را نازل فرموده، مکر و فریب آن‌ها را مذمت کرد (روح المعانی).

کعب بن اشرف:

مؤرخین مینویسند که کعب بن اشرف یکی از برجسته‌ترین علمای یهودی بود، و از جمله

تاجران مشهور یهود هم به شمار میرفت. کعب شاعر معروف و نطق قوی بودی او عقیده به توحید و یگانه پرستی داشت. او اشعار متعددی علیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و زنان مسلمان سروده است. کعب بن اشرف علاوه بر فعالیت‌های تبلیغاتی بر ضد مسلمانان، در کمپیان تعزیرات اقتصادی و تجاری علیه مسلمانان نقش اساسی را بازی نموده است. طوریکه یاد آور شدیم او خدا پرست بود ولی بخاطر منافع و خواهشات نفسانی و مادی با مشرکین دست تعاون داد و با کفار قریش همدست و هم پیمان شد. وی در شرایطی که کفار قریش مکه در دوستی و همکاری با وی در میان گذاشت که: باید پیش بتان ایشان سجده کند و او هم این پیشنهاد را با پیشانی بازمی پذیرد و حاضر میشود با دشمنی با مسلمانان و رسول الله صلی الله علیه وسلم از وحدانیت الهی و عقیده خویش هم انکار کند.

از این داستان آموزنده کعب اشرف یهودی چنین نتیجه باید گرفت که صرف عالم بودن، شاعر بودن، سخنور بودن و یا هم متخصص بودن دین برای انسان نافع نمی باشد، بلکه زمانی انسان سعادت‌مند است که توفیق عمل به عقیده دینی خویش را داشته باشد. کعب اشرف یهودی عالم وارد به کتب یهودی (تورات) هم بود، ولی توفیق عمل بدان را نداشت و در نهایت امر در زندگی اش روزی رسید که در مخالفت به اصول آن قرار گرفت و باخاطر منافع دینوی از خدا پرستی به بت پرستی قدم گذاشت و در نهایت از اصول دینی خویش هم انکار کرد.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۵ سورة جمعه) با زیبایی خاص می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (مثال کسانی که به دستورات تورات، مکلف شدند، ولی حق آن را اداء ننمودند، همانند خر هستند که کتاب هایی با خود حمل کند (و از کتاب ها بهره ای نبرد جز سنگینی بار آن!) پروردگار با عظمت ما در (آیه ۵ سورة جمعه) خطاب به قوم از خود راضی یهود را که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت می کردند، بی آنکه در محتوای آن اندیشه کنند و عمل نمایند، به خر تشبیه کرده که کتاب هایی بر پشت، دارند، اما از آن چیزی جز سنگینی احساس نمی کند.

قرآن عظیم الشان به صراحت تام به یهودان گفته است: چه فایده؟ که هدایات و دستاویز تورات را می خوانید و از تطبیق هدایات آن در شئون زندگی خویش سر باز می زنید. این مثال خوبی است برای ما مسلمانان که به دستورات کتاب عظیم خویش قرآن عظیم الشان باید عمل نمایم. قرآن کتاب زندگی ما است، کتاب سعادت دارین ما است، رهنمود همه عرصه زندگی ما است. قوانین و دستاویز قرآن کریم باید در همه عرصه های زندگی ما جریان داشته باشد. گذاشتن قرآن کریم در جلد های نفیس، در الماری های مفشن خود برای تَبْرُک و به اصطلاح آنرا صرف برای چشم بد دور و یا هم از زیر ان بگذریم که سفر میرویم، و یا هم برای شگوم نیک یک جا با آینه به خانه نو با خود ببریم و یا هم در حین آئینه مصاف عروس و داماد مورد استفاده قرار دهیم و یا هم در روز فاتحه آنرا تلاوت کنیم و به معنی و مفهوم آن اهتمام و توجه بعمل نیاریم، استعمال بس محدود و در موارد بدعتی هم است. استعمال قرآن کریم به این نوع و بخاطر منافع مادی و دینوی و حتی بخاطر منافع سیاسی و عدم رفتن به عمق معانی، تفسیر و احکام آن و بدون گرفتن، پند و عبرت از قصص آن کاری است بس خطاء، کابل مواخذه و بازپرسی.

هست و بودند مردمانیکه عوض مراجعه به محتوی دین، عقیده و نصوص مقدس و ارزش های راستین دینی خویش به دامن دشمن پناه بردند، اصول و اساسات دین را به طورنمایشی و تفننی استفاده کرده و عهد و میثاق به الله تعالی اِعتناء نه کردند، از آخرت ترس و خوفی نداشتند و از فرصت توبه استفاده نه کردند، سبب گمراهی خویش گردیده و در واقعیت دارین خویش را به خسران و ضرر واقعی مواجه ساختند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾

این گروه کسانی‌اند که الله آنها را لعنت کرده است، و کسی را که الله لعنت کند، پس برای او هیچ مددگاری نخواهی یافت. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعَنَهُمُ»: لعنت. «نصیرا»: مددکار، یار و یاور.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ»: اینان گروهی هستند که الله متعال آنان را از رحمت خود رانده و دور کرده است. وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (52)

هرکس الله او را از رحمت خود براند، چه کسی در مورد رهایی از عذاب خدا او را یاور و معین است و آثار نفرین یعنی عذاب را از او منع می کند؟

دروس حاصله:

- از فهم عالی این آیه «لَعَنَهُمُ اللَّهُ» نتیجه ثمربخشی و آموزنده بدست می آید که هر اتحاد و اتفاق که علیه حق باشد ملعون بوده، و زوال پذیر است. معاهدات و پیمان های نامقدس علیه حق «فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» به نتیجه مطلوب نمی رسد، و این پیمان ها در برابر اراده الهی سودی ندارد، منفور خداوند متعال، همیشه مغلوب خواهد بود.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾

آیا برای آنان (یهودیان) نصیبی از حکومت است؟ که در آن هنگام ذره‌ای به مردم نمی‌دادند. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْ»: آیا، بلکه. «مُلْكٍ»: قدرت و حکومت و سلطنت. «نَقِيرًا»: چیز بی ارزش به اندازه ی نقطه ای در پشت هسته ی خرما. گودی سوراخ ماندنی در پشت هسته ی خرما که جوانه زدن و رویش درخت از آن نقطه شروع می شود. معمولاً مردم عرب، چیز کم و کم ارزش را به آن مثل می زنند. (النساء 124).

تفسیر:

یهود به خیال خود، پیغمبری و سیادت مذهبی را بمتابۀ میراث خویش بحساب می آوردند، و تنها خود را سزاوار آن می‌دانستند؛ اَتَّبَاعِ پیغمبر عرب را عار می‌شمردند؛ و می‌گفتند: اگر چندی پادشاهی دیگران را باشد، باک ندارد؛ آخر از آن ما است؛ این آیه مبارکه در آن‌باره نازل شد:

«أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ»: قبل از همه باید گفت: از قضاوت‌های نابجای دیگران

درباره‌ی دینتان نگران نباشید. پروردگار با عظمت ما در جمله «نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ» آیه مبارکه می‌خواهد برای ما انسانها به فهمند که در این قدرت ها و مناصب که همین حالا در اختیار آنها است و یا هم در آن قرار دارند، این مناصب و قدرت مندی دنیوی مؤقتی و گذرا بوده، قدرت و حکومت واقعی و نامحدود بدست پروردگار با عظمت است. هر فرد و

قومی گوشه‌ای از حکومت را آن هم برای چند روزی بدست می‌گیرد. «فَإِذَا لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (53)»: و در جمله‌ی «لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا» انظار و هوشداری است که بیدار و هوشیار باشد که اگر دشمنان شما صاحب قدرت و حکومت و صلاحیت شوند، شما را به کلی نادیده و نابود خواهند ساخت.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾

یا اینکه (یهودیان) نسبت به مردمان (مسلمان) بخاطر اینکه الله به آنها از فضل خود (کتاب) داده است، حسد می‌ورزند؟ یقیناً ما به اولاد ابراهیم (شما بنی اسرائیل) کتاب و حکمت و پادشاهی بزرگ را دادیم. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ»: یا به مردم رشک می‌ورزند. «بل یحسدون النبی»: بلکه به پیامبر رشک می‌برند. حسد: آرزوی نابودی نعمت دیگران. الحکمة: شناخت نهانیهای شریعت و رموز اشیاء، رازهای کتاب آسمانی، پیامبری.

تفسیر:

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: اینان در کنار بخلی که دارند حسود نیز هستند زیرا به مؤمنان در اینکه حق‌تعالی آنان را با ارسال محمد صلی الله علیه وسلم و نازل نمودند قرآن گرامی داشته حسادت می‌ورزند. چرا اینان با بندگان الله متعال بر کتاب خداوند بزرگ و پیامبرش حسادت می‌ورزند در حالی که خدای تعالی بر خود آن‌ها کتاب‌های بسیار و پیامبران متعددی را فرستاده است مانند ابراهیم علیه السلام و سایر پیامبرانی که بعد از ایشان آمده‌اند همچون: اسماعیل، اسحاق و یعقوب که برگزیده شده‌های خداوند اند و حق تعالی به آنان نبوت و کتاب را ارزانی داشته است. یعقوب اسرائیل نیز پدرشان است که خداوند در میان اولادش نبوت و پیامبری قرار دارد. ای کاش اینان قدر این نعمت‌ها را می‌دانستند و طاعت خدا و شکرش را به شایستگی بر جای می‌آوردند. همچنان ما به آن‌ها پادشاهی بزرگ نیز مانند پادشاهی داود و سلیمان دادیم ولی با همه این نعمت‌ها اینان شکر خدا را برجای نیاورده و حتی پیامبران را کشتند و به پیامبری کافر شدند و در کتاب آسمانی دست به الحاد زدند.

همچنان مفسر مشهور جهان اسلام ابن عباس در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: در نبوت به پیامبر صلی الله علیه وسلم حسادت می‌ورزیدند که از ایمان برخوردار شده‌اند، و به یاران پیامبر حسادت می‌ورزیدند که از ایمان برخوردار شده‌اند؛ یعنی به پیامبر صلی الله علیه وسلم حسادت می‌ورزیدند که فضل و نبوت از جانب خدا به او عطا شده و مایه‌ی شرف اعراب است و به مسلمانان حسادت می‌ورزند که عزت و وقار و استقرارشان در حال رشد و ازدیاد است؟

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾

پس برخی از آنان [که اهل کتاب اند] به او [که پیامبر اسلام و والاترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آوردند، و گروهی از او روی گردانیده‌اند، و دوزخ که آتشی سوزان و برافروخته است، برای آنان کافی است. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَّ عَنْهُ»: از آن روی گردانید، پشت نمود، از آن جلوگیری کرد. «سعیرا»: آتش سوزان و شعله ور. مراد، آتش دوزخ است.

تفسیر:

«فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ»: از یهودیان تعداد قلیلی به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و کتابش را تصدیق نمودند در حالی که اکثرشان از پیامبر صلی الله علیه وسلم روی گردانیده به رسالتشان استهزا نمودند و به این ترتیب بین بخل در اموال، حسادت در نفس و ممانعت از راه الله متعال و کفر به رسالت پیامبر اسلام جمع نمودند.

طوری که در آیه ذیل می فرماید: «فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (55)» برای مجازات، عناد و کفرشان همین آتش افروخته ی جهنم بس است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (56 الی 57) مبحث مورد مجازات کافران و مکافات مؤمنان مورد بحث قرار داده میشود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

یقیناً کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنان را به آتشی [شکنجه آور و سوزان] در خواهیم آورد، هرگاه پوست (بدن) شان بریان شود (و بسوزد) پوستهای دیگری به جای آن قرار میدهیم تا عذاب را بچشند؛ یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (و روی حساب سزا میدهد). (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُصَلِّيهِمْ نَارًا»: آنان را به آتشی سوزان در می آوریم. «نَضِجَتْ»: بریان شد، سوخت. «حکیماً»: هر چیزی را در جای مناسب قرار می دهد و بر مبنای حکمت، همه چیز را می سنجد.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا»: برای کفار از اهل کتاب و مشرکان عرب در پیشگاه خدای تعالی آتشی بس عظیم است که اجسام آنها را می سوزاند و پوست های شان را کباب می نماید، «كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»: هرگاه این پوست که محل آزار و اذیت در جسم است بسوزد، حق تعالی به جای آن پوستی دیگر قرار می دهد تا عذابشان همچنان دوامدار باشد. از اینکه آنان هر لحظه، لجاجت می کنند پس باید هر لحظه با پوست جدید مجازات شوند. ویا اینکه در عذاب کفار تخفیف و انقطاعی نیاید؛ چون يك پوست آنها بسوزد، پوست دیگر تبدیل می شود.

برخی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند: معنی این است که حق تعالی همان پوست اولی را دوباره به تنشان باز می گرداند «تا عذاب را بچشند» یعنی: از آنجا که پوست سوخته احساس درد و الم را از دست می دهد، پوستشان را از نو باز می گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه بر آنان دوام و استمرار داشته باشد. در روایتی از عمر (رض) آمده است: «در هر ساعت صدبار پوست بدنشان عوض می شود»

مفسر حسن فرموده است: در هر روز آتش هفتاد هزار مرتبه آنها را می سوزاند. هر بار که آنها را می سوزاند به آنان گفته می شود: إعادہ شوید. پس به حالت قبل برگردانده می شوند. و ربیع گفته است: پوست هریک از آنها به چهل ذرع می رسد، و اگر کوهی را در شکمش جا بدهند گنجایش آن را دارد. و هر وقت آتش پوست آنها را کباب کند، به پوستی دیگر تبدیل می شود.

در حدیث آمده است: أهل عذاب در آتش به حدی بزرگ و ضخیم می شوند که فاصله ی بین لاله گوش و گردن هریک از آنها به مسیر هفت صد سال می رسد و ضخامت پوستشان به هفتاد ذراع می رسد و دندانشان به اندازه ی کوه احد بزرگ می شود. (امام احمد آن را در مسند خویش اخراج نموده است).

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيمًا (56)»: یعنی خدا با قدرت است که هیچ چیز از دایره ی اقتدارش خارج نمی شود و جز به عدالت، کسی را آزار و عذاب نمی دهد. در ضمن قابل یادآوری است که: عذاب کردن دائمی کفار حکیمانه است و هیچ نیروئی قادر بر جلوگیری از قهر الهی در دوزخ نیست.

این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده است.

حکمت تبدیل و تجدید شدن پوست بدن کافران:

سبب این امر آن است که اعصاب حس درد، در طبقه ی جلدی (پوست ظاهری) بدن قرار دارد؛ ولی احساس نسجها و اعضا و عضلات داخلی بدن، ضعیف است. این است طبامی داند که سوختن ساده و سطحی که از پوست تجاوز نکند، درد شدیدی خواهد داشت، بر خلاف سوختن سختی که از پوست به نسجها تجاوز کند؛ زیرا با وجود شدت سوختن و خطری که دارد، درد کمتری خواهد داشت. از این رو، خداوند می فرماید: هر بار آتش، پوست بدن را - که اعصاب در آن جای دارد - بسوزاند، پوست دیگری جایگزین آن می کنیم تا چشیدن درد، همیشگی و مستمر باشد. و خدا را شکر که هر چه زمان می گذرد، حکمت کارهای پروردگار، بر بندگان، بیشتر آشکار و آشکارتر می گردد. [اسلام و طب جدید، دکتر عبدالعزیز اسماعیل پاشا، با اندکی تصرف (مراغی)]

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿٥٧﴾

و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، البته آنها را به زودی در باغهای که در زیر آنها نهرها جاری است، داخل می کنیم، آنان برای همیشه در آن می باشند، برای آنها در آنجا زنان پاکیزه است و آنها را در سایه دوامدار درمی آریم. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مطهّرة»: پاکیزه از عیبه و از خصوصیت های زنانه. «ظلا»: سایه، نعمت پایدار.
«ظلیلا»: سایه دار، سایه ی گسترده، همیشگی. «ظل ظلیلا»: نعمت فراوان و بی شمار.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: اما مؤمنان صادق آنانی که اعمال خوب بسیار انجام دادند و از امور بد دوری

گزیدند پس تو آنان را به بهشت بشارت ده، بهشتی که در آن جوی‌هایی از عسل، شراب و شیر است. در بهشت سخن بی‌هوده نمی‌شنوند. این نعمت برای آن‌ها ماندگار و برای همیشه است و هیچگاه از آنان قطع نمی‌شود. آن‌ها دچار پیری، مریضی و عدم نیز نمی‌شوند.

«لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ»: در بهشت برای‌شان همسرانی پاک از هرگونه پلیدی و کثافات است. این همسران هرگز دچار آنچه بر زن‌ها صورت می‌گیرد مانند عادت ماهوار و بیماری ولادت و از این قبیل نمی‌شوند.

مجاهد گفته است: از ادرار و حیض و خلط بزاق و منی و زادن پاک اند. «و نَدْخَلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (57)»: همچنان حق تعالی این مؤمنان را در بهشت در سایه دائمی و همیشگی داخل می‌کند. اینان هیچگاه در آن آفتاب و «زمهریر/ مکانی سرد» نمی‌یابند بلکه در مقامی امن و آسایشی مرفه و زندگی سعادت‌مند و شادمانی چشم و دل قرار دارند. مفسر حسن فرموده است: خداوند آنان را داخل «ظلیل» می‌کند؛ چون آنچه داخل سایه ی دنیا می‌شود، داخل آن نمی‌شود؛ یعنی گرما و باد گرم در آنجا نیست.

و در حدیث شریف به روایت ابوهریره س آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، اما آن رابه‌پایان نمی‌رساند - این درخت، شجره‌الخلد (درخت جاویدان) است». (اخراج از شیخان).

ایمان و عمل صالح:

در آیه متبرکه: «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ»: مبحث ایمان و عمل صالح بعمل آمده و آن هر دو شرط اساسی برای داخل شدن به جنت معرفی گردیده است. بصورت کل باید گفت که: در قرآن عظیم الشأن تقریباً اضافه‌تر از شصت بار، موضوع ایمان و عمل صالح قرین با هم ذکر شده‌اند و از هردو آن به عنوان دو بال برای رسیدن به سعادت و حیات جاویدان در جنت نام برده شده است. با در نظر داشت اینکه هر یک از دو کلمه عمل صالح و ایمان در فهم عرفی معانی روشن و واضحی دارند، ولی ایمان مطلوب از دیدگاه شرع مقدس اسلام، اجزاء و شرائط خاصی دارد، همانگونه که عمل صالح نیز برای تأمین سعادت و رستگاری باید دارای اهمیت خاصی است. ایمان در لغت از ریشه «امن» بوده و به معانی متعددی از جمله، تصدیق، امنیت، تسلیم و پذیرفتن به کار رفته است. اما معنای اصطلاحی آن از دیدگاه متکلمان، فلاسفه و عرفا متفاوت است.

کلمه «عمل»

«عمل» اگرچه از لحاظ مفهومی شامل مطلق رفتار و فعل می‌شود، اما در معنایی خاص به رفتارهای ارادی که با اختیار و آگاهی انجام می‌گیرد، اطلاق می‌گردد، از همین روست که بعضی اهل لغت کلمه اراده را در مفهوم این لفظ لحاظ کرده و «عمل» را اینگونه تعریف کرده‌اند: «هر کاری (فعلی) را که حیوان از روی قصد انجام می‌دهد، عمل نامیده می‌شود». (راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن کریم).

کلمه «صالح» نیز از ریشه صلاح بوده و به معنای ضد «فساد» است. (راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن) در آیات قرآنی نیز این واژه در همین معنا به کار رفته و دو واژه «صالح» و «فساد» در معنای مقابل هم به کار رفته. مانند آیه «الذین یفسدون فی الارض و لایصلحون» (شعرا: 152)

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت «عمل صالح، عملی است که در شرع به عنوان واجب یا مستحب معرفی شده و سالک از طریق انجام آن می‌تواند سیر و سلوک کند و به مقام قرب نائل گردد.» راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن.

«عمل صالح در حقیقت میوه درخت ایمان است و دو رکن اساسی دارد. یکی نیت پاک و دیگری کار مفید. بنابراین عمل صالح منحصر در نماز و روزه، حج و زکات و... نیست، بلکه هر کار مفیدی که با نیت پاک انجام پذیرد. عمل صالح شمرده می‌شود، هر چند اندک و ناچیز باشد و آنچه در عمل صالح مهم است، قصد قربت و تقرب به پروردگار با عظمت است.»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (58 الی 50) در باره راه و روش ادای امانت، حکم به دادگری، پیروی از فرمان خدا و پیغمبر و أهل حل و عقد، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾

الله به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به أهل آن (اصحاب آن) بسپارید و هرگاه میان مردم فیصله کردید، پس به عدل و انصاف حکم کنید، بی‌گمان الله شما را به آنچه نیک است پند و نصیحت می‌دهد؛ یقیناً الله (به فیصله‌های شما) شنوا و بیناست. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«امانات»: امانت: چیزی که شخص را برای آن امین دانسته و به او داده‌اند. این کلمه مصدر است به معنی مفعول (امانت: ما اؤتمن علیه)، امانات جمع آنست. «حکمتم»: مراد از حکم در آیه قضاوت است. «نعما»: آن در اصل «نعم شیئا هو» است. یعنی: خوب چیزی است آنچه خدا شما را با آن موعظه می‌کند.

تفسیر:

امانداری و رفتار عادلانه و دور از تبعیض، از نشانه‌های مهم ایمان است، چنانکه خیانت به امانت، علامت نفاق است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»: ای مؤمنان! حق تعالی شما را امر می‌کند تا امانت‌ها را به صاحب آن بسپارید. هم امانتی که بین شما و خدای تان مبنی بر اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی است و هم امانتی که در بین شما و مردم در خصوص ادای سپرده‌ها و سایر حقوق مالی و عهد و پیمان‌ها و نقض نکردن سوگندهاست.

مفسرزمخشری در این مورد فرموده است: خطاب عام است همه کس و هر امانتی دربر می‌گیرد. (تفسیرکشاف 405/1). معنی آیه چنین است: ای مؤمنان! خدا به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان مسترد دارید. این کثیر گفته است: خدای عز و جل دستور داده است که امانت به صاحبش مسترد گردد.

در حدیث شریف آمده است: «به کسی که تو را امین گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به تو خیانت کرده، خیانت نکن.»

واقعیت امر همین است که: هر امانتی صاحبی دارد و هر کس لیاقت و استعداد کار و مقامی را دارد. در ادای امانت و حکمیت در منازعات، ایمان شرط نیست. باید حکم نسبت به همه‌ی مردم امین و عادل باشد. طوریکه می‌فرماید: «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و هرگاه وظیفه حکمیت در منازعات یا صلح در بین بندگان الله به شما واگذار

شد بر شما لازم است تا انصاف و عدالت را همواره رعایت کنید و در این مورد از الله متعال خود بترسید و هیچکس نباید بر دیگری ظلمی روا دارد و یا خیانتی کند و یا از حق عدول نماید.

مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، بهسوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را بهخاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق آنچه که قرآن عظیم و سنت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی آن که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر اینکه کسی واقعاً صاحب این فضل و برتری باشد، مثلاً در عمل صالح سخت‌کوش بوده، یا از اهل خبره، یا علم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد، «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ» الله چه نیکو شما را اندرز می دهد.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً (58)»: شامل وعد و وعید است؛ یعنی همانا خداوند اَقوال شما را می شنود و اعمال شما را می بیند.

کسانی چنین تعاملی می‌نمایند که از الله متعال خوف و ترس داشته باشند و تقوای الهی را رعایت می‌نمایند و خود را به ملاقات او آماده می‌سازند و امید رحمتش را دارند و از عذابش می‌هراسند. تمام این امور نیک منتج به خیر دنیا مانند عزّت و سربلندی و وحدت کلمه می‌شود. باید توجه داشت که عاقبت برتر و نیکو نزد خدای تعالی است که پاداش و نعمت ماندگار و بزرگ دارد.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال همراه حاکم است تا آنگاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی‌گذارد».

یادداشت:

قابل تذکر است که تعداد کثیری از مفسران بر این باور اند که: حکم این آیه عام است و شامل همه مردم می‌گردد. ولی هستند برخی از مفسران که فرموده اند: این آیه مبارکه فقط در مورد حکام و زمامداران جامعه اسلامی نازل شده است.

شان نزول آیه 58:

301- این مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی که رسول الله مکه را فتح کرد عثمان بن طلحه را خواست. چون به خدمت ایشان آمد. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: کلید کعبه کجاست؟ عثمان کلید را آورد، چون دست خود را به سوی رسول الله دراز کرد [تا کلید را بدهد] عباس (رض) برخاست و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت علاوه به آب‌رسانیدن به حاجیان، دربانی کعبه را نیز به من بسپار، عثمان دست خود را بازگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: ای عثمان، کلید را به من بده، عثمان گفت: بگیر اما بدان که این امانت خداست. پیامبر برخاست و در کعبه را باز کرد، پس از آن بیرون آمد و طواف نمود. سپس جبرئیل علیه السلام با دستور برگردانیدن کلید فرود آمد. پیغمبر خدا عثمان بن طلحه را خواست و کلید را به او سپرد. و این کلام عزیز «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْتُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» را تا آخر تلاوت کرد. سیوطی صاحب می‌گوید: ظاهر حدیث نشان می‌دهد که این آیه در میان کعبه نازل گردیده است. (أسباب نزول قرآن کریم: جلال الدین سیوطی)

دروس حاصله:

در این آیه متبرکه که امر شده که امور جامعه به اهل کار و قضات عادل سپرده شود، که در کلمه «أهلها» بیان شده است، یعنی این بدین معنی است که هر امانتی صاحبی دارد و هر کس که لیاقت و استعداد کار و مقامی را دار باشد، باید شئون کار با آن سپرده شود. قاضی و حکام باید عادل باشد و حکم به عدالت نماید «تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»، اگر خواستار تشکیل حکومت الهی در روی زمین باشید مقتضی این امر است که مسئولیت امور به اهل کار سپرده شود. تا فهم عالی «تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ... تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»: صورت پذیرد توجه باید کرد که اگر احیاناً مردم یک جامعه خیانت در امانت یا ظلم در قضاوت را نفهمند، آگاه و بیدار باشید که خداوند متعال بی‌نا و شنواست. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً» هکذا در این آیه عمل صالح از نشانه ایمان می باشد.

اطاعت از امیر در کارهای خلاف شرع جایز نیست!

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا - الْآيَةَ»: در این آیه، الله تعالی به این کار دستور داد که هر گاه لازم آمد که شما در میان مردم قضاوت کنید، به عدل و انصاف قضاوت نمایید. قبل از این، به اطاعت اولی الامر تعلیم داده شد؛ در آیه فوق اشاره به این است که اگر امیر به عدالت، پایدار باشد، اطاعت او واجب است و اگر او عدل و انصاف را گذاشته، بر خلاف شرع، احکام صادر کند، اطاعت از او جایز نیست. چنانکه حضور اکرم فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»: که اطاعت مخلوق در چنین کارهایی که نافرمانی خالق را به دنبال آورد، جایز نیست.

وإذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل، الله تعالی در این آیه فرمود که هر گاه شما در میان مردم قضاوت کردید، منصفانه قضاوت کنید. از آیه فوق این نکته معلوم شد که هرگاه کسی در امر قضاوت، توانایی و شایستگی و دیگر شرایط ممکن را نداشته باشد، نباید به این کار مهم منصوب گردد؛ زیرا حکم بالعدل، امانت به شمار می آید و هر فرد ضعیف و ناتوان و اصولاً فاقد شرایط قضاوت. قادر به انجام چنین مسئولیت مهمی نیست؛ چنانکه وقتی که حضرت ابوذر از آن حضرت، به تقاضا کرد که مرا جای حاکم مقرر کن، آن حضرت در جواب او فرمود: «یا اباذر انک ضعیف، و أنا أمانة و انها یوم الفیمة خزی و ندامة، الامن أخذ بحقها وادی الذی علیہ فیها، (رواه مسلم بحواله مظهری) ای ابوذر شما ناتوانید و این یک امانت است که به سبب آن در قیامت ذلت و پشیمانی پیش می آید؛ به غیر از آن کسی که حق این امانت را ادا کند. یعنی او از ذلت نجات می یابد. (تفسیر معارف القرآن)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و اگر در چیزی اختلاف کردید پس آن را به الله و رسول او (قرآن و سنت) برگردانید، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید، این (برای شما در دنیا) بهتر است و از نگاه عاقبت (آخرت) نیکوتر است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اولی الامر»: صاحبان دستور. سرپرستان. «تأویلاً»: مراد از تأویل در اینجا عاقبت و

نتیجه است. تأویل در اصل به معنی برگشت دادن از «اول» به معنی برگشت است.

تفسیر:

در آیه مبارکه قبلی، بیان وظایف حاکمان بود که باید عادل و امانتدار باشند، در آیه مبارکه هذا به وظیفه‌ی مردم در برابر الله و پیامبراش اشاره می‌کند. با وجود سه مرجع «الله»، «پیامبر» و «اولی الامر» هرگز مردم در بن بست قرار نمی‌گیرند. آمدن این سه مرجع برای اطاعت، با توحید قرآنی منافات ندارد، چون اطاعت از پیامبر و اولی الامر نیز، شعاعی از اطاعت الله و در طول آن است، نه در عرض آن و به فرمان خداوند اطاعت از این دو لازم است.

شان نزول آیه 59:

مناقشه خالد بن ولید و عمار بن یاسر در یکی از سریه‌ها (گروه‌های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمار به فردی از مشرکان امان داد، ولی خالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمی‌پذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خدا ص آمدند؛ رسول خدا ص در عین حالی که امان دادن عمار را نافذ ساختند، ولی او را از اینکه در آینده به رجم خواسته امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آن‌گاه آیه کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می‌آید که اطاعت امر واجب است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»: ای آنانی که به من و پیامبرم ایمان آورده‌اید! از من، از پیامبرم و از کسانی که متولی امور شماست و در بین شما مطابق حق و عدالت و شریعت الله متعال حکومت می‌کنند اطاعت کنید. باید گفت که این آیه اساس همه‌ی نظام مذهبی، فرهنگی و سیاسی اسلام و اولین ماده‌ی قانون اساسی حکومت اسلامی است و در آن اصول زیر پایه ریزی شده‌اند. اول در نظام اسلامی فرمان روا و مطاع واقعی الله است. یک مسلمان در وهله‌ی اول بنده‌ی الله است و جز آن هرچه هست پس از آن است.

دومین پایه‌ی نظام اسلامی اطاعت پیامبر است. اطاعت پیامبر اطاعت جداگانه و مستقلی نیست، بلکه تنها راه ممکن اطاعت خداست. پیامبر بدین جهت مطاع است که تنها وسیله‌ی قابل اطمینان و مستند برای رسیدن احکام و فرامین خدا به بندگانش است. ما تنها از طریق اطاعت پیامبر می‌توانیم خدا را اطاعت کنیم. هیچ اطاعت خدایی بدون سند پیامبر اعتبار ندارد و روی گردانی از اطاعت پیامبر شورش علیه پروردگار با عظمت است. پیامبر صلی الله علیه وسلم این مطلب را در حدیثی اینگونه بیان می‌فرمایند: «من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله» «هر کس از من اطاعت کرد از الله اطاعت کرده است و هر کس مرا نافرمانی کرد خدا را نافرمانی کرده است.» این مطلب را قرآن در ادامه با وضوح بیشتری بیان می‌کند.

اطاعت **سومی** که پس از دو اطاعت مذکور در نظام اسلامی بر مسلمانان واجب است، همانا اطاعت «صاحبان امر»ی است که از خود آنان باشند.

«أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»: «اولی الامر را از جنس خویش» اطاعت از حاکمی واجب است که مؤمن و از خود مردم با ایمان باشد، یعنی: **اولی الامر**، فرمانروایان مسلمان باشند و احکام و شریعت الله را رعایت کنند، فرمان آنان را اطاعت کنید؛ زیرا اطاعت از مخلوق در معصیت جایز نیست. طوری که در حدیث متبرکه آمده است: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» «در نافرمانی خدا هیچ مخلوقی را حق اطاعت نیست.»

(السمع والطاعة على المرء المسلم في ما أحب وكره مالم يؤمر بمعصية فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة): (بخاری و مسلم) «حرف شنوی و اطاعت از صاحب امر بر هر مسلمانی در آن چه دوست دارد و آنچه دوست ندارد لازم است، مادامی که به گناهی امر نشده است. و هرگاه به گناهی امر شد نباید حرف شنوی و اطاعت کند.»

و گفته ی **مِنْكُمْ** بیانگر این است: حکامی که اطاعتشان واجب است و حتماً باید از آنها اطاعت نمود، باید در ظاهر و باطن مسلمان باشند نه مسلمان ظاهری و شکلی.

باید گفت که اطاعت از حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت از الله و رسول بر فرمان اطاعت از حکام از آن رو مقدم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیر آنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی الامر) عبارت‌اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ص نیز ثابت شده است.

اولوالامر، چه کسانی اند؟

اولوالامر، در لغت به کسانی گفته می‌شود که نظام و انتظام چیزی در دستشان باشد. از اینجاست که مفسران قرآن، حضرت ابن عباس، مجاهد، حسن بصری و غیره (رض)، علما و فقها را مصداق اولی الامر قرار داده اند که نایبان رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشند و نظام دین در دست آنان است. و گروه دیگری از مفسرین که حضرت ابوهریره من نیز شامل آنها است، فرموده اند که مراد از اولی الامر حکام و امرا می‌باشند که نظام حکومت در دست ایشان است. (معارف القرآن)

مفسرین در بیان اینکه منظور از «اولی الامر» چه کسانی هستند چند قول دارند؛ برخی گفته اند که منظور از اولی الامر در حقیقت امرا و حکام مسلمین هستند و برخی گفته اند که منظور علمای مسلمانان هستند و در عوض عده ای از علمای مفسر قرآن فرموده اند که «اولی الامر» شامل هر دو گروه یعنی هم حاکمان اسلامی و هم علما را دربرمی‌گیرد.

امام ابن کثیر رحمه الله صاحب کتاب «تفسیر قرآن العظیم» می‌نویسد: «روشن است که معنای اولی الامر در آیه کریمه عام است و علما و امرا هر دو را شامل می‌شود - والله اعلم».

مفسر تفسیر منار می‌فرماید: «امام محمد عبده (رحمه الله) پس از تفکر و اندیشه ای طولانی چنین بیان فرود که: «اولوالأمر»؛ یعنی، جماعت اهل «حل و عقد» از میان مسلمانان که آنان عبارتند از: امیران، فرمانروایان، دانشمندان رشته ها و علوم مختلف، فرماندهان، سایر رؤسا و رهبرانی که مردم نیازمندیها و مصالح همگانی خود را پیش آنان می‌برند. اگر همه ی اینها بر سر امری یا حکمی اتفاق نظر کنند، اطاعتشان واجب می‌گردد به شرط این که پایبند احکام قرآن باشند و آن حکم، مخالف فرمان خدا و سنت راستین پیام آورش نباشد و این که در گفتگو و تبادل نظر و اتفاق در آن، مختار باشند و آن چیز مورد اتفاق نیز در جهت مصالح همگانی مردم به شمار آید و این شورای حل و عقد بر آن مسلط و آگاه گردد.

پس اهل حل و عقد از میان مؤمنان اگر بر سر امری از مصالح امت، اجماع کنند که از سوی شارع نصی نداشته و کسی به زور و اکراه به این اجماع حکم نکرده باشد، اطاعتشان واجب است و اگر به اینها در این اجماع، معصوم [از خطا] گفته شود، درست است.» [پایان دیدگاه شیخ عبده، منار، ج ۵، ص ۱۸۱].

در تفسیر أنوار آمده: (اولی الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت‌الله اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز ثابت شده است. بعضی گفته‌اند: اولی الامر؛ اهل قرآن و فقهت اند، یعنی: آنان که به حق امر می‌کنند و به حق فتوی می‌دهند درحالی که به آن علم دارند.

علامه عبدالرحمن سعدی از بزرگترین مفسرین دنیای معاصر در تفسیر خویش «الأساس فی التفسیر» خویش می‌نویسد: «آنها کسانی اند که مسئول و فرمانروای مردم هستند، از قبیل امرا و حکام و مفتی‌ها، زیر امور دینی و دنیوی مردم سامان نمی‌پذیرد، مگر اینکه از اینها اطاعت شده، و تسلیم فرمان آنها گردند تا از این رهگذر از خدا اطاعت کرده باشند، و پاداش الهی را بدست آورند. اما به شرطی که اولیای امور به نافرمانی خدا دستور ندهند، پس اگر به نافرمانی خدا فرمان دهند باید از آنها اطاعت نکرد. و در مبحث اطاعت از اولی الامر فعل «أطیعوا» حذف شده، اما در هنگام بیان اطاعت از پیامبر ذکر شده است، این شاید بدین جهت است که پیامبر جز به اطاعت خدا فرمان نمی‌دهد، و هرکس که از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده است. و اما مسئولین و فرمانروایان زمانی به فرمان بردن از آنها دستور داده می‌شود که فرمان آنها گناه نباشد.» بنابراین بنظر می‌رسد بهترین قول همان قول امام ابن کثیر رحمه الله باشد که منظور از «اولی الامر» شامل هر دو گروه یعنی حاکمان اسلامی و علما و فقهای دین هستند. والله أعلم بالصواب

اما در اینجا مناسب است که در مسئله ای دقت کنیم:

اگر در این آیه مبارکه دقت کنیم متوجه خواهیم شد که کلمه «أَطِيعُوا» (یعنی: اطاعت کنید) فقط برای الله و رسولش استفاده شده است ولی برای «اولی الامر» بکاربرده نشده یعنی نفرموده: «أَطِيعُوا أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، و لذا علما فرموده اند این بدان سبب است که ممکن است علما یا حکما در اقوال یا اوامر خود خطا کنند و بر همین اساس اطاعت از آنها (یعنی حکما و علما) همیشه واجب نیست مگر زمانی که اقوال خود را به الله و رسول مستند نمایند زیرا اگر اقوال خود را به الله و رسولش ربط دهند، اینبار امر آنها واجب الاطاعت خواهد شد.

یعنی بر اساس این آیه مرجع اختلاف، فقط کلام الله و رسول او است و تبعیت از اولی الامر زمانی جایز است که گفته ی خود را مستند به آن دو نماید و به همین علت می‌بینیم که از لفظ «اطیعوا» برای اولی الامر استفاده نشده است.

بنابراین اهل سنت و جماعت؛ الله و رسولش را مصادر و مراجع تشریح می‌دانند و تبعیت را جز برای آنها لازم نمی‌دانند و هیچ حکم شرعی را بدون استناد به آنها قبول ندارند و مهم نیست که چه کسی چه دیدگاهی داشته است مادامیکه رای و نظر خودش

باشد جزو شرع نیست و نباید آنرا دین دانست زیرا ممکن است شخص مجتهد خطا کند و خطای مجتهد دین نیست و برای احدی جایز نیست که از رای خطای آن مجتهد تقلید کند. خلاصه اینکه؛ در عقیده اهل سنت و جماعت بر خلاف اهل بدعت، تقلید از یک عالم یا شخص معین بگونه ایکه در تمامی امورات فقهی از او تقلید شود، مورد ذم و لوم است لذا آنچه که بر مسلمانی واجب است؛ تقلید بدون چون و چرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم است و بغیر از ایشان کسی دیگر چنین لیاقتی ندارد. و بقیه علماء زمانی پیروی و تقلید می شوند که اقوال و آرای فقهی یا عقیدتی خود را به گفته ی الله و رسول بازگردانند. «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»: و هرگاه با آنان در امری از امور دچار اختلاف شدید آن را بر کتاب خدا و سنت پیامبرش عرضه بدارید؛ زیرا در این دو منبع، فیصله آنچه در آن اختلاف دارید وجود دارد.

قابل دقت و توجه میدانم که در آیه مبارکه ؛ اطاعت از اولی الامر آمده، ولی به هنگام نزاع، مراجعه به آنان مطرح نشده، بلکه تنها مرجع حلّ نزاع، همانا الله و رسول معرفی شده‌اند.

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ»: نشانه‌ی ایمان واقعی، مراجعه به الله و رسول، هنگام تنازع و بالا گرفتن درگیری‌هاست و اطاعت در شرایط عادی کار مهمی نیست.

(عرضه داشتن به سوی خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به سوی ایشان است در حیاتشان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنت مطهره ایشان بعد از وفاتشان، باید این چنین کنید) «اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید» (پس این عرضه داشتن و بازگشت دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنت، بر اختلاف‌کنندگان امری حتمی و الزامی بوده و از شأن کسانی است که به خدا و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنت در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است) «این» (بازگشت دادن امر اختلافی به مراجع یاد شده) «بهبتر» است برای شما در کوتاه مدت) «و نیکوتر است به اعتبار تأویل» (یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بهتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید - چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید).

«فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»:

از سیاق آیه مبارکه بر می آید که: قبولی و پذیرش فرمان از حکومت‌های غیر الهی و طاغوت، حرام است.

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: یعنی اگر مؤمن واقعی هستید. این جمله شرط است و جواب آن به قرینه ی ماسبق حذف شده، که عبارت است از: «فردوه إلى الله و الرسول»، و غرض از آن این است که مسلمانان را تشویق و تحریک کند که به کتاب خدا چنگ بزنند و از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم پیروی کنند. یعنی اگر چنین کنید این کار نشانه ایمان شما به الله متعال و روز آخرت است و به شما نیز بهتر خواهد بود؛ زیرا با آن به سوی حق و عدالت رهیاب می‌شوید و از اختلافی که منجر به تنازع، کشمکش و گمراهی است شما را بازمی‌دارد.

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ» مخالفان با احکام الله و رسول و رهبران الهی، باید در ایمان خود شك کنند.

«ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (59)»: یعنی رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم و پیروی از آنها، برای شما بهتر و به صلاح نزدیکتر و عاقبت و انجامش نیکوتر است.

خواننده محترم!

آیه ی 59 بیانگر اصول دین و شریعت در حکومت اسلامی است که چهار اصل دارد:
اصل اول: قرآن حکیم است که عمل به آن، اطاعت از خدا به شمار می آید.
اصل دوم: سنت پیام آور اوست که عمل به آن، اطاعت از پیامبر خدا خواهد بود.
اصل سوم: إجماع اولی الامر یا همان اهل حل و عقد مورد اعتماد جامعه است که عبارتند از: دانشمندان متعدد در علوم مختلف روز، رؤسا، فرماندهان و آشنایان به مصالح عمومی، همچون بازرگانان، صنعت کاران، فناوران، کشاورزان، مدیران انتشارات، نویسندگان مختلف که اطاعت از اتفاق نظر و رأی جمعی آنان نیز، اطاعت از اولی الامر است که در دایره ی شورای اهل حل و عقد قرار دارند.

اصل چهارم قیاس: بررسی مسائل مختلف فیه و مورد نزاع بر مبنا و قواعد و احکام عمومی معلوم و بدون ابهام در قرآن و سنت: «فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله و الرسول»، که این اصل در حقیقت به وسیله ای است در دست اولی الامر. بی گمان، این چهار اصل، مصادر و محل اتفاق شریعت به شمار می رود و باید جمعی در جامعه آماده شوند و مسایل مورد اختلاف را بر کتاب و سنت عرضه کنند، که خواه آن جمع اولو الامر باشند یعنی: برگزیدگان امت، یا از کسانی که به دستور اولی الامر، برگزیده شده باشند.... [منار، ج ۵، ص ۱۸۷]
 اما مصادر تبعی (فرعی) مانند: «استحسان» نزد حنفیه، «مصالح مرسله» نزد مالکیه و «استصحاب» نزد شافعیه در حقیقت، با همان مصادر اصلی چهارگانه پیوند دارند. (منیر).

یادآوری: خداوند حکیم و فرزانه، در قرآن، اصلی مقرر فرمود، تا امت بر مبنای آن متحد و یکپارچه بمانند و متفرق نشوند. اولین منبع و اصل و سرچشمه ی حکم در شریعت اسلام، قرآن است: «أطيعوا الله»، دومین اصل، سنت مسلم پیامبر خداست: «و أطيعوا الرسول» و اصل سوم پس از فوت رسول خدا «اجماع اولی الامر» امت است: «و اولی الامر منکم»، که در آیه ی ۸۳ همین سوره آمده است و دلیل تکرار نشدن لفظ «و اطیعوا» در اولی الامر، این است که حکم و دستور آنان، تابع کتاب و سنت است، تا تنازع پیش نیاید.

سه صورت عملی حکم و اطاعت:

اول: آنکه خداوند متعال حکم آن را خود صراحتاً در قرآن نازل فرموده است و نیازی به تفصیل و تشریح ندارد؛ مانند بالا ترین جرم قرار گرفتن کفر و شرک و چگونگی عبادت خدای یگانه، یقین کردن بر آخرت و قیامت، إقرار بر رسالت و ختم نبوت آن حضرت، فرض و واجب بودن نماز، روزه، حج، زکات، اینها از جمله احکامی اند، که با انجام این احکام ربانی، راه راست و راه سعادت ترسیم می گردد که عمل بدانها مستقیماً اطاعت از حق تعالی است.

قسم دوم احکام، عبارت اند که نیاز به تفصیل و تشریح دارد که بیشتر، قرآن در آن حکم مجمل و مبهم صادر می کند، و تفصیل و تشریح آن به نبی کریم محول می باشد و آن

تفصیل و تشریح که نبی کریم با احادیث خویش بیان می فرماید آن هم یک نوع وحی می باشد، و اگر در این تفصیل و تشریح از حیث اجتهاد ناقص بماند، به وسیله وحی اصلاح کرده می شود و بالآخره قول و عمل آن حضرت با خود، بیانگر حکم الهی اند.

اطاعت در این گونه احکام، اگر چه در حقیقت اطاعت الله تعالی است. اما از روی اعتبار ظاهر، چون صراحتاً این احکام در قرآن نیستند، بلکه از زبان رسول خدا به امت ابلاغ شده اند؛ لذا اطاعت آنها به ظاهر اطاعت رسول گفته می شود، که در حقیقت با وجود اتحاد با اطاعت الهی از نظر ظاهر، حیثیت اطاعت مستقل را دارد. بنابر این در تمام قرآن با حکم اطاعت خدا، حکم اطاعت رسول، جداگانه مذکور است.

قسم سوم احکام، آن است که صراحتاً آنها، نه در قرآن مذکوراند و نه در احادیث. یا اینکه در احادیث نسبت به آن روایات ضد و نقیض به دست می آید؛ در چنین احکامی علمای مجتهدین در منصوصات قرآن و سنت و نظایر مسئله مورد بحث با فکر و اندیشه قیاس را به کار برده، حکم آنها را جستجو می کنند. اگر چه اطاعت این احکام هم در حقیقت از این وجه که از قرآن و سنت مستفاد می شوند، یک جزء از اطاعت خداوند است؛ اما از نظر ظاهر، فتاوی فقهی گفته می شوند و به طرف علما منسوب اند.

در نوع سوم، احکامی وجود دارد که در آنها از روی قرآن و سنت هیچ نوع کنترل عاید نمی شود، بلکه عامل در آن مختار است هر چه می خواهد بکند که در اصطلاح به آنها «مباحات» گفته می شود. در چنین احکامی، عمل انتظامی به حکام و امرا محول است که آنان با در نظر گرفتن اوضاع و احوال و مصالح جامعه قانون تدوین کنند. آنها را با قانون تطبیق بدهند؛ مثلاً چند کلانتری و چند پستخانه در شهر مورد نیاز است. یا نظام راه آهن باید چگونه باشد؟ آبادانی و مسکن منطبق و موافق با چه شرایط و قانونی تدوین و اجرا شود؛ انجام همه اینها، مباحات اند که هیچ قسمت از آن نه واجب است و نه حرام؛ بلکه در اختیار آدمی است؛ اما اگر این اختیار به عوام الناس تفویض شود، هیچ نظامی بر قرار نمی ماند؛ لذا مسئولیت نظام بر دولت است.

مراد از اطاعت اولی الامر در آیه مذکور، اطاعت علما و حکام هر دو است. بنابراین، طبق آیه مذکور، اطاعت فقها در تحقیقات فقهی و اطاعت حکام و امرا در امور انتظامی واجب است. این اطاعت هم در حقیقت اطاعت احکام الهی است، اما به اعتبار ظاهر این احکام نه در قرآن موجوداند و نه در سنت؛ بلکه بیان آنها یا از طرف علماست یا از طرف حکام. بنابراین، قسم سوم، جداگانه قرار داده شده، به نام «اطاعت اولی الامر» موسوم گشت. و همان گونه که در منصوصات قرآن پیروی از قرآن و در منصوصات رسوله، پیروی از رسول لازم و واجب است، همچنین در اشیای غیر منصوص، پیروی از فقها و در امور انتظامی پیروی از حکام و امرا واجب است و همین است مفهوم اطاعت اولی الامر.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی به پیروی از الله و پیامبر و صاحبان امر دستور داد. اینک در آیات متبرکه (60 الی 63) موقعیت و بینش منافقان را - که به حکم خدا و پیامبر خشنود نیستند - آشکار می کند و به مردم می نمایاند که انسان منافق کسی است که به حکم کاهنی چون ابو برزه ی اسلمی و دشمنی چون کعب، تن در می دهد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ

أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده اند ولی میخواهند فیصله قضایای خود را پیش طاغوت ببرند؟ در حالیکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر بورزند (حکم طاغوت را قبول نکنند) و شیطان می‌خواهد آنها را به گمراهی دور (از حق) دچار کند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَزْعُمُونَ»: زعم: گمان باطل و دروغ یعنی دروغ می‌گویند، بر این اندیشه اند، چنان تصور می‌کنند. «أَنْ يَتَحَاكَمُوا»: تحاکم: محاکمه و مخاصمه را پیش کسی بردن (عدالت خواستن). «الطَّاغُوتِ»: بسیار سرکش، بسیار نافرمان، دور از حق. «ضَلَالًا بَعِيدًا»: در گمراهی دور. (قاموس قرآن)

تفسیر:

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ»: تعجب از وضع انسانی است که ادعای ایمان می‌کند اما به حکم خدا راضی نیست؛ یعنی ای محمد! آیا از این منافقان در تعجب نیستی؟! آنانی که از مشرکان بدتر و از کفار گمراهتر اند، اینان در ظاهر می‌گویند به الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم و به آنچه از کتاب‌ها و پیامبران که پیش از وی نازل شده ایمان داریم ولی هرگاه دچار خصومتی شوند نزد بزرگان کفر و رهبران طاغوت که به غیر آنچه الله متعال نازل نموده حکم می‌کنند می‌روند تا در بین‌شان فیصله صورت گیرد.

«يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»: یعنی: چگونه می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند. ابن عباس فرموده است: طاغوت عبارت است از: (کعب بن اشرف) که به سبب افراطش در طغیان و گردنکشی و عداوتش با پیامبر صلی الله علیه وسلم به طاغوت موسوم شد.

« وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»: درحالی‌که کتاب‌های آسمانی به آنان چنین دستور فرموده است؛ به هرکسی که به دین و پیام الله متعال حکم نمی‌کند، کفر ورزند، (حکم طاغوت را قبول نکنند) « فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»: هرکس به طاغوت کافر شود و به الله ایمان بیاورد، به دست آویز محکم و ناگسستنی دست یافته است، که گسستنی برای آن نیست.

واقعیت امر اینست تازمانیکه طاغوت‌ها محو نشوند، توحید جلوه نمی‌کند. اول کفر به طاغوت، بعد ایمان به الله متعال.

قابل تذکر است که: کفر به طاغوت و ایمان به الله متعال باید دائمی باشد. «یکفر، يؤمن» فعل مضارع نشانه‌ی تداوم را بیان میدارد.

به یاد داشته باشید که: محکم بودن ریسمان الهی کافی نیست، محکم گرفتن هم شرط است. «وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (60)»

شیطان از خلال همه این‌ها اراده دارد تا در سرکشی و دوری‌شان از الله متعال و در کفرشان بیفزاید زیرا او متولی امور و پیشوای‌شان است

طاغوت چیست؟

علماء در معنای عام طاغوت فرموده‌اند: هر آنچه که به غیر از الله تعالی عبادت شود، او

طاغوت است، چه بوسیله‌ی نماز، یا روزه، یا نذر، یا ذبح، یا پناه بردن به او در اموری که به الله تعالی اختصاص دارد مانند: دفع ضرر یا جلب منفعت یا بجای قرآن و سنت در اختلافات او را حکم و داور قرار دهند و مانند این‌ها... (همه طاغوت هستند). منظور از طاغوت در آیه ی فوق به هر چیزی جز قرآن و سنت گفته می شود که برای فیصله و قضاوت به آن مراجعه کنند، (که شامل) قوانین و برنامه های ساخته و پرداخته‌ی بشر است. یا رسم و رسوم ارثی و یا سران قبایل است (که طبق رای و نظر خود) بین مردم فیصله می‌کنند. یا هرچه رهبر یک حزب و گروه تشخیص دهد و اعلام بدارد و یا یکی از کاهنان و فالگیران اظهار کند.

«**طاغوت**» (جمع آن **طواغیت**): در لغت از ماده طَغَى یَطْعَى است و به کسی که در شرّ و معصیت فراتر از حد خود قدم بردارد، طاعی و طاغوت گفته شده است. مصدر این کلمه، طُغیان، نیز به معنای تجاوز از حد و اندازه خود است.

کلمه « طاغوت » هشت بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته، (محمد فؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ذیل «طغی»، استانبول ۱۴۰۴/۱۹۸۴). در قرآن عظیم الشان پیروی و متابعت از طاغوت در مقابل عبادت و پیروی از الله تعالی است. (سوره بقره آیه 256). و حتی کفر ورزیدن به آن مقدّم بر ایمان به الله است. (سوره بقره آیه 256) و دعوت به خدا پرستی با دعوت به اجتناب از طاغوت همراه بوده است. (سوره نحل آیه 16) در قرآن عظیم الشان، طاغوت پرستان بدتر از فاسقان اهل کتاب، و حتی بدترین و گمراهترین انسان‌ها و ملعون و مغضوب پروردگار معرفی شده اند. (سوره مائده آیه 59 و 60) و رزمندگان در راه الله در مقابل جنگ‌کنندگان در راه طاغوت قرار گرفته‌اند. (سوره النساء آیه 74) همچنین در قرآن عظیم الشان ذکر شده که پیروان طاغوت در آتش جهنم جاودان خواهند بود. (سوره بقره آیه 257) مفسران برای کلمه طاغوت معانی متعددی را بیان داشته‌اند: از جمله شیطان، کاهن، ساحر، انسان‌ها و جنیان متمرّد، بت‌ها و هر آنچه به جای الله پرستش شود و کسانی که راه را برای بت پرستی و گمراه کردن مردم هموار کنند (مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح، بیروت).

- در این آیه متبرکه سازش با طاغوت، حرام اعلام داشته است. «أْمُرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»
- رهنمود اساسی این که در این آیه متبرکه بر آن تاکید شده است، نشان دادن راه حق است و همچنان ونفی و باطل شمردن راه باطل است. «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ... يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»
- طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که راه طاغوت راه مردود و شیطانی است، حتی فکر درباره راه طاغوت مورد نقد و انتقاد قرار گرفته است.
- در این آیه متبرکه با زیبایی خاصی بیان شده است که شیطان زمانی خود را کامیاب و موافق احساس میکند که مردم از طاغوت، اطاعت و جانبداری بعمل آرند.
- از فحوای کلی این آیه متبرکه این فهم با تمام وضاحت معلوم و آشکارا میشود که: منافق، طاغوت و شیطان در يك جبهه در برابر خط و جبهه پیامبران قرار دارند.
- درس عالی که میتوان از این آیه متبرکه بدست آورد همانا کفر ورزیدن به طاغوت و حرام بودن مراجعه به محاکم طاغوتی، در دستور و فرمان همه ادیان آسمانی قرار دارد.

و نباید فراموش کرد که منافقان در تحت سیطره و فرمان شیطان بوده، آنان را بمتابه ادوات و وسایل خود مورد استفاده قرار میدهند. «يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ» بدین اساس باید گفت که مراجعه و پناه جستن به طاغوت، سقوط به کودال ضلالت و گمراهی می باشد.

چه وقت میتوانیم شخص راملقب به طاغوت نمایم:

هر زمانیکه یک شخص کسی را به شرک و یا بسوی عبادت بخود فراخواند و یا در چیزی ادعای علم غیب نماید، یا بطور قصدی به غیر ما انزل الله حکم کند و غیره موارد، میتوان این شخص را طاغوت نامید.

مفسر مشهور جهان اسلام محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱ هجری قمری) در اعلام الموقعین (50/1) مینویسد: طاغوت عبارت است از زیاده روی و افراط شخص در عبادت معبود و همچنین در اطاعت و پیروی از صاحب امر. (که در این صورت اگر معبود یا صاحب امر راضی به این کار باشد به آن طاغوت گویند).

شان نزول آیات 60 - 62:

305- ابن ابوحاتم و طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابوبرزة أسلمی امور یهودیان را اداره می کرد و مراسم ذبح و قربانی انجام می داد و بین یهود در اختلافات و دعواهایی که به او عرضه می داشتند قضاوت می کرد، تعدادی از مسلمانان هم اختلافات بین شان را جهت فیصله نزد موصوف مطرح کردند. خدای متعال آیات « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (60) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتِ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (61) فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (62) » را نازل کرد (حسن است، طبرانی 11 / 12045 و واحدی در اسباب نزول 328 از ابن عباس روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، حافظ ابن حجر عسقلانی، در اصابه 4 / 9 اسناد این حدیث را جید گفته است).

306- ابن ابوحاتم از طریق عکرمة یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: جلاس بن صامت، معتب بن قشیر، رافع بن زید و بشر دعوی اسلامیت داشتند، در بین این ها و گروهی از مسلمانان قبیله شان دشمنی به وجود آمده بود، این ها از جلاس و دوستانش دعوت کردند که دعوا را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم حل و فصل نمایند، اما جلاس و رفقایش خواستند که به نزد کاهنانی که در دوران جاهلیت حاکم بودند، بروند و موضوع را حل و فصل نمایند. پس الله متعال در باره آن ها آیه: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ... » را نازل کرد.

307- ابن جریر از شعبی (رض) روایت کرده است: بین یک نفر از یهود و فردی از منافقان دشمنی پیش آمد. یهود گفت: تو را نزد اهل دینت می برم تا بین ما فیصله کند و یا گفت: به نزد پیغمبر می برمت. زیرا او خوب می دانست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچگاه برای فیصله قضایا و صدور حکم رشوه نمی گیرد، اما منافق مخالفت کرد. بالأخره موافقت کردند که به نزد کاهنی در قبیله جهینه بروند. پس این آیه نازل گردید (طبری 9896 - 9898 از شعبی به قسم مرسل روایت کرده به معنی این حدیث

شواهد است که با آن تقویه می‌شود و از آن جمله است حدیثی که پیشتر گذشت. برای
معلومات بیشتر در «احکام القرآن» ابن عربی 515 مراجعه فرماید.

**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ
صُدُودًا ﴿٦١﴾**

و هنگامی که به آنها گفته می‌شود بیایید به طرف آنچه الله نازل کرده است، و (بیایید) به
طرف رسول، منافقان را می‌بینی از تو سخت روی می‌گردانند. (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَالَوْا»: بیاید. «صُدُودًا»: بازداشتن، جلوگیری کردن، إعراض کردن، مانع شدن.
تفسیر:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ»: و هنگامی که برای منافقان گفته
شود بیایید تا کتاب الله و سنت پیامبرش را هنگام اختلاف و در خصومت‌ها داور و حکم
قرار دهیم، آن‌ها از این امر روی می‌گردانند و اظهار نفرت می‌کنند؛ زیرا در دل‌های
آن‌ها مریضی نفاق و بد بردن از شریعت و دین قرار دارد، «رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ
عَنْكَ صُدُودًا (61)»: از این روی نظر به خباثت و دشمنی که دارند به هیچ وجه حاضر
نیستند تا الله متعال و شریعتش را داور و حکم بگیرند و پیامبرش را به عنوان قانونگذار
بپذیرند.

از کلمه «يَصُدُّونَ»: آیه مبارکه بر می‌آید که: مراجعه به طاغوت و قضاوت خواهی از
بیگانگان، خصلت و روحیه منافقان است که با رهبر آسمانی مخالفت و از راه حق
اعراض کنند. (کلمه «يَصُدُّونَ» نشانه‌ی خصلت و استمرار است)
در ضمن قابل یاددهانی است که: منافق، علاوه بر اعراض خود، مانع دیگران نیز
می‌شود.

قابل دقت و تذکر است که: منافقان، حساسیتی نسبت به ایمان قلبی مردم به الله متعال
ندارند، خفگان و ناقراری عمده و اساسی آنها اجتماع مردم برگرد رهبر آسمانی است.

خواننده محترم!

در این آیه متبرکه در باره فعالیت منافقین که مانع مردم از احکام الهی و سنت رسول الله
صلی الله علیه و سلم می‌گردد، نکری بعمل آمده است. «منافقین» بدون شک از جمله
کافران هستند، و ذره از ایمانی در قلب شان نمی‌باشد، ولی غرض فریب نقاب مسلمانی
را بر روخ خود می‌کشند، این عده خود را در ظاهر مسلمانان مسمی می‌نمایند، و در
جامعه خود را مسلمانان معرفی میدارند، در حالی که نسبت به همه یا برخی از ارکان
ایمان در قلب خود کافر میباشد. مبحث منافق در آیات متعددی از قرآن عظیم اشلان مورد
بحث قرار گرفته است، از آنجمله طوری که در سوره بقره با زیبای خاصی بیان یافته
است، طوری که می‌فرماید: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ
بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» (آیات 8 - 9)
(تعدادی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به الله و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم، و
حال آنکه ایمان ندارند. میخواهند) با این کار خدا و مؤمنان را فریب دهند، در حالی که
جز خودشان را فریب نمیدهند؛ ولی نمیفهمند.

راغب اصفهانی در تعریف «نفاق» مینویسد: «نفاق» وارد شدن در اسلام از یک طرف
و بیرون رفتن از آن از طرف دیگر است. (راغب اصفهانی، مفردات، ماده «نفاق»)

منافق به معنای مذکور، کلمه است که در ادبیات اسلامی ایجاد شده و در میان عرب پیش از اسلام بدین معنا به کار نمی‌رفت. «منافق» از ماده «نافقاء» و «النَّفَقَه» گرفته شده است.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾

پس چگونه موقعی که بر اثر اعمالشان گرفتار مصیبتی می‌شوند، باز (بخاطر رهایی از آن) نزد تو می‌آیند و به الله قسم می‌خورند که (هدف ما از داوری نزد طاغوت) جز نیکی و موافقت (بین دو طرف در گیر) نبود. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحْلِفُونَ»: قسم یاد می‌کنند. حلف (بفتح اَوَّل و کسر آن) به معنی سوگند و سوگند یاد کردن است. «احسانا»: خیراندیشی و نیکوکاری در میان طرفین مخالف.

«توفيقا»: موافقت و آشتی ایجاد کردن، اتحاد و همبستگی.

تفسیر:

«فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: پس، چگونه است حالت آنها وقتی که به سزایی کردارشان، به مصیبتی گرفتار می‌شوند، یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن‌گاه که به سبب گناهایی که مرتکب شده‌اند و از جمله؛ بردن قضایای خویش به سوی طاغوت، گرفتار مصیبت سنگینی گردند؟ بلی! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت‌ناتوان‌اند.

«ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا (62)»: سپس همان منافقان نزد تو آمده و از ارتکاب گناه معذرت خواستند، و به الله قسم یاد می‌کنند که از بردن حکم و فیصله به نزد غیر تو جز صلح و آشتی قصدی نداشتیم، پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به صحت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته ایم!

در این آیه متبرکه اولین درس و عبرت که از سیاق جمله «مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» بر می‌آید، اینست که: عامل خطای در کار خود انسان می‌باشد.

مراد از مصیبتی که به انسان میرسد، مقصد آن همانا مصیبت دنیا و آخرت است، چون لازمه اعراض از حق، با کفر و فسق ورزیدن، مواخذه الهی است، هم در دنیا و هم در آخرت.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾

آنها کسانی هستند که الله آنچه در دل (پنهان) دارند می‌داند، پس از (انتقام) آنها در گذر و آنها را وعظ و اندرز ده و به آنها سخنی بگو که به دل‌های آنها بنشیند، و مناسب حالشان باشد. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أعرض عنهم»: از آنان روی بگردان، به آنان التفات مکن.

«قَوْلًا بَلِيغًا»: سخنی اثربخش، شیوا و ارزنده در درون آن.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ»: این منافقان در آنچه می‌گویند صادق نیستند،

خداوند متعال می‌داند که آن‌ها غیر شریعت را حکم و داور ساختند چون از شریعت بد می‌برند و نسبت به پیروان آن کینه و خشم دارند.

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»: تو به خاطر رعایت برخی مصالح شرعی نباید آن‌ها را سزا دهی! یعنی از مجازات دادن و مجازات آنها دوری کن و آگاهی خودت را در مورد آنچه که در باطن آنها قرار دارد ابراز مدار، و رازشان را برملا مساز، تا در حالت بیم و حذر باقی بمانند. «وَوَعِظُهُمْ»: بلکه بر تو لازم است تا آنان را نصیحت کنی و باز داری و با سخن بترسانی به امید اینکه از این اعمال بد و زشت دست بردارند.

«وَوَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (63)»: به این اساس در تعامل با آن‌ها نباید از شمشیر و شلاق کار گرفته شود بلکه بهتر آنست تا با سخن مفید و مؤثر آنان را به راه آوری. «قَوْلًا بَلِيغًا» یعنی سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود برد و در آنان مؤثر تمام شود، مثلاً آنان را به ریختن خونها و سلب اموالشان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دل‌هایشان مؤثر افتد و آنان را به بدی و انحراف راه و روش‌شان باورمند گرداند.

یادداشت توضیحی:

خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در رفتار با منافقان چنین دستور فرموده است:

- 1 - با آنان به گرمی، گشاده رویی و تکریم استقبال مکن.
- 2 - آنان را از دورویی، کینه توزی، نیرنگ و دروغ گویی بازدار و راه نیک و سودمند را به آنان نشان ده که شاید دل‌هایشان رام و پاکیزه و آرام گردد و از ستیزه جویی دست بردارند.
- 3 - با گفتار شیوا و مؤثر و رسا و تشویق به راه الله با آنان از در سخن در آی و گاه گاهی هم به هشدارهای تند اشاره کن.

شان نزول آیه:

این آیات مبارکه دربارهٔ مردی از أنصار و مردی از یهود نازل شد که با هم در قضیه‌ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می‌گفت: میان من و تو محمد صلی الله علیه وسلم حکم باشد! اما انصاری می‌گفت: میان من و تو کعب بن اشرف حکم باشد! این‌کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان شأن نزول این آیات را نیز نقل می‌کند، چنین می‌گوید: «آیات عام‌تر از همه اینهاست زیرا در مورد نکوهش هر کسی است که از کتاب و سنت عدول کرده و به دآوری باطل‌تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است.» (فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی در باره منافقان که از حکم و قضاوت پیامبر و یاران او روی برمی گشتاندند و حکم و قضاوت طاغوت را برتر از آن میدانستند، به بیان گرفت. اینک در آیات (64 الی 65) الله متعال می‌خواهد فصلی عمومی را بیان بدارد که: پیروی از راه پیامبران به خیر و صلاح همه ی بندگان بوده و از جمله واجبات است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر به این منظور که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود، و اگر آنها وقتی به جان خویش ظلم کردند نزد تو می‌آمدند، و از الله مغفرت می‌خواستند

و پیغمبر هم برای آنها طلب مغفرت می‌کرد، البته الله را توبه پذیر (و) بسیار مهربان می‌یافتند. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِإِذْنِ اللَّهِ»: به امر خدا، به توفیق الهی. «جاءوك»: [توبه کنان] نزد تو می‌آیند. «أستغفر لهم الرسول»: پیامبر برایشان آمرزش می‌طلبید، التفتات از مخاطب به غایب به خاطر آرزش منزلت والای پیامبر است.

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»: خداوند متعال پیامبران خود را نفرستاد مگر اینکه مؤمنان از آنها در انجام آنچه امر می‌کنند و در ترک آنچه نهی می‌کنند به توفیق الله متعال اطاعت کنند. پس اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداست و نافرمانی از او نافرمانی از الله است.

جمله «لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»: این فهم را می‌رساند که: اطاعت مخصوص الله است. حتی اطاعت از پیامبران هم باید با اذن الله باشد در غیر آن شرک است. «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ»: اگر این منافقان روزی که در نفاق واقع شدند پشیمان می‌شدند و از عملکرد خود توبه می‌نمودند و نزد تو می‌آمدند، یعنی از نفاق توبه کرده و از خدا طلب بخشودگی گناهان می‌کردند و به خطای خود اعتراف می‌کردند، «وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» و تو ای محمد! طلب بخشودگی آنان را می‌کردی و از خدای متعال می‌خواستی از سرگناهان آنان درگذرد، «لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (64)»: پی می‌برند که دایره ی پذیرش توبه از جانب الله و رحمت و مهرش نسبت به بندگان وسیع است. و برای کسی که توبه و استغفار کند رحیم و مهربان است و او توبه کنندگان را دوست می‌دارد.

واقعاً گناه، حجابی میان انسان و رحمت الهی است و همین که آن حجاب برطرف شد، رحمت دریافت می‌شود.

خطاکار، ابتدا باید پشیمان شود و به سوی حق برگردد، سپس برای استحکام رابطه با پروردگار با عظمت، از مقام رسالت کمک بگیرد.

یادداشت:

این آیه به شیوه ی التفتات از مخاطب به غایب، می‌فرماید: «و استغفر لهم الرسول»: پیامبر برای آنان آمرزش خواست؛ فرمود: «استغفرت لهم»: تا شأن و مقام والای پیامبر را بیشتر نشان دهد و در عین حال، آنان را با این عبارات پر از لطف و رأفت، یاد کند.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۶۵)

ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَجَرَ»: کشمکش کرد، در گرفت، اختلاف پیش آمد. مانند ساقه های باریک درخت، که در تندبادها به هم می‌زنند و... «حَرَجًا»: دلتنگی، دشواری، شک و تردید، ناراحتی. «قَضَيْتَ»: داور می‌کردی، حکم دادی.

تفسیر:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»: قسم به پروردگارت ای محمد که ایمان صادقانه وارد قلب‌های آن‌ها نمی‌شود و آن‌ها هرگز حلاوت ایمان را نمی‌چشند مگر اینکه به حکم تو که در بین خصومت‌های‌شان مطابق شریعت الله متعال انجام می‌دهی راضی و تسلیم شوند، «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (65)» و در نهاد خویش هیچ‌گونه بیزاری و احساس خستگی نکنند و از تو در نهان و آشکار اطاعت کنند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌داریم که حق تعالی ایمان را که سرمایه حقیقی بندگان صالح الله متعال است، از منافقان نفی کرد تا آن‌گاه که مقصد و مرامشان داور قرار دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد. طوریکه در حدیث شریف نیز آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یکی از شما ایمان نمی‌آورد تا آن که هوس و خواسته‌اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده‌ام».

مميزات و مشخصات ایمان راستین:

قبل از همه باید گفت که: حقیقت ایمان عبارت است از: فروتنی و تسلیم شدن در مقابل خدا و رسول او و پذیرفتن حکم دین. در آیه متبرکه که فوق مميزات و مشخصات ایمان راستین را سه چیز تعیین نمود:

الف: به جای طاغوت، حکم و داوری را نزد پیامبر بردن. «يُحَكِّمُوكَ»
ب: نسبت به قضاوت پیامبر، سوءظن نداشتن. «لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا»
ج: فرمان پیامبر را با دلگرمی پذیرفتن و تسلیم بودن. «وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»
 هکذا از سیاق جمله: «لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا» بر می‌آید که اسلام، علاوه بر تسلیم ظاهری، به ابعاد روحی و تسلیم قلبی توجه کامل دارد.

شان نزول آیه 65:

308- ائمة ششگانه (بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابوداود و ابن ماجه). از عبدالله بن زبیر (روایت کرده اند: مردی از أنصار در باره تقسیم آب برای زراعت خویش با زبیر اختلاف داشت. پیامبر به زبیر گفت: اول زمین خود را آبیاری کن و بعد آب را به سوی زمین همسایهات جاری نما. مرد انصاری گفت: ای رسول الله! چون زبیر پسر عمه شماست، اینگونه حکم کردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از شنیدن این سخن متأثر شد و رنگش تغییر کرد و گفت: ای زبیر زمینت را آبیاری کن و آب را تا رسیدن به ریشه درختان در بین آن روان نما و بعد به طرف همسایهات جاری بساز. پیامبر در این حال حق زبیر را کاملاً داد و در حکم اول، طوری بین آن‌ها قضاوت کرد که حاصل آن برای طرفین وسعت و آسایش بود. زبیر گفته است: گمان نمی‌کنم آیه: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...» به جز این مسأله، به سبب دیگری نازل شده باشد (صحیح است، بخاری 2359 و 2361 و 2708 و 2585، مسلم 2357 ابوداود 2637، ترمذی 1363، نسائی 8 / 245 و در تفسیر 130 ابن ماجه 15 و 2480، احمد 4 / 5 و 165، ابن حبان 24، ابن جارود 1021، طبری 9917 و 9918 بیهقی 6 / 153 و 154 و 106 / 10، واحدی در «اسباب نزول» 333، بغوی 2187).

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه پروردگار با عظمت بیان فرمود که: مؤمن راستین کسی است که داوری

پیامبر را در اختلاف فی مابین بپذیرد، اینک در آیات متبرکه (66 الی 70) از تقصیرات برخی از مردم در این باره - که ایمان ضعیفی دارند - سخن می گوید و این که: پاداش طاعت، آرزوی والایی است که روانها بدان چشم امید می دوزند. و همان خوبان خدا، یعنی؛ سابقین، مهاجرین و انصار، از همین «منعم علیهم» اند که در حیات تاریخی بشر، ستارگان درخشان آسمان بشریت اند.

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اُخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا ﴿٦٦﴾

و اگر ما به آنها (منافقین) دستور می دادیم که خودکشی کنید، یا از دیار و کاشانه خود بیرون روید، مگر عدد کم از آنها این امر (الله) را بجا نمی آوردند، و اگر آنها به آنچه پند داده می شوند عمل می کردند، البته برایشان بهتر می بود و در ثابت قدمی آنها بر ایمان محکم تر می بود. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَتَبْنَا»: نوشتیم، مقرر داشتیم، واجب نمودیم. «اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»: خودکشی کنید. مراد این که در راه خدا جهاد کنید و خود را به کشتن دهید و دشمنان هموع خود را بکشید. «تَثْبِيثًا»: پابرجا و استوار کردن.

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اُخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ»: و اگر بر این منافقان لازم می گردانیدیم تا خویشتن را به عنوان کفار بکشند درست همانگونه که بر یهودیان هنگامی که گوساله را پرستیدند لازم گردانیدیم یا بر آنها الزام می آوردیم تا به منظور هجرت و جهاد یا تعزیر و تأدیب از خانه و کاشانه خویش بیرون شوند، «مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» به سبب ضعف ایمان، جز گروه اندکی از آنان این امر اطاعت نمی کردند و اکثرشان سرکش باقی می ماندند.

ملاحظه می داریم که: هنگام امتحان، کمترین اشخاص یافت میشود که از عهدهی انجام تکلیف و اثبات ادعا بر آیند.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (66)»: اگر آنها اوامر را می پذیرفتند برکت بزرگ در دنیا توأم با نصرت و عزت و در آخرت با رستگاری به بهشت برای آنها می بود و ایمان در قلب های شان ثابت می ماند و نفاق رخت برمی بست. باید گفت: هر چه که انسان در راه الله متعال گام بردارد، ثبات قدم و ایمان اش بیشتر و قوی می گردد.

و واضح است عمل، در نفس و روح انسان اثر دارد. این بدین معنی است که: عمل به احکام، سبب پایداری ایمان است. تکالیف الهی هر چند به ظاهر ناخوشایند و سخت می باشد، ولی مطمئن باشد که در نهایت به خیر و صلاح انسان تمام میشود.

شان نزول آیه 66:

313- ک: ابن جریر از سدی روایت کرده است: هنگامی که آیه 66 سوره نساء نازل شد، ثابت بن قیس بن شماس و فردی از یهود به مکارم و خوبی های خود فخر کردند، یهودی گفت: به خدا سوگند! خدا به ما دستور داد همدیگر را بکشید و ما هم بی درنگ این کار را کردیم. ثابت گفت: به خدا قسم! اگر پروردگار به ما امر کند که یکدیگر را

بکشید، بدون تردید ما هم یکدیگر را خواهیم کشت. پس خدای متعال را نازل کرد.
(طبری 9925 به قسم مرسل آورد.)

وَإِذَا لَأْتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾

و البته در آن صورت به آنها از نزد خود ثواب بزرگ می‌دادیم. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من لدنا»: از سوی ما.

تفسیر:

«وَ إِذَا لَأْتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (67)»: و اگر آن‌ها امر ما را استجابت می‌کردند و از پیامبر ج اطاعت و به حکم ایشان راضی می‌شدند حتماً برای آن‌ها در آخرت ثواب بسیار از طریق سکونت در بهشت و رسیدن به درجات بلند و گرامیداشتی عظیم می‌بخشیدیم.

وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾

و بی تردید آنان را به راهی راست راهنمایی می‌کردیم. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

تفسیر:

آنگاه آنان را به راه راست هدایت می‌کردیم که به بهشت منتهی می‌شود. باید گفت: انسان در مسیر هدایت هر لحظه ممکن است دچار لغزش و انحراف شود، بناً انسان باید همیشه خود را به پروردگار با عظمت خود بسپارد و تقاضا بعمل آورد که او را به راه راست هدایت و در این راه ثابت نگاه دارد.

از آیات متعددی قرآن عظیم الشان این مفهوم به وضاحت تام معلوم می‌شود که، تنها راه رسیدن به صراط مستقیم، پیوند و ارتباط قوی انسان با خالق خویش، و توکل و تکیه بر ذات لایزال او است.

در این سوره پروردگار با عظمت برای ما انسانها می‌آموزاند که قدم برداشتن در راه خیر و ثابت ماندن در راه خیر، سبب آن می‌شود که انسان به بالاترین و بیشترین پیشرفت‌ها دست یابد، انسان ثابت قدم در پهلوی اینکه موجب اجر ثواب می‌شود در زندگی خویش همیشه سر فرارز می‌باشد.

طوری‌که خدای تعالی درباره ی ثبات می‌فرماید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۷) (خداوند مومنان را با قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت تثبیت می‌کند).

ثبات حالتی است که تا با ایمان همراه نگردد اطمینان نفس و در نتیجه طلب کمال میسر نمی‌شود، زیرا هر کس که در عقاید خود متزلزل باشد نمی‌تواند طالب کمال باشد، و ثبات ایمان عبارت است از حصول قطع به اینکه کامل و کمالی وجود دارد، و تا این قطع حاصل نشود طلب کمال وجود نمی‌گیرد، و تا تصمیم بر طلب کمال و ثبات در راه آن به دست نیاید سیر و سلوک ممکن نیست، و کسی که تصمیم دارد ولی ثبات نداشته باشد مصداق این آیه است که خداوند می‌فرماید: «كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ» (سوره ی انعام، آیه ی ۷۱) (مانند کسی است که شیاطین او را در زمین افکنده و حیران است).

انسان در حیطه‌ی زندگی ناگزیر است در مسیر زندگی‌اش، اهدافی برای خود ترسیم

نماید. و قبل از این که بخواهد، به آن بپردازد، با بررسی جوانب آن، و موانعی که احتمالی که با آن مواجه می شود مورد تدقیق و مطالعه قرار می دهد. بعد از این که دریافت، هدف مورد نظر قابل دست یابی است، بعد از این مرحله باید تمام سعی و کوشش خود را جهت به فعلیت رساندن هدف مد نظرش به کار بگیرد. یکی از راه های کلیدی که بتواند، انسان را به اهداف مد نظر برساند، ثابت قدم بودن و تمرکز بر اهداف است. ت قدم بودن احتمالاً یکی از قابل تحسین ترین خصوصیات است که یک فرد می تواند داشته باشد. ثابت قدم بودن توانایی انجام کار و یا رسیدن به هر چیزی صرف نظر از هر گونه مانع می باشد. این ویژگی متمایز کسانی است که در زندگی موفق می شوند در برابر کسانی که ثابت قدم نیستند و موفق نمی شوند.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾

و کسی که از الله و رسول اطاعت کند؛ پس این گروه (در روز قیامت) با آنانی همراه خواهند بود که الله به آنها نعمت ها بخشیده است، مانند پیامبران و صادقان و شهیدان و نیکان، و این گروه چه رفقای خوبی اند. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصِّدِّيقِينَ»: راستان، راستروان. «الصَّالِحِينَ»: شایستگان، کسانی که خود را پرورش داده اند و خوبیهایشان بر بدیها چیره گشته است. «وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»: آنان چه نیکو یارانی اند!

تفسیر:

قرار گرفتن در راه انبیاء و شهدا و داشتن رفقای خوب، جز با اطاعت از فرمان الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم به دست نمی آید. طوریکه می فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»: و کسانی که دستورات و اوامر الله متعال و پیامبر را اطاعت و عملی کند و از منهیات اجتناب ورزد، خدای توانا، او را در منزلگاه شرف و کرامت مستقر خواهد کرد، آن منزلگاه ابدی که همراه نزدیکان بارگاه است، حق برای همیشه در آن خواهد ماند.

در جمله «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ، فَأُولَئِكَ...»: آیه مبارکه برای ما می آموزد که قرار گرفتن در راه انبیاء، جز با اطاعت از فرمان الهی یعنی کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه السلام به دست نمی آید.

«مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»: یعنی با دارندگان مقام و منزلت عالی در آخر است که عبارتند از: پیامبران پاک طینت و صدیقین که یاران بافضیلت پیامبران می باشند و شهیدان نیکو سیرت که عبارتند از: افرادی که در کنار پیامبر صلی الله علیه وسلم در راه خدا جنگیدند و جان باختند، و بالاخره با بقیه ی بندگان صالح خدا.

«وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (69)»: «و اینان نیک رفیقانی» یعنی: همرهان و همدمانی «هستند» مفسر ابن کثیر می فرماید: «معنای این حدیث شریف که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: «اللهم الرفیق الاعلی».

«بار خدایا! رفیق والاتر و برتر را انتخاب می کنم». همان گونه که از احادیث دیگر نیز بر می آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز اینکه در مریضی و فوات خویش، میان دنیا و آخرت مخیر ساخته شده است.

همچنان در حدیثی به روایت حضرت عایشه رضی الله عنها آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که در حال احتضار این آیه را می خواند: « مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ » پس دریافتیم که همان خیر است. (مختصر ابن کثیر 411/1).

تعریف اصطلاحات وارده در آیه مبارکه:

«نَبِيٌّ»: آن است که وحی الهی بر وی فرود آید، و فرشته پیغام اللعه متعال را آشکارا به او باز گوید؛ «الصِّدِّيقِينَ»: جمع صدیق، کسی است که به درستکاری و راستگویی مشهور گردد، فطرتش پاک و سالم، وضعیت جسمانی و روحانی اش متعادل و نهانیهایش آراسته و شایسته باشد، تا حق و باطل و خوب و بد را به آسانی از هم باز شناسد. [تفسیر منار، جلد 5 صفحه 244].

«وَالشُّهَدَاءِ»: معنای واقعی (شهید) گواه است و مراد از آن هر آن کسی است که همه ی زندگی او بر صداقت او در ایمان شهادت دهد. طوریکه گفتیم: و شهیدان کسانی هستند که در راه الله و برای اعلاى کلمه «الله» جنگیده و کشته شده‌اند. هکذا به این دلیل شهید نامیده می شود که با فدا کردن جانش ثابت می کند که آن چیزی را که به آن ایمان آورده بود، واقعا از ته قلب حق می پنداشت و آن را آنقدر عزیز می داشت که حتی از فدای جان و زندگی اش برای آن دریغ نکرد. همچنین افراد صادقی را که به قدری مورد اعتماد باشند که اگر بر درست و حق بودن چیزی شهادت دهند، درست و حق بودن آن بدون درنگ و تردید پذیرفته شود، نیز شهید می گویند.

«الصَّالِحِينَ»: جمع صالح، صالح کسی است که درون و کردارش را اصلاح گرداند؛ هرچند گاه گاهی، خطا و گناه از او سرزند، اما هرگز بر گناه، پافشاری نمی کند. این چهار دسته، از برگزیدگان و پاکان از میان بندگان خدایند و شهید و صدیق و صالح تا روز قیامت در میان همه ی امتهای وجود دارند.

شان نزول آیه 69:

314- طبرانی و ابن مردویه از عایشه (رض) روایت کرده اند: مردی حضور رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای فرستاده خدا تو نزد من از جان شیرین عزیزتر و از فرزندانم محبوبتری، اگر در خانه‌ام نشسته باشم و تو را به یاد بیاورم، تا نیایم و ترا نبینم قرار و آرامش نخواهم یافت. امروز هنگامی که به مرگ خود و رحلت شما اندیشیدم، یقین پیدا کردم که چون داخل بهشت شوی با انبیاء به جایگاه بلند قرب الهی مشرف خواهی شد و من چون به بهشت وارد شدم می ترسم که ترا نبینم. رسول الله چیزی نگفت تا جبرئیل امین با آیه: « وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ » فرود آمد.

315- ابن ابوحاتم از مسروق روایت کرده است: اصحاب گفتند: ای رسول الله! سزاوار نیست که ما از تو جدا شویم و اگر رحلت فرمایی بالاتر از ما قرار می گیری و ما دیگر تو را نخواهیم دید. پس خدا آیه: « وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ... » را نازل فرمود. لذا این آیه برای تسلی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

در تفسیر فرقان در مورد شأن نزول این آیه مبارکه آمده است: جوانی نزد پیامبر آمد و گفت: «ای فرستاده ی خدا! در دنیا فرصت دیدار تو را داریم؛ اما روز قیامت تو را نخواهیم دید؛ چون درجات بسیار بالای بهشت از آن توست». سپس این آیات، شرف نزول یافت. پیامبر نیز به او فرمود: «ان شاء الله، تو در بهشت با من هستی...» و...

ذَلِكَ الْفَضْلِ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

این موهبتی از نزد الله خداست. و کافی است که او، (از حال بندگان و نیات و اعمال آنها) آگاه است. (٧٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الفضل»: بخشایش، تفضل.

تفسیر:

«ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ»: این، موهبتی و بخشش الهی است یعنی اجر و پاداش عظیمی که به مطیعان عطا می شود، فقط از سرچشمه ی فضل و کرم الله متعال نشأت می گیرد. « وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (70) » و کافی است که حق تعالی می داند چه کسی مستحق این گرامیداشت و نعمت بزرگ است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که قبلی خواندیم که: خداوند متعال مسلمانان را از رفتار خبیث، کثیف، شریر و ناپاک منافقان بر حذر نمود و به اطاعت از خدا و پیامبر دستور فرموده است. اینک در آیات (71 الی 76) بندگان راستین را به جهاد در راه الله، اعلاى کلمه ی حق، بالا بردن منزلت دین و حذر و احتیاط از حمله ی ناگهانی دشمن و او می دارد و حال منافقانی را که از جهاد، امتناع می ورزیدند، تبیین می نماید که این، انتقال از میدان داخلی به سوی میدان بیرونی و انتقال از سیاست اجتماعی در برخورد و تعامل به سوی سیاست رزم و میدان داری است یعنی بصورت کل در این آیات متبرکه سیاست (خط مشی) و قواعد نبرد در اسلام به بحث گرفته میشود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ اَنْفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هوشیار و بیدار باشید و آمادگی تان را (برای رویارویی با دشمن) بگیرید، پس (برای جهاد) دسته دسته یا همه یکجا بیرون شوید. (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خُذُوا حِذْرَكُمْ»: آماده باشید، بیدار شوید، اسلحه و وسایل بر گیرید. «جِدْرٌ»: آماده باش بودن و بر حذر بودن، پرهیز کردن، بیدار شدن. «انفروا»: بیرون روید، به راه افتید. «ثبات» جمع ثبته: دسته ها، جماعات.

تفسیر:

در آیه ی قبلی، درباره اطاعت از الله و پیامبر بحث بعمل آمد و در این آیه، ضرورت هوشیاری و آمادگی رزمی و جنگی برای امت اسلامی و رهبری حق مطرح است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ»: ای مؤمنان! مراقب، هوشیار، بیدار و مترصد دشمنان کافر خویش باشید و برای مقابله و جنگ با آن ها آمادگی بگیرید و همیشه «بر حذر باشید» از اینکه دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه کن سازند، لذا مسلمانان باید در هر حال آماده، بیدار و هوشیار باشند، و از طرحها، نفرات، نوع اسلحه، روحیه، همکاری داخلی و خارجی دشمنان آگاه باشند و متناسب با آنها پلان های خود را با تمام هوشیاری طرح و با تمام دقت عملی سازند. و در نهایت آمادگی عام و تام در مقابله به شمن خویش داشته باشند. البته نباید فراموش کرد که: آمادگی رزمی و جنگی در سایه ایمان دارای ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است.

« فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ اِنْفِرُوا جَمِيعًا (71) »: مسلمانان باید از تاکتیک های مختلف، برای

مقابله با دشمن استفاده کنند و جهت جنگ با آنها گروه و یا در لشکری قوی و هولناک بیرون شوید و هیچگاه هیچیک از شما نباید تنها به سوی آنها بیرون شود و یا مسلح نباشد.

به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچگاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضه جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلط شد و هر طماعی به داشته‌هایشان چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ همانا جهاد در راه الله متعال است.

این آیه دلالت بر اخذ به اسباب و وسایل و جمع بین توکل و آماده‌گیری و مراقب بودن از دشمن می‌کند.

شأن نزول آیه مبارکه:

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر خویش مینویسد: منقول است که در آغاز اسلام، چندین افراد ضعیف‌الاسلام و دعوت اسلام را پذیرفته بودند؛ هنگامی که جهاد فرض گردید، بعضی دعوت اسلام را پذیرفته بودند؛ هنگامی که جهاد فرض گردید، بعضی متزلزل شدند، و برخی با کافران هم‌زبان گردیدند، و به مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم برخاستند؛ این آیه در باره ایناشخاص نازل شده است.

مطلب این است که: ای مسلمانان، کیفیت منافقان از اول به شما معلوم شده؛ خیر شما در این است که هر نوع احتیاط را در نظر داشته باشید، فرق نمی‌کند که این احتیاط؛ به سلاح باشد، یا به علم و دانش و تدبیر، یا به تجهیز؛ در قبال و قتال دشمن از خانه برآئید؛ چه دسته‌دسته، و چه یکجا، چنانکه مقتضای موقع و وضعیت باشد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: این آیه مبارکه زمانی نازل شده بود که به خاطر شکست مسلمانان در جنگ احد روحیه ی قبایل پیرامون مدینه افزایش یافته بود و مسلمانان از هر سو در محاصره ی خطرات افتاده بودند. هر روز خبر می‌رسید که رفتار فلان قبیله دگرگون شده است، فلان قبیله آماده ی دشمنی است و در فلان مقام برای حمله آماده می‌شوند. با مسلمانان پشت سر هم پیمان شکنی می‌کردند. مبلغان آنان را از روی نیرنگ دعوت می‌کردند و سپس می‌کشتند. امنیت مالی و جانی آنان بیرون از محدوده ی مدینه از بین رفته بود. در این شرایط بقای حرکت اسلامی نیازمند سعی و تلاش طاقت فرسا و فداکاری زیاد مسلمانان بود.

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبْتَئِنَ فَاِنْ أَصَابَكُمْ مِصِيبَةٌ قَالُ فَدَأْنَعَمَ اللّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾

یقیناً در میان شما اشخاصی (منافق) هستند که (در بیرون شدن برای جهاد) سستی و تأخیر می‌کند، پس اگر مصیبتی به شما برسد (در آن وقت) می‌گوید: الله بر من احسان و نعمت (خود را ارزانی کرد) که با آنها (در وقت جنگ) حاضر نبودم. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيُبْتَئِنَ» (بطء): کندی و سستی نشان می‌دهد. مانند عبدالله پسر ابی منافق و دوستانش که سعی می‌کردند دیگران را از جنگ سست و کند نمایند. «بیطيء»: کندی می‌کند و بر دیگری اثر می‌گذارد. «شَهِيدًا»: حاضر، ناظر.

تفسیر:

در آیه قبلی، خطر دشمنان خارجی مطرح بود، اینجا خطر دشمنان داخلی و عوامل

نفوذی و منافق مطرح بحث است. طوریکه می فرماید: «وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبْتَغَىٰ مِنْهُ الْفَيْءُ وَيُرِيدُ الْمَنَافِقَةُ أَلَّا يُبْتِغَىٰ مِنْهَا شَيْءٌ لَّيُبْتَغَىٰ مِنْهَا الْوَعْدُ بِالرِّجَالِ يَعْرِفُ لَوِ لَئِيْلٌ مُّسِيئٌ وَأَكْبَرُ بَغْيٍ أَبَدِ الْبَغْيِ» (سوره منافقین، آیه ۱۰).
 مؤمنان! در میان شما برخی از افرادی نفوذی‌های منافق وجود دارند که نظر به نفاق که دارند به جهاد بیرون نمی‌شوند و جهاد را سخت می‌دانند و از آن تخلف می‌ورزند. منظور از آنها منافقان است که به ظاهر و به خیال خود، خود را مؤمن جا زده بودند. واقعیت امر اینست که صحنه‌های جنگ، جهاد وسیله‌ی خوبی برای شناخت انسانهای ضعیف‌الایمان، منافقان و فرصت طلب می‌باشد.
 «فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُمْسِيَةٌ»: اگر با کشته شدن یا شکست مواجه شدید، «قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (72)»: آن‌ها این امر را که با شما بیرون نشدند از جمله کرامات قلمداد می‌کنند به این حجت که گویا الله متعال آن‌ها را از طریق مخالفت با شما سالم نگهداشته از این روی خوشحال اند که با شما شاهد معرکه نبودند. ملاحظه می‌داریم که: منافقان، عدم شرکت در جنگ، فرار از جبهه و نجات از مرگ را رمز موفقیت و سعادت خویش قلمداد میکنند. ولی به یاد داشته باشید که: هر رفاهی، مصون ماندنی و لطف و نعمت خدا نیست.

این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از زاویه منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویه تکلیف و واجب الهی و همه امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت الله و در عین حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصور می‌کنند که تخلف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، در حالی‌که واقعیت چنین نیست.
 باید متذکر شد که: جهاد و جنگیدن در راه الله به هیچ وجه کار انسان‌های دنیاطلب نیست. این تنها کار کسانی است که هدفشان تنها به دست آوردن رضایت الله است و به الله و آخرت ایمان و اعتماد کامل دارند و حاضراند تمام موفقیت‌ها و خوشبختی‌ها و لذایذ و منافع دنیوی ممکن خود را به این امید فدا کنند که ربّشان از آنان خوشنود خواهد شد و اگر فداکاری‌هایشان در دنیا برایشان دستاوردی نداشته باشد، در آخرت به طور قطع و یقین برایشان دستاوردی خواهد داشت و مثمر ثمر واقع خواهد شد. اما کسانی که مهم‌ترین چیز برایشان منافع دنیوی‌شان است، در حقیقت این راه به هیچ وجه برای آنان نیست.

باید گفت که: چشیدن سختی‌ها در کنار مؤمنان، نعمت است، اما رفاه جدا از مؤمنان نعمت نیست.

وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾

و اگر بخشش و فضلی از سوی الله به شما برسد، البته (این منافق) می‌گوید: چنانکه گویا در بین شما و او هیچ دوستی نبود، ای کاش با ایشان (مسلمانان) بودم تا به کامیابی بزرگی نائل میشدیم! (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فضل من الله»: رحمت و پیروزی و غنیمت خدا.

تفسیر:

«وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِّنَ اللَّهِ»: یعنی ای مؤمنان! اگر به شما پیروزی و یا بهره‌ای از غنیمت از سوی الله به شما برسد.

توجه بفرماید که در جمله « فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ » در رسیدن فضل و غنیمت، نام الله مطرح است، ولی در برخورد با سختی‌ها که در آیه قبل بود، «أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ» نامی از الله در میان، گویا اشاره به این واقعیت است که: از خداوند، جز فضل و رحمت، چیزی دیگری به ما نمی‌رسد.

« أَلَيْسَ لَكُم مِّنَ اللَّهِ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً (73) »: همین منافقان را می‌بینی که بر عدم اشتراک خود در جهاد اظهار تأسف و پشیمانی می‌کنند و به خاطر به دست آوردن بهره خویش از دنیا نزد مؤمنان حاضر می‌شوند و از طریق یادآوری دوستی و قرابت‌های خویش، تلاش می‌کنند قلب‌های مؤمنان را نسبت به خود نرم سازند تا به این بهره برسند و در نهایت اشتیاق می‌گویند: ای کاش در این معرکه حاضر می‌شدیم و حصه خویش را از غنیمت به دست می‌آوردیم. با تأسف باید گفت: به خاطر منافع دنیوی، منافقان عاطفه را از دست می‌دهند، ولی با آنهم آرزوهای منافق، صادقانه نیست. معروف است که: منافق، نان به نرخ روز می‌خورد. در وقت شکست می‌گویند شکر الله متعال را که ما نبودیم. «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ» و هنگام فتح و غنیمت باز می‌گویند «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ» ای کاش ما می‌بودیم. واقعیت اینست: آنکه در غم مؤمنان شریک نیست، ولی می‌خواهد در غنایم شریک و سهیم باشد، خصلتی از منافقان را دارد.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾

کسانی که زندگی زودگذر دنیا را با سرای جاویدان آخرت مبادله می‌کنند، در راه الله باید بجنگند. و هر که در راه الله بجنگد، پس کشته یا (بر دشمن) غالب شود، پس به زودی ثوابی بزرگ به او خواهیم داد. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند و نعمت آخرت را عوض زندگی دنیا می‌گیرند.

تفسیر:

«فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ»: پس هرگاه منافقان از جهاد سر باز زدند باید که دوستان الله از اهل ایمان، با دشمنانش از اهل کفر جهاد کنند؛ زیرا مؤمنان صادق و مخلص جان و مال خود را در راه الله فدا می‌کنند و دنیای فانی و ناپایدار را در مقابل دست یافتن به آخرت جاویدان می‌دهند. فحوای جمله «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» این فهم را می‌رساند که: هدف از جنگ در اسلام، فقط الله است، نه اشغال کشورها، نه استثمار و نه انتقام.

«وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (74)»: این وعده ایست مبنی بر پاداش بزرگ از جانب الله برای کسی که به منظور اعلاای کلمه الله جهاد کند و کشته شود چنین کسی در پیشگاه حق تعالی شهید خواهد بود و اگر بر دشمنان پیروز گردد به عزت، سربلندی و سیادت می‌رسد بنابراین چنین شخصی بین دو حسنه قرار دارد: یکی پیروزی آنی و دیگری ثواب و پاداشی که در آینده و در پی خواهد آمد. یعنی پیروزی دنیا و نعمت آخرت.

در حدیث آمده است: خداوند تضمین کرده و گفته است: کسی که به جهاد در راه خدا بپردازد و به من ایمان داشته باشد و پیامبران مرا تصدیق کند، او را وارد بهشت می‌کنم

یا او را با اجر و پاداش اخروی و غنیمت جنگی به محل سکونتش بازگردانم. (مسلم آن را اخراج کرده است).

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

شما را چه شده که در راه الله و در راه نجات ضعیفان نمی‌جنگید؟ (که اعم) از مردان و زنان و کودکان اند، آنانی که می‌گویند: ای پروردگار ما! ما را از این قریه ای که اهل آن ظالم‌اند بیرون کن، و برای ما از جانب خود کار سازی مقرر کن، و برای ما از از طرف خود یار و یاور تعیین فرما. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ کی براننده ی شماست؟ «المستضعفين»: ضعیف شدگان، آنان که بر اثر ظلم از هر جهت، ناتوان شده باشند. «الْوِلْدَانِ»: جمع ولید، کودکان، نوزادان، آنان که کفار مکه از هجرتشان به مدینه جلو گیری می کردند و آزار شان می دادند. ابن عباس می گوید: من و مادرم از جمله ی آنان بودیم. «الْقَرْيَةِ»: مکه، اما به طور عام هر گونه شهر و روستایی. «الظَّالِمِ أَهْلُهَا»: مردم ستمگر آن قریه. «وَلِيًّا»: سرپرست، حمایتگر، دوست و حامی. «نَصِيرًا»: یار و پشتیبان، یاور. خداوند دعای این مستضعفان را اجابت فرمود و برخی از آنان از مکه بیرون رفتند؛ اما بقیه تا فتح مکه ماندند و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم «عتاب پسر اسید» را سرپرست آنان قرار داد که داد ستمدیده ی آنان را از ستمگر بستاند. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ»: استفهام برای تشویق و تحریک بر جهاد است؛ یعنی ای مؤمنان! چه چیزی شما را از جهاد در راه الله و در راستای شکستن زنجیرهای اسارت مستضعفان و کسانی که تحت قهر و جبروت کفار مکه اعم از کهن سالان، زنان و کودکان قرار دارند، باز می‌دارد؟ کسانی که شب و روز دعا می‌کنند تا پروردگار آنان را از شر کفار مکه نجات دهد و صحیح و سالم بیرون کند، «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ»: کسانی که از پیشگاه پروردگار خود التماس می‌کنند که به آنان دوستی را بدهد که به حمایت‌شان پردازد و بر دشمنان‌شان یاری دهد. «الظَّالِمِ أَهْلُهَا» به سبب کفر، ساکنانش ظالم بودند. اشاره ای است به مردان، زنان و اطفال مظلومی که در مکه و در میان قبایل دیگر عرب اسلام را پذیرفته بودند، اما نه می‌توانستند هجرت کنند و نه می‌توانستند خود را از ظلم و ستم کافران حفظ کنند. این درماندگان دچار شکنجه های گوناگون می شدند و از خدا به فریاد می‌خواستند که کسی پیدا شود و آنان را از این ظلم و ستم نجات دهد.

«وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (75)»: این بود که خدای تعالی متولی امور آن‌ها شد، دعای آنان را مستجاب نمود که بهترین سرپرست و یار و یاور یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را در موقع فتح مکه برای آنان قرار داد. و زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از مکه بیرون آمد «عتاب بن اسید» را بر آنان گماشت که حق مظلوم را از ظالم گرفت.

از فحوای آیه کریمه چنین بر می آید که: نجات دادن مستضعفان از زیر یوغ ظلم، ستم و اسارت مستکبران ظالمین، از بزرگترین و بارزترین وجوه جهاد در راه الله است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلی ای است که شامل هر امر خیری می شود.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

آنها که ایمان دارند در راه الله می جنگند و آنها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس (ای مؤمنان) با دوستان شیطان بجنگید، (و از آنها نترسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است. (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طاغوت»: طغیانگر. این شامل حکمرانان ظالم و ستمگر، مکتبهای باطل و معبودهای باطل است. «اولیاء»: پیروان. دوستان. «کید»: حلیه. تدبیر.

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: از جمله صفات مؤمنان این است که به منظور اعلائی کلمه الله جهاد می کنند، یعنی مؤمنان به خاطر هدفی والا و مقصودی شریف یعنی نصرت دین خدا و اعتلای آیین او و برای کسب و جلب رضایتش به جهاد و قتال می پردازند. «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ»: و از جمله صفات کافران این است که در راه شیطان، طغیان و بت ها سعی و تلاش می کنند. یعنی: در راه شیطان و آنچه که او در دل های مردم می افکند «می جنگند»: و بر سر این راه با هم کارزار می کنند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخر فروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری جویی بر دیگران، چپاول اموال مردم، انتقام گیری به ناحق، افتخار به عصبیتها و قومیتها و وسایل اعمال و اهداف شیطانی.

«فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ»: پس ای مؤمنان! با کفر و اهل کفر و با شیطان و حزبش بجنگید، که حتما بر آنان غلبه خواهید کرد، کسی که در راه خدا و اعتلای فرمان او می جنگد با آن که در راه شیطان می جنگد بسی تفاوت دارد، پس آن که در راه خدا می جنگد همو غالب و پیروز است؛ زیرا یاور و ناصر او خداست، و آن که در راه طاغوت می جنگد همو خوار و مغلوب است، لذا گفته است:

«إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (76)»: تلاش و کوشش شیطان بسیار ضعیف است تا چه رسد به مقایسه ی آن با قدرت الهی! زیرا این نیرنگ، برپایه غروری میان تهی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان از آن جهت ضعیف و بی بنیاد است که در مقابل نصرت الله متعال برای مؤمنان قرار دارد. به یاد داشته باشید که: پایان خط و پلان طاغوت و راه شیطان، ناکامی است.

مفسر جار الله زمخشری فرموده: است: حيله و نیرنگ شیطان در رابطه با اهل ایمان در مقایسه با مکر خدا در خصوص کافران، بسیار ضعیف و ناچیز است. (تفسیر کشاف 414/1).

این آیه حقانیت هدفی را ترسیم می کند که مؤمنان راستین برای رسیدن به آن، جد و جهد بلیغ نشان می دهند و صادقانه می کوشند و از طرفی دیگر، هدف باطل و بی اساس ناسپاسان را ترسیم می کند که بدون سند برای رسیدن به آن تلاش می کنند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی، الله به مسلمانان هدایت و دستور فرمود که ساز و برگ جنگ را تدارک ببینند و هوشیار باشند و خدا از حال انسانهای سست و تنبل و نبرد در راه حق و تلاش در جهت نجات و رهایی ناتوانان و ضعیف شدگان، خبر داد.

اینک در آیات (77 الی 79) نیز از حال و وضع جمعی که می خواستند در مکه با مشرکان بجنگند، خبر می دهد. و چون فریضه جهاد با دشمن بر آنان مقرر گشت، منافقان کوردل و شماری از مسلمانان ضعیف، آن را خوش نداشتند و سخت ترسیدند (سوره محمد، آیه: 20) و خدا هم به خاطر این تناقض گویی و موقعیت دوگانه‌ی آنان، ملامتشان کرد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلا) دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید، پس چون بر آنها جنگ فرض شد ناگهان گروهی از آنها، از مردم (کفار) می ترسند؛ مانند ترسشان از الله، بلکه سخت تر از آن، و گفتند: ای پروردگار ما! چرا بر ما جنگ را (حالا فرض کردی؟ چرا جنگ را تا مدتی کوتاه تأخیر نکردی؟ بگو: که بهره مندی دنیا کم است، (ولی کامیابی) آخرت برای کسی که تقوا پیشه کند، بهتر است. و بر شما به اندازه رشته پشت خسته خرما هم ظلم نخواهد شد. (77)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فوا ایدیکم» (کف): دست بدارید، دست نگهدارید. «کتب علیهم»: بر آنان واجب شد. «فریق»: گروهی عده ای. «یخشون» (خشی): می ترسند. «کخشیه الله»: همانند بیم از کیفر الله. «لولا ← هلا»: چرا نباید؟ چه می شد؟ «أجل»: مدت. «فتیلا»: نخ، هسته ی خرما، رشته مانندی که در شکاف هسته ی خرماست. (نساء: 49). (فرقان).

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»: ای محمد! آیا تعجب نمی کنی از گروهی که در مکه در صدر اسلام درخواست قتال می کردند اما به آنها گفته شد: دست نگه دارید و از جنگ با کفار خودداری کنید؛ چرا که هنوز زمانش فرا نرسیده است و با اقامه ی نماز و ادای زکات، خود را آماده کنید. یعنی به تزکیه نفس و تربیه پردازید.

آنان اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند که به ترک جنگ در مکه مأمور شدند، اما در برابر اذیت و آزاری که از مشرکان می دیدند، بی تاب گشته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازه می خواستند تا دست به شمشیر برده و شر مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم رفته می گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم، عزت و شوکتی داشتیم، اما چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ایشان را به صبر و تحمل فراخوانده و می فرمودند: «به من دستور داده شده تا با گذشت و مدارا عمل کنم، پس [فعلاً] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویشتن داری می کردند.

«فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً»: ولی زمانی که به مدینه هجرت کردند و به جنگ با کفار امر شدند حالت تعداد از مسلمانان ضعیف شان متغیر شد و دچار بزدلی و جبن شده و محبت زندگی دنیا وارد دل های آنها شد، بدین سبب از کفار به گونه ای ترسیدند که از خدای ملک جبار می ترسیدند و حتی بیشتر از آن، چون به سرای دنیا علاقمند شدند.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: مؤمنان زمانی که در مکه بودند به اقامه ی نماز و ادای زکات و صبر و شکیبایی در مقابل آزار مشرکان مأمور شدند اما آنان خواهان جنگ بودند و می گفتند: ای کاش! به ما دستور جنگ داده می شد، تا کینه ای که در دل دارند، بر سر دشمنان دین خالی کنند. اما وقتی به آنها دستور داده شد که به آرزوی خود جامه ی عمل بپوشانند، بعضی از آنها ترسیدند و از روبرو شدن با مردم سخت ترسیدند. (مختصر ابن کثیر 413/1).

«وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ»: ای پروردگار ما! کاش جنگ را بر ما فرض نمی نمودی تا به اجل خود می مرديم. ملاحظه میشود که سرچشمه اعتراض به فرمان جهاد، ترس است.

«لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ»: لولا برای تشویق است و به معنی هلا آمده است؛ یعنی چرا فرصت بیشتر به ما ندادی تا ما به اجل خود بمیریم و کشته نشویم که دشمنان از آن مسرور و شادمان گردند!

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى»: باید گفت: عامل مهم ترك جبهه و جهاد، در تعداد از انسانها همانا دلبستگی های دنیوی و در آمد های مادی است، طوریکه می فرماید: پس تو ای محمد صلی الله علیه وسلم به آنان خبر بده که دنیا دارای عمری کوتاه است و تمام بهره اش ناچیز، حقیر و زائل شدنی است، آنچه باقی می ماند آخرت است که برای پرهیزگاران باقی تر و بهتر است، چون اهل تقوا در جایگاه راستی و محلی امن و سرای رضوان و رشنی چشم و سرور دل قرار دارند در حالی که تمام اعمال شان در پیشگاه خدای تعالی محفوظ است و براساس آن جزا و پاداش دریافت دارند.

«وَلَا تُظَلَمُونَ فِتْنًا (77)»: پس در بدی های خود چیزی نیفزائید و از حسنات خود چیزی ولو به اندازه (فتیل: رشته باریکی در پشت هسته خرما است). نگاهید و چون تمام اعمال و تلاش ها محفوظ و ذخیره شده است بنابراین بر شما لازم است تا همواره احسان و نیکی کنید و این احسان موجب سنگینی میزان اعمال خوبتان گردد.

در التسهیل آمده است: این آیه در مورد جمعی از یاران نازل شده است که به آنها امر شده بود به قتال متوسل نشوند ولی آنها آرزو می کردند که دستور جهاد صادر شود. اما وقتی به آن مأمور شدند، ناخرسند گشتند. اما نه به خاطر شک و تردید در دینشان، بلکه به خاطر ترس و هراس از مرگ. عده ای می گویند: درباره ی منافقین نازل شده است که با سیاق کلام سازگارتر است. (التسهیل لعلوم النزیل 148/1. قرطبی و ابن حیان نیز این گفته را انتخاب کرده اند و قول ارجح نیز همان است. در بحر آمده است: ظاهراً گویندگان این سخن عبارتند از: منافقین؛ چون خدا وقتی به چیزی فرمان می دهد، کسی که از ایمان خالصی برخوردار باشد از علت آن سؤال نمی کند. به همین جهت بعد از آن می گوید: «وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَفْوُؤُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ»: و چنین کاری جز از منافق صادر نمی شود. البحر 928/31).

اصلاح نفس از اصلاح مُلک مقدم است!

در آیه مبارکه خواندیم: «و اقيموا الصلوة و اتوا الزکوة» اگر در آیه مبارکه نظر به اندازیم در خواهیم یافت که: الله تعالى اول احکام نماز و زکات را بيان فرمود که همانا سبب اصلاح نفس اند و بعد از آن به جهاد امر فرمود که سبب اصلاح مملکت است يعنى به وسيله آن ظلم و ستم ريشه کن شده، در مملکت امنيت و آسايش برقرار مى گردد. از فحوای آیه مبارکه معلوم شد که مردم بايد قبل از اصلاح ديگران خود را اصلاح کنند؛ چنان که به اعتبار درجه هم، حکم اول فرض عين است و حکم دوم فرض کفایه؛ که از آن اهميت و مقدم بودن اصلاح نفس ظاهر است. (مظهری)

فرق میان نعمتهای دنیا و آخرت:

در آیه متبرکه فوق الذکر، نعمتهای آخرت در مقایسه با نعمتهای دنیا افضل و بهتر گفته شده اند بنابر دلایل زیر:

- 1 - نعمتهای دنیا قليل و نعمتهای آخرت کثیراند.
- 2 - نعمتهای دنیا فانی و نعمتهای آخرت باقی و پایداراند.
- 3 - نعمتهای دنیوی با پریشانی توأم آند؛ حال آنکه نعمتهای آخرت، از هر نوع پریشانی و کدورتها بدوراند.
- 4 - حصول نعمتهای دنیا يقینی نیست و حصول نعمتهای آخرت برای مؤمن متقی، يقینی است. (تفسیر کبیر).

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصْبِحُوا حَسَنَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصْبِحُوا سَيِّئَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾

هر کجا باشید هر چند در قلعه های مرتفع و استوار، مرگ به سراغ تان می آید. و اگر به آنها (منافقان) خوبی و پیروزی برسداز اینکه [سست ایمان و منافق اند] می گویند: این از طرف الله است، و اگر خساره و بدی به آنها برسد می گویند: این از طرف تو است، بگو: که همه از طرف الله است. این گروه را چه شده که نمی خواهند [معارف الهیه و حقایق را] بفهمند؟! (٧٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيْنَمَا»: هر کجا. «بُرُوجٍ»: جمع برج، باروها، برجها، سنگرها، آپارتمانها، قصرها، قلعه ها و.... (بروج / ١) «مُشِيدَةٍ»: بلند، استوار. «بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»: قلعه ها و سنگر های محکم نظامی که در آن خود را از حمله ی دشمن پناه می دهند. «الحسنة»: چیز نیکو از دید شخص مانند: نعمت فراوان، پیروزی و غنایم. «سَيِّئَةً»: صدمه، خشکسالی، شکست، زخم و کشته شدن. «مَالَهُؤُلَاءِ»: آنان را چه شده است؟ «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»: سخنی را درست نمی فهمند.

تفسیر:

این آیه مبارکه، هم تشویقی به جهاد و نترسیدن از مرگ در جبهه ی درگیری است و هم پاسخی به فال بد زندهای منافقان است، که بجای بررسی و فهم درست مسائل، تلخی ها و شکست ها را به گردن پیامبر صلی الله علیه وسلم می اندازند.

خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عده از مسلمانانی که از بیم مرگ دست

از جهاد کشیده‌اند و در بیان فساد جُبِن و ترسی که درون آنها را پر کرده و در روان آنها درآمیخته است، می‌فرماید: «أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» در هر جا که باشید بدون شک مرگ، دامن شما را به زودی می‌گیرد و شما را غافلگیر می‌کند. ولو در بُرُوج جهانی محکم و بلند و سر به فلک داخل شوید باز هم مرگ به شما می‌رسد و ارواح شما را می‌گیرد، بنابراین هیچ حيله و مکرری برای نجات از مرگ نیست و هیچ دارویی هم وجود ندارد تا مرگ را از انسان دور کند. مرگ خواهناخواه آمدنی است و هر که با شمشیر نمیرد، به‌غیر آن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است، مرگ هر انسان مقدر و معین است، و در وقت مقرر خود ضرور فرا می‌رسد. اگر به جهاد شامل نشوید نیز از مرگ نمیتوانید نجات یابید! از ثواب جهاد گریختن، و از مرگ ترسیدن، و از مقاتله کافران در خوف بودن، سراسر نادانی و دالّ بر فتور ایمان است. در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه تداوی و معالجه می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن میعاد است معین.

«وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» سپس خبر بده که منافقان هرگاه در زندگی خود پیروزی‌ها و بهره‌هایی از اموال و فرزندان و غنائم به دست آورند می‌گویند این به سبب این است که ما در پیشگاه خدای تعالی منزلتی عالی و بلند داریم و این اوست که ما را با این نعمت‌ها بخصوصی بخشیده است، «وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ» و اگر بدی و مصیبتی از قبیل شکست و گرسنگی و امثال آن نصیب آنان بشود، می‌گویند: به سبب پیروی کردن از محمد، او چنین مصایب و بلاهایی به ما روی آورده است. همان طور که خدا درباره ی قوم فرعون گفته است: اگر با بدی و مریضی مواجه شوند آن را به حساب شومی موسی و پیروانش می‌گذارند. با تمام صراحت گفت که: پیروزی و شکست، مرگ و حیات، تلخی‌ها و شیرینی‌ها همه در مدار مقدرات حکیمانه خداست.

«فُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»: پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور یافت که گمان نادرست آنها را رد کند، با بیان این که خیر و شر عموماً از جانب الله و به تقدیر او می‌باشد و جلو اشتباه آنان را بگیرد؛ یعنی ای محمد! به آن ابلهان نادان بگو: نیکی و بدی و زحمت و نعمت از جانب خدا است و جز او خالق نیست. پس فقط او است که نفع و ضرر می‌رساند و از اراده ی اوست که تمام کائنات به عرصه ی هستی آمده است.

«فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (78)»: این قوم را چه شده است که سخن مرا نمی‌فهمند و نمی‌دانند که تمام اشیاء در قبضه ی قدرت او قرار دارد؟ این بخش از کلام خدا بیانگر این است که منافق همواره دارای دانش کمی از دین و در فهم و درک شریعت پروردگار مریض است. مطمئن باشید کسیکه توحید و محوریت الله متعال را درک نکند، هیچ يك از معارف را درک کرده نمیتوانند.

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾

(ای انسان) آنچه از نیکی به تو برسد، از سوی (فضل) الله است و آنچه از بدی به تو رسد، از سوی خود توست. و (ای پیغمبر، تو مسؤل نیکی و بدی آنها نیستی) چون ما تو

را پیغام رسان رسالت خود به مردم فرستاده‌ایم، و گواهی بودن الله [بر پیامبری تو] کافی است. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اصاب»: رسید، وارد شد. «کفی»: بس است، کافی است. شهیداً: گواه، شاهد و ناظر.

تفسیر:

«ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»: ای انسان! هر نعمتی و احسانی که به تو می‌رسد مطابق قضا و قدری از جانب پروردگار توست، و این احسان و ائمتان، ائمتحانی است از طرف او، و هر مصیبت و بلایی که به تو برسد از جانب خودت می‌باشد؛ چون خودت سبب و باعث هستی، و نتیجه‌ی عملی است که خود مرتکب آن شده و به دست خودت آن را انجام داده‌ای:

«وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»: و هر بلایی و مصیبتی که دریافت می‌داری به سبب گناهایی است که مرتکب می‌شوی.

پس اشتباه منافقان در این است که به جای آن که به‌سوی الله متعال باز گردند و به‌طور کلی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول الله صلی الله علیه وسلم را سبب این مصیبت‌ها معرفی می‌کنند، در حالی‌که رسول خدا ص رحمتی برای جهانیان است.

«وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (79)»: سپس حق تعالی خبر داد که رسالت محمد صلی الله علیه وسلم جهانی و برای تمام امت‌هاست و هیچ قومی مخصوص به آن نیست. برای همه مردم وسیله‌ی خیر هستند. همینقدر کافی است که خدای تعالی بر صحت نبوت و عموم رسالت او تعالی شاهد است.

در آیه مبارکه خداوند متعال الزام منافقان را از پیامبر صلی الله علیه وسلم برداشته، ارشاد می‌کند که ما ترا بسوی مردم پیغمبر گردانیده‌ایم؛ ما به هر چیز آگاهیم، و سزای کردار هر که را می‌دهیم؛ تو به الزام و انکار بیهوده کس اعتنائی مکن، و وظیفه رسالت را ادامه بده.

خواننده محترم!

باید گفت که: در بینش الهی، همه چیز مخلوق الله متعال است: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر آیه 63) و خداوند، همه چیز را نیک آفریده است. «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» (سجده آیه 7) آنچه به الله عزوجل مربوط است، آفرینش است که از حُسن جدا نیست و ناگواری‌ها و گرفتاری‌های ما، اولاً فقدان آن کمالات است که مخلوق خدا نیست، ثانیاً آنچه سبب محرومیت از خیرات الهی است، کردار فرد یا جامعه است.

به تعبیر یکی از علماء، زمین که به دور آفتاب می‌چرخد، همواره قسمتی که رو به آفتاب است، روشن است و اگر طرف دیگر تاریک است، چون پشت به آفتاب کرده و گرنه آفتاب، همواره نور می‌دهد. بنابراین می‌توان به زمین گفت: ای زمین هر کجای تو روشن است از آفتاب است و هر کجای تو تاریک است از خودت می‌باشد. در این آیه مبارکه نیز به انسان خطاب شده که هر نیکی که به تو برسد از جانب الله متعال است و هر بدی که به تو برسد از خودت است.

یادداشت:

در بین «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» یعنی هر حسنه و سیئه‌ای از جانب خداست، و بین «وَ مَا

أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»، تعارض و اختلافی وجود ندارد؛ چون مبنای آیه ی اول حقیقت است؛ یعنی در حقیقت خدا حسنه و سیئه را خلق و ایجاد می کند. اما منظور از آیه ی دوم این است که انسان سبب سیئه و حسنه بوده و او آن را کسب می کند همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» یا می توانیم بگوییم به عنوان ادب، حسنه به الله متعال و سیئه به بنده نسبت داده می شود. هر چند که همه چیز در حقیقت از اوست. «الخير كله بيدك و الشر ليس إليك» هر نیکی به دست توست و شر از تو نیست. و الله اعلم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی به طور مؤکد، درباره ی اطاعت از پروردگار و پیامبرش بحث بعمل آمد، و بیان داشت که: اطاعت پیامبر در نهایت به الله باز خواهد گشت. اینک در آیات (80 الی 82) یکبار دیگر از موضوع اطاعت از پیامبر؛ که بمثابة، اطاعت از الله است، و در باره موضوع تدبیر و اندیشه در قرآن، و اینکه قرآن از آن خداست بحث بعمل آمده است.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾

کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت الله را کرده است، و هرکس (از پیروی رسول الله) سرکشی کند، (پروا مکن) چون ما تو را بر آنان نگهبان (از گناه) نفرستادیم. (٨٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّى»: روی گردانید، پشت کرد. «حَفِيظًا»: نگهبان، مراقب.

تفسیر:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»: هر کس از امر پیامبر اطاعت کند محققاً که از امر الله متعال اطاعت نموده، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم تبلیغ کننده‌ای از جانب پروردگار خویش است.

در جمله «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ...» آیه مبارکه درس عظیمی نهفته که: گفتار و کردار رسول الله صلی الله علیه وسلم مانده قرآن عظیم الشان، حجت و لازم الاجراست.

قابل یادآوری است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان بردن از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت الله متعال را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده است.» «وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (80)»: و هر که پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب کند او تعالی تمام اعمالش را آمار می‌گیرد و او را براساس این اعمال محاسبه می‌نماید. این کار منوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیست زیرا ایشان صرفاً پیامبری است که از جانب الله متعال تبلیغ می‌کند و پاداش و کیفر هر عملی از جانب خداوند متعال است.

شان نزول آیه مبارکه:

صحابی جلیل القدر مقاتل از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود: «هر کس مرا دوست بدارد، در واقع خدا را دوست می‌دارد و هر کس از من اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.» منافقان گفتند: شنیدید که محمد چه می‌گوید؟ او به شرک

نزدیک شده، حال آن که خود او از بندگی غیر خدا منع می کرده است و اکنون می خواهد او را به خدایی قبول کنیم؛ همان گونه که مسیحیان، عیسی را خدا می خواندند. خداوند در رد سخن این دو چهرگان فرمود: «من یطع الرسول.»

همچنان در حدیث صحیحی از انس رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.» (بخاری: 15) یعنی: «کسی از شما، نمی تواند مومن (واقعی) باشد، تا اینکه من (پیامبر) نزد او از پدر، فرزند و همه مردم، محبوب تر نباشم.»

و در حدیث صحیح دیگری فرمودند: سه خصلت هستند که در هر کس موجود باشد، شیرینی ایمان را چشیده است، که اولین این سه خصلت را چنین بیان فرمودند: «أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا..» (متفق علیه) یعنی: این که خداوند و پیامبرش را بیش از هر چیز دیگری دوست بدارد.

بنابراین بر مؤمنان واجب است هرگاه خواسته خودشان یا خواسته یکی از مردم با خواسته پیامبر تقابل پیدا کرد که خواسته پیامبر را مقدم بدانند و نباید به خاطر سخن کسی، با سخن و گفته پیامبر مخالفت شود، آن کس هر کس که باشد! و مؤمنان باید جان و مال و فرزندانشان را فدای پیامبر صلی الله علیه وسلم کنند و محبت او را بر محبت تمام خلق مَقَدَّم بدانند.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾

آنها در حضور تو می گویند فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند جمعی از آنها جلسات سری شبانه برخلاف سخنان تو تشکیل می دهند، خداوند آنچه را در این جلسات می گویند می نویسد، اعتنائی به آنها مکن (و از نقشه های آنها وحشت نداشته باش) و توکل بر الله کن و کافی است که او یار و مدافع تو باشد. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَاعَةٌ»: فرمانبرداری. [أمرنا طاعة لك:] به ما دستور رسیده که از تو فرمان بریم. «بَرَزُوا»: بیرون رفتند، آشکار شدند. «بَيَّتَ طَائِفَةٌ»: جمعی شبانه در صدد چاره جویی اند. «وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ»: خدا، آنچه را که آنان شبانه در سر دارند در نامه ی اعمالشان می نگارد. «بیبیتون»: شبانه نقشه می کشند و در سر دارند. «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»: به آنان التفات مکن.

تفسیر:

در این آیه مبارکه: خداوند متعال از حال منافقانی خبر می دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می دهند، اما در باطن، خلاف آن را پنهان می دارند: طوریکه می فرماید: «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ»: منافقان هرگاه در حضور تو قرار دارند از روی حيله و فریب می گویند ای محمد ما از تو در تمام آنچه فرمان می دهی اطاعت می کنیم «سمعاً و طاعة»: (فرمانت اطاعت و اجرا می شود). اما زمانیکه از مجلس تو غائب می شوند گروهی از آنان (در جلسه ی شبانه) عکس آنچه که گفته ای عمل می کنند؛ یعنی از فرمانت سرپیچی می کنند. «وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ»: خدای تعالی تمام آنچه را انجام می دهند حساب می گیرد و بر تمام حيله های شان آگاهی دارد تا آنها را در برابر عملکردهای شان مجازات دهد،

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»: از آنان روی برگردان و کار خود را به خدا محول و به او اعتماد و تکیه کن.

«وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا (81)»: و یقیناً حق تعالی به تمام کسانی که بر او توکل و اعتماد کنند و امور خود را به او بسپارند کافی و بسنده است.

بدین ترتیب پرورگار با عظمت به پیامبرش فرمان می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکل را با روی برگردانیدن از آنان یکجا سازد. یعنی اینکه خود اینان مسئول اعمالشان هستند. به خاطر اعمال آنان از شما سؤال نخواهد شد. کاری که به شما واگذار شده تنها این است که دستورات و فرامین الهی را به آنان برسانید. این کار را شما به نحو احسن انجام دادید. اکنون بر شما لازم نیست دست های آنان را گرفته به زور وادارشان کنید راه راست را ببیمایند. اگر اینان از هدایتی که به وسیله ی شما به آنان می رسد پیروی نکنند، شما مسئول نیستید. از شما سؤال نخواهد شد که آنان چرا نافرمانی می کنند.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲)

آیا در مفهوم و معانی قرآن فکر و تدبر نمی‌کنند؟ و در حالیکه اگر قرآن از طرف غیر الله بود البته در (احکام و معانی) آن اختلافات بسیاری می‌یافتند. (۸۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»: آیا به معانی قرآن نمی اندیشند.

«اخْتِلَافًا كَثِيرًا»: اختلاف بسیاری، تناقض فراوانی.

تفسیر:

از جمله اتهامات که بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم توسط کفار وارد میشود اینست که: قرآن عظیم الشان را گویا شخص دیگری به او تعلیم داده است: «يُعَلِّمُهُ بَشَرًا» (نحل، 103) این آیه مبارکه در جواب آنان نازل شده و میفرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»: اینها را چه شده که در این کتاب إعجاز آور و این قرآن عجیب و شگفت انگیز تفکر نمی‌کنند تا اسراری را که مایه دهشت عقلشان است، ببینند. «وَ لَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (82)»: اگر قرآن از سوی کسانی غیر از خدای تعالی یعنی از جانب مخلوقات قاصر می‌بود، در آن تناقض و اختلاف بسیاری ملاحظه می‌کردند و در ترکیب آن خلل و در معانی آن اضطراب مشاهده می‌نمودند در حالی که قرآن کتابی محکم و هماهنگ است و این امر دلالت بر آن دارد که از جانب الله است.

باید یادآور شد که بیانات و نوشته های انسانها با گذشت زمان بخصوص در گذشت های سالهای طولانی تغییر، تکامل و احیاناً در آن تضاد به چشم می‌خورد. ولی قرآن عظیم الشان در طول 23 سال شرف نزول یافت، در شرایط و حوادث گوناگون جنگ و صلح، غربت و شهرت، قوت و ضعف، و در فراز و نشیب های زمان آن هم از زبان شخصی درس نخوانده، بدون هیچ گونه اختلاف و تناقض بیان شده، دلیل آن است که کلام الله متعال است، نه آموخته ی بشر.

خوانندگان محترم!

در آیه (83) موضوع مسابقه در انتشار اخبار و رویدادها، بدون سند قطعی توسط کفار.

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاعُوا بِهِ وَوَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٣﴾

و هنگامی که خبری (شایعه) درباره امن یا خوف (مسلمانان به منافقان) برسد (بدون تحقیق فوراً) آن را شایع می سازند، و اگر آن شایعات را (قبل از پخش نمودن) به پیغمبر یا به صاحبان امر (رأی) برمی گردانند البته آنانی که اهل فهم و درک و استنباط اند (نتیجه و حقیقت) آن خبر را می یابند، و اگر فضل الله و رحمت او بر شما نبود، البته جز اندکی از شما؛ پیروی شیطان را می کردید. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأمْن»: امن، صلح و پیروزی. «الخوف»: جنگ و شکست. «أداعوا» (ذیع): انتشار دادند، شایع کردند، فاش نمودند، پخش کردند. «ولو ردوه»: اگر آن خبر را إرجاع می دادند، اگر آن را باز می گردانند. «یستنبطونه» (نبط): آن را استنباط می کنند، به دست می آورند، می فهمند، استخراج می کنند.

تفسیر:

نشر و پخش اطلاعات سری و محرمانه و شایعات همیشه به مسلمانان ضربه زده است. نشر اخبار سری معمولاً از روی سادگی، انتقام، ضربه زدن، طمع مادی، خودنمایی و اظهار اطلاعات صورت می گیرد. دین مقدس اسلام به خاطر مهم بودن و خیاتی شمردن این موضوع، به این مسأله پرداخته و در این آیه مبارکه از افشای رازهای نظامی نکوهش بعمل آورده است، و تاکید داشته است که نشر و پخش اخبار پیروزی یا شکست را پیش از اطلاع مسئولین ضرر شایان داشته، و اگر هشدارها و عنایت های الهی نبود، مسلمانان بیشتر در این مسیر شیطانی (افشای سِر) قرار می گرفتند. طوری که در آیه مبارکه آمده است:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاعُوا بِهِ»: و هرگاه این منافقان خبری از اخبار پیروزی یا شکست و یا خیر و شر را بشنوند، فوراً آن را در بین مردم شایع می کنند و در هر جا درباره ی آن بحث و گفتگو می کنند و قبل از این که به حقیقت امر واقف شوند آن را بر ملا می سازند، و پخش آن برای مسلمانان باعث ضرر و زیان می شود. در حالی که چنین اخباری ایجاب آن را دارد تا فقط خواص بر آن اطلاع حاصل کنند. «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»: این عمل آن ها افشای اسرار مسلمانان است که موجب ضرر بسیاری می گردد و اگر این منافقان چنین اطلاعاتی را به پیامبر صلی الله علیه وسلم و یا به یاران بزرگ و اهل بصیرت وی ارجاع می دادند و آنرا از رساندن به اطلاع عموم مسلمانان و جهال نرسانند این امور نظر به مصلحتی بزرگ همچنان پنهان و پوشیده باقی می ماند و هیچگاه در این اطلاعات کسانی که شایستگی دانستن امور خطرناک را ندارند داخل نمی شود.

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (83)»: ای مؤمنان! اگر خدای تعالی بر شما با ارسال پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم منت نمی گذاشت تا شما را به سوی راه راست هدایت و رهنمایی کند حتماً از ابلیس اطاعت می کردید و او شما را به سرکشی امر و نسبت به انجام گناه در شما وسوسه ایجاد می نمود و شما را به سوی فحشا فرا می خواند و در این گیرودار بسیاری از شما به دنبال او می رفتید جز اهل تقوا، ایمان

و اعتصام به شریعت که حق تعالی آنان را از ارتکاب گناه باز داشته و با رحمت خود از گمراهی حفظ نموده است.

شان نزول آیه 83:

319- ک: مسلم از عمر بن خطاب (روایت کرده است: هنگامی که نبی اکرم (از همسرانش کناره گرفته بود من وارد مسجد شدم و ناگاه متوجه شدم که مردم در حال اندیشه اند و با سنگریزه زمین را می خراشند و می گویند: رسول الله صلی الله علیه وسلم همسران خود را طلاق داده است. پس من به در مسجد ایستادم و به آواز بلند گفتم: همسران خود را طلاق نداده است. طولی نکشید که آیه: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» نازل شد. و من این مسأله را درست استنباط کرده بودم. (صحیح است، مسلم 1479 از ابن عباس از عمر روایت کرده است.) (أسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

خوانندگان محترم!

در آیه (84) در باره تشویق در جهت پیکار و جهاد بحث بعمل آمده است.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ بِأَسَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٤﴾

در راه الله جنگ، تنها مسئول وظیفه خود هستی، و مؤمنان را (بر این کار) تشویق نما، امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی) و خداوند قدرتش بیشتر و مجازاتش دردناکتر است. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»: ای محمد! جز عهده دار و مسؤول شخص خود نیستی. «حرض»: تشویق کن، تشجیع کن، برانگیز. «عسی»: شاید، باشد که، تا این که. «أَنْ يَكْفِ»: که باز دارد، که منع کند. «بأساً»: توان و نیرو. «تَنْكِيلًا»: کیفر، مجازات، عذاب.

تفسیر:

«فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»: پس تو ای محمد صلی الله علیه وسلم به منظور اعتلای دین خدا جهاد کن! ولو تنها بمانی. هیچگاه به کسانی که از اشتراک در جهاد ابا آوردند، اهمیت نده! تو خود به جهاد بیرون شو و بر الله متعال توکل کن که تنها او برای تو کافی و بسنده است. این اوست که به زودی تو را پیروز می گرداند اگرچه تمام اهل زمین در برابر تو بایستند. اگر منافقان جهاد را ترک می کنند بر تو گناهی نیست، تو پیروزی! «وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ» و عاقبت از آن توست ولی تمام این ها تو را از این امر باز ندارد که مؤمنان را به منظور کسب اجر و پاداش، رستگاری و شهادت بر جهاد تشویق و ترغیب نمائی.

توضیح مختصر:

مفسران می نویسند: هنگامی که این آیه مبارکه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر هیچ کس با من نیاید من خود تنها به جهاد می روم! و فقط با هفتاد نفر به غرض جهاد به بدر صغری رفت که با ابوسفیان در آن باره در آخر غزوه احد پیمان بسته بود، الله در دل ابوسفیان و سایر کفار قریش خوف افگند، که از مقابله عاجز آمدند، و در

ایفای وعده دروغگو شدند؛ و خداوند متعال بر حسب ارشاد خویش کافران را از جنگ بازداشت، و پیامبر صلی الله علیه وسلم با همراهان خویش به سلامتی بازگشت. «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَ بِأَسِّ الَّذِينَ كَفَرُوا»: این وعده ایست از جانب خدا در مورد کم کردن شر آنان. کلمه (عسی) که در مورد الله متعال مفید قطعیت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعده او خواه‌نخواه انجام شدنی است. «وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا (84)»: خدای متعال نیروی تسلطش بیشتر است و مجازات و عذابش بزرگتر.

جنگ الله متعال و عذاب وی نسبت به جنگ کردن با کفار سخت‌تر است؛ هر که از جنگ با کفار و کشتن و کشته شدن می‌ترسد، خشم و عذاب الهی را چگونه تحمل می‌تواند؟! **خوانندگان محترم!**

پس از اینکه خداوند متعال، پیامبرش را برای پیکار و مبارزه با دشمن دین واداشت، اینک در آیات متبرکه (85 الی 87) نیز بیان می‌فرماید که: اگر آنان از در اطاعت تو در آیند و به راه راست باز آیند، خیر و برکت بی شماری به دست می‌آورند و تو نیز از آن خیر وافر بهره مند می‌شوی؛ زیرا در این راه، سعی بسیار مبذول داشته‌ای. بصورت کل محتوای این آیات متبرکه را آداب نیکوی تشکیل میدهد.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا ﴿٨٥﴾

هر کس شفاعت (سفارش) نیکی بکند، از آن سهمی می‌برد. و هر کس شفاعت بد (ناجائز) بکند، از آن سهمی می‌برد، و الله بر هر چیزی قادر است. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْفَعُ»: واسطه می‌شود، کمک می‌نماید، امری را حل و فصل می‌کند. «نصیب»: پاداش، بهره. «کفل»: بهره، مزد و نصیب، پاداش. «مقیتا»: مقتدر، توانا، چیره، نگهبان، آماده.

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی، خواندیم که هر کس مسئول کار خود است، ولی در این آیه مبارکه نقش دعوت و وساطت در کار نیک را، در بهره داشتن از مکافات و مجازات را بیان گرفته است.

«مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا»: هر کسی در راه خیر تلاشی انجام دهد و سبب حصول نفع و یا رسانیدن حقی به مستحق آن باشد و یا کمکی به مسکینی بنماید، یا با مظلومی در برابر ظالم ایستاده شود، چنین کسی بهره بزرگی از ثواب را در برابر عملکرد خود دریافت می‌دارد.

«وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا»: و برعکس اگر کسی که در مسیر باطل تلاش کند و حق را از صاحب حق باز دارد و مانع اعمال خیر شود و یا حدی از حدود را معطل قرار دهد، برای چنین کسی بهره‌ای بزرگ از گناه است و اوتعالی بر هر چیزی که اراده کند توان دارد.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا (85)»: او بر هر نفسی حسابگر است، او هر کسی را

مطابق عملش جزا می‌دهد، انسان خیر را پاداش مناسب و شرور را کیفری مناسب مطابق عدالت، علم و حکمت می‌دهد.

در حدیث شریف آمده است: «اشفعوا توجروا، ویقضی الله علی لسان نبیه ماشاء: شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، اما الله متعال هر چه را خواسته است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند».

شان نزول آیه مبارکه:

مجاهد بن جبیر در بیان شان نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یکدیگر نازل شد. برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه الله متعال و «شفاعت سیئه» را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه الله متعال تنها وسیله نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد. «تفسیر أنوار القرآن».

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

و هنگامی که کسی به شما تحیت و سلامی گوید جواب آنرا با کلمات بهتر از آن دهید یا (لا اقل) همانند آن، جواب گوئید، بی‌گمان الله حساب همه چیز را دارد. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُيِّتُمْ»: به شما سلام و درود گفته شد، شما را نوازش کرد. «تحیت»: دعای خیر، دعای خیر در صبحگان و شامگاهان. شریعت اسلام، تحیت المسلمین را «السلام علیکم» قرار داده است؛ یعنی، سلامت، امان، محبت. «حسیباً»: محاسب، حساب‌س.

مردم عرب، هنگام رسیدن به یکدیگر می‌گفتند: «حیاک الله؛ یعنی، خدا عمرت را زیاد کند! اسلام آن را به کلمه «سلام» مُبَدَّل ساخت. «فسلموا علی أنفسکم تحیه من عند الله مبارکه طیبه» [نور: 61]: به یکدیگر سلام کنید، سلام و درودی که پیش خدا مبارک و خوش و پاکیزه است. چنین درود و سلامی از معانی والا و ارزنده سرچشمه می‌گیرد که در دعای «طول عمر» دیده خواهد شد. مثلاً اگر به مردی شرور و بدکار بگوییم: خدا عمرت را زیاد کند. در واقع، علیه بندگان الهی، استمرار شرارت او را خواستار شده ایم... [- یونس/۱۰]، [- ابراهیم/۲۳]، [احزاب/۴۴]

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: که بر ما است تا رابطه‌ی عاطفی خود را با یکدیگر گرم‌تر کنیم. **تحیت**: طوری که در فوق هم یادآور شدیم سلام گفتن است. بعضی گفته‌اند: تحیت در این آیه مبارکه، دادن جواب عطسه زنده با گفتن: «یرحمک الله» است. یاران امام ابوحنیفه (رح) بر آنند که مراد از تحیت در اینجا هدیه دادن است، به دلیل این فرموده حق تعالی: (پس با تحیتی بهتر از آن جواب دهید). یعنی: هدیه بهتر از آنچه به شما داده‌اند، بدهید. و اگر مراد از «تحیت» سلام باشد، پس تحیت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلاً چون سلام‌دهنده گفت: «السلام علیکم»، جواب‌دهنده بگوید: «و علیکم السلام ورحمه الله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیت می‌افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحب و پیش‌دستی در سلام گفتن سنت است که در باره آن ترغیب فراوان آمده، اما دادن جواب سلام فرض است، به دلیل فرموده الله متعال: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»: هرگاه بر شما سلام

شد شما نیز سلام بگوئید. جواب سلام واجب است و زیادت بر آن نوعی فضل به شمار می‌رود. پس «وعلیکم السلام» برای کسی است که بگوید «السلام علیکم» در حالی که «وعلیکم السلام و رحمت الله» بهتر است.

باید گفت که: ندادن جواب سلام به‌طور کلی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم‌کردن جواب سلام از مقداری که سلام‌کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی (رض) آمده است: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام و رحمة الله». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک السلام و رحمة الله و برکاته». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته». رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک». آن شخص گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم».

ابن‌کثیر می‌گوید: «در این حدیث دلالتی است بر اینکه افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، مشروع نیست».

توضیحات مفیده:

محمد علاء الدین بن محمد امین عابدين الدمشقی الحنفی مؤلف کتاب الهدية العلائية بحث زیبایی را در باره سلام نگلخته است که مطالعه آنرا ضروری میدانم:

«سلام گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان‌که سلام گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب سلام عاجز می‌باشد نیز مکروه است، چون سلام دادن بر شخصی که مشغول خوردن غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خواننده نماز، خواننده قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فراداده است، تکرارکننده فقه در تدریس، کسی که مشغول حل و فصل دعاوی میان مردم است، کسی که در حالت مذاکره علم شرعی است، مؤذن، اقامت گوینده، مدرس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می‌گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می‌دهد، کسی که غیبت مردم را می‌کند، یا کبوتر پرواز می‌دهد، بر پیرمرد بنله‌گو، بر دروغگو، بر بیهوده کار، بر کسی که مردم را دشنام می‌دهد، یا به چهره دختران و زنان نامحرم می‌نگرد - تا آن‌گاه که به توبه اینان علم نداشته باشیم - همچنان سلام گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشرت است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی که در حمام است، مکروه می‌باشد».

باید دانست که در هر جایی که سلام گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و

دادن جواب «سلام علیکم» به سکون میم در «سلام» نیز واجب نیست. همچنان حنفیه می‌گویند: «انسان باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (86)»: خدا بندگان را بر تمام اعمالشان محاسبه می‌کند، اعم از اعمال و گناهان صغیره و کبیره.

از جمله در سلام گفتن و تحیت. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با همدیگر محبت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبت می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

از تحیت‌های بی‌جواب متاثر و نگران نباشید، که کسی جواب سلام و تحیات شما را ندهد، پرورگار با عظمت حساب آن را دارد، بناً ما نباید عواطف مردم را بی‌جواب بگذارید، زیرا خداوند به حساب حساب شما می‌رسد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (٨٧)

الله ذاتی است که هیچ معبودی (برحق) جز او نیست، البته در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست، شما را جمع می‌کند. و صادق‌تر از الله در سخن کیست. (٨٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا ريب فيه»: تردیدی در آن نیست، شکی ندارد. «أصدق»: راستگوتر. «حدیثاً»: سخن، گفتار.

تفسیر:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ»: قسم به کسی که خدا و معبودی جز او نیست که پروردگار شما همه‌تان را در روز رستاخیز بزرگ در روز برانگیخته‌شدن بعد از مرگ جمع می‌کند تا هر یکی را مطابق آنچه انجام داده جزا دهد و هر انسانی را بر اساس عملکردش محاسبه نماید. هیچ شکی در این روز نیست، این روز حتماً واقع می‌شود. واقعیت اینست که: قیامت روز جمع شدن همه برای حسابرسی است، پس باید در راه جلب رضای او کوشید و تنها او را پرستید.

« وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (87)»: هیچ‌کس راستگوتر از الله متعال و وفادارتر به وعده‌اش نیست چنانچه هیچ‌کس مانند الله در انفاذ وعده خود نمی‌باشد. سخنان الله متعال فیصله کن و عطایش فضل و عذابش عین عدالت و اوتعالی اهل و شایسته تمام خوبی‌هاست.

باید گفت که: این آیه، دو رکن اساسی دین؛ یعنی، اثبات توحید و خیردادن از بی‌همتایی در الوهیت را بر تمام هستی، محقق می‌کند: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» دوم این که: خدا برانگیخته شدن از خاک گور و پاداش و بادافره ی آخرت را با سوگند به خود، تأیید می‌کند و می‌فرماید: «لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ»: سوگند به یکتایی خدا روز قیامت همه ی شما برای پاداش و کیفر، زنده و گرد آورده می‌شوید.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (88 الی 91) در باره بیان احوال دوچهرگان، منافقان، حيله گر، دروغگو،

شعبده باز، مکار، و چگونگی رسوایی پلان های شوم آنان است که در جهت تکفیر مسلمانان و چگونگی برخورد با آنان بعمل می آورند.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهِ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾

شما را چه شده که درباره منافقین دو گروه شده اید؟ [گروهی شفیع و طرفدار، و گروهی مخالف و دشمن آنان] در حالیکه الله آنها را به سزای آنچه کرده اند، سرنگون ساخته است، آیا می خواهید کسی را که الله گمراه ساخته است هدایت شده یاد کنید؟ و حال آنکه هیچگاه برای کسی که الله او را گمراه ساخته راهی به سوی هدایت نخواهی یافت. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِتْنَتَيْنِ»: دو دسته، دو گروه. «أَرْكَسَهُمْ» (رکس): آنان را دگرگون کرده، سرنگون کرده است، نگونسار کرده است، به عقب برگشت داده، به سوی کفر بازگردانده است.

تفسیر:

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَتَيْنِ وَاللَّهِ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا»: برای برخورد با منافقان، قاطعیت و یکپارچگی لازم است طوری که می فرماید: ای مؤمنان! شما را چه شده که درباره منافقان به دو دسته تقسیم شده اید و بر این اساس گروهی می گوئید آن ها مسلمان اند و گروهی دیگر قایل به کفر آنها در حالی که خدای تعالی آنها را خوار و ذلیل و با کفر هلاک ساخته و به عقب عودت داده است، چون آنها کفر را پنهان داشته و در مسیرهای شیطان گام برداشتند. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: عامل سقوط انسان، اعمال خود اوست.

رکس: سرنگون ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اول آن به سوی آخر آن است. یعنی: به سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دار کفر است، در وادی کفر سرنگونشان ساخته است. بدین جهت، از مفاد آیه جواز کشتن آنان برمی آید. «تفسیر انوار القرآن»

«أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ»: آیا شما اراده دارید تا کسی را که الله متعال بر او گمراهی را نوشته هدایت کنید و یا کسی را که ذلیل شده رهیاب سازید؟

«وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (88)»: هرکس را که حق تعالی در حق او بدبختی و گمراهی را مقدر فرموده باشد هیچ راهی برای اصلاحش و هیچ وسیله ای برای هدایتش نیست؛ زیرا بصیرتش کور شده و نور آن از بین رفته است.

واقعاً هم وقتی پیمانہ گناه پر شود، قهر الهی بر فراز انسان بصورت حتمی آمدنی است. و باید گفت که همه ی عوامل در برابر قدرت الله متعال بی اثر می شوند.

ممکن است که از نص آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند متعال بر هرکس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی تواند هیچ راه روشنی را درپیش بگیرد. و این خود نشانه منافق است که همیشه در حال تحیر، جابجا کردن موضع گیری ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می برد.

مفسران در تفسیر جمله «فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»: آیه مبارکه می نویسند: کسی که طبق نظام قانونمند الهی بخاطر عملکردش از چرخ، و ارابه خارج شد، حتی تو که پیامبری راهی برای نجاتش نمی یابی.

شأن نزول آیه 88:

شیخان و راویان دیگر از زید پسر ثابت نقل می کنند: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به سوی غزوه «احد» بیرون رفت، در راه، منافقان از لشکر مسلمانان جدا شدند و به شهر بازگشتند. یاران پیامبر درباره ی اینها دو نظر بیان کردند: دسته ای گفتند: اینها باید کشته شوند، دسته ای دیگر گفتند: خیر! در این هنگام آیه ی «فما لكم في المنافقين»، نازل شد. این آیه چند سبب نزول دیگر هم دارد.

321- ک: سعید بن منصور و ابن ابوحاتم از (ابن) (لفظ «ابن» از «در المنثور» 2 /

340 و ابن کثیر 2 / 338 زیاد شد). سعد بن معاذ روایت کرده اند: رسول الله ﷺ خطاب به مسلمانان گفت: کیست که با من باشد و مرا یاری کند در برابر فردی که به من آزار می رساند و آنهایی را که در پی رنج و آزارمند در خانه خود جمع می کند، سعد بن معاذ گفت: ای رسول خدا! اگر این شخص از اوس باشد او را می کشم و اگر از برادران حزر ج ما باشد هر دستوری که بدهی فرمان برداریم. سعد بن عباده برخاست و گفت: ای ابن معاذ این سخن را از روی اطاعت و فرمان برداری از دستورات رسول خدا نگفتی، تو خوب می دانی که آن شخص از قوم تو نیست. اسید بن حضیر برخاست و گفت: ای ابن عباده خودت منافق هستی و منافقان را دوست داری، محمد بن مسلمه برخاست و گفت: ای مردم خاموش شوید، اینک رسول خدا در میان ماست، هرگونه فرمانی که از جانب او صادر شود، ما همان را اجرا خواهیم کرد. پس آیه: «فما لكم في المنافقين»، نازل شد.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾

آنان دوست دارند همان گونه که خود کافر شده اند، شما هم کافر شوید، تا [در کفر و ضلالت] با هم برابر و یکسان باشید. پس از آنها هیچ دوستی نگیرید، تا آن که (ایمان آورده) در راه الله هجرت کنند، پس اگر از ایمان و هجرت) اعراض نمودند، پس هر جایی آنها را یافتید، آنها را به اسارت بگیرید و بکشید، و از آنها (کسی را) دوست و مددگار خود مگیرید. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَدُّوا»: آرزو کرده اند، دوست داشته اند. «سَوَاءً»: برابر. همگون. «حَيْثُ»: هر کجا. «وَلِيًّا»: دوست، یار و یاور و معین. «نَصِيرًا»: مددکار، یاور.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: روش برخورد با اهل نفاق، دارای مراتبی است. اینگونه احکام شدید که در آیه مبارکه بیان یافته است، مربوط به منافقانی است که با مشرکان در توطئه ها علیه مسلمانان همکاری می کردند. طوریکه می فرماید:

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً»: این منافقان اراده دارند تا به هر وسیله ای شده شما را از دین تان برگردانند تا شما نیز مانند آن ها کافر و منافق شوید، یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر، در آرزوی کافر شدن مؤمنان به سر می برند.

«فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: وای بر شما اگر با آنان دوستی و اعتماد کنید مگر زمانی که با شما هجرت کنند و در راه الله جهاد و از پیامبر صلی الله

علیه وسلم پیروی نمایند، یعنی با هجرت، ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. بلی! الله متعال ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از اینکه در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعُدُّوهُمْ وَ أُفْتَلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»: اما اگر آن‌ها باز هم کفر و نفاق را برگزیدند و ایمان را رد کردند، ای مؤمنان بر شماست تا آن‌ها را در هر زمان و مکانی در سرزمین «حل» یا در «حرم»، آنها را یافتید در بند افکنید به قتل برسائید. یعنی منافقان کارشکن و توطئه‌گر، باید اعدام و سرکوب شوند و برای این کار، جامعه‌ی اسلامی قدرتمندی باید تشکیل داد.

«وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلیّاً وَ لَا نَصِیراً (89)»: در غیر آن و بر آن‌ها تکیه نکرده در هیچ امری کمک نگیرید. و با آنان رفاقت نورزید، و در کارها از آنها همیاری نجوید. حتی اگر دست دوستی و یاری را به سوی شما دراز کنند، آن را نپذیرید. یعنی بصورت کل باید گفت: هرگونه ارتباط قلبی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی با منافق در اسلام محکوم است.

البته این حکم درباره مردمی است که ادعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به دار حرب پیوستند، نه درباره منافقانی که با مؤمنان در مدینه یکجا ساکن بودند زیرا منافق در دار اسلام وضع خاص خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر اینکه نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی درباره منافقان خارج از دار اسلام، یا محیطه دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری دادن آنهاست. «تفسیر انوار القرآن»

شیوه برخورد با منافقین:

در قدم نخست باید همه سعی و تلاش بخرچ داده شود که: جامعه‌ی اسلامی از منافقان تصفیه شود و پیوند دوستی و علاقه با آنان قطع بعمل آید. بنابر اُمت اسلامی واجب است که به هر تیری که به طرف اسلام شلیک می‌شود جوابی در خور آن داده شود. کسانی که با تفکر و زبان با اسلام مبارزه می‌کنند، باید با دلایل عقلی درکنار دلایل شرعی پرده از بطلان عقایدشان برداشت. کسانی که از بُعد اقتصاد با اسلام مبارزه می‌کنند باید دفع شوند، حتی اگر امکانش بود همان گونه که آن‌ها با اسلام مبارزه می‌کنند ما هم به آن‌ها حمله کنیم و نشان دهیم که بهترین راه ثبات و رسیدن به قدرت اقتصادی عادلانه، راه اسلامی آن است. با کسانی که مسلحانه با اسلام می‌جنگند باید با اسلحه‌های متناسب با آن‌ها با ایشان جنگید. «الله تعالی می‌فرماید: [يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (73)] (ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آن‌ها سخت بگیر، جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است). «توبه/73».

واضح است که: جهاد با منافقان مانند: جهاد با کفار نیست، چرا که جهاد منافقان با علم و بیان است و جهاد کفار با شمشیر و تیر است.

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ

فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾

مگر آنانی که با قومی که بین شما و آنها پیمان است، پیوند (رابطه) دارند (نکشید)، یا آنانی که نزد شما بیایند در حالیکه سینه‌هایشان از جنگیدن با شما، یا از جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده است، و اگر الله می‌خواست آنها را بر شما مسلط می‌ساخت، باز حتماً با شما می‌جنگیدند، پس اگر آنها از جنگ با شما دوری جستند و با شما نجنگیدند و با شما پیشنهاد صلح کردند، پس الله برای شما راهی (قتال علیه) آنها را قرار نداده است. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَصِلُونَ»: می‌پیوندند، پیمان دارند. «مِيثَاقٌ»: پیمان استوار. «حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ»: سینه‌هایشان به تنگ آمد. «حَصِرَتْ»: تنگ شد. «اعْتَزَلُواكُمْ»: از شما دوری ورزیدند، کناره‌گیری کردند. «الْقَوَا»: افکندند. «القوا السلم»: طرح صلح و آشتی دادند، پیشنهاد صلح کردند. «السلم»: آشتی، صلح، تسلیم شدن، فرمان بردن.

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ»: مگر آنانی که به سوی قومی می‌روند که بین شما و آنها پیمان امنیت بسته شده که در این صورت نباید با آنها بجنگید، زیرا آنها تحت ولایت و سرپرستی کفار معاهد قرار دارند یعنی حکم آنها هم همانند حکم آنهاست که با آنان معاهده و پیمان بسته‌اید و نباید خونشان را ریخت.

برخی از مفسران گفته‌اند که: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نسبی است. این اولین صورت استثنای شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطه دار اسلام است.

اما صورت دوم:

«أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ»: یعنی همچنان کسانی که متحیر شده و در حرج و سختی شدید قرار گرفتند طوری که نه می‌توانند در کنار شما بر علیه قوم خود بجنگند و نه با قوم خود علیه شما. یعنی دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند.

ابن‌کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونه این گروه، جمعی از بنی‌هاشم بودند که در بدر با بی‌میلی با مشرکان همراه شدند - همچون حضرت عباس و دیگران - هم از این رو بود که در آن روز رسول الله صلی علیه السلام از کشتن، عباس (رض) منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته‌شود».

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطْنَاهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ»: از آثار مهر و لطف خدا است که شرّ آنها را از شما دفع کرده و اگر می‌خواست، آنها را تقویت کرده و به آنها جرأت می‌داد که با شما به جنگ برخیزند.

باید یادآور شد که: جهاد اسلام برای سلطه و تحمیل عقیده نیست، بلکه برای دفع شرّ و موانع است. پس اکنون که آنان از شما دست برداشته‌اند شما تعرّض بر آنان نکنید و اگر متعرّض شوید ممکن است خداوند به آنان نیرو دهد و شما را قلع و قمع نمایند.

«فَإِنْ اعْتَزَلُواكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (90)»: پس تا وقتی که آنان روشی مسالمت‌آمیز دارند و علیه شما نمی‌جنگند و شما از ناحیه آنها در امنیت قرار دارید نباید علیه آنها وارد جنگ شوید و برای شما چنین عملی مجاز و در آن رخصت نیست یعنی نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به اسارت درآوردن و چپاول اموالشان زیرا وارد شدن آنها از در تسلیم، مانع هر نوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار

را علیه آنان حرام ساخته است بر مسلمانان است به انگیزه‌های صلح‌طلبانه و تقاضای آتش بس، احترام بگذارید. چون در اسلام، صلح اصل است و جنگ، در صورت ضرورت مجوز دارد.

بنابر این خداوند متعال مسلمانان را از متعرض شدن به جنگ دو گروه زیر نهی فرموده است: گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند. گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره‌گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

شان نزول آیه 90:

323- ک: ابن ابوحاتم و ابن مردویه از حسن روایت کرده اند: از سراقه بن مالک مدلجی شنیدم: زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اهل بدر و احد غلبه یافت و اهالی اطراف مدینه به دین اسلام مشرف شدند، باخبر شدم که پیامبر می‌خواهد خالد بن ولید را به سوی قوم من، بنی مدلج، روانه کند. حضور پیامبر آمدم و گفتم: تو را به این همه نعمت قسم می‌دهم، شنیده‌ام می‌خواهی لشکری را به سوی قوم من اعزام کنی و با آنها بجنگی، اما من میل دارم که با آنها اینگونه پیمان بندی که اگر قریش اسلام را پذیرفت آن‌ها نیز اسلام بیاورند و اگر قریش به اسلام نگرود، درست نیست که قریش بر بنی مدلج چیره گردد. رسول الله صلی الله علیه وسلم دست خالد بن ولید را گرفت و گفت: با سراقه برو و طبق خواسته‌اش رفتار کن. سپس خالد (رض) با بنی مدلج صلح کرد و آن‌ها تعهد دادند که هیچگاه کسی را علیه رسول الله همراهی و کمک نکنند و هرگاه قریش اسلام را پذیرفت آن‌ها نیز مسلمان شوند. آنگاه «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» نازل شد. و تمام آن‌هایی که به بنی مدلج پیوستند شامل این معاهده گشتند.

324- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیه «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» در باره هلال بن عویمیر اسلمی، سراقه بن مالک مدلجی و بنی خذیمه (در نسخه‌ها «جذیمه» آمده ثبت از «زاد المسیر» 1 / 445 و تفسیر شوکانی 1 / 637). بن عامر بن عبد مناف نازل گردیده است (در تفسیر طبری 10077 از ابن جریج از عکرمة روایت شده و از ابن عباس نامبرده نشده است).

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزْلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذَوْهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٩١﴾

به زودی گروهی دیگری (از مشرکین) را خواهید یافت که می‌خواهند هم از ضرر شما در امن باشند و هم از (ضرر) قوم خود. و هرگاه به فتنه (قتال علیه مسلمانان) باز گردانیده شوند،

در آن سرنگون می‌شوند (در جنگ علیه مسلمانان سهم می‌گیرند)، پس اگر از جنگ با شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از جنگیدن با شما دست نگرفتند، پس در هر جایی که آنها را یافتید به اسارت بگیرید و آنها را بکشید، و این گروهی است که ما برای شما علیه آنها دلیل ظاهر (بر جواز قتل ایشان) قرار داده‌ایم.

(۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آخِرِينَ»: دیگران. «أَنْ يَأْمَنُوكُمْ»: این که از شما آسوده خاطر شوند. «وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ»: و

از قوم خود، مطمئن شوند و در امان بمانند.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران در شأن نزول این مبارکه فرموده اند که: گروهی از اهالی تهامه از رسول الله صلی الله علیه وسلم امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو در امان باشند، پس این مبارکه نازل شد.

تفسیر:

این آیه مبارکه راجع به يك دسته دیگر از منافقان بحث بعمل می آورد، آنانیکه می خواهند مسلمانان را خواب کنند و به مسلمین اطمینان می دهند و اظهار اسلام می کنند، سپس با کفار هم دست می شوند و با مسلمین می جنگند. قبل از همه باید گفت که: مسلمانان باید انواع دشمنان خود را شناخته، با هر يك برخوردی متناسب داشته باشند.

«سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ»: گروهی دیگر از منافقان، فریبکاری اند که به منظور دست یافتن به صلح و سلامتی نزد شما اظهار اسلام و ایمان می کنند، اما زمانی که نزد قوم خود بروند ضمن کمک به آنها اظهار بودن با آنان را می نمایند.

این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، اما در نیت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هردو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفارند، در حالی که گروه اول در موضع گیری بی طرفانه خویش صادق بودند.

مفسر ابوسعود (رض) می فرماید: آنها جمعی از قبایل «أسد و غطفان» بودند، که وقتی به مدینه می آمدند، به مسلمانان پیمان و قول می دادند و خاطر مسلمانان را آسوده می کردند، و وقتی نزد قوم خود بر می گشتند، کافر می شدند و برای این که دل قوم خود را بدست آورند از عهد و پیمان خود منصرف می شدند.

«كُلُّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا»: و هرگاه از آنان خواسته شود تا با مسلمانان بجنگند در این راه سعی و تلاش فراوان می کنند و به تحریک مردم می پردازند حق تعالی قلب های آنان را متحول ساخته از این روی به فتنه و فساد ادامه دادند، میگویند که: عقربهی روح منافقان به سوی کفر است و با مساعد دیدن زمینه و فرصت، در آن فرو می روند.

«فَإِنْ لَمْ يَعْتَزْلُوكُمْ وَ يُقْفُوا إِلَيْكُمْ أَسَلَّمْ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ»: پس اگر از شما دست برداشته و تعرض بر شما را کنار نگذاشتند و در مقابل شما تسلیم و مطیع نشدند، «فَخَذَوْهُمْ وَ أَقْتَلَوْهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ»: در چنین حالی هرجایی که آنان را یافتید بکشید و با شمشیرهای تان آنها را بدروید و طبیعی است که در چنین حالی برای شما در کشتار آنها عذری معقول و دلیلی روشن و قاطع وجود دارد، «وَ أُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِيناً (91)»: زیرا آنها به شما خیانت نموده راه نفاق را در پیش گرفتند و از جمله بدترین دشمنان شما به شمار می آیند.

غدر و خیانتشان را دلیل و بهانه ی آشکاری برای شما قرار دادیم که آنها را به اسارت در آورید یا به قتل برسانید.

خواننده گرامی!

طوری که مطالعه فرمودید در آیه (91) گروهی از منافقان را به معرفی گرفته است که: راه نیرنگ، فریب، خدعه، حيله و تزویری را در پیش گرفته بودند؛ طوری که در فوق هم یادآوری شدیم مانند: طایفه ی بنی اسد و طایفه ی غطفان. آنها وقتی به مدینه می رفتند، اظهار مسلمانی می کردند؛ ولی زمانی که پیش قوم خود بازمی گشتند، دوباره به کفر می گرایدند و پیمان را می شکستند که به فرمان الله جنگ با آنان رو است. (بقره آیه 14). به طور خلاصه، مردم آن عصر از سه گروه تشکیل شده بودند:

- 1 - گروهی سلیم الفطره و در تدبیر و اندیشه، پایدار و راست کردار بودند، به سوی ایمان به خدا می شتافتند و به نور اسلام پیوستند.
- 2 - گروهی آشتی خواه و صلح جو بودند و بی طرفی و کناره گیری را ترجیح می دادند که نه با مشرکان باشند و نه با مسلمانان. بلی! این گروه - چون بنی مدلج - زیر نظر رؤسا و سرانشان به سر می بردند.
- 3 - گروه سوم در گمراهی و شرک پیشرو و برای کیش و آیین پیشینیان کفرپیشه و ستیزه گر، محافظ و نگهبان بودند که به تعبیر قرآن «مُحَارِب» به شمار می رفتند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه قبلی موضوعات متعلق روا بودن جنگ با منافقان و با آنان که هم پیمان مسلمانانند؛ ولی به آنان خیانت می ورزند و پیمان می شکنند و به دشمن مسلمانان کمک می کنند؛ به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (92 الی 93) تو ضیحات را در باره حکم قتل خطا و عمد خواه از مؤمنان سر زند یا از سوی آنان که پیمان بسته اند یا از اهل ذمه روی دهد به بیان میگیرد.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾

و برای هیچ مؤمنی شایسته (جائز) نیست که مؤمن دیگری را بکشد، مگر اینکه به خطا (به غیر قصد باشد)، و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد، پس بر او (لازم) است که برده مؤمنی را آزاد کند، و به ورثه مقتول دیت بسپارد، مگر اینکه (اولیای مقتول) صدقه (معاف) کنند، پس اگر مقتول از گروه دشمن شما باشد (و لیکن خودش) مسلمان است، پس بر او (قاتل لازم) است که یک برده مسلمان را آزاد کند، و اگر (مقتول) از قومی باشد که میان شما و آنها عهدی است، پس باید به خانواده وی (مقتول) دیت سپرده شود و برده مؤمنی را آزاد کند، و اگر برده نیافت، پس بر او (لازم) است که دو ماه روزه پی در پی بگیرد، (این کفار) بخاطر (قبولیت) توبه (قاتل) از جانب الله می باشد، و الله دانای باحکمت است. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطَاً»: اشتباه، خطاء، بدون قصد. «تَحْرِيرُ» تحریر (حر): آزاد کردن. «رَقَبَةً»: گردن، چون در گرو کسی دیگرست. در این جا؛ یعنی، بنده، برده. «دِيَّةً»: خون بها. «مُسَلَّمَةٌ»:

پذیرفته شده، پرداخت شده، قطعی، تحویل داده شده. «أَنْ يَصَدَّقُوا» (صدق): این که در گذرند، تصدق کنند. «شَهْرَيْنِ»: دو ماه قمری. مُتَتَابِعَيْنِ: پیاپی بدون فاصله.

تفسیر:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً»: برای هیچ مؤمنی سزاوار نیست که مؤمن دیگری را بقتل برساند؛ مگر به طریق خطا و اشتباه؛ زیرا ایمان وی را از چنین کاری تعدی و تجاوز بازمی‌دارد.

در حدیث شریف آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی الله متعال و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس در برابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی که ترک‌کننده دین خویش و جداشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیت حق اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار بر عهده زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد.

«وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا»: قبل از همه باید گفت که: مؤمن، جایز الخطاست، باید مواظب و احتیاط لازمی را بکار گیرد. ولی اگر باز هم کسی بنا بر خطا و اشتباه و بدون قصد مرتکب قتل شد بر او لازم است تا برده‌ای را از ذلت بردگی برهاند و آزادش کند؛ زیرا آزاد سازی برده مانند زنده ساختن است و در کنار این، باید دینی را نیز به اهل مقتول بپردازد مگر اینکه اهل مقتول این دیت را بخشند که در چنین حالی دیت ساقط می‌گردد. توجه بفرماید: احترام نفس مسلمان تا حدی است که از قتل خطایی هم نمی‌توان به آسانی گذشت.

باید یادآور شد که: حکمت در آزاد کردن برده مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج ساخته، لذا بر او لازم است تا جان مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی اش از قید بردگی، همچون زنده کردن وی است. این واجب اول بر عهده وی می‌باشد؛ «و» واجب دوم این است که: «به اهل او دیه پرداخت کند» دیه: مالی است که به عنوان خون‌بهای مقتول به ورثه وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثه مقتول است. (تفصیل در این مورد را میتوان در کتب معتبر فقهی مطالعه فرماید).

شارع بر کسی که مرتکب قتل خطاء می‌شود دو امر را واجب کرده است:

- 1 - کفاره که عبارت است از آزاد کردن برده ی مؤمن.
 - 2 - دیه (خون بها) که عبارت است از یکصد شتر که بر «عاقله» واجب است.
- در نزد احناف، جنس دیه به حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیه در قتل خطاء بر «عاقله قاتل» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «عاقله» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی - یعنی عصبه وی هستند - ولی در نزد احناف، «عاقله» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتل‌اند، آن‌گونه که عمر (رض) این دیوان را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت

دیه ناتوان شد، دیه مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانه دولت) پرداخت می‌شود. «تفسیر انوار القرآن».

«فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»: و اگر مقتول در زمره کفار محارب بود، بر قاتل لازم است تا فقط برده مؤمنی را آزاد کند بدون اینکه دیتی به اهل آن بپردازد؛ زیرا اهل مقتول از این دیت در جنگ با مسلمانان استفاده می‌کنند. «وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»: و اگر مقتول از جمله کفاری بود که بین آن‌ها و مسلمانان عهد و پیمان بود در چنین حالی بر قاتل لازم است تا ضمن آزاد سازی برده، دیت او را نیز به اهلش بپردازد. باید گفت که: تسلیم دیه، مشروط به درخواست خانواده مقتول نیست، بلکه وظیفه‌ی قاتل پرداخت آن است. یعنی: پرداخت دیه به هر حال برای ورثه مقتول واجب است، مگر اینکه آنان این دیه را بر خانواده قاتل ببخشند. در حالات هیجانی هم، عواطف و رحم نباید فراموش شود و عفو از خطاکار، در ذات خود يك صدقه‌ی پسندیده است. ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه این بخشش را - به جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن - صدقه نامید.

«فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ»: و اگر کسی توان آزادسازی برده را نداشت باید که دوماه پی‌درپی روزه بگیرد و با این روزه به تزکیه نفس خویش بپردازد و او را از کارهای زشت باز دارد و در عین زمان که دچار انکسار و فرو تنی شده باید توبه و استغفار نماید.

دین مقدس اسلام، به بعد ایمانی افراد تکیه دارد. آزاد کردن برده و پرداخت دیه، دیدنی است، ولی روزه گرفتن، دیدنی نیست و به این وسیله، انسان وجدان دینی و اخلاقی خود را جریمه می‌کند.

تعبیر قرآنی: «فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ» (هرکس برده‌ای نیافت)، مظهری از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقت چنان بالاست که همه زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده - همچون عصر و زمان ما.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (92)»: الله متعال بر تمام آنچه بندگان پنهان می‌دارند آگاه است او بر تمام اعمال‌شان اطلاع دارد و در آنچه به عنوان آزاد سازی برده و دیت و ترتیب کفاره مشروع ساخته حکمت دارد. این‌ها همه از الطاف الهی است، قوانین الهی، بر اساس علم و حکمت و با ملاحظه‌ی همه‌ی جوانب مسأله است.

توضیح ضروری و مختصر:

مجازات قتل خطاء یا غیر عمد دو چیز است:

- 1 - آزاد کردن برده ای مؤمن که به منزله ی جان بخشی به برده است.
- 2 - پرداخت خون بها (دیه) به ورثه ی مقتول، به منظور زدودن دشمنی و کینه توزی. اگر برده دست نداد، باید قاتل دو ماه پیاپی روزه بدارد. اگر مریضی یا عادت ماهانه [ی زن] یا هر گونه عذر شرعی مورد پسند، پیاپی بودن روزه را بر هم زد؛ بقیه ی روزه را تا تکمیل شدن آن دو ماه ادامه دهد و کارش بلامانع است.

آزاد کردن برده ی مؤمن یا دو ماه روزه گرفتن، به عنوان کفاره ی قتل واجب و حق الله است. و پرداخت خونبها نیز حق الناس نام دارد و زمانی قاتل از گناه قتل می رهد که هر

دو را به خوبی - به جای آورده باشد.

اسباب نزول آیه 92:

326- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: حارث بن یزید از قبيلة بنی عامر بن لؤیی با ابوجهل، مدتی عیاش بن ابوریعه [برادر مادری ابوجهل که اسلام آورد و به دیار هجرت شتافت مادرش سوگند یاد کرد که تا پسرش برنگردد نه غذا می‌خورد و نه آب می‌نوشد و نه در زیر سقف می‌نشیند، ابوجهل و حارث خود را به عیاش رساندند و به حيله و نیرنگ دست‌ها و پاهای او را بستند و هرکدام صد درّه (شلاقش) زدند عیاش به حارث گفت: این برادرم است تو کیستی؟ به خدا قسم! اگر تنها یافتمت می‌کشمت] (روائع البیان تفسیر آیات احکام، محمد علی صابونی، ج 1، ص 495). را شکنجه می‌کردند. اندک زمانی به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت کرد و ناگهان عیاش در حره با او روبرو شد و به گمان این که هنوز اسلام نیاورده است، او را با شمشیر کشت. سپس عیاش حضور نبی کریم آمد و از جریان آگاهش ساخت. در این باره آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً» نازل شد (طبری 10079 از عکرمه به قسم مرسل روایت کرده است).

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾

و هرکس که مؤمنی را قصد (بدون هیچ سببی که موجب قتل باشد) بکشد، پس سزای او دوزخ است، که همیشه در آن می‌باشد و مورد غضب الله قرار می‌گیرد، و الله او را لعنت می‌کند، و برای او عذاب بس بزرگی را آماده کرده است. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُتَعَمِّدًا»: از روی قصد و عمد. «مُتَعَمِّدٌ»: کسی که کار را دانسته و از روی عمد انجام می‌دهد. «عَتَادٌ»: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن. «أَعَدَّ»: آماده کرده است.

تفسیر:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا»: و هر کسی شخصی مؤمنی را به طور عمد و قصد بکشد و نیز بداند او مؤمن و مسلمان است، جزای چنین کسی این است که در آتش دوزخ ماندگار باشد.

در نزد جمهور این کیفر بر حالتی حمل می‌شود که قاتل، قتل مؤمن را حلال بداند، و همان طور که ابن عباس گفته است در صورت حلال دانستن قتل مؤمن کافر می‌شود. (به تفصیل حکم قتل در بحر 326/3 و مختصر ابن کثیر 422/1 مراجعه کنید).

یا مراد از خلود آن است که تا مدت طویل در جهنم می‌ماند؛ یا این شخص سزاوار چنین جزاست، اما الله متعال مالک و مقتدر است؛ هرچه خواهد کند؛ و الله أعلم.

«وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (93)»: و به سوی قهر، غضب الهی بازگردد چون کار بسیار بد و جرمی بسیار زشت مرتکب شده و بر او لعنت خداست که براساس آن او را رحمت خود طرد می‌کند و از عفو و رضوان خود دور می‌نمایند و برای او عذابی دردناک و سزا مناسب عملکرد زشتش آماده نموده؛ زیرا او انسان معصومی را کشته است.

در حدیثی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرمود: «همانا زوال دنیا در پیشگاه خدا از کشتن مردی مسلمان آسان‌تر است».

نشانه قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل‌کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سم و امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه‌کار شد، سزاوار این مجازات نیست. اما باید دانست که در توبه قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیه بپردازد - چنانچه قصاص واجب نبود - در صورتی که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کل دیه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقله قاتل متحمل دیه قتل نبوده بلکه دیه به مال خود وی تعلق می‌گیرد.

اما اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که‌دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیالاید جزم نمود، بی‌آن که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبه وی یقین قاطع نداریم، ولی الله متعال ارحم الراحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه‌که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هرچند که در این آیه کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفاره‌ای ذکر نشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکر شده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان‌که ابن عباس (رض) نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به‌دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم: «اولین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیه خونهاست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «قطعاً نابودی دنیا در نزد خدا، آسان‌تر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمان‌ها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گردآیند، بی‌گمان خداوند همه را بر روهایشان در آتش می‌افکند». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «هرکس بر کشتن مسلمانی یاری نماید - هرچند با بخشی از یک کلمه - روز قیامت در حالی می‌آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

اما جمهور فقها بر آنند که توبه قاتل عمد پذیرفته می‌شود. مراد از جاودانه ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ‌کردن وی به مدت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا ص به تواتر احادیثی نقل شده است که مفاد همه آنها این است: «هرکس در قلبش کمترین ذره‌ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می‌شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته‌اند: «در قتل عمد سه حق است: حق الله متعال، حق مقتول و حق اولیای دم. اما حق اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا قصاصش کنند یا از وی دیه بگیرند، همچنان می‌توانند او را عفو کنند. و حق خداوند ا به توبه ساقط می‌شود - چنانچه خدای لاً آن توبه را بپذیرد. اما حق مقتول به روز قیامت باقی می‌ماند، که یا خدای لاً او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند». (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»)

مجازات قتل عمد:

مجازات قتل عمد، که قاتل به خاطر ایمان مقتول او را از پای در آورد، در شأن شخص مؤمن نیست که به عمد خون همکیش و برادر مؤمن خود را بریزد؛ زیرا ریختن خون مؤمن، منافی ایمان به خدا و عقیده ی پاک است و موجب خوار و سبک شمردن فرمان و حکم او می‌گردد و این کار ناپسند، تا این حد سنگین و ننگین است که آن را هم ردیف

شرك به شمار آورده اند تا جایی که ابن عباس می گوید: این جنایت توبه ای ندارد (!)، یعنی توبه ی قاتل عمد، که قتل را حلال بداند، مردود است؛ اما برخی از مفسران به آیه ی زیر استناد کرده اند که میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [نساء/ 48 و 116] و امیدوارند که آمرزش پروردگار، قاتل توبه کار را دربر گیرد. در ضمن، خلود را به معنای زمانی طولانی تعبیر کرده اند. [في ظلال القرآن، منار و...]

یادداشت توضیحی:

قتل عمد در نظر اسلام از بزرگترین گناهان به شمار می آید، از این رو مجازات آن بی نهایت غلیظ و سخت است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: (هرکس حتی با نیم کلمه در کشتن مؤمنی کمک نماید، روز قیامت وقتی در حشر حاضر می شود بر پیشانیاش نوشته شده است: از رحمت خدا بی بهره است. (ابن ماجه آن را اخراج کرده است). و نیز در حدیث آمده است: (از بین رفتن دنیا نزد خدا از کشته شدن یک نفر مؤمن آسان تر است. (بیهقی آن را اخراج کرده است). به همین جهت ابن عباس فتوی داده است که توبه ی قاتل پذیرفته نمی شود. أعاذنا الله من ذلك.

شان نزول آیه 93:

330- ابن جریر از طریق ابن جریج از عکرمة روایت کرده است: مردی از أنصار برادر مقیس بن صبابه را کُشت، نبی کریم خونبهایش را به مُقَیس پرداخت و او هم قبول کرد، ولی مقیس روزی به طور ناگهانی به قاتل برادرش حمله کرد و او را کشت. نبی کریم وقتی از جریان باخبر شد، گفت: در حرم و بیرون حرم هیچ جا امانش نمی‌دهم. مقیس در روز فتح مکه کشته شد. آیه: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا... در باره او نازل گردیده‌است. (طبری 10191 از این طریق روایت کرده و واحدی 344 به کلبی از ابوصالح از ابن عباس نسبت داده)

خوانندگان محترم!

در آیه متبرکه (94) در باره علاقه نشان دادن به صلح و تأمل و اندیشه در احکام بحث بعمل آمده است.

بعد از اینک در آیات قبلی حکم قتل غیر عمد و قتل عمد به بیان گرفته شد، این آیه هم نوعی از انواع قتل غیر عمد را - به دلیل شتاب ورزیدن در حکم به نامسلمانی شخص - بیان می کند و در این راستا هشدار می دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

ای اهل ایمان! هنگامی که در راه الله (برای جهاد) سفر کردید، پس به درستی تحقیق کنید (تا کافر را از مسلمان تشخیص دهید) و به کسی که به شما (کلمه) اسلام را تقدیم کرد، نگوید تو مؤمن نیستی (و قتل تو رواست) تا به وسیله آن (کشتن مؤمن)، متاع زندگانی دنیا (مال غنیمت) را بدست آرید، و نزد الله غنیمت‌های بسیار است، شما نیز پیش از آن (اسلام) همانطور بودید، پس الله بر شما احسان کرد (که مسلمان شدید)، پس به درستی تحقیق (پرس و جو) کنید، بی‌گمان الله به آنچه می‌کنید آگاه است. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبْتُمْ»: زدید، به سفر رفتید. «تَبَيَّنُوا»: تحقیق کنید، روشن نمایید، شتاب نکنید.
 «السَّلَام»: تحیت، درود، تسلیم شدن. «تَبَتُّغُونَ»: می جوئید، می خواهید. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: متاع، کالای ناچیز و فناپذیر دنیا. «مَعَانِمٌ»: جمع مغنم، غنیمتها. «كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ»: قبلاً خودتان اینگونه بودید که: به مجرد گفتن شهادت، خون و اموالتان مصون می ماند. «خَبِيرًا»: آگاه، باخبر.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه به سوی جهاد در راه الله بیرون رفتید باید درباره کسی که با او می‌جنگید تحرّی و جستجو کنید و بر شماسست تا در خصوص آن‌ها تحقیق کنید و دلیل قاطع بیابید و در قتل عجله به خرج ندهید تا مؤمن و کافر برایتان به طور یقین مشخص و معلوم شود.
 «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»: به کسی که بر شما سلام می‌کند، نگوئید مؤمن نیستی و این سخن را به خاطر بیم و هراس از مرگ به زبان آورده‌ای، آنگاه او را به قتل برسانید. به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما «السَّلَامَ علیکم» گفته، نگوئید که تو مسلمان نیستی.

قابل تذکر است که: ما مأمور به ظاهر هستیم، نه درون اشخاص، اگر گفتارشان را نمی‌پذیریم، نباید به صورت فوری به رد آن فیصله و اقدام کنیم. متوجه باید بود همانطوریکه ادعا دلیل می‌خواهد، رد مطلب نیز دلیل می‌خواهد.
 «تَبَتُّغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: و در چنین حالی هدفی دنیائی را دنبال می‌کنید، تا از این طریق به غنیمت دست یابید و سلاح و مالش را بگیرید، یعنی این عمل شما ناشی از اشتباهی غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی‌که این غنیمت چیزی جز بهره فانی دنیای دون نیست.
 ما باید در جنگ‌ها، اهداف مادی را کنار بگذاریم بلکه کوشش بعمل آریم تا قداست جهاد را با غنیمت طلبی خدشه دارد نسازیم.
 باید گفت که: هدف از جهاد، پیوستن دیگران به اسلام است، نه کسب غنائم. پس به خاطر غنائم، دیگران را نباید متهم به بی‌دینی کنیم.
 «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ»: و آنچه خداوند برای شما در آخرت از اجر و پاداش نیکو و جایگاه دائمی آماده نموده از تمام بهره دنیا بهتر است.
 نزد الله متعال بهتر از آن موجود است، همانا مکافات فراوان و نعمت‌های بی حد که برایتان مهیا نموده است.

«كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»: و یاد آورید زمانی را که شما پیش از اینکه مسلمان شوید، شما هم در چنین حالی و وضعیتی در دوران کفر قرار داشتید پس سپاس خدایی که شما را هدایت نموده بر جای آورید و حال و وضعیت این شخص را به حال خویش در گذشته مقایسه کنید، چنین تعاملی را به تحقیق بیشتر و امی‌دارد.
 «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (94)»: خدا از اعمال شما آگاه است و مکافات آن را به شما می‌دهد. شما را در برابر اعمال‌تان مؤاخذه خواهد کرد. سعیدبن جبیر (رض) می‌گوید:
 «این جمله، تهدید و هشدار است». از فحوای این آیه مبارکه می‌فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می‌جنگند،

اما مسلمانان برای برتری کلمه‌الله.

شان نزول آیه 94:

331- بخاری، ترمذی، حاکم و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: مردی از بنی سلیم در حالی که رمه گوسفندان خود را به راه می‌برد از کنار جماعتی از أصحاب گذشت و بر آن‌ها سلام داد. برخی از آن‌ها گفتند: سلام او از مسلمانی نبود تنها برای نجات جان خویش این کار را کرد. پس بر او حمله‌ور شدند و به قتلش رساندند و گوسفندانش را نزد رسول الله آوردند. در این باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ...» نازل شد (صحیح است، ترمذی 3030، احمد 1 / 229 و 272 و 324، طبری 10222، طبرانی 11731، حاکم 2 / 235، بیهقی 9 / 115، واحدی در اسباب نزول 346 از چندین طریق از عکرمه روایت کرده اند. این حدیث را حاکم صحیح می‌داند و ذهبی نیز با آن موافق است. ترمذی می‌گوید: این حدیث است. بخاری 4591، مسلم 3025، ابوداود 3979، طبری 10219 - 10221، واحدی 345 و بیهقی 9 / 115 از چند طریق از سفیان بن عینه از عمرو بن دینار از عطاء از ابن عباس به این معنی روایت کرده اند.)

332- بزار از وجه دیگر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: پیامبر لشکری را که مقدار نیز در بین آن‌ها بود به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد. وقتی به آن دیار رسیدند، دریافتند که تمام آن‌ها گریخته اند و تنها یک نفر با ثروت فراوان به جا مانده است. او گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله: گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه.» اما مقدار او را کشت. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: فردای قیامت در برابر «لا إله إلا الله» چه می‌گویی؟ بنابراین، الله متعال این آیه را نازل کرد (حسن است، بزار 2202 و طبرانی در معجم کبیر روایت کرده اند، اسناد آن حسن است، هیثمی در مجمع الزوائد 7 / 8 می‌گوید: «این را بزار روایت کرده اسناد آن جيد است»، بین این دو حدیث بعدی جمع ممکن است که هر کدام حادثه جداگانه باشد.)

333- احمد و طبرانی و دیگران از عبدالله بن ابوحرد اسلمی روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ما را با جمعی از مسلمانان که ابوقتاده و محلم بن جثامه هم در میان آنان بودند فرستاد. عامر بن اضبط اشجعی از کنار ما گذشت و سلام داد. محلم بر او حمله‌ور شد و او را کشت. هنگامی که نزد پیامبر (آمدیم و از ماجرا آگاهش ساختیم. در خصوص ما آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» نازل گردید (حسن است، احمد 6 / 11، طبری 5 / 140، بیهقی در «دلایل» 4 / 305 و واحدی 349 از ابوحرد از پدرش روایت کرده اند، اسناد آن حسن است.)

خواننده محترم!

مبحث و موضوع این آیه در مورد ضرورت تحقیق و بررسی در احکام قتل و شتاب نکردن در کشتن، منحصر شده است. و این که گفتن شهادتین در ظاهر برای مسلمانی شخص کفایت می‌کند و به کشف درون دل نیاز نیست و آن، کار خداست و بس. این آیه به مسلمانان صدر اسلام هشدار داد که در جنگ با دشمن اگر در مسلمانی کسی تردید کردید، در صدور حکم، علیه او شتاب نورزید، همه ی جوانب را نیک بسنجید. اگر بر شما سلام کرد، نشان مسلمانی اوست و تعرض به او نارواست؛ هر چند در نفس الامر غیر آن باشد. او را از پای در نیاورید، گفتار ظاهرش را بنگرید و به آن حکم کنید.

بدانید که: گنجینه های متاع بی پایان و ماندنی نزد پروردگار است، متاع دنیا پایدار نیست. پس، بدون واری و تحقیق دست به شمشیر نزنید و خون کس را نریزید. پس آن مورد از قتل که در هنگام رفتن مجاهدان برای جهاد در سرزمین مشرکان که در همان آغاز اسلام روی داد از نوع قتل غیر عمد بوده است؛ زیرا در آن هنگام هیچ جایی از سرزمین عرب و در میان قبایل مختلف آن از وجود افرادی مسلمان یا آنان که میل به مسلمانی داشتند و در صدد فرصتی بودند که روزی به مسلمانان بپیوندند؛ خالی نبوده است. بنابراین اگر در سر راه مجاهدان، کسی اظهار مسلمانی کرده باشد؛ ولی آنان به سخنش اعتماد و باور نداشته اند، ریختن خونس قتل غیر عمد به شمار می آید؛ زیرا ممکن است یکی از همان مسلمانانی بوده باشد که در سرزمین کفر می زیسته است.

یادداشت: دلیل غیر عمد بودن چنین قتلی، بدین قرار است:

الف: مجاهدان راه اسلام، سخن شخص را به سبب بودنش در میان اهل کفر و شبهه ی تقیه کردنش از آنان نپذیرفته و بنابه کافر بودنش، حکم قتل او را صادر کرده بودند.

ب: چون در گوشه و کنار سرزمین کفر، مسلمانانی یا کسانی بوده که علاقه ی مسلمانی در نهانخانه ی دل داشته اند، از این رو، ممکن است آن شخص از زمره ی آن کسان بوده باشد؛ هر چند آن سربیه او را باور نداشتند.

لازم به ذکر است که پس از نزول این آیه (۹۴)، چنین رویدادی قتل عمد محسوب می گردد و باید این گونه موارد - به روشنی - تحقیق و بررسی شود. پس خداوند، کردار و روش زمان جاهلیت را به مؤمنان یاد آور می شود و بر آنان منت می نهد که دل‌هایشان را از آلودگیهای جاهلیت زدوده، اهدافشان را بلندمرتبه گردانیده و قوانین و نظم و نظامی ارزنده و هدفمند برایشان قرار داده است، تا همچون دوران جاهلیت؛ به منظور به دست آوردن کالای بی بهای دنیا به جهاد نپردازند و پیکار نکنند و حرص و آز غنیمت، آنان را به شتاب ورزیدن در حکم و اندارد؛ زیرا خون شخص مسلم، گرامی و محترم است و نباید ریخته شود. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی، الله متعال، مؤمنان را به خاطر قتل غیر عمد که توسط عده ای از مجاهدان روی به وقوع پیوسته بود، نکوهش بعمل آمد. اینک در آیات (95 الی 96) از برتری جهاد در راه الله و امتیاز مجاهدان در برابر خانه نشینان، بحث بعمل می آید و با جمله ی « **غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ** » نابینایی چون ابن ام مکتوم را از خانه نشینان جدا می سازد.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

آن گروه از مؤمنانی که بدون مریضی جسمی [و نقص مالی، و عذر دیگر، از رفتن به جهاد خودداری کردند و] در خانه نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با اموال و جان هایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند. خدا کسانی را که با اموال و جان هایشان جهاد می کنند به مقام و مرتبه ای بزرگ بر خانه نشینان برتری بخشیده است. و هر یک [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] و عده پاداش نیک داده، و (لیکن) الله جهادکنندگان را بر خانه نشینان [بی عذر] به ثوابی بزرگ برتری داده است. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَاعِدُونَ»: جمع قاعد، خانه نشینان، نشستگان. «أُولِي الضَّرَرِ»: زیان دیدگان، مریضان، دردمندان، کوران، لنگان، از کار افتادگان. «الْحُسْنَى»: بهشت، پاداش نیکو.

تفسیر:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ»: امکان ندارد در اجر و پاداش، دو گروه باهم مساوی باشند یکی مؤمنانی که از اشتراک در جهاد بدون عذر سر باز زدند و دیگری مؤمنانی که نظر به عذرهای معقول مانند: کوری، لنگی، مریضی و از این قبیل از اشتراک در جهاد خودداری نمودند. ابن عباس فرموده است: آنها عبارتند از کسانی که از رفتن به غزوه بدر سر زدند و آنان که به جهاد رفتند. وقتی آیه نازل شد «ابن ام مکتوم» برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا برای من رخصتی هست؟ به خدا قسم اگر می توانستم به جهاد می رفتم. آنگاه خداوند متعال آیه ی «غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» را نازل کرد.

أهل ضرر:

أهل معاذیر آند که عذرهایی چون بیماری، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی ای را پشت سر نگذاشته اید، مگر اینکه با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! در حالی که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را باز داشته است.»

«فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً»: خدا مجاهدانی را که اموال و نفس خود به خدا می فروشند و به جهاد می روند، یک درجه بر باز ایستادگان و تخلف کنندگان تفضیل و برتری داده است؛ چون هر دو گروه، هم آنهایی که به جهاد رفته اند و هم آنهایی که به خاطر داشتن عذری از جهاد باز مانده اند، در قصد و نیت مساویند. همان طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است: در مدینه افرادی هستند، هر مسیری را که شما رفتید و هر دره ای که شما آن را پشت سر گذاشتید، آنها با شما بودند. گفتند: در حالی که در مدینه هستند با ما نیز می باشند ای رسول الله؟ گفت: بله؛ چرا که عذر آنها را حبس کرده است. (ابن ماجه آن را اخراج کرده است.)

مراد از درجه برتری در اینجا، برتری آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نینشان صحیح باشد، درجه ای همانند بامجاهدان را دارند. «وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى» و هر دو گروه را خداوند متعال، هم به مجاهدین و هم به آنهایی که به خاطر داشتن عذر از جهاد باز مانده اند وعده ی پاداش نیکوی آخرت را به آنها داده است.

باید یادآور شد که: خدمات و تلاش هر کس محترم است و به خاطر شرکت کسانی در جبهه، نباید ارزش های دیگران نادیده گرفته شود. برتری مجاهدان بلی، اما طرد دیگران هرگز نه.

« وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْفَاعِلِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (95) »: با این حال خدای تعالی مجاهد را بر کسی که از جهاد نشسته مکافات عظیم و ثوابی بزرگ و کرمی واسع به اندازه یکصد درجه ارزانی داشته است که هر درجه بنابر حدیث نبوی به اندازه فاصله آسمانها از زمین است.

قابل تذکر است که: اگر پروردگار با عظمت به رزمندگان فضیلت داده است، پس جامعه هم باید برای مجاهدان و شهدا در اجتماع، مقام و برخوردارهای حساب خاصی بعمل آرند. البته به شرطی که برای رزمنده نیز توقعات نابجا پیدا نشود و گرفتار سوء عاقبت نگردد. و از نام جهاد و مجاهد استفاده سو و ناروای بعمل نیاورند.

جهاد و مجاهد:

مجاهد در ایمان و اعتقاد از ارزش بخصوصی برخوردار می باشد و درجات و منازل أهل ایمان، به نسبت انجام وظایف و تکالیف، گوناگون و متفاوت است، طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: خانه نشینان و نشستگان معذور، بادر نظر داشت اینکه گروهی مخلص و نیک رفتار بودند؛ اما در امر جهاد، کوتاهی کردند و قرآن برای جبران این قصور آنان را تشویق کرد. جهاد با مال و جان ارزش گران سنگی دارد که در بارگاه پروردگار از مقام و منزلت و درجات خاصی برخوردار است. این درجات و برتری بر اساس نیروی ایمان و کردار نیکو و از خودگذشتگی است. (اسراء/21).

معنای جهاد:

جهاد در لغت استفاده از قدرت و توانایی خود در برابر دشمن را گفته می شود و معنای شرعی آن را علامه (حصکفی، علاءالدین محمدبن علی، فقیه و محدث قرن یازدهم) چنین بیان فرموده است: «دعوت به دین راستین و بر حق و جنگیدن با کسی که آن را نمی پذیرد». (الدر المختار ۲۹۶/۴).

جهاد در راه الله از بهترین راههای تَقَرُّبُ به اوست و از بزرگترین عبادات می باشد. حتی می توان گفت که جهاد بعد از فرایض از برترین اعمالی است که می توان در آن رقابت کرد و بر دیگران پیشی گرفت.

جهاد زمانی معنی پیدا می کند که در جهت یاری کردن مؤمنان، اعتلای کلمه‌ی اسلام، سرکوب کردن کفار و منافقین، هموار کردن راه دعوت اسلامی در بین جهانیان، راهنمایی کردن بندگان الله از تاریکی ها به نور، نشر محاسن اسلام و احکام عادلانه اش در میان مردم و همچنین دیگر مصالح و نتایج مفید برای مسلمانان و خدا پرستان باشد. آیات و احادیث زیادی درباره‌ی فضیلت جهاد و برتری مجاهدان بر دیگران وجود دارد که اراده‌ی انسانی را بر می انگیزد و استعدادهای نهفته‌ی او را پویا می کند و او را در صف مجاهدان قرار می دهد تا صادقانه با دشمنان الله تعالی جهاد کند. جهاد، فرض کفایه است که اگر تعداد لازم به این کار مبادرت ورزند از دیگران ساقط می شود.

البته گاهی اوقات جهاد، فرض عین می گردد که در این صورت هیچ یک از مسلمانان نباید از این امر سرپیچی کنند، مگر این که عذری موجه و شرعی داشته باشند. جهاد، زمانی فرض عین است که پیشوای مسلمانان دستور جهاد دهد یا این که دشمن، شهر و دیار مسلمانان را محاصره کند، یا این که مسلمان در میدان جهاد باشد.

دلایل فرضیت جهاد در آیات و احادیث بیان شده است. در چنین وضعی فرد باید خود را برای جهاد در راه الله آماده کند. از آیاتی که در فضیلت جهاد و مجاهدین وارد است

می‌توان به این آیه اشاره کرد: [إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (111)]:
 (بی گمان الله تعالی جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریداری می‌کند (آنان باید) در راه الله بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای است که الله آن را در (کتاب های آسمانی) تورات و انجیل و قرآن ثبت نموده و وعده‌ی راستین آن را داده است، و چه کسی از الله به عهد خود وفا کننده تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری عظیمی است). «توبه/111»

این آیه‌ی مبارکه، تشویق بزرگی برای جهاد در راه الله است. آیه بیانگر این مطلب است که مؤمن جان و مال خود را به الله فروخته و این معامله‌ای است که الله آن را قبول کرده و بهایش را بهشت قرار داده است تا مجاهدان در راه الله مبارزه کنند، بکشند و یا کشته شوند. در ادامه الله تعالی یادآور می‌شود که این وعده در ارزشمندترین کتاب‌های آسمانی، تورات و انجیل و قرآن مذکور است. سپس الله تعالی برای این که مؤمنان در این معامله مطمئن شوند، می‌فرماید: و چه کسی از خدا به عهد خود وفا کننده تر است، تا مؤمنان به عهد و پیمان خود در این معامله ثابت قدم بمانند و از روی اخلاص و صدق نیت و طیب خاطر با جان و مال خود وارد میدان معامله و عمل شوند، الله تعالی پاداش آنان را در دنیا و آخرت به صورت کامل ادا خواهد کرد. الله تعالی به مؤمنان دستور می‌دهد که جهانیان را بر این معامله بشارت دهند چرا که این کار سراسر رستگاری است و در واقع، سرنوشت نیکو و یاری حق در جهاد است. با حیای فریضه جهاد، کفار و منافقان خوار و ذلیل می‌شوند. مسلمانان به عزت و سرفرازی می‌رسند و زمینه‌ی انتشار دعوت اسلامی در تمام عالم مهیا می‌شود.

فضیلت جهاد و مجاهدین از دیدگاه قرآن:

جهاد و مبارزه با دشمنان اسلام در راه الله متعال بالاترین قله و بلندترین درجه اسلام است و بوسیله این فریضه مهم دینی بود که بیرق اسلام در شرق و غرب بر افراشته شد و این فرمان بزرگ الله متعال از مهمترین عبادات است که مسلمان را به خداوند مقرب می‌سازد. و همچنان کوتاه‌ترین راه جنت جهاد فی سبیل الله است. خداوند بزرگ بلندترین درجات را به مجاهدین و شهداء راه خود اعطاء کرده است. بدلیل اینکه حفاظت نماز و روزه بر جهاد است حفاظت قرآن بر جهاد است حفاظت مال و ناموس مسلمانان بر جهاد است، محافظت آبرو و عزت مسلمانان بر جهاد است، و خلاصه اینکه حفاظت تمام اسلام بر جهاد است.

شان نزول آیه 95:

340- بخاری از براء بن عازب روایت کرده است: وقتی که آیه: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» نازل گردید، نبی کریم گفت: فلانی [زید] را صدا کن، [با خود لوح، دوات و استخوان کتف بیاورد] پس آن شخص آمد و با خود قلم، دوات، لوح و استخوان کتف همراه داشت. پیامبر خطاب به او گفت: بنویس «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [عمر] ابن ام مکتوم که پشت سر پیامبر ایستاده بود عرض کرد: ای رسول الله! من نابینایم [وظیفه کسانی مثل من چیست] پس الله متعال به جای آن «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ» را نازل

گردانید(صحیح است، بخاری 4549، مسلم 1898، ترمذی 1670، نسائی 10 / 6 طبری 10238، بیهقی 23 / 9 روایت کرده اند).

344- و ترمذی از حدیث ابن عباس(رض) به همین معنی روایت کرده و در آن آمده است که عبدالله بن جحش و ابن ام مکتوم گفتند: ما کور هستیم. (جید است، ترمذی 3032، نسائی در «تفسیر» 137 روایت کرده اند).

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٩٦﴾

به درجات و رتبه هایی بس بزرگ از طرف او (الله)، و مغفرت و رحمت را (به ایشان می‌دهد)، و الله بسیار آمرزنده (و) بسیار مهربان است. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«درجات»: منازل، مدارج و مراتبی که برخی بر برخی دیگر برتر باشند.

تفسیر:

«دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (96)»: درجاتی عطا کرده است که هر یک از دیگری بالاتر و والاتر است. این درجات بلند، این مغفرت و این رحمت از جانب خدای تعالی گرامی داشتی برای مجاهدان است. درجات بلند به خاطر بذل جان و مالی که از سوی آن‌ها در راه الله متعال صورت گرفته است. مغفرت به خاطر گناهان‌شان؛ زیرا با اولین قطره خونی که از شهید بر زمین می‌چکد بخشیده می‌شود و رحمت به خاطر آنکه حق تعالی می‌خواهد او را تحت پوشش رحمت خود قرار دهد. و خدای تعالی تمام گناهان بزرگ را چون حلیم و بخشیده است می‌بخشد و او برای بندگانی که به سوی او بازگردند و طالب رحمتش شوند مهربان است.

«غَفُورًا رَحِيمًا»: در این هیچ جای شکی وجود ندارد که الله متعال، غفور و رحیم است، اما شرط برخورداری از این غفران و رحمت، جبهه رفتن و جهاد است. همانطوریکه شرط دریافت و برخورداری از رحمت الهی، پاک بودن و پاک شدن است.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده و فاصله میان هر دو درجه، همانند فاصله میان آسمان و زمین است».

قابل تذکر است که این آیه مبارکه: بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. طوریکه گفتیم

جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن بپردازند،

مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گناهکار نمی‌شوند، در حالی که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

شان نزول آیه مبارکه:

در بیان شأن نزول آیه مبارکه مفسران نگاشته‌اند که این در باره غزوه بدر نازل شده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (97 الی 100) درباره تخلف کنندگان از هجرت و هجرت مستضعفان بحث بعمل آمده است.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ظلم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ (در جواب) می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس مسکن شان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»: فرشتگان، جانشان را می گیرند، به سراغشان می روند، روحشان را از تن جدا می کنند. «ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»: ستمگران به شخص خود و [به خاطر ترک هجرت و ماندن در میان کافران]. «فِيمَ كُنْتُمْ»: در چه حال و وضعی بودید؟ در چه کاری بودید؟ کجا بودید؟ «مُسْتَضْعَفِينَ»: ضعیف نگاه داشته شدگان، آنان که اختیارشان را سلب کرده اند، درماندگان، بیچارگان. «مَصِيرًا»: جایگاه، فرجام.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»: آنچه از مسلمانان که می میرند و ملائکه ارواحشان را قبض می کنند در حالی که با باقی ماندن سرزمین شرک بر خویشان ظلم کردند و با مؤمنان به دیار اسلام هجرت نکردند، «قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» ملائکه از آنان هنگام مرگشان سوال می کنند که چرا به خاطر دین خود هجرت نکردید؟ یعنی فرشتگان از آنان می پرسند شما در دنیا چگونه به سر می بردید؟ این پرسش معنی توبیخ و سرزنش را می دهد. در جواب و در قالب عذرخواهی می گویند: در مکه مستضعف بودیم و از اقامه و برپا داشتن مراسم دین خود ناتوان بودیم، «قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» ملائکه به صورت توبیخ به آنها می گویند: آیا سر زمین الله متعال وسیع نبود تا به آن هجرت می کردید و به اظهار شعائر دین الله می پرداختید و پروردگار عالمیان را پرستش می کردید؟

«فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (97)» پس آنانی که هجرت نمی کنند و باقی می مانند در حالی که توان هجرت را دارند جایگاهشان آتش دوزخ است؛ زیرا آن ها به تسلط کافر در حالی راضی شدند که خداوند ابرای آن ها در زمین وسعت و فراخی قرار داده بود ولی آن ها در حال اختیار و توانائی چنین نکردند. به خدا ا سوگند که مرجع و مال آن ها در آتش دوزخ بد و زشت است.

این آیه مبارکه، دلیل فرضیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام است برای هر کسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن کثیر می گوید: «بر این امر اجماع وجود دارد». اما اگر به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دار حرب به سوی دار اسلام و از دار ظلم به سوی دار عدل و از دار بدعت به سوی دار سنت بر وی واجب است؟ علما در این باره بر دو قول اند. احناف می گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی ها می گویند: باقی ماندن در دار کفر برای وی مستحب می باشد.

شأن نزول آیه 97 - 98:

346- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی از مسلمانان در صف مشرکان قرار داشتند که به سیاهی لشکر آنها به ضد رسول الله می‌افزودند. هنگام جنگ با پرتاب تیر و یا به ضرب شمشیر کشته می‌شدند. [در جنگ بدر در جمع سپاه شرک به میدان آمدند و کشته شدند] (فتح الباری شرح صحیح البخاری 4506). پس آیه: « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ » نازل شد (صحیح است، بخاری 4596 و 7065، نسائی در «تفسیر» 139 و طبری 10266 روایت کرده اند).

347- ابن مردویه این حدیث را روایت کرده است: و از جمله نام قیس بن ولید بن مغیره، ابوقیس بن فاکه بن مغیره، ولید بن عقبه بن ربیع، عمرو بن امیه بن سفیان و علی بن امیه بن خلف را یاد کرده و یادآور شده است که آنها در جنگ بدر چون قتل مسلمانان را مشاهده کردند شک و تردید در دل‌هاشان راه یافت و گفتند: این‌ها را دین‌شان فریب داده است. و در این جنگ کشته شدند.

348- ابن ابوحاتم این حدیث را روایت کرده: حرث بن زمه بن اسود و عاص بن منبه بن حجاج را نیز به جمع آنان افزوده است (طبری 10269 از عکرمة به قسم مرسل روایت کرده در این روایت نام‌ها را هم ذکر کرده است).

349- طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: گروهی در مکه اسلام را پذیرفته بودند، وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم هجرت کرد آنها ترسیدند و مهاجرت را قبول نکردند. پس الله متعال آیه: « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (97) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ » را نازل کرد (طبری 12260 روایت کرده).

350- ابن منذر و ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: گروهی از اهل مکه مسلمان شده بودند و اسلام خود را از کفار پنهان می‌کردند. در روز بدر مشرکان آنها را در جمع سپاه خویش به جنگ با مسلمین وادار کردند. برخی از آنها مجروح و تعدادی نیز کشته شدند. مسلمان‌ها به همدیگر گفتند: آنها از پیروان اسلام بودند، اما مشرکان آنها را به زور و برخلاف میل‌شان به جنگ با ما آورده بودند. پس از پروردگار برایشان طلب مغفرت و آمرزش کردند. در این خصوص آیه: « إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ... » نازل شد و مسلمانان این آیه را برای آنها که هنوز در مکه باقیمانده بودند نوشتند که دیگر هیچ عذری در هجرت ندارید. پس آنها از مکه خارج شدند، اما مشرکان رسیدند و مانع رفتن آنها شدند و مسلمانان مجبور به مکه برگشتند. پس آیه: « وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ » (عنکبوت: 10): «و از مردم کسی هست که می‌گوید: به خداوند ایمان آورده‌ایم، پس چون در راه خداوند آزار ببیند، آزردن مردم را مانند عذاب خداوند شمارد» نازل شد. مسلمانان این آیه را برای آن عده که در مکه بودند نوشتند و آنها بسیار غمگین شدند. پس آیه: « ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا... » (نحل 110) «آن‌گاه پروردگارت برای کسانی که پس از آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند...» نازل شد. مسلمان‌های مدینه این آیه را نیز برای یاران‌شان در مکه فرستادند و آنها نیز از مکه خارج شدند، اما مشرکان رسیدند و به آنها حمله‌ور شدند و در این بین برخی از مسلمانان کشته شدند و عده‌ای از آنان نجات

یافتند (بزار 2204 و طبرانی 10265 از ابن عباس روایت کرده اند، اسناد آن قوی و راوی‌های آن ثقه اند).

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾

مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی واقعی که [برای نجات خود از محیط کفر و شرک] هیچ چاره‌ووسيله، و راهی ندارند و [برای هجرت] نمی‌یابند. (۹۸)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُسْتَضْعَفِينَ»: آنان که نه تدبیری برای دفع کفر دارند و نه راهی برای تسلیم حق، مستضعفند و تکلیف از آنان برداشته شده است. «الولدان»: جمع ولید، کودکان.

تفسیر:

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (98)»: ولی کسانی که توان و وسیله هجرت و فرار را ندارند در حالی که مستضعف‌اند مانند: کهن سالان، زنان ضعیف و اطفال، و کسانی که توان مالی چنین کاری را هم ندارند، توان جسمی و معنوی نیز در آن‌ها سراغ نمی‌رود، این‌ها حقیقتاً در پیشگاه الله متعال معذور به شمار می‌روند.

از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: هجرت حتی بر زنان و کودکانی که در سیطره کفرند و توان هجرت ندارند، واجب است مستضعف واقعی کسانی‌اند که توانایی هجرت و گریز از سیطره کفار و مشرکان را نداشته باشد. طوری که ابن عباس (رض) می‌فرماید: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٩٩﴾

آنها امیدوار به عفو و بخشش خدا باشند، که خدا گناهشان را می‌بخشد و خدا بخشنده و آمرزنده است. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَفُوًّا»: بسیار عفوکننده. «عَفُورًا»: آمرزنده.

تفسیر:

«فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا (99)»: «پس آن جماعت» مستضعفان ناتوانان از طبقه کهن سالان، زنان و اطفال، و بی‌وسيله که در واقع عذری داشته‌اند. «باشد که خداوند از سر تقصیرات‌شان درمی‌گذرد» و آنان را به خاطر هجرت نکردن‌شان عفو می‌نماید، چون واقعاً عذر دارند و نمی‌تواند از دیار خود بیرون شوند.
«وَ كَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا (99)»: «همانا خداوند همواره عفو کننده و آمرزنده است» خداوند متعال دوست دارد تا از بندگان خود درگذرد و اوتعالی گناهان آن‌ها را به هر اندازه که بزرگ هم باشد می‌بخشد و هیچگاه بخشش کسی که صادقانه به سوی او روی می‌آورد، بر او سخت و دشوار نیست.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَآغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

و هر کس در راه الله هجرت کند، اقامت گاه‌های فراوان و کثادگی (در رزق) خواهد یافت. و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی الله و پیامبرش بیرون رود،

سپس مرگ او را دریابد، پس یقیناً که ثواب او بر ذمه الله ثابت شده است، و الله آمرزنده مهربان است. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

مُرَاعِمًا (رغم، رغام): خاک نرم، سرزمینهای وسیع و فراوان، اقامتگاه های بسیار.
«سَعَةً»: گشایش. **«وقع»:** ثابت است، قطعی است. **«يُدْرِكُهُ»:** او را دریابد.

تفسیر:

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً»: بدین ترتیب در آیه مبارکه مسلمانان را بر هجرت از دیار کفر تشویق کرده است؛ یعنی هرکس به خاطر دینش وطن را ترک نماید، یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد.
 «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»: «و هر که از خانه خود هجرت کنان به سوی الله و پیامبر به دراید» و به آنجایی برود که الله و رسولش صلی الله علیه و سلم هدایت فرموده اند. باید گفت که: ما مکلف به انجام وظیفه‌ایم، نه نتیجه. مهم خروج از منزل است، نه وصول به مقصد. طوریکه می فرماید: «ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»: «سپس مرکش فرا رسد» قبل از آن که به مکانی که قصد هجرت به سوی آن را کرده است، برسد «حقا که پاداش» هجرت «او» به‌طور کامل «بر الله ثابت شده است» یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده است که هرگز برگشت‌پذیر نیست، هرچند که به دار هجرت هم نرسد. باید گفت که در راه الله و رسولش قدم برداریم، نگران مرگ و حیات نباید باشیم.

«وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (100)»: «و خدا آمرزنده مهربان است» و اوتعالی به او به خاطر عملکردش پاداش می‌دهد که او بخشنده تمام گناهان بندگان است و عیوبشان را می‌پوشاند به خصوص گناه کسانی که توبه کرده و به‌سوی خدا بازگشته‌اند.
 «رَحِيمًا» به همه خلق مهربان است، از روی مهربانی آنان را پدید آورده، و سلامتی را به آنها ارزانی داشته، و مال و فرزندان و قدرت و دیگر نعمت‌ها را بر آنان بخشیده است. و نسبت به مومنان مهربان است، چرا که به آنان توفیق ایمان و علم و آگاهی داده، و اسباب سعادت و رستگاری و عواملی که به وسیله آن فواید و خیر کثیری را به دست می‌آورند برای آنان آسان گردانیده است، و آنها را از رحمت و بخشش خداوند به اندازه‌ای برخوردار می‌سازد که هیچ چشمی مانند آن را ندیده، و هیچ گوشی آن را نشنیده، و به دل هیچ انسانی خطور نکرده است. از خداوند می‌خواهیم که ما را از خیر و برکتی که نزد او است به خاطر بدی‌هایی ما داریم محروم نگرداند.

نگاهی مختصری به فحوای آیات متبرکه:

در آیات متذکر فوق به چهار دسته از افرادی اشاره بعمل آورده است:

- 1 - دسته ای پس از مسلمان شدن و مهاجرت مسلمانان به مدینه، با وجود توانایی مهاجرت کردن در مکه ماندگار شدند، از فرمان الله و پیامبر سر پیچی کردند و سایه ی سلطه کفر را بر مهاجرت و دستور خدا برتر دانستند و از زمره ی مستضعفان نبودند - بی گمان قرار گاهشان دوزخ است و معذرتشان نزد فرشتگان نیز مردود گشت. دسته ی دوم، مستضعف واقعی بودند و هیچ گونه یارای مهاجرت نداشتند و سرانجام مورد آمرزش حق قرار گرفتند.

2 - دسته ی سوم، در راه الله و پیامبر، از خانه و کاشانه ی خود گذشتند و با این کار پسندیده، بینی دشمن را به خاک پستی و خواری مالیدند و در پی خرسندی پروردگار رفتند و حق را یافتند.

3 - دسته ی آخر - با وجود پیری و ناتوانی - مهاجرت را برگزیدند و در راه خدا جان را به جان آفرین تسلیم کردند و مزد و پاداش هجرت، راه سفر و رسیدن به سرزمین اسلام و زندگی و آرامش در آن جا را بر عهده ی خدای بزرگ واگذاشتند.

شان نزول آیه 100:

352- ابن ابوحاتم و ابویعلی از خانه خود بیرون آمد و به خانواده اش گفت: مرا بردارید و از سرزمین مشرکان به سوی رسول الله صلی الله علیه و سلم ببرید، ولی قبل از این که رسول خدا را دیدار کند، در راه از جهان رفت. پس در باره او « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا تَا آخِرَايِه... » نازل شد (ابویعلی 2679 و طبرانی 11709 روایت کرده اند).

353- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: هنگامی که آیه: « إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَضِعُونَ حِيَلًا » (نساء: 98) نازل گردید، ابوضمره زرقی که در مکه بود به خودش گفت: من ثروتمند و غنی هستم و برای رسیدن به مدینه می توانم راهی پیدا کنم، پس وسایل سفر را آماده ساخت و با آرزوی دیدار پیامبر به سوی مدینه به راه افتاد، اما در تنعیم درگذشت. پس در این باره آیه: « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ » تا آخر آیه نازل شد.

خوانندگان محترم!

طوری که در آیات متبرکه قبلی بحث در باره موضوعاتی جهاد و هجرت به بیان گرفته شد. اینک در آیات (101 الی 103) احکامی را در مورد نماز مورد بحث قرار میدهد که مسلمانان نباید به بهانه ی سفر، جهاد و یا هم جنگ با دشمن نماز را ترک نماید. هکذا در این آیات در مورد مشروعیت و چگونگی نماز قصر در سفر و نماز خوف در وقت جهاد و جنگ را بیان میدارد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا ﴿١٠١﴾

و هنگامی که در روی زمین سفر کردید، پس بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه کنید (نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید) اگر ترسیدید که کافران شما را در فتنه (و در بلا) می اندازند، چون کفار برای شما دشمن علنی و آشکاراند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ»: به سفر رفتید، معمولاً مسافر با پا یا با عصا و چوبدستی یا با مرکبش زمین را می کوبد. «جُنَاحٌ»: گناه. «أَنْ تَقْصُرُوا»: آن که کوتاه کنید. «أَنْ يَفْتِنَكُمْ»: این که شما را بیازارد، شما را گرفتار کند، به شما آسیب برساند.

تفسیر:

قبل از همه باید یادآور شد که: واقع بینی و إنعطاف پذیری، يك اصل در قوانین الهی است. دین مقدس اسلام در همه ای ساحات و حالات زندگی برای بشریت چنان شرایط عبادت و طاعت را وضع نموده که مطابق به امکانات طبیعی مسلمانان بوده و عمل و عبادت مسلمانان امکانات عملی و شرعی خویش را داشته و سبب صلاح و فلاح دارین گردد.

شارع در دین مقدس اسلام تسهیلاتی لازمی را پیروان خویش فراهم نموده که حتی حین سفر بادر نظر داشت مشقت سفر، واجبات شرعی هم در نظر گرفته، و تسهیلات معین برای مسلمان داده شده است طوری که می فرماید: «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»: و هرگاه به منظور جهاد در راه الله و یا تجارت و از این قبیل امور از خانه بیرون شدید بر شما گناهی نیست اگر نماز خود را کوتاه کنید، چنین اجازه ای رخصتی از جانب الله برای شماست، پس رخصتت را بپذیرید و نمازهای چهار رکعتی را هنگام ترس از کفار دو رکعت بسازید.

این آیه دلیل بر آن است که کوتاه کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیر است که اگر بخواد نماز را قصر کند و اگر بخواد آن را کامل بخواند، چنان که این مذهب شافعی (رح) است. اما در نزد امام صاحب أبوحنیفه (رح)، قصر در سفر عزیمت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم در تمام سفرهایشان به کوتاه خواندن نماز پایبند بوده اند و به دلیل این فرموده عمر (رض): «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرموده عائشه (رض): «اولین بار که نماز فرض شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت و حضر بر آن افزوده شد».

باید دانست که سفر مباح کننده قصر در نزد احناف مسیره روز راه است که به مقیاس امروزی (96) کیلومتر می شود. بلی نماز را باید قصر کنید. (بنقل «تفسیر انوار القرآن» «إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا» و حتی اگر خوف، بیم، ترسی و صدمه از طرف دشمن هم نبود چنین کنید؛ یعنی کوتاه کردن نماز گناهی ندارد. ذکر خوف در آیه برای شرط نیست بلکه برای بیان واقعیت است که مسافرت آنها غالباً با ترس و خوف از دشمن همراه بود؛ زیرا تعداد دشمنان زیاد بود. حدیث «یعلی بن امیه» این مطلب را تأیید می کند که گفته است: به عمر بن خطاب گفتیم: خدا می فرماید: «إِنْ خِفْتُمْ» در صورتی که مردم در آسایشند. گفت: آنچه تعجب تو را برانگیخته است، تعجب مرا نیز برانگیخته بود که آن را از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کردم و ایشان فرمودند: «صدقه ایست که خدا به شما عطا کرده است، صدقه ی او را بپذیرید.».

باید گفت که برخی از علما به ظاهر این آیه مبارکه حکم نموده و می فرمایند که: قصر در سفر جایز نیست، مگر اینکه با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با موجودیت امان از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنت نبوی صلی الله علیه و سلم به اثبات رسیده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم با وجود امن و امنیت بودن از آزار کفار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

« إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (101) » و چون کفار دشمنان شما نیستند پس جهاد علیه آنها با دست، زبان، قلم، نیت و به هر وسیله ممکن واجب است. این دشمنی ابدی و تا زمانی است که به دین شما داخل شوند و شما بر این عداوت، از الله متعال اجر و پاداش دریافت خواهید داشت.

وَ إِذَا كُنْتُمْ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ

وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أذىٌ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٠٢﴾

و چون (تو ای محمد، در حالت خوف) در میان آنها (مؤمنان) بودی و برای آنها نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنها همراهی تو (در نماز) بایستند، و باید (هر دو گروه) سلاح خود را نیز بگیرند، پس چون این گروه سجده کردند (یک رکعت را أداء کردند)، پس آن گروه دیگر باید در پشت سر شما در مقابل دشمن قرار گیرند و باید آن گروه دیگر که (تاهنوز) نماز نخوانده‌اند، باید بیایند و با تو نماز بخوانند، و باید آنها نیز احتیاط و آمادگی و سلاح خود را بگیرند، چون کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سامان خود، غافل شوید، پس یکبارہ بر شما حمله کنند، و اگر به سبب باران یا بیماری به زحمت بودید، پس بر شما گناهی نیست که سلاح خود را (در نماز) بر زمین بگذارید و لیکن هوشیار جان خود باشید، یقیناً الله برای کافران عذاب رسواکننده ای آماده کرده است.

(١٠٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فَأِذَا سَجَدُوا »: منظور از سجده در اینجا نماز است. یعنی: گروه اول یک رکعت را با امام می‌خوانند و امام پس از اتمام یک رکعت نماز را طول می‌دهد و اینان یک رکعت دیگر را به تنهایی می‌خوانند و سلام می‌دهند و به جبهه جنگ می‌روند. سپس گروه دوم می‌آیند و پشت سر امام می‌ایستند و یک رکعت را با او می‌خوانند و امام سلام می‌دهد و آنان بلند می‌شوند و رکعت دیگری را به تنهایی می‌خوانند و سلام می‌دهند. « حِذْرٌ »: احتیاط. پرهیز. « فَيَمِيلُونَ »: یورش آورند. « مَيْلَةً »: یورش. یادآور می‌شویم که رسول الله صلی الله علیه وسلم دوبار نماز خوف خوانده‌اند، یکبار در « عسفان »، بار دیگر در سرزمین « بنی‌سلیم » و أصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده‌اند.

فَأِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾

و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید پس الله را (بعد از نماز هم) ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خود یاد کنید، و هر گاه آرامش یافتید (و حالت خوف زایل گشت) نماز را (به صورت معمول قبل از جنگ در اوقاتش) انجام دهید، زیرا نماز بر مؤمنان در اوقات معین فرض شده است. (١٠٣)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« قُضِيَتْ الصَّلَاةُ »: نماز را أداء کردید، به پایان بردید، به جای آوردید، نماز گزاردید. « قِيَامًا »: جمع قائم، به پا ایستادگان. « قُعُودًا »: جمع قاعد، نشستگان. « جُنُوبٌ »: جمع جنب، پهلوها، تهی گاهها. « فَأَقِيمُوا »: به طور کامل به پا دارید. « كِتَابًا »: فرض، واجب. « مَوْقُوتًا » (وقت): دارای زمان معلوم و مشخص، زماندار.

تفسیر:

« فَأِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ »: وقتی ای مؤمنان از نماز فراغت حاصل کردید باید که ذکر الله را به وفور بگویند چه در حالت نشسته یا ایستاده و

یا در سایر اعمال و مشاغل خویش، و چه در مسیر راه‌ها و سفر قرار داشته باشید، چنانچه باید ذکر الله در حالتی که به پهلو افتاده‌اید باید بگوئید. یعنی در جمیع اوقات و حالات او را یاد کنید، باشد که شما را بر دشمن چیره گرداند.

«فَإِذَا إِطْمَأَنَّنتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»: و چون خوف و ترس از هجوم کفار از شما دور و برطرف شد، باید که نماز را به گونه طبیعی و عادی و مشتمل بر تمام آداب و سنن، توأم با ادای تمام رکعات با خشوع و خضوع ادا کنید، چنانکه در حال امن می‌خوانید. اجازت حرکات زائده، خاص در حالت خوف می‌باشد.

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْفُوتاً (103)»: نماز، از واجبات قطعی الهی در همه عصرها و برای همه نسل‌ها است، نماز فریضه‌ای است دارای وقت و زمانی مخصوص و به هیچ وجه مجاز نیست تا از وقت معینه بدون ادا بگذرد و نباید از رکعات آن حذف شود مگر در زمان عذر مانند سفر و جنگ که از این حالت مستثنی است. همه این‌ها به این منظور است که نماز ستون اسلام و مهم‌ترین رکن بعد از گفتن کلمه شهادت است.

باید متذکر شد که: «فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْفُوتاً»: تکرار لفظ «صلاة» دوبار در آیه مبارکه بعمل آمده است و این تکرار متضمن اطمینان است و هدف نشان دادن فضل بزرگی برای نماز است.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (104) در باره تشویق به جهاد و انتظار پاداش بحث بعمل آمده است.

وَلَا تَهْنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾

و در تعقیب گروه [دشمنان] سستی نورزید اگر شما درد ورنج می‌کشید آنان [نیز] همان گونه که شما درد می‌کشید درد می‌کشند و (لیکن) شما (ثوابی را) از الله امید دارید که آنها امید ندارند، و الله دانای باحکمت است. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَهْنُوا»: سست و ضعیف مشوید.

تفسیر:

«وَلَا تَهْنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ»: هیچگاه در تعقیب و دنبال کردن دشمن از همت کار بگیری و تقصیر مورزید از خود سستی و ضعف نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به نمایش گذارید، به جای موضع تدافعی، در تعقیب دشمن و در حالت تهاجمی باشید. آنها را دنبال کنید و با آنان بجنگید و در کمینشان بنشینید.

«إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ»: اگر شما در جنگ دچار درد و ضرر می‌شوید آنها نیز به حکم اینکه انسان‌اند، دچار چنین درد و ضرری می‌شوند ولی تفاوت کلی میان شما و آنها در این است که شما به امید ثواب و پاداش عظیم الهی و بازگشت به زندگی بهتر این عمل را انجام می‌دهید در حالی که برای آنها هیچ ولایت و دوستی از جانب الله متعال نیست و چون آنها با الله جنگیده‌اند امید ثواب و پاداش اوتعالی را ندارند.

«وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (104)»: پروردگار با عظمت می‌داند چه کسی در نیت و جهاد خود صادق است و اخلاص دارد و اوتعالی در تمام اوامر خود حکمت دارد، حکمتی که

آن را با عدل و لطف خویش و مطابق احوال و مقامات و مشکلات تنظیم نموده است.

شأن نزول آیه 4:

مفسر قرطبی می فرماید: این آیه در مورد جنگ احد نازل شده است، که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمان تعقیب مشرکان را صادر کرد، در حالی که مسلمانان زخم برداشته بودند، و فرمان داد جز شرکت کنندگان در نبرد هیچکس با او خارج نشود. عده ای می گویند این امر در مورد هر جهادی جاری است. (تفسیر قرطبی 374/5).

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (105 الی 113) استمرار و تداوم همان هشدارهایی است تا مؤمنان از حلیه، فریت، نیرنگ و شعبده بازی های منافقان بپرهیزند و خود را برای مبارزه در راه حق مجهز نمایند. بدانید که: خطرناک ترین حالات، حذر و احتیاط، حکم در میان مردم است. بنابراین، مؤمنان باید به حق، عدالت و بدون جانبداری ناروا از کسی، به داوری اقدام کنند.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾

یقیناً ما این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم (که دارای احکام حق و واقعی است)، تا بوسیله آنچه الله به تو آموخته، میان مردم قضاوت کنی، و برای خائنان (بخاطر ایشان با اصحاب حق) جدال و خصومت مکن. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِلْخَائِنِينَ»: از خائنان. به خاطر خائنان یا این که لام تعلیل بوده و معنی چنین شود که: به خاطر گناهکاران، دشمن بیگناهان مباش. «خَصِيمًا»: مدافع، جانبدار، دشمن.

تفسیر:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»: قبل از همه باید گفت که: قرآن، پایه‌ی قضاوت و عدالت میان مردم است. طوریکه آیه مبارکه می فرماید: ای محمد! ما بر تو قرآن را نازل کردیم که به حق سخن می گوید و براساس عدالت حکم می نماید تا تو شریعت الله را در میان بندگان پیاده نمائی و در متون آن مطابق به فهمی که او به تو داده، جدّ و جهد کنی و مطابق آن در بین مردم و براساس عدالت حکم نمائی. جمله «بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» این فهم را میرساند: چون نزول قرآن بر اساس حق است، قضاوت ها هم باید بر مبنای حق باشد، نه وابستگی های حزبی، گروهی، منطقه ای و نژادی و قومی.

«وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (105)»: از خائنان دفاع مکن و به نفع آنان به دفاع و مجادله نپرداز. منظور از خائن (طعمه بن ابیرق) و گروه اوست. این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گناهکاران و خائنان، هم و غم دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گناهکاران و خائنان به الله متعال، پیامبرش صلی الله علیه و سلم و مسلمانان، به هیچ وجه جایز نیست.

أسباب نزول آیه 105-116:

364- ترمذی، حاکم و غیر اینها از قتاده بن نَعْمَان (روایت کرده اند: در قبیلۀ ما خاندانی

بود به نام‌های بشر، بُشیر و مُبشیر که بنی ابیرق خوانده می‌شدند بشیر فردی منافق بود و اصحاب رسول الله (را هجو می‌کرد و شعر خود را به کسی دیگر نسبت می‌داد و می‌گفت: فلان شاعر اینطور گفته است. این خانواده هم در زمان جاهلیت و هم در اسلام نیازمند و فقیر بودند و غذای آن‌ها در مدینه تنها خرما و نان جو بود. کاکایم رفاعه بن زید مقداری آرد سفید خرید و آن را در خانه‌اش، در محلی که در آن سلاح، زره و شمشیر گذاشته بود نهاد. روزی کاکایم رفاعه آمد و گفت: ای برادرزاده، امشب به خانه ما دستبرد زده اند، انبار را شکافته طعام و سلاح ما را برده اند. در خانه‌های قبیله به جستجو پرداختیم و از آن‌ها پرسیدیم. گفتند: امشب بنی ابیرق را دیدیم که آتش افروخته بودند، گمان نمی‌کنیم این آتش را جز برای پختن قسمتی از مواد غذایی شما به خاطر کاری دیگری به پا کرده باشند. بنی ابیرق در پاسخ گفتند: ما هم این پیرامون را جستجو می‌کنیم، اما به الله قسم دزد شما جز لبید بن سهل کس دیگری نیست. لبید بین ما به نیکوکاری و ایمان شهرت داشت و چون سخن آن‌ها را شنید، شمشیر خود را از نیام کشید و گفت: من دزدی می‌کنم؟ به الله قسم! یا سارق را پیدا می‌کنید و یا این شمشیر را به خون شما آغشته می‌کنم. گفتند: ای لبید از ما دست بردار، تو دزد نیستی، خلاصه تمام محله را جستجو و یقین پیدا کردیم که دزد ما بنی ابیرق است. پس کاکایم گفت: ای برادرزاده! کاش خدمت رسول الله (می‌رفتی و ماجرا را برایش می‌گفتی، من هم حضور پیامبر آمدم و گفتم: یک خانواده خیانت و جفا به خانه کاکایم دست به دزدی زده اند، ذخیرگاه او را شکافته سلاح و غذایش را به سرقت برده اند، حالا باید سلاح ما را بدهند غذا از خودشان. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: در این باره تحقیق می‌کنم. چون بنو ابیرق شنیدند که من ماجرا را خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض کرده‌ام نزد یکی از اقوامشان، اسیر بن عروه رفتند و در این باره با او صحبت کردند و تعدادی از اهل آن خاندان جمع شدند و حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافتند و گفتند: قتاده بن نعمان و کاکا یش، خانواده‌ای از طایفه ما را که به دینداری و نیکوکاری مشهور اند و بدون دلیل و مدرک و شاهی متهم به سرقت کرده اند. قتاده می‌گوید: خدمت رسول الله آمدم. آن بزرگوار گفت: تو خانواده‌ای را که دینداری و نیکوکاری‌شان زبانزد همه است چگونه آگاهانه و بدون شاهد و مدرک متهم به دزدی می‌کنی؟ از حضور رسول الله برگشتم و کاکایم را از جریان آگاه کردم. گفت: باید تنها از خدا یاری بخواهیم. دیری نگذشت که وحی الهی اینگونه نازل شد که «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ حَصِيماً (105) وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (106) وَلَا تَجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّاناً أَثِماً (107) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (108) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلِ اللَّهَ عَنَّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (109) وَمَن يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ يَجِدِ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (110) وَمَن يَكْسِبِ إِثْماً فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (111) وَمَن يَكْسِبِ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً (112) وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَمَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّوكَ مِن شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً (113)» چون این آیات نازل شد، سارق سلاح را خدمت

رسول الله آورد و آن بزرگوار هم به رفاعه تسلیم کرد. سپس بشیر به مشرکان پیوست و در خانه سلافه بنت سعد سکونت کرد. پس خدای بزرگ در این باره « وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (115) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (116)»، را نازل کرد. حاکم گفته است: این حدیث به شرط مسلم صحیح است.

365- ابن سعد در «طبقات» به سند خود از محمود بن لبید روایت کرده است: بشیر بن حارث طبقه بالای خانه رفاعه بن زید کاکای قتاده بن نعمان را از پشت شکافت و طعام و دو عدد زره او را با همه وسایلش دزدید. قتاده جریان را به پیامبر عرض کرد و او بشیر را خواست و از او در این مورد پرس و جو کرد. وی انجام این عمل را انکار نمود و شخص دیگری را به نام لبید بن سهل که دارای حسب و نسب نیکو بود به این کار متهم ساخت. پس برای تکذیب بشیر و براءت لبید «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ الْآيَاتِ» نازل گردید. چون در مورد بشیر قرآن نازل شد و بدبخت و بیچاره اش ساخت، از دین اسلام برگشت و به مکه و به خانه سلافه بنت سعد رفت و به عیبجویی و دشنام پیامبر و مسلمانان پرداخت، پس در باره او آیه « وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ...» نازل شد. سپس حسان بن ثابت او را هجو کرد تا این که بشیر از کار خود پشیمان شد، این واقعه در ماه ربیع سال چهارم هجرت صورت گرفته است. (بنقل از اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

در این قصه و داستان از یک سو مسلمانانی که تنها بنا به تعصب خانوادگی و قبیله ای از مجرمان حمایت کرده بودند به شدت مورد سرزنش قرار گرفته اند. از سوی دیگر به عموم مسلمانان این درس یادآوری شده است که دربارهی عدالت نباید تعصب و گروه گرایی ای دخالت داشته باشد. این هرگز دیانت نیست که اگر فردی از گروه خودی بر باطل باشد باز هم از او حمایت کنید و فردی از گروه غیر خودی اگر بر حق باشد، با او به عدالت رفتار نکنید.

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٦﴾

و از الله آمرزش بخواه؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِسْتَعْفَرَ»: از گناه ناکرده که قصد دفاع و گرایش قلبی به همکیشان به هنگام قضاوت است آمرزش بخواه، چرا که حسنات نیکان، سیئات مقربان است.

تفسیر:

«وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ»: از این که تصمیم گرفتی به نفع «طعمه» حکم صادر کنی و از او دفاع نمایی، از خدا طلب بخشودگی کن. یعنی در این امر که از بنی ابیرق جانبداری کردی. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (106)» در حقیقت خدا بیش از حد تصور نسبت به آن که طلب بخشودگی می کند، بخشنده است.

نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در دفاع از بنی ابیرق به قتاده پسر برادر رفاعه بن زید که مال باخته بود، گفته بودند: «قصد اهل بیتی را کردی که از آنان به اسلام و صلاح یاد شده است، آنان را به سرقت متهم می کنی، بی آن که دلیل و بینه ای داشته باشی». پس چون آیه کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی ابیرق

سلاح را به مال باخته برگرداندند.

سیاق آیه مبارکه میرساند که: پیش از تحقیق، صرف به مشاهده ظواهر، دزد را برائت دادن، و یهود را دزد پنداشتن، به عصمت و عظمت مقام تو مناسب نیست؛ از آن آمرزش بخواه! این تنبیه است مخلصین صحابه را که بنابر علایق اسلامی یا قومی بر دزد حسن ظن داشتند، و می‌کوشیدند یهود را دزد نشان دهند.

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ﴿١٠٧﴾
و از کسانی که به خویشتن خیانت می‌کنند دفاع مکن که خداوند هر کس را که خیانتگر و گناه‌پیشه باشد دوست ندارد. (۱۰۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«**خَوَّانًا**»: بسیار خیانتکار. هدف از این مبالغه، قصد تخصیص نیست و بلکه بیان واقع است. یعنی **خَوَّان** و **خَائِن** هر دو مبعوض درگاه خدایند. «**أَثِيمًا**»: بسیار گناهکار. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ»: و از حمایت خائنانی که خیانت خویش را به بی‌گناهان و مخلصان نسبت می‌دهند برحذر باش. این‌ها کسانی‌اند که جنایت کرده‌اند ولی جنایت خود را از روی حيله و فریب به دیگران نسبت داده‌اند.

«اختیان» و «خیانت»: به معنی جنایت و ظلم و گناه است. براساس این آیه نباید از کسی دفاع کرد که مرتکب گناه گشته و عقوبتی از قبیل حد یا تعزیر متوجه او شده است. از چنین کسی نباید دفاع کرد، و خیانتی که از او سر زده است دفع نمود، یا عقوبت و سزای شرعی را از او دور کرد.

باید گفت که: دفاع از خائن، حرام و رضایت به خیانت، به معنای شرکت در جرم است. ظلم و خیانت به مردم، خیانت به خود است. زیرا آثار سوء زیر را بدنبال دارد:

الف: سبب از دست دادن روحیه‌ی صفا و عدالتخواهی در جامعه می‌گردد.

ب: عامل محروم کردن مظلومانی است که فردا به پا خواهند خواست.

ج: موجب آماده کردن قهر و دوزخ الهی برای خود است.

د: جامعه را آلوده می‌کند و این آلودگی دامن خود خائن را هم می‌گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا (107)»: و خدای تعالی هیچگاه پیمان شکنان را که همواره به دنبال گناهان و معاصی‌اند و بر معصیت عادت کرده و توبه نمی‌کنند دوست ندارد، آنانی که در شکستن مرزهای حدود الهی سرعت به خرج می‌دهد و هیچ پدیده‌ای آنان را از ارتکاب گناه باز نمی‌دارد، این‌ها به زودی به سوی خشم الله متعال برمی‌گردند. این آیه مبارکه درباره‌ی گروهی از منافقان نازل شد که دزدی کرده بودند و سرقت خویش را به دیگران نسبت دادند، پیامبر صلی الله علیه وسلم بنابر ظاهر حال، از آنان حمایت نمود این بود که این آیه نازل شد. (تفسیر مسیر)

يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾

[کارهای ناروای خود را] از مردم پنهان می‌دارند و [لی نمی‌توانند]، (چگونه از الله می‌پوشانند) در حالیکه او با آنهاست؛ وقتی که در شب (در میان خود) طرح ریزی

می‌کنند آنچه از سخنهاى که الله نمی‌پسندد، و الله به آنچه می‌کنند (با علم خود) احاطه دارد. (۱۰۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَحْفُونَ»: مخفی می‌کنند. «يُبَيِّتُونَ»: شبانگاهان چاره‌اندیشی و چاره‌جویی می‌کنند. «مُحِيطاً»: کسی که از همه جوانب بر چیزی آگاه باشد.

تفسیر:

«يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ»: این منافقان از بندگان خود را پنهان می‌کنند و از خدا که بیشتر مستحق است از او شرم داشته باشند و از عذاب و مجازات بترسند، شرم و حیا نمی‌کنند. از فحواى آیه مبارکه در می‌یابیم که: بهره‌گیری از جلسات مخفی شبانه برای توطئه، از شیوه‌های کار منافقان خائن است. «وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»: او بر تمام آنچه در نهان مردم است از قبیل تهمت زدن به بی‌گناه و شهادت ناحق و نادرست و از قسم‌های دروغ آگاه است. این منافقان در شب طرح دزدی می‌ریزند و در بین خویش دسیسه می‌چینند تا این عمل را به دیگران نسبت دهند.

«وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (108)»: خدای تعالی هرگز از چنین اقوال و کرداری راضی نیست و اوتعالی به همه آنچه انجام داده‌اند آگاه می‌باشد و سخنان‌شان را می‌شنود. او به زودی آنان را محاسبه می‌نماید و به خاطر اعمال‌شان به آنان جزا می‌دهد. باید گفت که: از سیاق آیه مبارکه بر می‌آید که: گفتار نیز، جزء اعمال است. با این که آیه درباره‌ی گفتارهای ناپسند سخن می‌گوید، ولی تعبیر «بِمَا يَعْمَلُونَ» می‌کند.

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۱۰۹)

بلی شما همانها هستید که در زندگی این جهان از آنها دفاع کردید، اما کیست که در برابر خداوند در روز قیامت از آنها دفاع کند و یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟! (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ»: از آنان دفاع کردید. «وَ كِيلًا»: حافظ. یاور.

تفسیر:

«هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: اما شما ای اقربا و نزدیکان منافقان! بر فرض اینکه بر این‌ها در زندگی دنیا و در محضر قاضی و حاکم حمایت و تلاش کنید تا سزا را از آنان دور سازید!
«فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (109)»: چه کسی از آنان در پیشگاه خدای یگانه‌ای که از او هیچ امری پوشیده و مخفی نیست حمایت می‌نماید؟ چه کسی در روز رستاخیز در کنار آن‌ها می‌ایستد؟ و چه کسی آنان را از آن همه مقامات هولناک نجات می‌دهد؟ یا چه کسی ممکن است عذاب را از آنان رفع کند؟ هیچ‌کس نمی‌تواند چنین کند.

آیه مبارکه «فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: این حقیقت را واضح می‌سازد که: خائنان، به حامیان امروز خود دلخوش نباشند که فردایی هست. همه‌ی حمایت‌ها از خائنان، موقت و زودگذر است.

حکم محاکم در دنیا نافذ است، ولی مجرم، حساب کار خود را برای قیامت بکند که آن روز تنهاست. مظلومانی که در دنیا نتوانند حقشان را بدست آرند نباید مأیوس باشند، زیرا در قیامت، پشتیبان دارند که به حساب ظالمان رسیدگی می‌شود.

«أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا» کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع و جانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

سه اخطار به سه گروه در سه آیات:

در آیات متبرکه (107 الی 109) به سه گروه سه هشدار قوی و آموزنده ای داده شده است:

- به مسئولین قضای در محاکم می فرماید: «بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» مواظب باشید از مرز حق نباید تجاوز کنید.

- به خائن می‌گوید: «هُوَ مَعَهُمْ» الله متعال ناظر کار توست.

- به مدافع خائن می‌گوید: «فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: تلاش شما به درد قیامت نمی‌خورد.

همچنان قابل تذکر است که: در ماندگی، ناتوانی و کجروی کسانی را به تصویر می کشد که شبانگهان به به حيله، نیرنگ، دسیسه و توطیه می پردازند و ناجوانمردانه این اعمال زشت و جنایتکارانه را از انظار مردم پنهان می دارند؛ هر چند هیچ سود و زیانی به دست نمی آورند.

خطابی بس کوبنده این آیه مبارکه، به آن عده از خویشاوندان طعمه ی دزد پیشه و ناپاک و -به طور عموم - به امثال آنان در مسیر تأریخ است. پس ای یاوران ستمگران سیاه بخت! گیرم امروز از این آدمهای پست تأریخ، جانبداری کردید و پیروز و موفق شدید؛ اما چه کسی در محضر الهی آنان را از حسابرسی و عذاب و کیفر می رهاوند؟ به راستی، این، تهدید بسیار سختی است که دلها را به لرزه و چشمها را به گریه می آورد.

همچنان آیه مبارکه: تهدید سختی به تمام قاضیان، و کلای مدافع و هر مسئولی است که باید مراقب خدای خود باشد و هیچگاه مدافع ستمگران و دشمنان بدکار الله نباشد.

پس، بر هر حاکم و قاضی و هر وکیل و مدافعی، لازم است که همواره این آیات را نصب العین خود قرار دهد و در معانی آن، نیک بیندیشد تا در انجام وظایف و مسؤولیت خود نلغزد و به خطا نرود و به کیفر سخت الهی گرفتار نشود. باز خداوند، در نهایت مهربانی و بنده نوازی، خطاکاران و بدان را وامی دارد تا به سوی توبه باز آیند.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٠﴾

و هر کس کار بدی را (در حق دیگران انجام دهد، یا بر خود ظلم کند، باز از الله مغفرت بخواهد توبه او قبول خواهد شد چون) الله را آمرزنده مهربان می‌یابد. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سوءاً»: کاربرد و قبیح. گناهی که دیگران را ناراحت کند. «سوءاً»: در لغت، به معنای زیان رسانی به دیگران هم آمده است.

تفسیر:

به تعقیب آیات قبلی که: تهدید خائن بود، این آیه مبارکه راه توبه به روی او می‌گشاید و می فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ»: ولی یک انسان مسلمان اگر مرتکب

عملی بد شود که باعث آزار و ناراحتی دیگری بشود، از قبیل تهمت زدن به انسانی بی گناه، یا مرتکب عملی ناپسند بشود از قبیل دزدی و به خود ظلم کرده باشد، جمله «يُظَلِّمُ نَفْسَهُ» آیه مبارکه میرساند که: انسان حق ندارد حتی به خودش ظلم کند و گناه در حقیقت ظلم به خویش است.

«ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِيَدِّ اللَّهُ غُفُورًا رَحِيمًا (110)»: و بر کرده خویش نادم شود و به سوی خدای خود با طلب مغفرت رجوع کند، چنین کسی حق تعالی را صاحب کرم خواهد یافت، زیرا اوتعالی از بندگان کریمتر است، او مهربانی است که از گناهان درمی‌گذرد و همواره بدی را با نیکی و گناه را با مغفرت جواب می‌دهد و توبه کنندگان را تحت پوشش رضوان خود قرار می‌دهد و وارد بهشت می‌کند، از این روی هیچکاری نزد الله متعال از توبه و استغفار بهتر نیست.

نباید فراموش کنید: میان استغفار بنده و مغفرت الهی، فاصله‌ای نیست. و توبه‌ی واقعی چنان شیرین است که انسان، رحمت الهی را در درون خود احساس می‌کند. متوبه باشید که: خداوند نه تنها بدی‌ها را می‌بخشد، بلکه مهربان هم هست.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «خدای مهربان در این آیه بندگان را از بردباری، عفو، کرم، رحمت و مغفرت گسترده خویش آگاه می‌سازد و اگر گناهان بنده از آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها هم بزرگتر باشد، بی‌گمان الله متعال آن را بر کسانی که توبه و استغفار کنند، می‌آمرزد.»

همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی‌ابریق، مورد ترغیب قرار می‌گیرد که به‌سوی توبه شتافته و از الله متعال آمرزش بخواد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

اما حکم آیه کریمه عام است درباره همه بندگانی که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می‌طلبند.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگذارد و آن‌گاه از خداوند ابرای آن گناهش آمرزش طلبد، مگر اینکه بر وی آمرزیده می‌شود.»

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١١﴾

و هر کس مرتکب گناهی شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده؛ و خدا همواره دانا و حکیم است. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَى نَفْسِهِ»: بر ضدّ خود. به زیان خود. به حساب خود.

تفسیر:

«وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (111)»: گناه که تجاوز از مرز قانون الهی است، صفای دل و تقوای روح و عدالت را از بین می‌برد و این بزرگترین خسارت است. نباید فراموش کرد که: انسان در انجام گناه مجبور نیست و گناه را با اختیار و اراده خود انجام می‌دهد.

در آیه مبارکه آمده است: و هر کسیکه به عمد مرتکب جنایت و یا گناهی شود، گناه آن معصیت بر عهده خود او خواهد بود نه دیگران، زیرا هیچ‌کس مسئولیت اعمال دیگری را

متحمل نمی‌شود، بلکه خود او مسئول خواهد بود و خدای تعالی فقط او را سزا می‌دهد و از جمله حکمت‌های الهی است که هیچ کسی را تا مستحق عذاب نباشد عذاب نمی‌کند چنانچه بر گناه هیچ‌کس چیزی را نمی‌افزاید. «وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» بلکه نزد او همه چیز بر اساس علم و حکمت است، علمی که بر همه آنچه واقع می‌شود احاطه دارد و حکمتی که کیفر را بر هر کسی مطابق با جرمش اعمال می‌نماید.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿١١٢﴾
و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَطِيئَةً»: لغزش. گناه صغیره. «إِثْمًا»: گناه کبیره. «يَرْمِ بِهِ»: بدان متهم کند. «بُهْتَانًا»: گناه زشتی که انجام آن خردمندان را مبهوت و متحیر می‌کند. مراد سخن دروغی است که با آن عمل ناروایی را به دیگران نسبت دهند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا»: و هر کس گناه کوچک یا بزرگ را مرتکب شود. خطاء: لغزشی است که به عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، اما «إِثْمًا» فقط عامدانه انجام می‌شود. و بعضی گفته‌اند: «خطاء»، گناه صغیره است و «إِثْمًا» گناه کبیره «ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا (112)»: سپس آن گناه را به انسانی بی گناه نسبت دهد و او را متهم کند، (بی‌گناه در این داستان، همانا لیبید بن سهل است که بنی ابیرق او را به ناحق به دزدی متهم ساختند) در واقع خطاء و اشتباهی بزرگ مرتکب شده است، زیرا با این عمل دو گناه انجام داده یکی در حق خویش و دیگری در حق دیگران. چنین گناهی عظیم و بزرگ است و به زودی حق تعالی او را بر عملکرد بدش کیفر می‌دهد.

«بُهْتَانًا» بهتان: دروغ بستن بر شخص بی‌گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی‌گناه از آن در بهت و حیرت قرار می‌گیرد، به دلیل اینکه از آن برکنار و بی‌خبر است، لذا چون می‌شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده‌اند، مبهوت و متحیر می‌شود. مشخصه بهتان و تفاوت با غیبت و دروغ درین است که در حالت بهتان خود گوینده هم به دروغ بودن آنچه می‌گوید معرفت دارد.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَ مَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾

و اگر فضل و مهربانی الله بر تو نبود، البته گروهی از آنها (منافقین یهود) قصد داشتند که تو را (از فیصله حق) گمراه کنند، اما جز خود را گمراه نمی‌کنند و به تو هیچ ضرری رسانده نمی‌توانند و (فضل الله این است که) الله بر تو کتاب و حکمت را نازل کرد و چیزی را که تو نمی‌دانستی به تو آموخت، و فضل الله بر تو بسیار بزرگ است. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَهَمَّتْ»: قصد کرد، اراده نمود.

تفسیر:

«وَأُولَٰئِكَ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةً مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ»: و اگر بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم خداوند معتال فضل خود را به وسیله ی نبوت به تو ارزانی نمی داد و رحمت خود را به وسیله ی عصمت به تو عطا نمی کرد، جماعتی از مردم تو را از شناخت حق باز می گردانیدند و چنین وانمود می کردند که مجرم بی گناه است و از این طریق حکم شرعی را بر تو پوشیده و پنهان می نمودند ولی خدای تعالی اراده کرد تا تو را با نبوت معصوم دارد، از این روی برخی از علم غیب را به تو آموخت. این زمانی بود که آنها از پیامبر صلی الله علیه سلم می خواستند دوست آنان یعنی «طعمه» را از اتهام تبرئه نماید و تهمت را متوجه یهودی کند، اما خداوند جل جلاله بر پیامبر خود فضل و منت نهاد و او را به حقیقت امر واقف نمود.

در کلمه: «يُضِلُّوكَ» ملاحظه می داریم که: دشمنان، حتی برای پیامبر و لغزاندن او طرح و برنامه را پی ریزی کرده بودند، پس رهبران جامعه باید بی نهایت به دسایس دشمن و بخصوص و منافقان بیدار و هوشیار باشند.

«وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»: این هایی که همواره در گمراهی و گمراهگری تلاش می کند در واقع خویشتن را گمراه می سازند نه تو را، واضح است که: تصمیم به منحرف ساختن دیگران، در حقیقت تصمیم به منحرف کردن خود است.

«وَمَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ»: ای محمد! تو پیامبری برگزیده شده که نبوت و عصمت با توست، آنها به تو زیانی رسانده نمیتوانند؛ چون خدای سبحان نگرهبان توست از کید و نیرنگ و زیان و گمراهسازی مردمان مصون هستی. و نیز بدان جهت که تو در این قضیه دزدی، به ظاهر امر و به اجتهاد خویش عمل کرده ای، پس قبل از نزول وحی درباره آن، هیچ زیانی متوجه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را بر تو روشن ساخت. باید گفت: خداوند متعال، همانطوریکه، قرآن عظیم الشان را بیمه کرده «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: 9)، پیامبرش را نیز بیمه می کند.

«وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»: و حق تعالی تو را با قرآن و سنت نبوی گرامی داشته، پس آنها چگونه می توانند تو را گمراه کنند، در حالی که خدا کتاب را بر تو نازل و حکمت را به تو وحی می کند و احکام را به تو ارائه می دهد؟

حکمت: سنت است که الله متعال آن را بر رسول خویش فرو فرستاده است.
«وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (113)»: و برخی از اسرار غیب و دین و احکام شرعی را به تو واضح ساخته است، زیرا منزلتی را که به تو بخشیده به هیچ کس نداده و این خود فضل الله تعالی و رحمت او بر توست.

خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم، در واقع خطاب به امتشان نیز هست، پس امت رسول خدا ص این فضل را از طریق کتاب و سنت، از آن حضرت ص به ارث برده اند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (114 الی 115) موضوعاتی از قبیلی نجواها و رازهای پسندیده و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم، و سرپیچی از راه مؤمنان (اجماع) بحث بعمل آمده است.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٤﴾

در بسیاری از سخنان و مشوره‌های سری آنها خیر و فایده ای نیست به جز (سخن) کسی که به صدقه، یا کار نیک، یا صلح در بین مردمان حکم کند، و هرکس برای کسب رضای الله چنین (اعمال نیک) کند، پس به زودی او را ثواب بس بزرگ خواهیم داد. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نجوی»: راز، آرام با هم صحبت کردن، سخنی نهانی میان دو نفر، در گوشه حرف زدن، نجوا. «الامن»: مگر نجوای کسی. «مَعْرُوفٍ»: کار پسندیده که شرع و عقل سالم به آن اعتراف کنند. «مَرْضَاتٍ»: خشنودی، خرسندی.

تفسیر:

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ»: یعنی در بسی از آنچه که این قوم پنهان و مخفی می‌دارند و یا در بین خود راجع به آن گفتگو می‌کنند خیری نیست. پس هدف و مقصد این آیه مبارکه اینست که: در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست «مگر» رازگویی در امور سه‌گانه زیر:

«إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»: «إِلَّا مَنْ» کسیکه به وسیله نجوا «بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ»: «به صدقه معروف فرمان دهد.

معروف: لفظ عامی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود «یا» فرمان دهد به «أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» «اصلاح بین مردم؛ عام است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعوها و مراعات روی می‌دهد.

مفسر طبری فرموده است: معروف عبارت است از هر امری که خدا دستور آن را داده یا آن را مورد تشویق قرار داده است، از جمله اعمال نیک و خیر، و اصلاح عبارت است از آشتی برقرار کردن در بین دو متخاصم. (طبری 201/9).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجه‌آن بهتر از درجه روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یارسول الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات‌البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشده است، نمی‌گویم تراشده موی است؛ بلکه تراشنده دین است».

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ إِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»: هرکس به این امور سه‌گانه فرمان دهد یعنی هرکس به منظور جلب رضایت خدا نیکی و معروف و اصلاح را انجام دهد و هیچ‌گونه غرض و قصدی دنیایی نداشته باشد.

«فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (114)»: یقیناً حق تعالی به او اجر و مزدی بزرگ می‌دهد که همانا عبارت است از نایل آمدن به بهشت.

مفسر صاوی فرموده است: تعبیر به «سوف» اشاره به این مطلب است که پاداش اعمال نیکو، در آخرت داده می‌شود نه در دنیا؛ چون دنیا منزلگاه پاداش نیست.

باید متذکر شد که در این آیه مبارکه به سه امر اصولی در نجوا کردن، اشاره می‌کند:

1 - امر به صدقه و نیکویی به منظور رفع نیاز بینوایان و کمک و دستگیری مستمندان و درماندگان.

2 - امر به کارهای پسندیده که در جهت مصلحت عمومی و عام‌المنفعه بودن، مورد پسند شرع باشد.

3 - ایجاد سازش و آشتی میان مردم تا دل‌هایشان از زنگار کینه و دشمنی زدوده شود.

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾

و هر کس بعد از آنکه [راه] هدایت برایش روشن و آشکار شد، باز با پیامبر مخالفت و دشمنی کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، او را به همان سو که رو کرده و گذاریم، و او را به دوزخ داخل می‌کنیم، و (دوزخ) بد سرانجامی است. (۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یشاقق» (شقی): دشمنی کند، مخالفت ورزد، سرباز زند. «سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ»: راه مؤمنان. «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى»: او را به آن سو می‌رسانیم که خود به آن روی آورده است و دوستش داریم. «نُصَلِّهِ» (صلی): او را می‌کشانیم، داخل می‌گردانیم، کشان کشان او را می‌بریم.

تفسیر:

این آیه درباره‌ی آن‌ده از اشخاصی است که پس از پذیرش اسلام و رسالت پیامبر، به مخالفت آگاهانه با دستورات ایشان می‌پردازند و راه خود را از راه جماعت مسلمانان جدا می‌کنند.

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ»: و هر کسی با پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از اینکه دلائل قاطعی بر صحت نبوت ایشان اقامه شده به مخالفت بپردازد، «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ»: و راه و طریقی غیر از مسلک مؤمنان را پیش گیرد و روشی غیر از روش آنان را انتخاب کند، «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ» حق تعالی چنین کسی را در گمراهی‌اش رها می‌نماید و سپس در روز قیامت او را با آتش دوزخ و انواع عذاب‌ها مجازات می‌دهد، «وَسَاءَتْ مَصِيرًا (115)» یعنی چه بد سرانجام و چه بد مصیر و قرار گاهی است دوزخ.

باید گفت که از جمله: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ»: آیه مبارکه این فهم بدست می‌آید که: تسلیم بودن در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم واجب و مخالفت با او حرام است. ولی باید گفت که: حساب آن‌ده افراد و اشخاص قاصر و مستضعف که صدای حق را نمی‌شنوند، یا قدرت تشخیص آن‌را ندارند، از حساب افراد آگاه و لجوج، جداست. در تفسیر «کشف‌الاسرار» خواجه عبدالله انصاری رحمه الله آمده است: «مراد از «سبیل مؤمنین» که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده است، اجماع اهل حق در هر عصری است».

امام شافعی رحمه الله نیز این آیه را بر صحت اجماع دلیل گرفته است زیرا عصمت مؤمنان از این که بر خطاء اجماع و اتفاق کنند، تضمین شده است. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این حدیث شریف فرمودند: «لا یجتمع امتی علی الضلالة: امت من بر گمراهی جمع نمی‌شود».

بنابراین مادامیکه در مسئله ای اجماع بین علمای اسلام صورت گیرد آن مسئله جنبه شرعی بخود می‌گیرد و بدعت نیست.

اما جمهور با «اجماع» متفاوت است، جمهور یعنی آنکه اکثر فقهاء و علماء بر یک مسئله توافق دارند ولی این توافق در بین همه ی آنها حاصل نشده است، و لذا گاهی جمهور بر خطا هستند و گاهی بر صحت، و این بستگی به دلایل آنها دارد که در چه حدی از قوت است، چه بسا قول اقلیت بر جمهور ترجیح داده می‌شود، ولی هرگز قول اقلیت یا جمهور نمی‌تواند اجماع امت در عصری را باطل یا رد کند بلکه همه ملزم به پیروی از اجماع

امت هستند چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که امت اسلام بر گمراهی جمع نمی شوند (یعنی بر هدایت اجماع می کنند).

نکته ی مهم دیگر آنست که کسی نمی تواند بر علیه اجماع علما رای دهد همچنانکه حق ندارد بر علیه کتاب و سنت رای و فتوا دهد. (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (116 الی 122) در باره موضوعاتی شرک و فرجامش، شیطان و دسایس شیطانی اش، پاداش ایمان و کردار نیکو، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾

خداوند این را که به او شریک آورده شود نمی بخشد، و پایین تر از شرک را برای کسی که بخواهد می بخشد، و هر که با الله شریک مقرر کند یقیناً به گمراهی دور از حق گمراه شده است. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دُون»: پایین تر، جز. «بَعِيدًا»: دور و دراز، فراوان.

تفسیر:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: خدای تعالی گناه شرک، کسیکه به او شریک و همتا قرار دهد هرگز نمی بخشد «لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» شرک، بزرگترین گناه نابخشودنی است. ولی گناه غیر از شرک تحت مشیت الهی قرار دارد که اگر خواست مرتکب آن را می بخشد و اگر خواست عذابش می نماید.

«لِمَنْ يَشَاءُ»: انسان مشرک باید در حالتی بین بیم و امید نسبت به مغفرت الهی باشد. و «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (116)»: علت این امر این است که مشرک در حقیقت مرتکب گناهی واضح و بزرگ شده و دست به سرکشی زده که بالاتر از آن هیچ سرکشی نیست. او به این عمل خویش قوانین عقل را معطل ساخته، دیدگاه های اش فاسد شده، سراپا مطیع شیطان گردید؛ از اطاعت و حکمت الهی استغنا ورزیده، روش وی از جاده اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است. چنین شخصی از رحمت الله متعال دور و بنابر اینکه بزرگترین گناه را مرتکب شده مستحق خشم و غضب الهی گردیده است.

شخص مسلمان که هر قدر گنهگار باشد، چون فساد وی از حد عمل تجاوز نکرده عقاید و علاقه و توقع وی هم درست است؛ خداوند متعال دیر یا زود هر وقت باشد او را می بخشد.

در ضمن نباید فراموش کنیم تا ریشه ی شرک که يك مرض روانی عمیق است قطع نشود، اخلاق و اعمال صالح او سودی ندارد. یکی از راه معالجه شرک همانا توبه است، و مشرک باید از مدار شرک بیرون آید تا عفو و رحمت الهی شامل حال او شود.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاتًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿١١٧﴾

(مشرکها در رفع حاجات خود) غیر از الله معبودانی را که مؤنث اند می خوانند (به نام های مؤنث یاد می شوند، و در حقیقت شیطان سرکش را می خوانند. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَدْعُونَ»: می خوانند، به کمک می طلبند. «مِنْ دُونِهِ»: غیر از او. «إِنَاتًا»: جمع انثی

مادینه ها؛ یعنی، بتهای لات، عزى، منات. «مَرِيَدًا»: سرکش، نافرمان. «نصیباً»: سهم، بهره.

تفسیر:

آیهی قبل، مشرکان را در ضلالت و گمراهی دانست، این آیه، علت آن را پرستش بتها و پیروی از شیطان می‌داند. «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا»: آن مشرکان معبودهای خود را که غیر از خدا می‌باشند، فقط به اسامی مؤنث می‌نامند، یعنی: بُت‌هایی را می‌خوانند که به نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزى و مناه. بعضی گفته‌اند: مراد از (إِنَاثًا) فرشتگان‌اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. شاید هم مراد از «اناث» در آیه مبارکه، موجود تأثیرپذیر و ضعیف است و لذا صلاحیت پرستش را ندارد.

در التسهیل آمده است: عرب بت‌ها را به نام مؤنث می‌خواندند. (طبری 201/9). این نظر، اختیار طبری است و گویا مقصود از مؤنث ملائکه می‌باشند همان طور که (لَيْسُمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى): مشرکان گمان بردند که فرشتگان مؤنثند و دختران خدا می‌باشند.)

مفسر ضحاک می‌فرماید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران الله‌اند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به الله نزدیک سازند، بنابر همین دیدگاه بود که آنها رابه‌خدایی گرفته و تصاویر و تمثالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند کهما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند.»

برخی دیگر از مفسران (اناثا) رابه‌اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابر این تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان رانمی‌پرستند.»

«وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا (117)»: جز شیطان نافرمان و متمرّد که در عناد و نافرمانی و فجور بود، چیزی نمی‌پرستیدند، و آن همان ابلیسی بود که از اطاعت امر پروردگارش سر باز زده بود. باید گفت که: پرستش هر معبودی جز خداوند در حقیقت شیطان‌پرستی است.

شیطان را به این معنا کسی معبود خویش قرار نمی‌دهد که در برابر او مراسم پرستش به جای بیاورد و به او درجه‌ی اولوهیت بدهد. معبود قرار دادن او به این معناست که انسان مهار نفس خود را در اختیار او قرار بدهد و به هر سویی که شیطان برود او نیز او را دنبال کند، گویا که او بنده‌ی شیطان و شیطان خدای اوست. معلوم شد که اطاعت بدون چون و چرا و پیروی کورکورانه از کسی نیز «عبادت» نام دارد و هر که کسی را این گونه اطاعت کند در واقع او را عبادت می‌کند.

لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ لَاتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴿١١٨﴾

الله او (شیطان) را از درگاه رحمت خود دور کرده (زیرا به مجادله با خدا برخاست) و گفت: من از بندگان تو قسمتی معین را زیر بار طاعت خود خواهم کشید. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَفْرُوضًا»: معین، مشخص، جداگانه.

تفسیر:

«لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (118)»: الله متعال شیطان سرکش و باغی را از رحمت خود طرد، دور و محروم کرد، و بر او بدبختی دنیا و آخرت را مقدر کرده است. آن روزیکه شیطان قسم خورد و گفت: قسمتی معین و معلوم از بندگانت را دچار گمراهی خواهم نمود و گروه زیادی از آنان را با گمراه کردنشان و پیروی شهوات و شبهات به آتش دوزخ خواهم کشانید.

باید گفت: شیطان، دشمن قدیمی انسان است، هوشیار و بیدار باشم که در دام ابلیسی او گرفتار نشویم. ولی مطمئن باشید که: شیطان، همه را گمراه کرده نمیتواند. ولی با آنهام خطر و سوسه‌ها، شیطان، جدی و دائمی است، باید این دشمن خود را بشناسیم. حرف لام در کلمه «لَا تَتَّخِذَنَّ» که بر سر تمام افعال آمده است نشانه جدی بودن خطر است.

وَلَا ضَلَّانَهُمْ وَلَا مَمْنِينَ لَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتَئَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا ﴿١١٩﴾

و یقیناً آنان را گمراه می‌کنم، و دچار آرزوهای دور و دراز [و واهی و پوچ و خام] می‌سازم، و آنان را وادار می‌کنم که گوش‌های چهارپایان را [به نشانه حرام بودن بهره‌گیری از آنان] ببرند، (برای مشخص ساختن آنها برای بتان و معبودان باطل) و حتماً به آنها دستور می‌دهم که فطرت و آفرینش الله را تغیر دهند. و هر که شیطان را به جز الله دوست خود بگیرد، بیگمان زیان کرده‌ زیانی آشکار. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا ضَلَّانَهُمْ»: آنان را سخت گمراه می‌کنم. «لَا مَمْنِينَ لَهُمْ» (منی منی): آنان را گرفتار آرزوهای دور و دراز می‌کنم. سرگرم آرزوهای بیهوده می‌کنم. «لْيَبْتَئَنَّ» (بتك): شکاف می‌دهند، قطع می‌کنند. (مائده/۱۰۳). «خَلْقٌ»: آفریده، آفرینش، دین. (- روم: 30)

تفسیر:

«وَلَا ضَلَّانَهُمْ وَ لَا مَمْنِينَ لَهُمْ»: [ابلیس گوید]: آنان را سخت به بیراهه می‌کشانم و اسیر آرزوهای دور و درازشان می‌کنم، آنها را از راه حق و هدایت منحرف می‌کنم. و مقاصد دروغین را برایشان تهیه می‌بینم، و طول حیات و بقا را در نهاد آنها جا می‌دهم. و وانمود می‌کنم که رستاخیز و حسابی در کار نیست. و همچنان در گمراه ساختن و ارائه و عده‌های دروغین به آنها با استفاده از انواع و اقسام فریب‌ها و حيله‌ها ادامه خواهم داد و پیوسته به آنان امر خواهم کرد و آنها اوامر من را مبنی بر انحراف قلب، ارتکاب جرم و محبت گناه اطاعت خواهند نمود.

«وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتَئَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ»: از جمله اوامر من یکی هم این خواهد بود که گوش‌های شتر، گاو و گوسفند را قطع کنند و آنان را «بحیره» «سائبه» و «وصیله» گویند.

قتاده فرموده است: یعنی گوش حیوان را شکافته و آن را علامت «بحیره» و «سائیه» قرار می‌دهند همان طور که در زمان جاهلیت چنان کاری می‌کردند.

«وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ»: و به آنها دستور خواهم داد، تا اشکال خود و حیوانات خویش را از روی سرکشی بیشتر تغیر دهند و بردگان را خصی و حیوانات را شکنجه کنند و مردها خود را به زن‌ها به مردان شبیه سازند و اعمال دیگری از قبیل: چیدن

ابرو، وصل کردن موی، فاصله ایجاد کردن بین دندان‌ها و... اموری که خدای تعالی آن‌ها را حرام نموده است انجام دهند.

بعضی می‌گویند منظور از آن تغییر دین خدا است یعنی با ایجاد کفر و نافرمانی و حلال کردن حرام و یا حرام کردن آنچه خدا حلال کرده است.

«وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ»: هرکس از در اطاعت شیطان در آید و اوامرش را پیروی کند و هدایت الهی را نادیده گیرد، «فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (119)» چنین کسی در واقع در دنیا و آخرت زیان نموده و خود را در معرض خشم پروردگار قرار داده است، چنین کسی از دوستی خدا ا بیرون شده و تمام و تلاشش از بین رفته است. در صحیح مسلم آمده است: در روز قیامت الله به آدم می‌گوید: «مستحقان آتش را برانگیز، می‌گوید: برانگیخته‌ی آتش کیست؟ می‌گوید: از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر به آتش می‌روند».

يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢٠﴾

شیطان به آنها وعده‌های (دروغین و خام) میدهد و به آرزوها سرگرم میسازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی‌دهد. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَعِدُّهُمْ»: به آنان وعده می‌دهد. غرور: غرّ و غرور: فریب دادن و تطمیع. ممکن است آن، در آیه به معنی فاعل و فریبنده باشد.

تفسیر:

«يَعِدُّهُمْ وَ يُمْنِيهِمْ»: شیطان به پیروان خود با حيله و نیرنگ و وعده‌های دروغین و آرزوهای فریبنده، و هم و دجل می‌دهد و چنین وانمود می‌کند که: لذت در گناه، راحتی در جنایت، و خیر در مخالفت امر خداست در حالی که همه این‌ها دروغ است و حقیقت ندارد.

این کثیر فرموده است: این بیان از واقعیت است؛ چون شیطان به دوستانش وعده می‌دهد و آنها را آرزومند می‌کند که در دنیا و آخرت بهره‌مند می‌شوند، اما در حقیقت دروغ و افترا به خوردشان می‌دهد. (مختصر ابن کثیر 439/1).

«وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (120)»: وشیطان جز ناروا و گمراهی چیزی به آنها وعده نمی‌دهد.

«إِلَّا غُرُورًا»: (بجز غرور) یعنی: آنان را با این وعده‌های خام می‌فریبید و در این وعده‌ها منافعی را به آنان می‌آرید، درحالی‌که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن‌عرفه می‌گوید: «غرور چیزی است که ظاهری دوست‌داشتنی، اما باطنی نفرت‌آلود دارد».

أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٢١﴾

اینان [که پیروان شیطان اند] جایگاهشان دوزخ است، و از آن هیچ راه فراری نیابند. (۱۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَحِيصًا»: راه گریز، مهرب، مفر، مخلص، رستگاری.

تفسیر:

و آنانی که از شیطان پیروی می‌کنند و به منهج و روش او راضی می‌شوند، سرایشان در

آخرت دوزخ خواهد بود و نه هم محلی که بتوان به سوی آن پناه برد، زیرا آتش از هرسو بر اهل دوزخ احاطه دارد چون اینها اعمال بسیار بد و زشتی مرتکب شده‌اند. «أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ»: و آنانی که از شیطان پیروی می‌کنند و به منهج و روش او راضی می‌شوند، سرنوشت و سرانجام آنان در روز قیامت دوزخ است. که هیچ امکان فراری از آن وجود ندارد، «وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (121)» و نه هم محلی که بتوان به سوی آن پناه برد، زیرا آتش از هرسو بر اهل دوزخ احاطه دارد چون اینها اعمال بسیار بد و زشتی مرتکب شده‌اند.

به یاد داشته باشید: که از همهی دشواری‌ها و پرابلم‌های دنیا می‌توان گریخت، ولی از عذاب آخرت هرگز!

در آخرت، برگشت امکان ندارد، پس تا از دنیا نرفته‌ایم از بدی‌ها برگردیم.

خواننده محترم!

وقتی که خبائثت و عداوت شیطان به خوبی آشکار گردید، اکنون هیچ شبهتی باقی نماند که هرکه از معبود حقیقی خویش منحرف گردیده به شیطان موافقت نماید، سخت در زیان می‌افتد؛ و چون پیمان‌ها و امیدهای شیطان سراسر فریب است؛ طوریکه در آیات متبرکه آمده است که: در نتیجه قرارگاه آنها دوزخ است که با هیچ صورت از آن برآمده نمی‌توانند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿١٢٢﴾

و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک و شایسته انجام داده‌اند به زودی آنها را در باغ‌های که از زیر آنها نهرها جاری می‌باشد وارد می‌کنیم، در آن همیشه جاودانند، (این را الله وعده داده است و) وعده الله راست است، و چه کسی در سخن از الله راستگوتر است؟ (۱۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا»: وعده الله است که حق است و شکی در آن نیست.

تفسیر:

وقتی که سرانجام بدبختان و یاران شیطان را بیان کرد، سرانجام سعادت‌مندان و دوستان خدا را نیز بیان نمود، و فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: کسانی که از فساد شیطان محفوظ‌اند، و بر وفق ارشاد الهی ایمان آوردند، و از پیامبرش پیروی نمودند، کارهای نیکو و خوب و شایسته انجام داده‌اند، مکافات آنها در پیشگاه خداوند این خواهد بود که آنان را در باغ‌ها و بوستان‌های غنی که در آنها جوی‌ها جاری است و انواع و اقسام درختان و گل‌های رنگارنگ در آن وجود دارد، جای دهد. اینها در این بوستان‌ها اقامتی نیکو خواهند داشت و در سرای گرامی توأم با نعمت همیشگی و در جایگاه خجسته در جوار پروردگار خویش قرار خواهند داشت و برای همیشه در این نعمت می‌باشند.

ملاحظه می‌داریم که: ایمان از عمل جدا ناپذیر است، اگر همهی اعمال صالح بود، کارساز خواهد گشت. کلمه «الصَّالِحَاتِ» با الف و لام نشانه همه کارهای نیک است.

جمله «خَالِدِينَ فِيهَا» در آیه مبارکه این فهم را می‌رساند که: در این هیچ شکی نیست که داشتن لذت‌های دنیا، نگرانی از دست دادن را دارد، ولی مطمئن باشید که: نعمت‌های

بهشت، جاودان و همیشگی است.

«وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا»: این وعده لازمی و قولی حق و قاطع است، «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا» (122) و هیچکس از خدای تعالی در تنفیذ وعده خود صادق‌تر نیست و قول خدا ابر تمامی اقوال مقدم است و او هیچگاه بر خلاف وعده‌اش عمل نمی‌نماید و پیمان خویش را نمی‌شکند. این شیطان متولی و سرپرست کفار است که در وعده‌های خود دروغ می‌گوید و تمام عهدها و پیمان‌هایش مستعجل و باطل و وسوسه‌های فریبنده است. ابو سعود فرموده است: منظور مخالفت و معارضة با وعده‌های دروغین است که شیطان به دوستدارانش می‌دهد و به این طریق می‌خواهد در مقابل وعده‌های صادق خدا که به اولیای خود داده است مقابله کند. (ابو سعود 384/1).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبه خویش چنین می‌گفتند: «ان اصدق الحديث كلام الله، وخير الهدي هدي محمد، وشر الامور محدثاتها، و كل محدثه بدعه، وكل بدعه ضلالة، وكل ضلالة في النار: همانا راست‌ترین سخن، سخن الله متعال است و بهترین روش، روش محمد صلی الله علیه وسلم است و بدترین امور، امور نوپدید (بدعت) است و هر نوپدیدی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی‌ای در دوزخ است». (امام شاطبی ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی غرناطی، وفات (790 ق) فقهی و محدث مشهور جهان اسلام در تعریف بدعت فرموده است: «پدید آوردن امور نو در حوزه دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزوجل است، نه نو آوریها در امور دنیا.»

ایمان بدون عمل صالح نجات بخش نیست!

قرآن مجید انسان را صاحب عقل و شعور، دارای اراده‌ی نافذ و اختیار معرفی می‌کند، انسانی که با اراده خویش می‌تواند به مقامات عالی‌های که به عنوان سعادت و کمال برای وی از جانب الله متعال مشخص گردیده، نایل شود. در این راستا خداوند، سعادت حقیقی انسان را در گرو ایمان و عمل معرفی نمود، ایمانی که حقیقت وی در دلها ظهور می‌کند و عینیت می‌یابد و با اعضاء و جوارح به صورت انجام اعمال متناسب و شایسته با آن نمودار میگردد و از اینرو حقیقت ایمان با اعمال متناسب با آن رقم خورده است و به همین جهت است که قرآن کریم در اغلب موارد ایمان را با عمل صالح ذکر می‌کند و آندو را کنار همدیگر قرار می‌دهد. برخی از انسانها بدین باور اند که: ایمان و پاکی قلب کافی است در حالی که این گونه نیست؛ قرآن غالباً هرکجا ایمان می‌گوید، عمل صالح را هم مطرح می‌کند.

خوانندگان محترم!

موضوع آیات (123 الی 126) را موضوع اینکه نعمتهای آخرت به دلخواه نیست به بحث می‌گردد.

در آیات متبرکه قبلی به موضوع حرکات و توطئه‌های شیطان در القای آرزوها و خواسته‌های دروغین که در میان اهل کتاب و جمعی از مسلمانان سست ایمان اثر می‌گذارد، اشاره بعمل آورد. اینک ا در آیات (123 الی 126) اثر آرزوها و فضیلت کردار و مکافات آنرا به بیان می‌گیرید.

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾

(وعدۀ الله) بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هر کس بدی کند در برابر آن سزا داده می‌شود، و برای خود غیر از الله هیچ کارساز و مددگاری نمی‌یابید. (۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آمانی»: جمع آمنیه، آرزوها، خواسته های درونی، خیال بافیها. «يُجْزَ»: سزا می بیند. من دون الله جز خدا.

شأن نزول آیه 123:

366- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: یهود و نصاری می‌گفتند:

هیچکس غیر از ما وارد بهشت نمی‌شود. قریش نیز ادعا داشت که ما بعد از مرگ دوباره زنده نمی‌شویم. پس آیه مبارکه: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ»: نازل شد.

367- ابن جریر از مسروق روایت کرده است: نصاری و اهل اسلام بر یکدیگر فخرفروشی می‌کردند. مسلمانان گفتند: ما از شما برتریم و نصاری ادعا می‌کردند که ما بهتریم. پس الله متعال آیه: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ»: را نازل کرد (طبری 10495 و 10497 از مسروق به صورت مرسل روایت کرده است).

368- و از قتاده، ضحاک، سُدّی و ابوصالح نیز به این معنی روایت کرده است: پیروان کتب آسمانی بر یکدیگر فخرفروشی کردند. و در عبارت دیگر آمده است: گروهی از یهود و گروهی از نصاری و گروهی هم از مسلمانان باهم نشستند، آن‌ها گفتند: ما بهتریم و این‌ها گفتند: ما بهتریم. پس کلام حق نازل شد (طبری 1049 تا 10509).

تفسیر:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ»: ای مسلمانان! تحقق ثواب و یا اینکه نجات از دوزخ و داخل شدن به بهشت و به دست آوردن رضای الهی نه به آرزوهای شما مسلمانان بسته است و نه هم به آرزوهای اهل کتاب. چنین امری از طریق ادعای مجرد از دلیل و یا انجام ندادن عمل صالح و عدم اجرای فرامین الهی به دست نمی‌آید، بلکه این آرزوها را عمل صالح به واقع تبدیل می‌کند ورنه مجرد دعوا کاری سهل و آسان است و هر کسی می‌تواند چنین ادعاهایی داشته باشد.

حسن بصری فرموده است: یعنی ایمان با تمنا و آرزو محقق نمی‌شود، بلکه با تمکن و استقرار در قلب و درستی عمل محقق می‌شود. جمعی که آرزوهای دور و دراز آنها را به خود مشغول کرده و تا از دنیا می‌روند عملی نیک انجام نمی‌دهند و می‌گویند: ما حسن ظن به خدا داریم، آنها دروغ می‌گویند، اگر به خدا حسن ظن داشته باشند به عمل نیک می‌پردازند.

«مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ»: هرکس مرتکب عملی ناپسند شود دیر یا زود کیفر و وبال آن را می‌بیند.

«وَلَا يَجِدُ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (123)»: لذا هرکس مرتکب کار بدی - اعم از شرک یا غیر آن - بشود، در دنیا یا آخرت در برابر کارکردش کیفر می‌بیند و در این امر میان مسلمان و کافر هیچ فرقی نیست.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفاد آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها - از جمله ابوبکر صدیق (رض) گفتند: یا

رسول الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می‌شویم، آخر در برابر هر عمل بدی سزا می‌یابیم؟! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خدا بر تو بیامرزد ای ابوبکر! آیا

تو مریض نمی شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی رسد؟ ابوبکر صدیق (رض) گفت: چرا یا رسول الله! فرمودند: پس اینها از جمله آن چیزهایی است که با آن مجازات داده می شوید».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِيهَا (۱۲۴)

و هر کس که اعمال صالح انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالیکه مؤمن باشند، پس ایشان داخل جنت می شوند و به اندازه شگاف خسته خرما مورد ظلم قرار نمی گیرند. (۱۲۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَ هُوَ مُؤْمِنٌ »: و حال آن که مؤمن باشد. این قید بیانگر این واقعیت است که طاعت و عبادت بدون ایمان سودی نمی بخشد. « نَقِيرًا »: چیز بی ارزش به اندازه ی نقطه ای در پشت هسته ی خرما که در کمی و ناچیزی بدان مثال زنند.

تفسیر:

« وَ مَنْ يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ »: قبل از همه باید گفت که: عامل ورود به بهشت، ایمان و عمل صالح است، ایمان، شرط قبولی اعمال است و خدمات انسان های بی ایمان، در همین دنیا جبران می شود و ارزش اخروی ندارد.

طوری که می فرماید: و هر کسی که عمل خوب و شایسته انجام دهد و بر خویشتن در عوض ظلم، نیکی کند خواه مرد باشد یا زن، در حالی که به الله متعال ایمان دارد و از پیامبرش اطاعت می کند، « فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا (124) »: خدا آنان را وارد بهشت می کند، و یک ذره از پاداش اعمال نیکشان کاسته نمی شود؛ چرا که پاداش دهنده، خدای ارحم الرحیم است. و گفته است: وَ هُوَ مُؤْمِنٌ تا معلوم شود طاعت بدون ایمان سودی ندارد.

و مقید ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیده اهل سنت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه ای بر ایمان و کمالی در آن است.

شان نزول آیه 124:

369- [ابن جریر] از مسروق روایت کرده است: هنگامی که آیه « لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ (نساء: 123) » نازل گردید، اهل کتاب گفتند: ما و شما مسلمان ها باهم برابریم. پس آیه: « وَ مَنْ يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ... » نازل شد (طبری 10496 از مسروق به قسم مرسل روایت کرده است).

[مسلمانان و اهل کتاب به یکدیگر فخر فروشی کردند، اهل کتاب گفتند: کتاب و پیامبر ما از کتاب و پیامبر شما با سابقه تر است و خود ما هم از شما بهتریم و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران و کتاب ما ناسخ همه کتب آسمانی است، پس ما از شما برتر و با فضیلت تریم. پس خدای متعال بیان فرمود. « لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ » «برتری نه به آرزوهای شما مسلمان هاست و نه به آرزوهای اهل کتاب». اهل کتاب این را شنیدند و به مسلمانان گفتند: حالا ما و شما برابریم، پس خدای بزرگ بیان داشت که اساس کار نه آمال و آرزوها که ایمان و عمل است و آیه: « وَ مَنْ يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ » «و کسانی که کارهای نیکو انجام دهند و

با ایمان باشند، خواه مرد و خواه زن به بهشت وارد می شوند و اندک ستمی به آن‌ها نخواهد شد» را نازل کرد. [بنقل از اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی]

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾

و کیست خوبتر به اعتبار دین از آن کس که روی خود را برای الله منقاد گرداند، و نیکوکار باشد و از ملت ابراهیم پیروی کند در حالیکه از ادیان باطل نفرت داشت، و الله ابراهیم را دوست خود گرفت. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْلَمَ»: تسلیم کرد، خالص و پاکیزه گرداند. «وَجْهَهُ»: چهره، تمام وجود.

«أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»: توجه و هدف و بندگی خود را مخصوص خدا گرداند.

«مِلَّةٌ»: دین، کیش، آیین. «حَنِيفًا»: حق گرا، گریزان از شرک و باطل، مخلص و فرمانبردار. «خَلِيلًا»: دوست. مراد این است که خداوند ابراهیم را برگزید و به تکریمی افتخارش بخشید که به تکریم دوست از دوست می‌ماند.

تفسیر:

در دو آیه‌ی قبلی، در یافتیم که نزد پروردگار با عظمت اعمال اعتبار دارد، نه انتساب به اسلام یا هم مسیحیت. این آیه برای جلوگیری از آن است که تصور نشود همه ادیان و عقاید یکسانند.

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»: هیچکس از لحاظ دیانت و داشتن منهج و روشی سالم، نیکوتر از کسی که به حکم الله تسلیم شود و از مولای خود اطاعت کند و از نواهیش بپرهیزد نیست، «وَهُوَ مُحْسِنٌ» در حالی که این شخص در طاعت حق تعالی و پیروی سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم مداومت می‌کند و در این زمینه سعی و تلاش فراوان از خود مبذول می‌دارد.

«وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»: و از دینی پیروی کند که حضرت ابراهیم خلیل بر آن بوده و آن همان دین اسلام است.

حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق، که اسلام است.

«وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (125)»: خدا ابراهیم را به عنوان دوست و محبوب خود انتخاب کرد.

خلیل: نزدیکترین دوستت به توست که تو او را با محبت و الفت خویش مخصوص می‌گردانی و او تو را. البته درجه «خلت» برترین مقامات «محبت» است که الله متعال ابراهیم علیه السلام را در نزد خویش به این مقام برگزید.

ابن کثیر گفته است: ابراهیم علیه السلام به درجه ی «خلت» یعنی والاترین مقام محبت نایل آمد، و جز به طریق اطاعت به این مقام نایل نیامده است. (مختصر ابن کثیر 442/1).

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿١٢٦﴾

و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است؛ و الله بر هر چیز (از نگاه علم و قدرت) احاطه دارد. (۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُحِيطًا»: آگاه به تمام هستی و چیره بر آن، مراقب واقعی، به تمام معنا آگاه.

تفسیر:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه آنچه در آسمانها و زمین است از قبیل ملائکه، جن، انسان و سایر مخلوقات و موجودات، ملک خالق متعال است. و در تمام آن دخل و تصرف دارد. و آنگونه که بخواهد آنها را اداره می‌نماید، قضایش برگشت ندارد و حکمش لغوپذیر نیست.

«وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (126)»: و با همه این‌ها، او بر همه امور آگاهی کامل دارد و هیچ چیز کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در حیطه و دایره علم وی است و او بر همه چیز چیره و مسلط است - پاکی و ستایش ویژه اوست. فحوای این آیه مبارکه بیان میدارد که: اگر انسان دست از سرکشی بردارد و سر تسلیم را در برابر الله متعال خم نکند از دست الله متعال نمی‌تواند فرار کند، قدرت خدا از هر سو او را در بر گرفته است. اگر مالک آسمانها و زمین و هر آنچه در آسمانها و زمین است خدای بلند مرتبه می‌باشد، برای انسان نیز بهترین روش تن در دادن به بندگی و اطاعت او و ترک سرکشی است.

خوانندگان محترم!

محتوای اساسی: آیات (127-130) تکمیل احکام خانواده و تاکید بر حقوق یتیمان و زنان را دربر میگیرد.

قبل از همه باید گفت که سوره النساء، دو موضوع عمومی را شامل می‌شود که: اولی درباره ی احکام زنان، یتیمان، خویشاوندان نسبی، ارث، خویشاوندی سببی و مبحث دوم همان‌درد مورد اساس دین؛ یعنی، دوری از شرک، احوال اهل کتاب و منافقان و جهاد و جنگ در راه دین و سرزمین است.

اینک در آیات متبرکه (127 الی 130) بار دیگری توصیه به رعایت احکام زنان، یتیمان، درماندگان (مستضعفان) و محکم نگاه داشتن بنیان روابط خانوادگی از راه صلح و صفا و عدالت در میان زنان بحث بعمل آمده است، بخصوص شخصی که دارای چند زن نکاحی باشد.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾

و از تو درباره زنان فتوا می‌طلبند، بگو: الله به شما درباره زنان فتوا می‌دهد و (فتوا می‌دهد در مورد) آنچه بر شما در قرآن (در اول این سوره) تلاوت می‌شود که درباره زنان یتیم نازل شده که حق مقرر آنها را (از میراث و مهر) به ایشان نمی‌دهید، و در عین حال به نکاح آنها رغبت دارید. و شما را درباره کودکان ضعیف (که میراث آنها را نخورید فتوا می‌دهد) و اینکه در حق یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید، و هر چه از کار نیک انجام دهید (ضائع نمی‌شود) بی‌گمان الله به آن داناست. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَفْتُونَكَ» (فتوا، فتي): نظر تو را می‌خواهند، رأی تو را می‌پرسند، از تو فتوا می‌گیرند. افتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال کردن از حکم خداوند متعال در مورد امور مبهم است. «يُفْتِيكُمْ»: برایتان بیان می‌دارد، برای شما روشن می‌گرداند.

«الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ»: کودکان ناتوان و به ضعف کشیده شده. «بِالْقِسْطِ»: با عدالت (نساء: 29).

تفسیر:

«وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ»: واز توای محمد صلی الله علیه وسلم! در رابطه با زنان طلب فتوای می شوند که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ (از سیاق آیه مبارکه بر می آید که: حقوق زن، مورد بحث و گفتگوی مسلمانان صدر اسلام بوده است).
 «قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ»: ای محمد! بگو حق تعالی شما را در جریان احکام مخصوص آن‌ها در کتاب خود و همچنان در سنت پیامبر خود قرار می‌دهد، یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سوره «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ...» است.
 باید یادآور شد که از: فهم جمله: «قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ»: آیه مبارکه بر می آید که: حمایت از حقوق زنان، حکم خدشه‌ناپذیر الله عزوجل است. تشریح حکم از جانب الله متعال است و بیان آن بر عهده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم. بناً سنت‌های و رسم و رواج‌های جاهلی را باید با فتوای صریح شکست و باطل ساخت. و ما نباید به خاطر تفکرات جاهلی، زنان را از ارث محروم کنیم. «ما كُتِبَ لَهُنَّ» الله متعال زنان را مالک دانسته و برایشان بهره‌ای از ارث قرار داده است.

«فِي يَتَامَى النِّسَاءِ الْأَلَاةِ لَا تُؤْتُوهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ»: چنانچه شما را در جریان احکام زن‌های دیگری نیز قرار می‌دهد که ضعیف و یا یتیم‌اند و شما با آن‌ها ازدواج می‌کنید و مهرشان را نمی‌پردازید.
 یعنی: مفاد آیه سوم این سوره مبارکه است که: تفسیر آن در فوق گذشت، این است که: برخی از شما حق دختران یتیم را در مهریه و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ که خدای عز و جل از چنان عملی نهی فرموده است.

«وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ»: «و» در عین حال «رغبت می‌کنید که با آنان نکاح کنید» به سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن که مهر آنان را همچون امثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب بدرنگی و بدشکلی شان روی بر می‌گردانید، اما در عین حال، نکاح دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می‌دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می‌گرداند
 «و» آنچه که بر شما درباره زنان یتیم و درباره کودکان مستضعف در آیه (11) «نساء» خوانده شد و آن آیه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ» (النساء: 11) است. ابن عباس (رض) فرموده است: در زمان جاهلیت اگر شخصی سرپرستی دختری یتیم را می‌یافت، لباس را در برش می‌کرد، وقتی چنین عملی را انجام می‌داد، دیگر هیچ کس نمی‌توانست با او ازدواج کند، اگر زیاروی بود و سرپرست او را دوست می‌داشت، او را به عقد خود درمی‌آورد و مالش را می‌خورد، و اگر بدرنگ بود، سرپرست اجازه نمی‌داد با دیگران ازدواج کند، تا می‌مرد و وارث مالش می‌شد. آنگاه الله متعال آن را حرام و از آن نهی کرد.

یادداشت: اصطلاح «یتامی النساء» فقط یکبار در قرآن بکاررفته که آنهم در همین آیه مبارکه میباشد. (یتیم: یعنی از دست دادن پدر قبل از بلوغ).

«وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَ أَنْ تَقُولُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ»: همچنان به شما خبر خواهد

داد که باید درباره اطفال بی سرپناه و یتیم نیز از الله بترسید و حقوق آنها را اعم از میراث و غیره ادا کنید و همواره میراث آنها را در بینشان به صورت عادلانه و بدون ارتکاب ظلم و ستم تقسیم کنید و متوجه وصیتی که به آنها شده باشید و از حق تعالی در اینکه اموال آنها را بنا بر باطل بخورید بترسید.

در زمان جاهلیت صغیران و زنان از ارث محروم بودند. می گفتند: چگونه مال را به انسانی بدهیم که بر اسب سوار شده نمیتواند و سلاح حمل کرده نمیتواند، و با دشمن مقاومت و جنگ کرده نمیتواند؟! اما الله متعال آنان را از این عمل باز داشت و نهی فرمود. و دستور داد سهم ارث آنان را پرداخت نمایند.

روایت است چون پیامبر صلی الله علیه وسلم حکم میراث را واضح فرمود، بعضی رؤسای عرب به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده به تعجب گفتند: شنیده ایم شما دختر و خواهر را از میراث حق می دهید، حال آنکه میراث حق کسانی است که با دشمن جنگ کنند و غنیمت بدست آرند! پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بدون شبهه حکم الله عزوجل همین است که به آنها میراث داده شود.

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (127)»: و بدانید آنچه را که به مستضعفان، یتیمان، فقرا و مساکین انجام می دهید خداوند متعال بر آن آگاهی دارد و به زودی این اعمال را می پذیرد و در بدل آن به شما پاداش نیکو می دهد، البته اگر صادقانه عمل کنید و اخلاص داشته باشید.

مفسر این کثیر فرموده است: در این آیه خداوند متعال می خواهد مسلمانان را بر انجام دادن اعمال نیک و امثال او امر تحریک کند که به طور حتم پاداش آن را بدون هیچ کم و کاستی می یابند. (مختصر ابن کثیر 443/1).

سپس خداوند متعال حکم نشوز مرد را در قبال همسرش در (آیات 128 الی 130) به بیان گرفته میشود.

شان نزول آیه 127:

370- بخاری از عایشه (رض) روایت کرده است: شخصی عهده دار سرپرستی دختری یتیم بود، و قیم و وارث او نیز شمرده می شد. آن دختر او را در تمام دارایی خود حتی در یک شاخه درخت خرما نیز شریک کرد. آن مرد خود نمی خواست با او ازدواج کند و به ازدواج دختر با دیگری هم راضی نمی شد چون شوهر آینده وی در دارایی و ثروتی که دختر این مرد را در آن سهم ساخته بود شریک می شد و به هر ترتیب او را از ازدواج باز می داشت. در این باره این آیه نازل شد. (بخاری 4600، مسلم 3018، ابوداود 2068، نسائی در «تفسیر» 144، واحدی 368 در «اسباب نزول» بیهقی 141 / 7 و 142، طبری 10559 همه از عروه از پدرش از عایشه روایت کرده اند).

371- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: دمیمه دختر کاکای جابر (رض) از پدرش ثروت فراوان به ارث برده بود. جابر از ترس این که اگر او ازدواج کند شوهرش ثروت او را می برد، او را شوهر نمی داد و خودش هم با او ازدواج نمی کرد. جابر در این باره از نبی کریم (سؤال کرد. این آیه نازل شد) (طبری 10557 از سدی روایت کرده است). (بنقل از اسباب نزول آیات قرآن کریم: جلال الدین سیوطی).

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصَلِّحَا بَيْنَهُمَا صَلِّحًا وَصَلِّحًا خَيْرٌ وَأَحْضَرْتِ الْأَنْفُسُ الشَّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا

تَعْمَلُونَ خَيْرًا ﴿١٢٨﴾

و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا بی میلی و نفرت شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و زن یا مرد از برخی از حقوق به خاطر صلح صرف نظر کنند) و صلح بهتر است، اگر چه مردم (طبق غریزه حب ذات در اینگونه موارد) بخل میورزند، و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید (و بخاطر صلح، گذشت نمائید) خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (و پاداش شایسته به شما خواهد داد). (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَعْلٌ»: شوهر. «نُشُورًا»: ناسازگاری، بدرفتاری، خود را برتر دانستن در برابر زن، در نفقه کوتاه آمدن. «إِعْرَاضًا»: رویگردانی، خودداری از همبستر بودن و بی توجهی به زن.

«وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»: بخل و فرومایگی در دلها حضور دارد. آزمندی در دلها حضور دارد، بخل و آزمندی دلها را آشیانه‌ی خود کرده است. «الشُّحُّ»: آزمندی، بخل شدید.

تفسیر:

در آیه قبل توصیه ای بود خطاب به مردان سرپرست یتیمان که حقوق یتیمانی که با آنها ازدواج میکنند را به آنها پرداخت کنند. در این آیه توصیه ای ایست به این زنان که در صورت نگرانی از رویگردانی شوهران از پرداخت کامل حقوق ارثی آنها، با گذشت از بخشی از حقشان، مصالحه نمایند.

«وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا»: علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن باید سنجید. در مسائل خانوادگی قبل از آنکه کار به طلاق بکشد باید در جستجو حل مشکل و چاره آن شویم.

طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: اگر زنی از شوهر خود بیم اعراض یا جدایی داشت، واحساس کرده شوهرش از او روگردان است یا به خاطر زشتی یا سالخوردگی یا دل بستن به جوان تر و یا زیباتری، میل و رغبتی به او ندارد.

«نُشُورٌ»: از ریشه‌ی «نشز»- زمین بلند- و معنای آن طغیان است. در (آیه‌ی 34) همین سوره بحث از نشوز زن بود «تَخَافُونَ نُشُورَهُنَّ» ولی در آیه مبارکه بحث از نشوز و سرکشی مرد مطرح است.

نشوز مُرد از زنش: دوری گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام‌دادن وی است.

و «إِعْرَاضٌ» وی از زنش این است که به سبب کبرسن، یا زشتی و بی قاعدگی ای در خلقت یا خلق وی، یا به سبب دلتنگی از وی و چشم‌دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن بگوید، «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْنِهَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا»: گذشت از حقّی برای رسیدن به مصلحت بالاتر و حفظ خانواده، مانعی ندارد و بهتر از پافشاری برای گرفتن حقّ است.

پس در چنین حالتی بر هیچ یک از زوجین گناهی نیست که به مصالحه و توافق اقدام کنند، برای جلب توجه مرد و به دست آوردن محبت او زن بعضی از حقوق خود مانند نفقه، لباس و شب گذرانیدن یا بهره جنسی و از این قبیل صلح کند و به توافق برسد، زیرا از چیزی که همه‌اش به دست نمی‌آید نباید آن مقدار که به دست می‌آید فرو گذاشته شود.

در جمله «أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا»: آیه مبارکه حکم شرعی همین است که: در مسائل خانواده، مرحله‌ی اول اصلاح خود زوجین، بدون دخالت دیگران است. اگر پرابلم و مشکل بروز یافته حل نشد، دیگران دخالت کنند.

ابن جریر طبری از عائشه (رض) روایت کرده است که گفت: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او به‌وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می‌گوید: طلاق نده و در مقابل آن تو درباره من مخیر هستی (که حقم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان که سوده بنت زمعه همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن که مبادا رسول الله صلی الله علیه وسلم طلاقش دهند، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت: یا رسول الله! نوبت من از آن عائشه باشد». بلی! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول الله صلی الله علیه وسلم را از دست ندهد و رسول الله صلی الله علیه وسلم م درخواست وی را پذیرفتند تا امتشان در مشروعیت و جواز این امر به ایشان تاسی و اقتداء کنند. «وَأَصْلِحْ خَيْرٌ» اینکه حق تعالی به صلح در بین زن و شوهر امر می‌کند از این روست که در چنین صلحی خیر و خوبی فراوانی نهفته است. موافقت و تنازل از بعضی حقوق و ادامه معاشرت، از مطالبه تمام حقوق توأم با طلاق و جدایی بهتر است. واضح است که: حق خانواده بیش از حق شخصی زن یا مرد است. به خاطر حفظ خانواده، باید از حق شخصی گذشت.

«وَأَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»: نفس انسان بر بخل ورزیدن خلق شده است. شح یعنی شدت بخل. زن به آسانی از حق نفقه و تمتع خود صرف‌نظر نمی‌کند، و مرد نیز به خود اجازه نمی‌دهد که حقوق زناشویی را رعایت کند، و هنگامی که به او میلی نداشته باشد و به زنی دیگر رغبت پیدا کند، راضی نیست او را نگه دارد. «شح» در زن، نپوشیدن لباس خوب و ترك آرایش است. و «شح» در مرد، نپرداختن مهریه و نفقه و نشان ندادن علاقه.

در ضمن قابل تذکر است که: صلح، همیشه با پرداخت مال نیست. گاهی گذشت از حق، زمینه‌ساز مصالحه و آشتی است. و بخل مانع آن است. با تأسف باید گفت: رمز تنزل بسیاری از خانواده‌ها، تنگ نظری و بخل و حرصی است که انسان را احاطه کرده است. «وَأِنْ تَحْسَبُوا وَتَتَّقُوا»: از این روی لازم است تا طرفین از تنازل کار گیرند و در برابر برخی جفاها و کوتاهی‌ها به منظور دوام روابط زنا شوئی صبر و حوصله کنند، و در برخورد با زنان نیکویی را پیشه کنید و از خدا بترسید و به آنها ظلم نکنید، باید به فهمد که: گذشت مرد از تمایلات جنسی و رعایت عدالت میان دو همسر، از نمونه‌های تقوا و احسان است، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (128)»: خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است، ترک معصیت را می‌داند و به زودی حق تعالی به کسی از زوجین که احسان کند، ثواب و پاداش نیکو و بزرگ می‌دهد.

مرد هوسباز باید بداند که اگر به خاطر کامیابی خود، همسر قبل را در فشار قرار دهد و او به ناچار مسئله‌ای را بپذیرد، الله متعال به عملکردش آگاه است.

در این آیه مبارکه یکبار دیگری پروردگار با عظمت ما گذشت و جوانمردی مرد را تحریک می‌کند همان گونه که در چنین مواردی قاعده‌ی اوست. خدا مرد را ترغیب می‌کند که با وجود بی میلی با زنی که یک عمر رفیق زندگی او بوده از در احسان وارد

شود و از خدایی بترسد که اگر بخواهد به خاطر ضعف های یک انسان نظر التفاتش را از او برگرداند و بخواهد سهم او را کاهش دهد، او جایی برای ماندن در دنیا نخواهد یافت.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾

و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید، تا آنکه آنها را آویزان بگذارید (که نه او را طلاق دهید و نه حقش را ادا کنید) و (اگر با زنان تان) صلح کنید و پرهیزگاری کنید (به نفع شماست)؛ بی گمان الله آمرزنده مهربان است. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَوْ حَرَصْتُمْ»: هر چند علاقه مند باشید. «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ»: یکبار به یک سو میل نشان ندهید. «فَتَذَرُوهَا»: آن زن را رها سازید و علاقه ای به او نداشته باشید. «الْمُعَلَّقَةُ»: سرگردان، بلا تکلیف، پادرها (نه مطلقه است و نه شوهر دارد).

تفسیر:

باید گفت که: رعایت عدالت مطلق در بین زنان به حدی مشکل است که قابل تحمل نیست، و از توانایی انسان خارج است: طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ»: ای مردان! هرگز نمی توانید عدالت و مساوات را در بین همسران خود به طور کامل برقرار سازید و همه را به طور مساوی دوست داشته باشید. باید گفت: قانون آسمانی با فطرت تضاد ندارد. واضح است که: انسان به همسر جوان خویش بیشتر از همسر سالخورده و پیر علاقه دارد. و لذا هدایت عدالت تنها نسبت به رفتار با آن دو است نه علاقه قلبی. طوریکه گفتیم که: انسان قدرت بر تعدیل محبت را ندارد ولی حداقل عدالت در برخورد، را باید داشته باشد.

«وَلَوْ حَرَصْتُمْ»: ولو که در این راه بسیار سعی و تلاش را بخرچ دهید. زیرا عدالت مساوات در محبت و میل قلبی مقدور انسان نیست. واقعاً امری است دقیق و مشکل، از این روی هیچ کس نمی تواند در محبت، معاشرت نیکو، لطف و قرب در بین همسران خود عدالت کند، چون این امر فوق توان و قدرت می خواهد، ولی بر او لازم تا در این زمینه تلاش و کوشش بسیار به خرج دهد و هیچگاه بر همسران خود ظلم و ستم روا ندارد. در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «خدایا! این نوبت بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن».

«فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ»: پس به طور کامل از او روگردان نشوید به طوری که او را به صورت معلّق، یعنی نه دارای شوهر باشد و نه مطلقه در آورید. زن در چنین حالتی به چیزی تشبیه شده است که در بین آسمان و زمین معلّق باشد، نه در زمین مستقر است و نه در آسمان، که بلیغ ترین تشبیه است. بصورت کل باید بعرض رسانید که: بلا تکلیف گذاشتن زن، حرام است.

«وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا»: بر انسان مسلمان لازم است تا در این زمینه تلاش و کوشش کند و ستم گذشته را اصلاح کند و با اجرای عدالت از خدا بترسید، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا (129)» خدا از گناه گذشته درمی گذرد و از خطاها و اشتباهات کسانی که در

تطبيق عدالت تلاش می‌کنند در می‌گذرد و برای کسی که مطالت مغفرت باشد می‌بخشد و او را مشمول رحمت خود می‌سازد. او تعالی در تشریحات خود دارای فضل و احسان است و توبه کسانی را که توبه کنند می‌پذیرد.

این آیه مبارکه نیز در تکمیل و توضیح بیشتر شرط عدالت ذکر شده طریقه در آیه 3 این سوره خواندیم: (تکرار کلمه تعدلوا در دو آیه) که رعایت عدالت مطلق بین چند همسر را ناممکن دانسته با آنهم مردان را موظف به رعایت عدالت نسبی و اجتناب از توجه کامل به یک همسر و بی توجهی کامل به همسر دیگر نموده است.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾

و اگر [زن و شوهر راهی برای صلح و سازش نیافتند و] از یکدیگر جدا شوند، پس الله هریک را از رحمت گشاده خود بی‌نیاز می‌گرداند، و الله گشایشگر با حکمت است. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُغْنِ اللَّهُ»: خدا بی‌نیاز می‌گرداند. «سَعَتِهِ»: فضل و کرم او. «سعة»: گشایش، دارایی، فراخ دستی. «وَاسِعًا»: گشایشگر، دارنده ی نعمت فراوان.

تفسیر:

این آیه مبارکه علیرغم آیات قبلی و ابتدای این سوره که به صلح و گذشت زن و شوهر تأکید داشت، جدایی و طلاق را به عنوان راه حل اخرونیهای پذیرفته است. در واقع در صورتیکه توصیه ها و مراحل پیش گفته در آیات قبل موثر نیفتاد (از جمله صلح و گذشت طرفین، انتخاب حکم از خانواده طرفین) زوجین مجبور به زندگی تلخ و ناسازگار تا آخر عمر نیستند بلکه با جدایی میتوانند زندگی جدیدی را برای خود آغاز نمایند و در این راه به فضل و وسعت خدا نیز امیدوار باشند.

«وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ»: لیکن اگر توافقی صورت نگرفت و اگر به صلح و سازشی نرسند و طرفین بر جدایی مصمم بودند، حق تعالی طرفین را با فضل خویش بی‌نیاز می‌سازد به این صورت که به شوهر زنی دیگری می‌دهد که برای او از زن اولی بهتر است و به زن، شوهر دیگری که از شوهر اولی بهتر باشد ارزانی می‌دارد؛ و زندگی مرفه تر از آن برایش مقرر می‌دارد. واقعیت اینست که: با پیدایش گره در زندگی، نباید مأیوس شد. بلکه مسیر را باید عوض کرد.

«وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (130)»: زیرا خداوند متعال دارای فضل و احسانی واسع است و تمام خوبی‌ها نزد اوست و او به دست آوردن بهره بهتر را آسان می‌سازد و هر که خود را به خدا بسپارد، او تعالی او را کافی و بسنده است.

در دین مقدس اسلام، برای خانواده بن‌بست وجود ندارد، اگر عفو، صلح و اجرای حدود و هشدارها کارساز نبود و زن و شوهر واقعاً در جدائی رابه خیر خویش بدانند، و نوبت به طلاق رسد، حرجی در آن نیست؛ الله متعال کارساز و برآورنده حاجات است. واقعیت امر اینست زمانیکه قلب های زن و شوهر از مهر و محبت هم خالی گردید و هیچ گونه جذب و کشش و صفا و صمیمیتی در میان نماند؛ این پیوند از هم گسسته می‌شود و تاب مقاومت و نگهداری را نخواهد داشت و چشمه ی محبت این دو، می‌خشکد و دیگر درخت زندگی آنان را سیراب و پایدار نمی‌گرداند. در این وقت، جدایی بهتر است و خداوند با لطف و محبت خود وعده می‌دهد که زندگی آینده ی آنان بهتر از گذشته

خواهد شد و در رحمت را بر رویشان خواهد گشود.
در آیه مبارکه با تمام وضحات اشاره بعمل آمد که: شوهر باید زن خود را آسوده نگهدارد، و طرف ایذا قرار ندهد؛ و اگر شوهر به این امر قدرت نداشته باشد، طلاق دادن مناسب است؛ و الله أعلم بالصواب.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه پروردگار با عظمت به عدالت و نیکوکاری نسبت به یتیمان و بیچارگان امر فرمود، اینک در آیات متبرکه (131 الی 134) بیان می فرماید که: الله از اعمال و کردار بندگانش بی نیاز و تمام هستی از آن اوست. از این رو، الله متعال از همه کس و همه چیز بی نیاز و بر همه کس و همه چیز توانا و چیره است؛ اما دوست دارد، بندگانش آغوش را برای خیر و نیکی بگشایند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است. و البته ما کسانی را که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده است، و نیز شما را سفارش کردیم که [در همه امورتان] از خدا بترسید، و اگر کافر شوید (به الله هیچ زیانی نیست، زیرا یقیناً هرچه در آسمان ها و هر چه در زمین است از الله می باشد، و الله بی نیاز (و دارای صفات کمال) ستوده است. (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَإِيَّاكُمْ»: شما را ای اهل قرآن! «اتَّقُوا اللَّهَ»: از خدا بترسید. «حَمِيدًا»: ستوده.

تفسیر:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه آنچه در آسمان ها و زمین قرار دارد ملک خداست.

باید گفت که: سفارش به پرهیزگاری سفارش همه انبیاست و تکرار این توصیه در همه ادیان، از اصول مهم تربیتی شراتبع آسمانی بشمار می رود. باید گفت که: مشترک بودن دستورات الهی در همه ادیان، عمل به آنها را آسان می نماید طوریکه می فرماید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ»: به انسان اول و آخر توصیه کردیم و آنچه را که به شما امر کردیم به آنها نیز دستور دادیم و به آنها گفتیم: یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم «و نیز به شما» یعنی: هم به آنان و هم به شما امر کردیم که «أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ» «از الله بترسید و او را اطاعت کنید» و تقوی الهی را پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امت ما نیست و طوریکه یادآور شدیم که: این سفارش دیرینه ای است که الله متعال پیوسته و بطور متداوم بدان توصیه و سفارش کرده است، چه فقط به وسیله تقوی است که بنده نزد الله و عزوجل خوشبخت می شود. و چنان که حق تعالی ما و پیشینیانمان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود و هم به ما می فرماید.

«وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: و اگر همه کافر شوید زیانی به الله نمی رسد؛ چون از بندگان مستغنی است و مالک تمام مکنونات آسمان ها و زمین است. در ضمن قابل یاد دهانی است که: کافر شدن، مردم را از تحت قدرت الله متعال

خارج نمی‌کند.

«وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا (131)»: خداوند غنی است و با داشتن مالکیت آسمان‌ها و زمین، نیازی به عبادت و ایمان ما ندارد. خدا از بندگان بی‌نیاز و در ذات خود قابل ستایش است. طاعت مطیعان مر او را سودی نیست و نافرمانی نافرمانان به او زیانی نمی‌رساند.

وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾

و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و کافی است که الله کارساز مخلوقات (در تدبیر و اداره آسمان‌ها و زمین) باشد. (۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وکیلا»: یار و یاور، سرپرست، محافظ.

تفسیر:

«وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا (132)»: «و آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه در زمین است، از الله است و کافی است که الله کارساز مخلوقات (در تدبیر و اداره آسمان‌ها و زمین) باشد. یعنی ملکیت الله متعال بر آنچه در آسمان‌ها و زمین است ملکیت قهر، قدرت، احاطه و علم است.

این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعال‌اند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حق اوست که در میان خلقتش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همه امور فقط به او توکل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همه امور توحید و توکل است.

قابل دقت و تذکر است که در آیات متبرکه قبلی: خداوند متعال سه مرتبه فرموده است: «وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ»: (و برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است) مقصود از اول، گشایش و وسعت است؛ یعنی، در بارگاه او هیچ کمی و زیان نیست؛ مقصود از دوم، بیان بی‌نیازی و صمدیت اوست؛ یعنی، اگر شما از الله متعال انکار ورزیدید، هیچ اعتنائی به آن ندارد؛ مرتبه سوم، اظهار رحمت و چاره‌سازی وی است، به شرطی که پرهیزگار باشید.

بنابراین باید گفت که بیدار، هوشیار و بدانیم که خداوند متعال کمترین نیازی به هستی ندارد و کفر کافران هم او را زیان نمی‌رساند، همان گونه که شکر شاکران برای او سود ندارد. مفسر جارالله زمخشری می‌فرماید: تکرار این آیه، برای تثبیت چیزی است که موجب پرهیزگاری، تقوا، زهد و خدا پرستی می‌گردد، تا بندگان متقی و فرمانبردار باشند و از دستورش سرپیچی نکنند؛ چون خوف و خشیت تقوا و پرهیزگاری، سرچشمه‌ی زلال و جوشان همه‌ی نیکیها و خیر و رحمت است.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾

ای مردم! اگر الله بخواهد همه شما را از میان برمی‌دارد، و مردمان دیگری را [به جای شما] می‌آورد؛ و الله همواره بر این کار تواناست. (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُذْهِبْكُمْ»: شما را از میان برمی‌دارد. شما را نابود می‌گرداند. «آخَرِينَ»: جمع آخر، دیگران، کسانی دیگر.

تفسیر:

مهلت دادن خداوند به کافران از عجز او نیست بلکه از نشانه های حکمت اوست. طوریکه می فرماید: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ»: ای مردم! اگر الله تعالی اراده کند تا شما را تباه، برباد فنا می سازد و به جای شما دیگران را بیاورد، چه کسی الله متعال را از این عمل باز می دارد؟ چه کسی می تواند او را این امر عاجز سازد؟ باید گفت: امکانات و موقعیتی که دارید همیشگی نیست، بلکه مربوط به اراده الله متعال است. نباید به خود مغرور شویم.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا (133)»: و خدا بر انجام دادن چنان عملی توانا و قادر بود. یعنی قدرت الله متعال نافذ و جاری است، و خداوند متعال قادر است که به یکبارگی شما را نابود گرداند، و از صفحه گیتی محو سازد، و مردم دیگری بوجود آرد که مطیع و فرمانبر او باشند. ازین جا نیز بی نیازی و صمدیت پروردگار با عظمت به خوبی آشکار می شود؛ و نیز به کسانی که فرمان او را نمی برند، پوره تخویف و تهدید شده است.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾

کسانی که ثواب دنیوی بخواهند (و در قید نتایج معنوی و اخروی نباشند بدانند که در اشتباه اند زیرا) در نزد خدا ثواب دنیا و آخرت است و خداوند شنوا و بینا است. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ»: کسی که جویای نعمت دنیا و منافع این سرا، از راه حلال شود، خداوند نعمت آخرت و منافع آن سرا را نیز نصیب وی می کند، و تنها او است که مالک نعیم هر دو جهان است و... (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»).

تفسیر:

در انسان غریزه سودجویی است. قرآن عظیم الشان از این غریزه در تربیت انسان ها استفاده می کند. و می فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: هر کس در پی مکافات این جهان باشد [و به آخرت نیندیشد]، بداند که: پاداش هر دو جهان نزد الله متعال است. دین مقدس اسلام دین جامع و خواهان سعادت مردم در دنیا و آخرت و دستیابی به هر دو است. اگر دنیا هم می خواهیم، از الله تعالی بخواهیم، که همه چیز به دست اوست، «وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (134)»: باید به حقیقت، مؤمن و مخلص بود نه به ظاهر، چرا که خداوند، شنوا و بیناست الله متعال بر همه اعمال این مردم آگاهی دارد و تمام گفتارها را می شنود و تمام افعال را می داند و بر او هیچ امری مخفی و پوشیده نیست. اوتعالی مخلص و ریا کار، صادق و کاذب را می داند و هر که نیتی را پنهان کند خدای تعالی او را می داند و به ظهور می رساند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (135 الی 136) به موضوعاتی: عدالت در قضاوت، شهادت به حق، ایمان به الله متعال، پیامبر و کتابهای آسمانی، بحث بعمل آمده است. واقعیت امر اینست که: إسقرار و تداوم یک جامعه، بی عدل و داد، محال است و ماندگاری نظام و برپایی مُلک و کشورداری هم، به عدل، به کمال می رسد. بنابراین، عدل، اساس و بنیان همیشگی مُلک و مملکت به شمار می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ

وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَّوْا أَوْ
تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، همیشه بر پا کننده عدل باشید و برای الله گواهی دهید، اگر چه (آن گواهی) به ضرر خودتان، یا والدین، یا خویشاوندان تان باشد، و اگر (یک جانب دعوا) مال دار یا تنگ دست باشند، پس الله نسبت به آنها اولی تر است، پس از هوای نفس پیروی نکنید تا (تجاوز نکنید و) به انصاف رفتار کنید، و اگر (در گواهی دادن) زبان بیچانید (و درست گواهی ندهید) یا (از گواهی دادن به حق) اعراض نمائید، پس (بدانید که) الله به آنچه می‌کنید خبردار است. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»: برپا دارندگان عدالت به شیوه ی تمام و کمال، پویندگان راه عدل و داد. «قِسْطٌ»: مرحله ای عالی تر از عدل است. «شَهَادَةٌ لِلَّهِ»: گواهی دهندگان برای خدا. «فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا»: خشنودی خدا از خشنودی آن دو سزاوارتر است، مصلحت مستمند و ثروتمند در دست اوست. «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ»: در شهادت از هوی و هوس پیروی نکنید. «أَنْ تَعْدِلُوا»: این که عدالت نکنید، این که راه انحراف نپویدید. «إِنْ تَلَّوْا»: اگر از راه حق منحرف شوید، اگر زبان از گفتن حق بیچید، اگر زبان بازی کنید. کلمه ی «تَلَّوْا» از ریشه ی «لی» به معنای پیچاندن و تاب دادن است که مراد از آن در این آیه یا گرداندن زبان به ناحق و تحریف گواهی است و یا تاب دادن به اجرای عدالت و ایجاد تأخیر در آن است. «تَعْرَضُوا»: خودداری کنید.

باید گفت که: تمام کلمات و جملات این آیه در راستای تشویق و تأکید بر عدالت است. قیام به عدالت و گواهی به عدالت و دوری از هرگونه علاقمندی شخصی، نژادگرایی و یاضعیف‌گرایی، معیار حق و عدالت است، نه فقر و غنی، یا خویش و خویشاوند.

تفسیر:

بر پاداشتن عدالت هم واجب است، هم لازمه ی ایمان است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»: ای آنان که به الله ایمان دارید و کتابش را تصدیق می‌کنید، برای برقرار کردن عدالت و درستی و راستی تلاش کنید. از الله بترسید. در میان مردم، در آنچه که از امورشان بر عهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حق کسانی که زیر دست شمایند از زنان و فرزندان. مفسران می‌نویسند که: خطاب آیه کریمه، قضات و امرا را نیز دربر می‌گیرد.

«قَوَّامِينَ»: صیغه ی مبالغه بوده و بیانگر آن است که به هیچ وجه بی عدالتی و ظلم روا نیست.

قیام به عدالت، باید بمثابه خوی و خصلت شخص مؤمن مبدل گردد. کلمه «قَوَّام» یعنی بر پا کننده دائمی قسط و عدل.

عدالت باید در تمام ابعاد زندگی انسان پیاده گردد. عدالت، حتی نسبت به غیر مسلمان نیز باید مراعات شود.

«شَهَادَةٌ لِلَّهِ»: یعنی گواهی دادن را فقط به خاطر رضایت خدا اقامه نمایید. یعنی: در ادای گواهی، الله را در نظر داشته‌باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حق است. نباید هدف از گواهی دادن، دستیابی به اغراض دنیوی باشد.

«وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»: ولو این شهادت بر علیه خود شما یا پدران و نزدیکان شما باشد. شهادت را به‌گونه درست برجا نماید و هیچگاه نباید قرابت و نزدیکی، شما را از گفتن کلمه حق و شهادت صادقانه بازدارد، بنا بر رعایت مصالح خود و بستگان و فقرا، باید تحت الشعاع حق و رضای الله متعال باشد.

«إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا» هنگام شهادت نباید ثروت و غنایندی، قدرت و منصب شخصی، شما را از شهادت حق بازدارد و یا اگر بینوا باشد نباید به خاطر ترحم و دلسوزی از دادن گواهی علیه او امتناع نمود.

«قَالَ اللَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا»: و آگاه باشید که الله متعال بر فقیر و غنی سزاوارتر است و او بر این امر که چه چیزی به مصلحت فقیر یا غنی است آگاه می‌باشد و کفالت روزی هر دو بر عهده خداست، «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدُوا»: پس بر شماست تا از واردات نفس ظالم و ستمگر که همواره به دنبال ارضای مردم و غضب ساختن خدای مردم است پیروی نکنید بلکه همواره کلمه حق را بگوئید خواه موجب رضایت کسی شود و یا هم موجب خشن و غضب او.

این کثیر فرموده است: یعنی هوی و تعصب و کینه ی مردم نسبت به شما نباید باعث شود که در کارهایتان عدالت را رها کنید، بلکه باید در هر حال به آن پایبند باشید. (مختصر ابن کثیر 447/1).

«وَ إِنْ تَلُؤُوا أَوْ تُعْرِضُوا»: اگر زبان را از گواهی به حق باز دارید و مستقیماً از آن رویگردان شوید، پیچانیدن زبان این است که هنگام گفتن سخن راست؛ زبان را چنان می‌پیچانند و کج می‌کنند که شنونده به شبهه افتد؛ یعنی، واضح راست نمی‌گویند؛ «اعراض» آن است که پوره سخن نمی‌زنند، بلکه سخنانی را که به کار می‌آید نگه می‌دارند. در هر دو صورت، اگرچه گوینده دروغ نگفته باشد، اما بنابر عدم اظهار حق گنهکار می‌شود؛ باید شهادت راست و آشکارا و کامل ادا شود.

«فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (135)»: خدا از اعمالتان آگاه است، منظور این است که شما در ادای شهادت صادق باشید و اگر شهادت را تحریف کنید و یا بپوشید به زودی خدای تعالی آن را می‌داند و آمار می‌گیرد تا بر اساس آن شما را محاسبه نماید؛ چون او بر عملکرد همه آگاهی دارد و هر یکی را بنابر عملکردش جزا و پاداش می‌دهد. طوریکه در فوق یادآور شدیم حکم این آیه عام است در باره قضات و شهود. اعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد، اما اعراض و زبان‌بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی گرداند، یا از سخن گفتن با وی سربپیچد.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که این آیه کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیت چنان بود که شخص اگر شهادت حقی درباره پسرکاکا یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و مسکین می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به‌طور کلی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند نزدیک وی، توانگر شود و دینش را بپردازد. این بود که آیه کریمه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته شود، ادا نماید».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا ثُمَّ يُكْنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿١٣٧﴾

کسانی که ایمان آوردند، سپس کفر ورزیدند، باز ایمان آوردند، و بار دیگر کافر شدند، آن گاه بر کفر خود افزودند، الله آنها را هرگز نمی‌بخشد، و آنها را (به راه حق) هدایت نمی‌کند (چون که منافق اند). (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أزدَادُوا كُفْرًا» (زاد): بر کفر خویش افزودند.

تفسیر:

در صدر اسلام تعداد از پیروان اهل کتاب در حضور مسلمانان اظهار ایمان می‌کردند و برای القای شبهه دوباره کافر می‌شدند و دلیل کفر خود را نادرستی اسلام دلیل می‌آوردند. طوریکه قوم یهود ابتدا به موسی علیه السلام ایمان آوردند، سپس گوساله‌پرست شدند، سپس توبه کرده و خداپرست گشتند، باز بر عیسی علیه السلام کفر ورزیدند و سپس با کفر خود به پیامبر اسلام، بر کفر خود افزودند.

مشابه این آیه در سوره (آل عمران، 90). هم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» توبه همچو اشخاص پذیرفته نمی‌شود و از جمله گمراهان واقعی بحساب می‌آیند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا» این آیه در مورد منافقین آمده است که ایمان آوردند و سپس مرتد گشتند، سپس ایمان آوردند سپس مرتد شده و بر کفر مردند. (یعنی اینکه یهود به موسی ایمان آوردند و سپس با پرستش گوساله کافر شدند و بعد از بازگشت حضرت موسی باز ایمان آوردند و بعد از آن حضرت قسمی کافر شدند، سپس با کافر شدن به حضرت محمد بیشتر در کفر فرو رفتند. نظر قتاده چنین است و طبری آن را اختیار کرده است).

قابل یادآوری است که: بی‌ثباتی در عقیده، به گمراهی نهایی و عدم آمرزش الهی می‌انجامد.

این گروه عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد مسلمانان و تحت اشراف و نظر آنان باشند، ادعای اسلام می‌کنند، ولی آن‌گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می‌نمایند.

ابن عباس (رض) فرموده است: تمام منافقان عهد پیامبر صلی الله علیه و سلم شامل مفهوم این آیه می‌باشند.

ابن کثیر فرموده است: الله متعال از انسانی خبر می‌دهد که ایمان آورده و سپس از آن برگشته، دوباره به ایمان بازگشته، و بعد از آن مرتد شده و تا دم مرگ بر گمراهی بوده است چنین انسانی بعد از مرگ بخشوده نمی‌شود و توبه ی او قبول نیست، و مخرج و مفری از عذاب مقرر الهی را ندارد و راهی به سوی هدایت نمی‌یابد. (مختصر ابن کثیر 448/1).

افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است.

به همین جهت ابن عباس (رض) می‌فرماید: «در صورتی بر آنان آمرزیده نمی‌شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماما دست بکشد، در این صورت خداوند متعال او را به راه راست

هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می‌نماید و ویران می‌سازد. علی (رض) با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می‌کند که: مرتد باید سه بار به توبه فراخوانده شود.

«لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (137)»: الله متعال از آنان چشم پوشی و صرف‌نظر ندارد و آنان را راهی بهشت نمی‌کند.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: معنی آیه این نیست که اگر آنها بعد از مرتد شدن ایمان خالص بیاورند از آنها پذیرفته نمی‌شود و بخشوده نمی‌شوند، اما چنین امری دور و بعید و غریب است که انگار اتفاق نمی‌افتد. و چنین است حال فاسقی که توبه می‌کند و برمی‌گردد و باز توبه می‌کند و باز برمی‌گردد، و امید پایداری از او نمی‌رود، و غالباً چنین کسی بر بدترین وضع می‌میرد. (تفسیر کشاف 347/1).

سپس خداوند متعال از سرانجام و سرنوشت منافقین خبر داده و فرموده است:

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾

به منافقان خبر ده که عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَشِّرِ»: خبر ده، مژده ده، این بشارت، برای انذار و ریشخند و تمسخر است.

تفسیر:

«بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (138)»: ای محمد! منافقان را بر سیل تمسخر و استهزاء به عذابی دردناک و مجازات شدید بشارت ده، زیرا آنها به مؤمنان تمسخر و استهزاء می‌کنند، این عذاب به آنها بنا بر اعمال زشتی می‌رسد که مرتکب شده‌اند.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾

همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان سرپرست و دوست خود می‌گیرند؛ آیا عزت و قدرت را نزد آنان می‌طلبند؟ یقیناً همه عزت و قدرت فقط برای الله است. (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ دُونِ»: غیر از، به جای. «أَبِئْتَعُونَ»: آیا می‌طلبند؟ آیا می‌جویند؟

تفسیر:

در صدر اسلام، منافقان با یهود مدینه و مشرکان مکه رابطه داشتند تا اگر مسلمانان شکست خوردند، آنها ضرری نبینند و جایگاه خود را از دست ندهند. طوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» همانها که کافران را، بجای مؤمنان، دوست خود بر می‌گزینند، آیا اینها می‌خواهند از آنان کسب عزت و آبرو کنند. یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دل‌ها و عواطفشان با کافران است. باید بعرض رسانید که: عزت را در وابستگی به کفار جستن، خصلتی همیشگی منافقانه است.

«أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ»: عجیب است کار این‌ها!! اراده نصرت و پیروزی و مقام و منزلت را از کفار می‌جویند در حالی که کافر مالک چنین چیزی نیست. مالک آن الله متعال است خدایی که هیچ‌کس عزیزتر از او نیست، استفهام انکاری است؛ یعنی کفار که خود قدرت و عزتی ندارند، پس شما چگونه آن را از آنها می‌جوئید؟! «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (139)» از این‌روی عزت برای او و پیامبر و مؤمنان است

«فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (139)» از این‌روی عزت برای او و پیامبر و مؤمنان است

چنانچه کرامت، پیروزی و ثواب و نعمت ماندگار نیز نزد آن هاست، چرا اینها از کسی که مالک این امور است نمیخواهند.

مفهوم «عزت» در زبان عربی نسبت به زبان های دیگر دارای مفهوم وسیعی می باشد. در سایر زبانها عزت تنها به معنای احترام و جایگاه می آید. اما معنا و مفهوم آن در عربی این است که انسان در چنان جایگاه والا و غیر قابل دسترسی قرار داشته باشد که هیچ کسی هیچ آسیبی نتواند به او برساند. به عبارت دیگر عزت مترادف با «حرمتی غیرقابل هتک» است.

عزت تنها و تنها به دست الله متعال است. چون سرچشمه‌ی عزت یا علم است یا قدرت، و دیگران از علم و قدرت بی بهره‌اند.

این کثیر فرموده است: منظور از تحریک و برانگیختن این است که عزت و غلبه را از خدا بجوید.

مژده در کار خوب بکار برده می‌شود، اما در کارهای بد و در تهدیدات بصورت مقید به کار می‌رود، همان‌طور که در این آیه به صورت مقید به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: «بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» کسانی را که اسلام را اظهار نمودند و کفر را پنهان کردند، به بدترین و زشت‌ترین خبر بشارت ده، و آن عذاب دردناک است. و این به سبب محبت و دوستی‌شان با کافران و یاری کردن آنان، و ترک دوستی با مومنان است.

پس چه چیزی آنها را به این کار وادار کرده است؟ آیا می‌خواهند عزت را نزد کافران بجویند؟ حالت منافقان این‌گونه است که آنها نسبت به خدا گمان بد دارند و بعید می‌دانند که خداوند بندگان مومنش را یاری کند. آنها اسبابی را که نزد کافران است ملاحظه نموده و نگاه‌شان فراتر از آن را نمی‌بیند.

پس کافران را به دوستی گرفته و آنها را مایه عزت و قدرت و پیروزی خود می‌دانند. در حالی که عزت و قدرت جملگی از آن الله متعال است، زیرا پیشانی بندگان در دست اوست و خواست الهی در مورد آنان نافذ و جاری است. و خداوند متعال متعهد شده است که دینش را نصرت و بندگان مؤمنش را یاری دهد، گرچه گاهی به خاطر آزمایش‌هایی که بندگان را در بوته آن قرار می‌دهد، دشمنان را برای مدت زمانی بر آنها چیره می‌گرداند، اما سرانجام نیک از آن مومنان است.

در این آیه مبارکه خداوند به شدت مسلمانان را از دوستی با کفار و دوستی نکردن با مومنان برحذر داشته و آنان را از سرانجام وخیم این کار ترسانده و فرموده است، دوستی با کفار از صفات منافقان است. در این آیه اشاره شده که ایمان مقتضی آن است مومن با مومنان محبت بورزد، و کینه و عداوت کافران را در دل داشته باشد.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

و محققاً الله بر شما در قرآن (این حکم را) نازل کرده است که چون شنیدید که آیات الله مورد کفر و تمسخر قرار می‌گیرد پس با آنان منشینید (در مجالس‌شان شرکت نکنید) تا آن که به سخن دیگر شروع کنند، و گرنه شما هم (در کفر و استهزا) مثل آنها خواهید بود؛ البته الله همه منافقین و کفار را در دوزخ یکجا جمع می‌کند. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسْتَهْزَأُ بِهَا»: مورد ریشخند قرار می گیرد، به بازیچه گرفته می شود.
«لَا تَقْعُدُوا»: ننشینید. «حَتَّى يَخُوضُوا»: تا بپردازند، تا در آیند، فروروند.

تفسیر:

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ»: ای مسلمانان، خداوند متعال بیشتر در قرآن مجید به شما حکم داده است: (دقیقا در آیه (68) سوره «أنعام». که در آن آمده است: «و چون ببینی که در آیات ما از روی تمسخر گفت و گو می کنند، پس از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس بعد از یاد آمدن با آن مردم ستمکاره منشین.».

و اینک در این آیه مبارکه هم فرماید: «أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا» هرگاه استهزاء و تمسخری و انکار نسبت به آیات الله از جانب کفار صورت گیرد و شما در مجلس آن ها حاضر باشید، یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزاء به کلام الهی، با کفار همنشین مشوید تا به سخنی دیگر غیر از آن بپردازند.
«فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»: از آن مجلس برخیزید و با آن مقاطعه نموده و در آن سخنی نگوئید تا کفار از سخنان توهین آمیز و بحث (استهزاء آمیز) خود دست بردارند و به موضوعی دیگر بپردازند.

اما، هنگامی که به سخنان دیگر مشغول باشند، اگر با آنها بنشینید، ممانعتی وجود ندارد. «إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ»: اگر شما در آن مجلس باقی بمانید و به استهزاء و تمسخر آنان راضی شوید چنانچه منافقان چنین می کنند و با آن ها بنشینید و سخنان آنان را شنیده و با آن ها در سخن همنا شوید، «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً (140)»: در چنین حالی شما با آن ها در گناه همراه خواهید بود، نباید فراموش کنید: کسی که راضی به گناه دیگران باشد، شریک گناه است. همانا خدا در روز رستاخیز هر دو گروه کافران و منافقان را در آتش دوزخ جمع می کند؛ چون انسان با دوستش محشور است و بر دین او می باشد. این وعید از جانب خدا برای برحذر داشتن مؤمنان از آمیزش و نشستن با کفار و منافقین است. پس اجتناب از مجالس کسانی که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورد استهزا قرار می دهند، از تقوی است.

فهم جمله: «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ» آیه مبارکه می رساند که: سکوت در برابر پلوه گویی های کفار، نوعی نفاق است. «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ» و همنشینی های آخرت، جزای همنشینی های دنیوی است.

برخی از علما با استدلال به همین آیه، همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته اند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: از این معلوم شد، در محلی که عیب و طعن در دین گفته می شود، اگر کسی می نشیند و آن سخنان را می شنود، اگرچه خود چیزی نگوید، تنها به نشستن و شنیدن، منافق شمرده می شود.

پس چه باید کرد؟:

قبل از همه مسؤلیت و تکلیف انسان های مؤمن متعهد همین است که: در برابر گفته های ناحق دیگران از جمله منافقان نباید بی تفاوت باشد. به یاد داشته باشد که: مجامله و سکوت در جلسه گناه، گناه است. هرگاه در مجلس و محفلی که به دین و عقیده ی او تمسخر و

استهزا صورت میگیرد، یا باید دفاع کند و با سخنان مستدل و منطقی به جواب و رد مجلسیان بپردازد، یا این که: آن مجلس را ترک گوید و خود را در دام گنهگاران نه اندازد (سورة أنعام آیه: 67).

از فهم جمله: «فَلَا تَفْعُدُوا مَعَهُمْ»: آیه مبارکه معلوم میشود که: یا محیط فاسد را عوض کنید، یا از آن محیط خارج شوید. تنها گناه نکردن و مستقیم بودن کافی نیست، باید بساط گناه را به هم زد و جلو انحراف دیگران را هم گرفت. و نباید به بهانه و عنوان آزادی بیان، سعهی صدر، تسامح، خوش اخلاقی، مدارا، حیا، مردم داری، و مانند اینها، در مقابل تمسخر دین سکوت کرد. در نهایت باید عرض داشت که: شرط مصاحبت با دیگران، آن است که ضرر فکری و مکتبی نداشته باشد.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ بِحُكْمِ بَيْنِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾

منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار آمدن حوادث را بر شما می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهم در افتخارات و غنائم هستیم!) و اگر بهره ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم! (پس با شما سهمیم خواهیم بود!) خداوند در میان شما در روز رستاخیز فیصله می‌کند و هرگز الله برای کافران نسبت بر (ضرر) مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است. (۱۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَّبِعُونَ»: منتظرند، مترصدند. انتظار گرفتار شدن شما را می‌کشند.
 «الم نكن»: آیا نبودیم؟ «الم نستحوذ عليكم»: مگر ما بر شما چیره نمی‌شدیم؟
 «استحوذ»: از ریشه ی «حوذ» شتر یا هر حیوانی دیگر را از پشت سوق دادن به طرف جلو راندن، حوذ؛ یعنی، سوق دادن، استحواذ را به استیلا بر هر چیزی اطلاق کرده اند. «سبیلًا»: راهی برای تسلط.

تفسیر:

منافقان اشخاص فرصت طلب هستند و از هر حادثه به نفع خود از آن استفاده می‌برند. طوریکه می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ»: این منافقان درباره مؤمنان منتظر مراقب اوضاع و احوال و در نهایت گردش روزگار و نزول شکست‌ها و مصیبت‌ها و منتظر فرصت بر آنان‌اند.

«فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ»: و هرگاه معرکه‌ای صورت گیرد و پیروزی از آن مسلمانان شود و غنیمتی به دست آورند، «قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ» منافقان به مسلمانان می‌گویند: ما با شما در معرکه مشارکت کردیم از این‌روی سهم خویش را از غنیمت از شما می‌خواهیم، «وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ»: اگر کافران بر شما، مؤمنان غلبه کنند، «قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» و پیروزی از آن کفار باشد خطاب به کافر می‌گویند: آیا ما نبودیم که از مقابله و جنگ بر علیه شما خود را کنار کشیدیم پس حصه ما را از غنیمت بدهید، زیرا ما سبب منع مؤمنان و شکست صف آن‌ها شدیم. در حالیکه ما می‌توانستیم شما را به قتل برسانیم و اسیر کنیم، اما در کنار شما قرار گرفتیم و بدین ترتیب تصمیم و عزم مؤمنان را سست کردیم تا شما بر آنان پیروز و غلبه حاصل نمودید؟ ما دوستدار شما

هستیم و اجازه نمی دهیم هیچکس به شما آزار برساند. هدف این آیه مبارکه؛ این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوه دایمی منافقان که الله تعالی اینان را لعنت کند.

«فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: حق تعالی خبر می دهد که او به زودی در روز رستاخیز بزرگ مؤمنان، کافران و منافقان را جمع می کند و او بر عملکرد همه آگاه می باشد.

«وَأَنَّ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (141)»: خدای متعالی بشارت می دهد که کافران هرگز بر رقاب مؤمنان تسلط پیدا نخواهند کرد تا اینکه آنان را ریشه کن سازند و آنان از روی زمین برچینند، چنین کاری هرگز صورت نخواهد گرفت و اگر برای کافران گاهی پیروزی و غلبه ای هم باشد عاقبت و نهایت به اذن الله متعالی از آن مؤمنان و پیروزی از بندگان خوب خداوند متعال خواهد بود.

مفسر این کثیر گفته است: کفار را به طور کامل بر مسلمانان چیره نمی کند که ریشه ی آنها را از بیخ بکنند و به کلی آنها را نابود نمایند هرچند در بعضی موارد غلبه ای به دست می آورند؛ چون سرانجام دنیا و آخرت از آن پرهیزگاران است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: اگر مراد از (راه تسلط)، پیروزی و نصرت مؤمنان بر آنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجت و برهان باشد، این در دنیاست. یعنی: الله متعالی کافران را بر مؤمنان در حجت غلبه نمی دهد، بلکه حجت همواره از آن مؤمنان است. برخی از مفسران این آیه را چنین معنی می کنند:

خدای سبحان برای کافران بر زیان مؤمنان راه تسلطی قرار نمی دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت الله متعالی عامل بوده و به طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می گرداند.

باید گفت که خصوصیت منافقان اینست که در هر زمانی دارای چنین خصوصیتی هستند. منافعی را که به عنوان یک مسلمان می توانند به دست بیاورند، از راه اقرار زبانی و شامل شدن ظاهری در گروه مسلمانان به دست می آورند. منافعی که به دست آوردن آنها از راه کفر ممکن است، برای از دست ندادن آنها نزد کافران رفته به هر طریق ممکن به آنان اطمینان می دهند که ما چندان «مسلمانان متعصبی» نیستیم. گرچه به ظاهر به گروه مسلمانان وابسته هستیم، اما در واقع میل و علاقه ی قلبی و وفاداری و هماهنگی فکری و فرهنگی ما با شما است و ذوق و سلیقه ی ما به شما نزدیک است و در نبرد میان اسلام و کفر وزن و سنگینی ما در کفه شما قرار خواهد گرفت.

باید گفت: این آیه مبارکه: ظفرمندی مسلمانان را به کلمه «فتح» از جانب الله و به معرفی گرفته و پیروزی کافران را به کلمه ی «نصیب» نام می برد:

فتح، نشان بزرگداشت و گرامیداشت منزلت مسلمانان و نصیب در این جا نشان خواری و فرومایگی سهم کافران است.

ظفرمندی مسلمانان، امری والا به شمار می آید و درهای رحمت آسمانی بر رویشان گشوده می گردد. پیروزی کافران و ناسپاسان چیزی جز سهمی بی مقدار از متاع دنیا نیست. (تفسیر کشاف) بدان که: فرجام نیک از آن مؤمنان پارساست. (روم آیه: 47)،

(سورة محمدآیه: 7)، (سورة منافقون/ آیه: 8).

در ضمن باید گفت که این آیه مبارکه به قلب مؤمنان آرامش و اطمینان کافی می بخشد و به آنان نوید می دهد که الله متعال همواره یار و یاورشان است و دشمنان را - از هر گروه و دسته ای - خوار و زبون می گرداند.

یادداشت:

شیوه ی منافقان و دوچهرگان تاریخ این است که هرگز ثابت قدم و یکرنگ نبوده و نیستند و پیوسته منتظرآند که چه کسی روزی به پیروزی و قدرت می رسد، تا سلسله ی ریا و تزویر و چاپلوسی را بجنبانند و به شیوه های منافقانه خود را به او برسانند و اعلام همبستگی کنند. (!!)

الله تعالی ما را از عمل منافقانه در حفظ و امان داشته باشد. آمین یا رب العالمین.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (142 الی 147) در باره شیوه ی دیگر از موضعگیریهای منافقان، دوستی نکردن با کافران بحث بعمل می آید. باید گفت این آیات، مکمل کننده مفاهیم آیات قبلی در تبیین صفات پست منافقان و احوال و موضعگیری آنان است.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾

البته منافقین (به گمان خود) با الله نیرنگ می کنند، در حالیکه الله (با تدبیر خود) به آنها نیرنگ می زند، و چون (منافقان) به سوی نماز برخیزند؛ با کسالت برمی خیزند، به مردم (تظاهر نموده نیکی و صلاح خود را) نشان می دهند، و الله را یاد نمی کنند مگر بسیار کم. (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُخَادِعُونَ»: نیرنگ می کنند، فریب می دهند. «كُسَالَى»: جمع کسلان، سستها، کسلها، تنبلها، خسته دلان. «يُرَاءُونَ»: (رای، رياء): ریا می کنند، برخلاف آنچه که هستند، خود را نشان می دهند.

تفسیر:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»: یعنی منافقان اعمالی را از خود نشان می دهند که مانند اعمال فریبکاران است، به ظاهر ایمان را ابراز می دارند، در حالی که در باطن کافرنند.

منافقان میخواهند با دین و مفاهیم عالی دینی بازی کنند. با ذهن خود طوری می بیندارند که گویا با الله فریبکاری می نمایند در حالی که خداوند متعال با آنها مخادعه می کند به این صورت که خونهایشان را در دنیا حفظ می کند ولی در آخرت برای آنها مجازات سخت در آتش دوزخ ارزانی می دارد.

«يُخَادِعُونَ اللَّهَ»: رفتار آنان به مانند نیرنگبازان می ماند و آشکارا اظهار ایمان می کنند و در دل کفر را پنهان می دارند.

خداوند متعال مجازات آنان را تحت عنوان «و هو خادعهم» بیان کرده است یعنی: همان رفتار را با آنان خواهد کرد که شخص پیروز در این کار می کند، به نحوی که خون و مال آنان را در دنیا مصون از تعرض قرار داد، اما در آخرت سختترین مرتبت دوزخ را

برای آنان مهیا ساخت، ولی در کوتاه مدت نیز همواره آنان را در معرض رسوایی، امکان جنگ، انتقام و ترس همیشگی قرار داد.

منافقان گمان می‌برند که امور را بر خالق و مولای خود مشتبه می‌سازند در حالی که حق تعالی بر آن‌ها امور را مشتبه ساخته و بصیرت‌های آنان را پوشیده و فهم را از عقل‌های آنان در رفته است.

«وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى»: منافق، کسی است که در ظاهر احکام دینی را به جای می‌آورد، اما انگیزه‌های او الهی در آن دیده نمی‌شود از جمله صفات منافقان یکی هم این است که در ادای نماز کسل‌اند، به سنگینی و سستی و بی حالی نماز می‌خوانند، به ثواب و پاداش اخروی امیدوار نیستند و از سزاومجازات هم هراسی ندارند از این‌روی نماز را بدون نیت و محبت و بدون خشوع ادا می‌کنند.

توجه بفرماید قرآن عظیم الشان نسبت به مؤمنان جمله‌ی «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» به کار می‌برد ولی درباره‌ی منافقان جمله‌ی «قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ» و تفاوت میان «أَقَامُوا» و «قَامُوا» تفاوت میان برپاداشتن و به پا خاستن است.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت (یعنی در شرف غروب بود)، برمی‌خیزد، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سنگین‌ترین نمازها بر منافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است، حتماً به این دو نماز می‌آمدند، هرچند به حالت سینه‌خیز - یعنی بر روی زانو و شکم خویش...».

«يُرَاؤْنَ النَّاسَ» از نمازشان قصد ریا دارند و می‌خواهند آبرو کسب کنند. و از آن قصد جلب رضایت خدا را ندارند بلکه می‌خواهند با این نماز خون خویش را حفظ کنند و در ظاهر گفته شود که آن‌ها مسلمان‌اند.

ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا. در حدیث شریف آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، اما در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این توهینی است که به آن بر پروردگاریا عظمت اهانت روا داشته است».

«وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (142)»: و از جمله صفات دیگر منافقان یکی هم این است که خدای را بسیار کم یاد می‌کنند، هم به زبان و هم به قلب خویش و هر که خدای را دوست داشته باشد زیاد یادش می‌نماید در حالی که منافق خدای خود را دوست ندارد از این‌روی به یاد او تعالی نیست و هر که ذکر الله را به بسیاری انجام دهد از نفاق بری خواهد بود و اگر ذکر فایده‌ای هم نمی‌داشت همین بهره در حق آن کافی بود.

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳)

منافقان میان کفر و ایمان متحیر و سرگردانند، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نا با کافران. و هرکس را که الله گمراه کند پس هرگز راهی (هدایت) برای او نخواهی یافت.

(۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُذَبِّبِينَ»: دودلان، مترددان، سرگردانان. «تَدْبِئُ»: حرکت چیزی است که در هوا آویخته باشد و هیچ جایگاه و پایگاه محکم و استواری در روی زمین نداشته باشد. «بَيْنَ ذَلِكَ»: میان کفر و ایمان. «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ»: منافق، آرامش ندارد. چون متداوماً باید موضع جدید، تصمیم فوری و عجولانه بگیرد. بناً منافقان، استقلال فکر و عقیده ندارند به هر حرکتی می‌چرخند، به دیگران وابسته و بی‌هدف سرگردانند.

تفسیر:

«مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ»: این منافقان در بین کفر و ایمان آشفته و متردد و متحیرند. متردد دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتاً به کفر می‌پیوندند. نه به اسلام اطمینان دارند، و نه به کفر، گاهی با مؤمنان‌اند و زمانی با کافران، خداوند متعال آنها را به «متحیر در دین» وصف کرده است. حتی در مواضع اعتقادی و بینش فکری، قاطعیت لازم است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: نه به مؤمنان منتسب‌اند و نه به کافران. گاهی به یک‌جانب می‌گرایند، و گاهی به دیگر جانب؛ این‌ها بر هیچ رأی و نظری ثابت و استوار نیستند و بریک مبدأ قرار ندارند، و به اصطلاح هر روزی جامه‌ای نو می‌پوشند و در شکلی خاص مطابق مصالح و مطالب دنیوی خویش به ظهور می‌رسند، طوری که اگر مصلحت با مؤمنان باشد در صف آن‌ها داخل می‌شوند و اگر با کافران باشد با آن‌ها سیر می‌کنند.

«وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (143)»: حق تعالی این‌ها را گمراه نموده و کسی را که الله متعال توأم با علم گمراهش کند هرگز راهنمایی نخواهد یافت و نه کسی برایش طریق را نشان می‌دهد و نه دستش را می‌گیرد، بلکه این شخص در طغیان و سرکشی همچنان باقی می‌ماند. و باید گفت: نفاق، درد بی‌درمان است. و منافق، مورد قهر خداوند است.

سپس مؤمنان را از دوستی و موالات با دشمنان دین برحذر داشته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ
تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به جای مؤمنان کافران را به دوستی خود مگیرید آیا (کفار را دوست گرفته) می‌خواهید در پیشگاه الله دلیلی واضح علیه خود قرار دهید؟. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْلِيَاءَ»: جمع ولی، دوستان. سرپرستان. «سُلْطَانًا مُبِينًا»: دلیل آشکار.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»: دوستی و مصاحبت مؤمنان را رها نکنید، و به دوستی و مصاحبت و موالات کافرانی که از رحمت الله متعال محروم هستند روی نیاورید. باید گفت که: پذیرش ولایت کفار با ایمان اصلاً سازگار نیست. وتولی و تبری، دوستی با مؤمنان و دوری از کافران، لازمه‌ی ایمان است. «أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (144)»: مسلمانان را ترك نمودن، و با کافران دوست شدن، چنانکه منافقان می‌کنند، دلیل نفاق است؛ پس ای مسلمانان، شما هرگز چنین مکنید! ورنه، الزام صریح و حجت کامل الهی بر منافقت شما استوار می‌شود.

ابن عباس (رض) فرموده است: «سلطان» در قرآن عموماً به معنی دلیل است. «سلطان» دلیل آشکار، یعنی: کافران را به دوستی گرفتن دلیل نفاق است. از صعصعة بن صوحان روایت کرده اند که او به برادرزاده اش گفت: با مؤمنان راستین باش و با کافران و بدکاران به اخلاقی نیکو رفتار کن که افراد بدکار از اخلاق نیکوی تو راضی می شوند؛ اما بر تو واجب است که با مؤمنان رفتاری راستین داشته باشی. (کشاف) **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾** بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از دوزخ اند، و هرگز برای آنان مددگاری نخواهی یافت. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الدَّرَكِ»: مکان. «الْأَسْفَلِ»: پایین، قعر، جایگاهی در بیخ جهنم، ته هر چیز.

تفسیر:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»: البته منافقان در طبقه زیرین دوزخ قرار دارند، زیرا عملکرد آن‌ها از عملکرد کفار بدتر است. باید گفت که: جهنم هفت طبقه دارد.

درک: فروترین پله و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، «درج» گفته می‌شود. یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و «درک» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین طبقه آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار دارد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آنها در طبقه ی زیرین آتش قرار دارند؛ چون آنها کفر و مسخره و استهزا به اسلام و مسلمانان را باهم جمع کرده اند. آتش جهنم دارای طبقات و بهشت دارای درجات است.

مفسران گفته اند: آتش هفت طبقه است که اول «جهنم» است بعد از آن «لظى»، سپس «حطمه» و بعد از آن «سعیر»، و آنگاه «جحیم» و بعد از آن «هاویه» می‌آید. و گاهی اوقات بعضی از طبقات به نام دیگری نامیده می‌شود؛ چون لفظ (نار) آتش همه را در بر می‌گیرد. در البحر چنین آمده است.

اگر سؤال شود که: چرا منافق مجازات سخت تر از کافر می‌بیند؟ در جواب باشد گفت: زیرا منافق در کفر مانند کافر است، اما از آن روی که دشمنی خود را با مؤمنان پنهان می‌کند، بر کفرش افزوده می‌شود. (تفسیرکشاف)

«وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (145)» برای آن منافقان یاور و معینی نمی‌یابی که در عذاب خدا آنان را یاری دهد. آنان را از این درک اسفل نجاتشان دهد. در قیامت، راهی برای نجات منافقان نیست.

عبدالله بن مسعود (رض) می‌فرماید: «منافقان در درک اسفل در صندوقهای سربسته‌ای از آتش قرار دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از کافر این است که: منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان در امان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت نتوان آن را بازپس دهد. علاوه بر این که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

آن‌ها به دین استهزا و با مؤمنان فریبکاری و تمسخر می‌کنند و با اولیا و دوستان الله متعال از در مکر و حيله وارد می‌شوند و مشرکان را از لابلای صف مؤمنان یاری

می‌رسانند.

یادداشت:

منافق از کافر خطرناکتر است، از این رو عذابش شدیدتر است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً»: خدا در قبول کردن توبه ی کافران فقط خاتمه دادن به کفر را شرط قرار داده است: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»: ولی در مورد قبول کردن توبه ی منافق چهار امر را شرط قرار داده است: توبه، اصلاح، اعتصام و اخلاص در دین: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ»: پس نشان می دهد که منافقان از کافران بدترند و به غضب و کینه ی خدا شایسته ترند، و از خدا دورترند. آنگاه گفته است: «فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»: و نگفته است: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ»، پس از آن گفته است: وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا: و به عنوان نشان دادن کینه و اعراض از آنان و زشت نشان دادن کفر و نفاق نگفته است: و سوف یؤتیهم. خدا ما را به اسرار کتابش بیشتر آشنا و آگاه فرماید. آمین!

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾

مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به دین الله چنگ زدند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه] آنان با مؤمنان خواهند بود و به زودی خدا مؤمنان را ثواب بزرگ خواهد بخشید. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِعْتَصَمُوا»: چنگ زدند. متوسل شدند. «إِعْتَصَمُوا بِاللَّهِ»: به کتاب و شرع خدا تمسک جستند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»: مگر کسانی که [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند، درمی یابیم که: راه توبه، برای همه حتی منافقان باز است و آنان را از «درك اسفل» به بهشت اعلا می‌رساند.

«وَ أَصْلَحُوا»: و اعمال خود را اصلاح کنند یعنی آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند و نیت خود را پاک نمایند.

«وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ» و به کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم چنگ زند و عمل به شریعت را با جنگ و دندان لازم گیرد و در اعمال خویش اخلاص داشته، «وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند.

از سیاق آیه مبارکه: «أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا وَ أَخْلَصُوا» در می یابیم که: توبه ی هر گناهی، به شکلی است. توبه ی نفاق، اصلاح به جای تخریب، اعتصام به خداوند به جای وابستگی به این و آن، و اخلاص به جای ناخالصی است.

«فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»: پس چنین افرادی در روز قیامت از زمره ی مؤمنان می باشند. در ضمن قابل یاددهانی است که: منافقان تواب، در جدا شدن از همفکرانشان احساس غربت نکنند. چون دوستان بهتری رانصیب میگردند.

«وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (146)»: پس خداوند به زدوی به مؤمنان مکافات بزرگی می بخشد، پس باید منافقان به سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی که به راه خلوص و صلاح برمی گردند، نیز مانند این پاداش است.

یعنی اگر منافق هم از نفاق توبه کند، و اعمال خود را اصلاح نماید، و دین پسندیده خدا را استوار گیرد، و به الله متعال توکل کند، و دین خود را از ریا و سایر مفسد پاك نگهدارد، مسلمانان خالص است؛ در دین و دنیا با مؤمنان خواهد بود، و ثواب بزرگی را که مؤمنان می‌یابند، او نیز می‌یابد؛ به شرطی که از نفاق به راستی توبه کند.

منافق کیست؟

اگر سؤال بعمل آید که منافق کیست؟ در جواب باید گفت: در شریعت اسلامی منافق کسی است که آشکارا ادعای ایمان کند، اما در نهان و خفا کافر باشد؛ ولی علت آن که مرتکبان فسق و فجور منافق نامیده شده اند، برای سخت گرفتن بر آنان است، چنان که در روایت آمده است: «من ترك الصلاة متعمدا فقد كفر»: هر کس که نماز را از روی عمد به جای نیاورد، کافر است. و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «ثلاث من كن فيه فهو منافق، و إن صام و صلى و زعم أنه مسلم: من إذا حدث كذب، و إذا وعد أخلف، و إذا أؤتمن خان: سه چیز از جمله خصوصیات هستند که اگر در کسی باشند، منافق است، هر چند که نماز بگزارد و روزه بگیرد و بیندارد که مسلمان است، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید و در وعده خویش خلاف کند و چون به او اطمینان کنند، خیانت بورزد.»

از حُدَيْفَةَ (رض) پرسیدند: منافق کیست؟ در جواب فرمود: کسی که مُتَّصِفٌ به صفت اسلام باشد، و به آن عمل نکند.

از ابن عمر (رض) پرسیدند: چگونه است که ما چون به نزد سلطان می‌رویم، سخنانی می‌گوییم و چون از آنجا بیرون می‌آییم، سخنی بر خلاف آنچه گفته ایم بر زبان می‌رانیم! در جواب گفت: ما در گذشته آن را نفاق به شمار می‌آوردیم.

شرایط پذیرش توبه:

باید گفت که: شرط پذیرش توبه ی کافران، یکی است که قرآن در سوره ی انفال (آیه ی 38) می‌فرماید: «قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف...»: ای محمد! به کسانی که کفر ورزیده اند بگو: اگر باز ایستند و از کفر دست بردارند، گذشته ی آنان آمرزیده می‌شود. پس شرط پذیرش توبه ی درست از اهل نفاق، چهار چیز است:

- 1- خودداری از نفاق و دورویی به گونه ای که دیگر بازگشت نداشته باشد،
- 2- اصلاح کردن کردار و زدودن آن از تمام پلیدیها، ترفندها و توطئه های شبانگهان،
- 3- در آویختن و متوسل شدن به قرآن و شریعت الهی،
- 4- آیین و دین و اندیشه ی خود را برای خشنودی ذات آفریدگار خالص و پاکیزه و از آن او بگردانند.

«إلا الذين تابوا، وأصلحوا، واعتصموا بالله، وأخلصوا دينهم لله» با وجود این شروط چهارگانه، هنوز تردید و شک و شبهه‌ای در توبه ی آنان باقی مانده؛ از این رو، خدای دانا به وجود ایمانشان حکم نکرده؛ بلکه آنان را در معیت مؤمنان قرار داده است: «فأولئك مع المؤمنين» نمی‌فرماید: «فأولئك هم المؤمنون» شاید توبه ی آنان، مکر و ترفند باشد. پس در آیه ضمیری برای آنان بازنگردانیده است، اما به صراحت از مؤمنان نام می‌برد و می‌فرماید: «و سوف يؤت الله المؤمنين أجرا عظيما» نمی‌گوید: «و سوف يؤتيمهم أجرا عظيما»: خدا به مؤمنان مزد و پاداش بزرگی خواهد داد. [تفسیر الواضح الميسر...].

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾

اگر شما سپاس گزار [نعمت های بی شمار حق] باشید و ایمان آورید، الله به عذاب (دادن) شما چه می‌کند؟ و الله قدر دان (نیکی ها و) داناست (از نیکی بندگان آگاه می‌باشد). (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَكَرْتُمْ»: سپاسگزار شدید. «عَلِيمًا»: دانا، آگاه.

تفسیر:

«ما يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ»: یعنی خدا در عذاب دادن شما چه نفعی می‌برد؟ چه مصلحتی برای الله متعال در تعذیب بندگانش نهفته است؟ چه منفعتی برای خالق در عذاب دادن مخلوق است؟ خدای تعالی چه خیری را از نزول عذاب شدید بر بندگان خود اراده دارد؟ آیا خدا می‌خواهد خشم خود را فرو کشد؟ یا اراده انتقام دارد؟ یا می‌خواهد از خلال این مجازات برای خویش نفعی به دست آورد یا ضرری را دفع کند؟ چنین اموری هرگز نخواهد بود، زیرا خدای تعالی از همه چیز و همه کسی بی‌نیاز است. ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده است تا خود را اصلاح نمایند.

«وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (147)»: باوجود بی‌نیازی از طاعت بندگان، شاکر است؛ در مقابل عمل اندک پاداش زیاد عطا می‌کند.

پایان جزء پنجم

خوانندگان گرامی!

این دو آیه ذیل هر یک آیات (148 الی 149) با آیه های قبلی که درباره ی منافقان و اهل کتاب بود-پیوند دارد. در آیه های قبلی، الله متعال، مؤمنان را از عیبها و صفات بد آنان هشدار داد و تبیین فرمود که جایگاهشان تحترین و اسفلترین جای دوزخ است.

در آیات متبرکه (148 الی 149) درمور به فرجام بانگ برآوردن به بدزبانی و بدگویی و آشکار نمودن خویی و نهان داشتن آن، اشاره بعمل می‌آید؛ و این که: مؤمنان به طور مطلق - «زبان به بدی گشودن» و «بدگویی» را، بی مفهوم و نامشروع می‌دانند؛ زیرا موجب افشای زشتیها، عیبها و زیان رساندن به جامعه است؛ اما مشروعیت بانگ برآوردن و بلند کردن صدا به ظلم و ستم، بستگی دارد: اگر شخصی مورد ظلم و ستم واقع شود، می‌تواند، فریاد خود را بلند نماید و به صدای بلند به گوش مسئولین برساند.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾

الله فریاد کشیدن به بدزبانی (دشنام و فحش) را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ظلم شده است، و الله شنوای داناست. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْجَهْرَ»: بانگ برآوردن آشکارا، ظهور چیزی در نهایت وضوح که: چشم یا گوش آن را به روشنی درک کند. «السُّوءِ»: بدی، بدگویی، بدزبانی، زبان به بدی گشودن. «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»: مگر کسی که بر او ظلم شده باشد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: فحوای آیه مبارکه هذا که به مظلوم، اجازه عدالت خواهی و

فریاد می‌دهد، مشابه (آیهی 41 سوره شوری) می‌باشد که می‌فرماید: «وَأَلَمْنَ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» و هرکس پس از ستم دیدن، یاری جوید و انتقام گیرد، راه نکوهشی بر او نیست.

اینک در آیه‌ها می‌فرماید: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» خداوند بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد، مگر مظلوم که بالایش ظلم صورت گرفته باشد، مجاز است بدی‌های ظالم و ستمکار را بیان نماید. نباید فراموش کرد که: ظالم، در جامعه‌ی اسلامی احترام ندارد، باید محکوم و به مردم معرفی شود.

در این هیچ جای شکی نیست که: الله متعال تمام اقوال و سخنان را می‌شنود خواه بر بدی باشد یا خوبی و خواه گوینده سخن در آنچه می‌گوید راه صواب را طی نموده باشد یا راه خطا را.

ابن عباس (رض) فرموده است: معنی آیه این است که: درست نیست هیچ‌کس دیگری را نفرین کند، مگر این که مظلوم واقع شود. (مجمع البیان 133/3).

در حدیث شریف آمده است: «از دعای مظلوم پیر هیزید زیرا در میان او و الله متعال هیچ حاجبی نیست». همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ظلم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که مورد ستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان جاری سازد که برای او بد و آزار دهنده باشد. در حدیث شریف آمده است: «تعلل و بهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدی خویش قادر است، ظلم است و موجب روا شدن مجازات و پایمال کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». اما برای مظلوم جایز نیست که در فریاد زدن به بدی علیه ظالم، از حق خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به‌شمار می‌رود.

«وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (148): و او تعالی به زودی همه را محاسبه خواهد کرد که خدایی جز او نیست.

در ضمن باید گفت که: در موارد جواز افشای عیوب، از مرز حق تجاوز نکنید، چون خداوند متعال «سَمِيعًا عَلِيمًا» شنوا و داناست.

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (۱۴۹)
(اما) اگر نیکیها را آشکار یا مخفی سازید و یا از بدیها گذشت نمائید (مجاز خواهید بود) خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است. عفو و گذشت می‌کند) (۱۴۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا»: اگر خیری را آشکار سازید. «عفوا»: بسیار در گذرنده، عفو کننده. «قدیرا»: بس توانا. (تفسیر نور). «عَفُوًّا قَدِيرًا»: بسیار عفوکننده و بسیار توانا. یعنی عفو خدا از روی ضعف نیست، بلکه در کمال قدرت می‌بخشد. شما نیز با وجود قدرت بر انتقام گذشت نمائید.

تفسیر:

«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ»: ای مردم! اگر عمل نیک را آشکار یا پنهان کنید، یا کسی را ببخشید که نسبت به شما بد کرده است، «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا» (149): عفو از موضع قدرت، ارزشمند است. طوری که می‌فرماید: بدانید که خدا

هرچند قدرت انتقام و محاسبه را دارد، در کمال قدرت و توانایی در بخشودگی مبالغه می کند.

حسن گفته است: با این که خدا قدرت انتقام را دارد جنایتکاران را می بخشد، پس شما هم از سنت خدای تعالی پیروی کنید. (مختصر ابن کثیر 452/1).

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بار مسؤولیت دو شخص دشنام دهنده بر کسی است که شروع به دشنام دادن می کند تا آن گاه که مظلوم از حد درنگردد».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ مالی از صدقه دادن کم نشد و الله متعال در برابر عفو جز عزت نیفزود و هرکس برای رضای الله تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می دهد».

پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حق خویش قادر است ولی در عین حال آن را به الله متعال وا می گذارد، بهتر است اما کسی که از گرفتن حق خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.

این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگهداشت زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلا درباره ایمان می باشد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (150 الی 152) موضوعاتی در کفر و ایمان و نهایت هر کدام شان بحث بعمل آمده است.

بعد از اینکه که خداوند متعال، مؤمنان را از همنشینی و دوستی و همدمی با کافران منع کرد و برای اهل ایمان بیان نمود که صدا بلند کردن و زبان باز کردن به بدگویی در برابر ظالمان مباح است؛ به بیان دلیل کفر سران اهل کتاب پرداخت که: آنان در ایمان به الله و تمام پیامبران او، خلوص نیت ندارند و راستگو نیستند. بی گمان هرکس به برخی از پیامبران و حتی به یکی از آنان ایمان نیاورد، از زمره ی کفرپیشگان است و مستوجب کيفر و آتش دوزخ خواهد بود.

**إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ
نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾**

بی تردید کسانی که به الله و پیامبرانش کفر می ورزند و می خواهند که (در ایمان آوردن) بین الله و پیغمبرانش جدایی آورند، و می گویند: به بعضی (از پیغمبران) ایمان داریم، و بعضی دیگر را انکار می کنیم، و می خواهند در بین آن دو (کفر و ایمان) راه دیگری را برای خود بگیرند. (150)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ»: می خواهند میان ایمان آوردن به الله و ایمان آوردن به پیغمبرانش قائل به تفرقه و جدائی باشند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»: آیه متبرکه درباره ی یهود و نصاری آمده است؛ چون آنها به پیامبران خود ایمان داشتند و به محمد صلی الله علیه و سلم و غیره کافر بودند، اما خداوند متعال کافر شدن آنها را به بعضی از پیامبران، بمثابه کافر شدن به تمام آنها قرار داده است، و کفر آنها رابه پیامبران به معنی کفر به خدا تلقی نموده است.

« وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ »: و اراده دارند بين ايمان به الله و پيامبرانش تفاوت قايل شوند مانند يهوديان كه به موسى عليه السلام و تورات ايمان آوردند و به عيسى عليه السلام و انجيل و محمد صلى الله عليه وسلم و قرآن كافر شدند و يا نصرانيان كه به عيسى عليه السلام و انجيل ايمان آورده و به موسى عليه السلام و تورات و محمد صلى الله عليه وسلم و قرآن كافر شدند. ولى مؤمنان هم به محمد صلى الله عليه وسلم و قرآن ايمان آوردند و هم به عيسى عليه السلام و انجيل و موسى و تورات. بايد تذكر داد كه: نبوت، يك جريان و سنت دائمی الهی و همچون زنجير بهم پیوسته است. پس بايد به همهی اين جريان اعتقاد داشت.

خدای متعال از زبان آنان می فرماید: « وَ يُفُولُونَ نُؤْمِنُ بَبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ » برخي از كفار اراده دارند بين الله و پيامبرانش تفاوت قايل شوند از اين روى به خدای يگانه ايمان می آورند و از روى حسادت و تجاوز به پيامبرانش ايمان نمی آورند و می گویند ما به برخي از انبيا ايمان می آوريم و به برخي ديگر كافر می شويم. مفسر قتاده فرموده است: کسانی كه اينچنين گفتند دشمنان خدا می باشند كه عبارتند از يهود و نصاری، يهود به تورات و حضرت موسى ايمان آوردند و به انجيل و حضرت عيسى كافر شدند، و نصاری به انجيل و حضرت عيسى ايمان داشتند و به قرآن و حضرت محمد صلى الله عليه و سلم كافر شدند. و دين خدا يعنى اسلام را ترك نمودند كه خدا همه ی پيامبران را بر آن مبعوث کرده است. (طبری 354/9). بناً بايد گفت كه: كفر به الله متعال و رسولان، يا ايمان به خدا و كفر به همهی پيامبران، يا ايمان به خدا و كفر نسبت به بعضی انبيا، ممنوع است. راه حق، ايمان به خدا و همهی پيامبران است.

« وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (150) »: و در اين خصوص روش ميانه و وسط را برمی گزينيم در حالی كه اين منهج باطل و منحرف است كه هيچ خيري در آن نيست و حق تعالی آن را قبول نمی كند. اين آيه محكوم كننده اندیشه و رفتار کسانی است كه تحمل نام كافر بر آنان دشوار می آيد ولى در عين حال به تمام الزامات ايمان كردن نمی نهند و حق و حرمت آن را چنان كه بايد رعايت نمی كنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾
اينان در حقيقت كافران (واقعی) اند؛ و ما برای كافران عذابی خواركننده آماده کرده ايم.
(١٥١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَقًّا»: يقيناً، بيگمان. «مُهِينًا»: خواركننده، توهين آميز.

تفسیر:

«أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا»: اين هائی كه چنين می كنند و در بين ايمان به الله متعال و پيامبرانش تفاوت قايل می شوند، آنان كافران واقعی هستند، و در كفرشان هيچ شكي نيست، به اين معنی آنها هر چند ادعای ايمان هم داشته باشند، به طور يقين كافر حقيقي هستند. اين ها از ملت اسلام خارج اند و برای هميشه در آتش دوزخ جاودان خواهند بود. «وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (151)»: و خداوند متعال در آخرت عذابی را به عنوان سزا عملكردهای بد و قبيح شان آماده نموده كه تنها او بر آن آگاه است.

بصورت کل و خلاصه باید گفت که: جدایی میان پیامبران در ایمان آوردن به آنان جایز نیست و بدون گرویدن به عموم آنان، کسی مؤمن به شمار نخواهد آمد. (بقره آیه 285). ایمان و کفر ضد هم اند و هیچ گاه با هم جمع نخواهند شد و راه دیگری میان این دو وجود ندارد. پس، ایمان؛ یعنی، راه راست و الله پسند و کفر؛ یعنی، راه کج و دروغین. و کسانی که میگویند ما بخدا ایمان داریم و بر پیامبران آن ایمان نداریم و یا بعضی از پیغمبران را می پذیریم، و بعضی را نپذیریم، و مطالبشان این است که در میان اسلام و کفر مذهب جدیدی برای خود ایجاد کنند! این چنین مردم اصلا و حقیقتا کافرند، و برای آنها عذاب خواری و ذلت آماده است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾

و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند و (در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذارند، این گروه زود است که الله اجر (و ثواب)شان را دهد، و الله آمرزنده مهربان است. (۱۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا...»: چنین مؤمنانی پیروان محمداند که به همه پیغمبران از آدم تا خاتم ایمان دارند. «أَجْرَهُمْ»: جمع اجر، پاداشهای اعمال آنان.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»: کسانی که الله را تصدیق می کنند و به تمام پیامبران معترف اند و در بین آنان تفاوتی قایل نیستند، چنین اشخاصی عبارتند از پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم. همانطوریکه بیان یافت: باید به الله متعال و تمام پیامبرانش ایمان داشت. با اینکه درجات انبیا و شعاع مأموریت آنها متفاوت است، ولی ایمان به همه آنها ضروری و حتمی است. «أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ»: اینها در پیشگاه خداوند متعال ثواب و پاداش بزرگی دارند، یعنی به پاس این که به خدا و پیامبران ایمان دارند، پاداش کامل را به آنان عطا خواهیم کرد.

«وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (152)»: زیرا خداوند متعال دارای فضل، احسان و امتنان بسیار است و او عفو و گذشت از خطا و اشتباهات را دوست دارد و در برابر بدکار از حلم کار می گیرد و هر که به سویش بیاید او را مشمول فضل و رحمت وسیع خود می سازد.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود، بعد از توضیح و تثبیت این قاعده کلیدی، سیاق آیات بعدی به بیان ستمگری یهودیانی می پردازد که به رسول الله صلی الله علیه و سلم ایمان نیاوردند:

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (153 الی 159) در باره موضعگیری و کارهای سخیف، شنیع، و قبیح یهودان افراطی و سرسخت بحث بعمل آمده است.

قابل تذکر است که این آیات با آیات قبلی مناسبت و پیوند دارد و موضوعاتش بحث از اهل کتاب و آیه های قبل نیز تبیینی است در مورد کفر آنان که می گفتند: برخی از پیامبران را باور داریم و برخی دیگری را باور نداریم. این آیات بر سر سختی و ناسازگاری آنان

دلالت دارد و این که: در صدد دستیابی به راههای ستیزه جویی و کفر و ناباوری اند.
**يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَٰ مِنْ
 ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا
 جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿١٥٣﴾**

اهل کتاب [بنا به خواست نامعقولشان] از تو می خواهند که یکباره (ویکجا)، کتابی از آسمان برای آنان نازل کنی، (لیکن تو مرنج) چون از موسی بزرگتر از این را طلب کردند، و گفتند: الله را به ما آشکارا نشان بده، پس آوازی سخت آنها را گرفت به سبب ظلمشان (و هلاک شدند). باز گوساله را معبود خود قرار دادند، (و این بعد از آن که معجزه‌های واضح برای آنها آمد، پس آن (جرم آنها را هم معاف کردیم و به موسی حجت واضح و آشکار دادیم).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَنَا»: (رأی): به ما نشان بده، ما را بنمای. «جَهْرَةً»: آشکارا، به عیان. «الصَّاعِقَةُ»: صاعقه ی آسمانی، آذرخش. «الْبَيِّنَاتُ»: دلایل روشن، معجزاتی چون شکافتن بحر، ید بیضا و عصا... «سُلْطَانًا»: حجت و برهان. مراد معجزاتی است که خدا بدو عطاء فرموده بود. سلطه و قدرت.

شان نزول آیه مبارکه:

مفسران در باب شان نزول آیه مبارکه می نویسند: تعدادی از سران یهودی از جمله: کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و دیگران از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا در برابر دیدگانشان به آسمان بالا رفته و بر صحت ادعای خود «ألواح» آورد، تو نیز ألواح بیاور تا ایمان بیاوریم؟ [اسراء/۹۰]. (کشاف).
 یعنی کتاب نوشته شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزه عناد و سرسختی و لجاجت بود، نه از روی حقیقت‌جویی.

تفسیر:

باید گفت: در خواست یهودان از رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود که قرآن عظیم الشان مانند تورات یکجا نازل شود که البته این این درخواست شان بجز یک بهانه‌ای بیش نبود. الله متعال در جواب آنان می‌فرماید: حتی اگر قرآن را یکجا در نامه‌ای قابل لمس فرود آوریم، کافران آن را جادو می‌پندارند، «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»: (آیه: 7 سوره انعام) و (کافران لجوج که در پی بهانه جویی‌اند حتی) اگر نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم که آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، باز هم کافران می‌گفتند: این، جز جادویی آشکار نیست.)
 بهانه تراشی کفار، برای ایمان نیاوردن، شبیه به هم است. مشرکان نیز همین تقاضا را از رسول الله صلی الله علیه وسلم کردند طوری‌که می‌گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيَّتِكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» (آیه: 93 سوره اسرا) (تا آنکه کتابی بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم).

«يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ»: قبل از همه باید گفت: این آیه در مورد اُحبار یهود نازل شد، آنگاه که به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر واقعاً تو پیامبر هستی، همان طور که موسی کتاب را یک جا آورد، تو هم کتابی را یک جا از

آسمان برای ما بیاور، این مطلب را به طریق آزار دادن و انکار نمودن، از او درخواست کردند، لذا الله متعال به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم یادآور می شود که امت های پیامبران پیشین درخواست های بسیار غیر معقول تر از آنان کرده اند، تا پیامبر اسلام نیز به پیامبران پیش از خود تاسی کند و بردباری را پیشه سازد.

اعمال، افکار و اخلاق ناپسند نیاکان، برای آیندگان سوء سابقه می شود طوری که می فرماید: «فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً»: طوری که بزرگتر از آن را از موسی درخواست کردند، از موسی درخواست نمودند که خدا را به چشم خود ببینند. باید گفت که الله متعال با چشم دیده نمی شود و مطرح ساختن درخواست رویت و دیدن او بدین صورت ظلم و ستمگری است.

پس ای محمد! از ایمان نیاوردن کفار، نگران و پریشان دلگیر مباش، چون در برابر همه انبیا افراد لجوج وجود داشتند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یهودان همچو خواهشات را از روی عناد و لجاجت مطرح ساختند، در غیر آن موسی علیه السلام خود نیز از الله همین درخواست را بعمل آورده بود، ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود اما آنان ایمان آوردن خود را به تحقق این درخواست مشروط و معلق ساختند در حالی که رویت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البته این امر، مستلزم امتناع رویت پروردگار در آخرت نیست، به دلیل اینکه در باره وقوع حتمی این رویت احادیث متواتری آمده است پس هر که با این آیه بر امتناع رویت پروردگار در روز قیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده است. و از احادیث وارده در باره رویت پروردگار متعال در آخرت، این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه و سلم است: «بی گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان که این ماه را می بینید، در رویت پروردگار بر یکدیگر ازدحام نمی کنید و در جای بر یکدیگر تنگ نمی گیرید پس اگر می توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتما این کار را بکنید».

«فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةَ يُظْلِمُهُمْ» انکار حق و انحراف فکری، با اطمینان کامل قهر الهی را در همین دنیا به دنبال دارد. طوری که به سبب ظلمشان، آتشی از آسمان بر آنان فرود آمد و هلاک و نابودشان ساخت. «ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعَجَلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» بعد از دریافت معجزات و دلایل آشکار و درخشان از قبیل عصا و دست، و شکافتن قلب بحر، گوساله را به عنوان خدا برگرفته و آن را پرستش کردند.

مفسر ابو سعود فرموده است: مسأله ی درخواست رویت خدا هر چند از نیاکان و پیشینیان آنها رخ داده است اما چون یهود در تمام امور انجام شده و موروثی از آنها تقلید کرده اند، همان مسأله به آنها نیز منسوب گشته است. (ابو سعود 394/1).

واقعیت امر اینست که: بنی اسرائیل در پی حق نبودند. وگرنه پس از آن همه معجزات، چرا گوساله پرست شدند؟

«فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ»: با وجود بزرگی جرم و خیانتشان از اعمالشان صرف نظر کردیم. از سیاق کلمه «فَعَفَوْنَا» آیه مبارکه دریافتیم که: رحمت الهی حتی گناه گوساله پرستی را هم مورد بخشش قرار میدهد.

«وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا (153)»: به موسی حجت و دلیلی واضح دادیم که درستی و صدق نبوتش را ثابت می کند. مفسر طبری می نویسد: آن حجت و دلیل عبارت است از

آیات واضحی که خدا به او داده است. مفسر تفسیر کابلی در مورد آیه مبارکه: «وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا» (و دادیم موسی را غلبه صریح) می نویسد: مراد از غلبه صریح آنست که موسی علیه السلام گوساله مذکور را کشت، و در آتش انداخت، و خاکسترش را به بحر انداخت، و در هوا پراکنده ساخت، و هفتاد هزار گوساله پیرست به قتل رسید.

مفاهیم این آیه مبارکه در (آیه ی 63 سوره ی بقره) و در (آیه ی 171) سوره ی اعراف نیز به بیان گرفته شده است.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾

و کوه طور را برای عهد گرفتن از ایشان، بالای سرشان برداشتیم، و به آنها گفتیم: سجده کنان از دروازه داخل شوید، و به آنها گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید، (ماهی را شکار نکنید) و از آنها (در برابر همه اینها) پیمان محکمی گرفتیم. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِمِيثَاقِهِمْ»: به خاطر گرفتن پیمان از آنان. «ادْخُلُوا الْبَابَ»: از دروازه آن قریه در آید، وارد در بیت المقدس، یا اریحاء، یا ایلپاء و... شوید یا از دروازه آن قبله ای که برخی از پیامبران به سویش نماز می خواندند، در آید. «سُجَّدًا»: جمع ساجد، سجده کنان، متواضعانه. «لَا تَعْدُوا»: تجاوز نکنید، از حد نگذرید، حرمت روز شنبه را بدارید. «غَلِيظًا»: مؤگد، استوار، بزرگ.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مشابه این آیه مبارکه، در سوره بقره / آیات 63 و 93 و نیز سوره اعراف آیه ی 171 نیز آمده است.

«وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ»: کوه طور را به سبب پیمان شان [به پذیرفتن تورات، عمل به آن و ایمان به موسی] بالای سر شان برافراشتیم، روایت شده است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی علیه السلام و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند، الله متعال کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سرشان قرار گرفت، «وَ قُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»: و به آنها گفتیم سجده کنان از دروازه داخل شوید، و پرتواضع و خضوع در مقابل الله متعال وارد دروازه ی بیت المقدس شوید. یعنی: به دروازه شهر بیت المقدس در حالی وارد شوید که سرهایتان را پایان انداخته باشید و این در هنگامی بود که الله متعال به آنان اذن فتح بیت المقدس را داد اما آنان فرمان الله را دگرگون کردند و در حال خزیدن بر نشیمنگاههایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چرا که طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است.

بر آنان امر کردیم در لحظه که وارد دروازه بیت المقدس می شوید بگوید: «حطه /

اشتباهات ما را محو کند» اما آنها در حالت استهزا و تمسخر وارد بیت المقدس شده و

در عوض «حطه» یعنی «دانه گندم در جو یا موی» گفتند.

«وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ»: و به آنها گفتیم روز شنبه را زیر پا نگذارید و به شکار

ماهی نپردازید، اما به شیوه همیشگی شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردن و در روز

«سبت» (شنبه) به صید ماهی رفتند و خداوند به خاطر نافرمانی، از رحمت خویش،

محروم شان کرد.

در تفاسیر آمده است که به یهودان حکم شده بود که روز شنبه ماهی شکار نکنند، و نسبت به سایر ایام روز شنبه در دریا ماهی بیشتر به نظر می‌آمد؛ یهود حيله کردند و در نزدیک دریا، حوضها ساختند؛ چون روزهای شنبه ماهیان از دریا به حوضها داخل می‌شد، حوضها را می‌بستند؛ فردای آن روز به شکار آن می‌پرداختند. در اثر این فریب و عهدشکنی خدای تعالی آنها را مسخ کرد و بوزینه ساخت که از میان جانوران حيله‌گر و خسیس می‌باشد.

« وَ أَحَدْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (154) »: واز آنان پیمان و عهدهی محکم گرفتیم. این همان پیمانی است که پروردگار متعال از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان ننمایند.

فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيًا حَقًّا وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾

پس به سبب عهد شکنی و کفرشان به آیات الله و کشتن پیغمبران به ناحق و گفتن این سخن که بر دل‌های ما پرده است (لذا ما نمی‌فهمیم؛ ما آنان را عذاب کردیم) بلکه الله به سبب کفرشان، بر دل‌هایشان مهر [محرومت از فهم معارف] نهاده است و ایمان نمی‌آرند مگر اندکی (از ایشان). (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غُلْفٌ»: جمع غلاف، پرده، مانع، دل‌های ما جایگاه سخنان شما نیست.

«طَبَعَ»: مهر زده است و اندرز نمی‌پذیرد.

تفسیر:

«فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ»: پس به سبب پیمان شکنی، آنها را نفرین و خوار کردیم.

«وَ كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»: و به سبب انکار قرآن از طرف آنها، «وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيًا حَقًّا» و کشتن انبیا به ناحق مانند کشتن ناروای حضرت زکریا و حضرت یحیی علیهما السلام، «وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ»: و به سبب این که به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می‌گفتند دل‌های ما را پرده ای پوشانده است و سخنان شما را درک نمی‌کنیم.

غلف: جمع اغلف، به معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دل‌هایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می‌گویی، فهم نمی‌کنیم.

خداوند متعال در جواب آنان فرمود: « بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (155) »: بلکه به سبب کفر و گمراهیشان خدا بر قلب آنان مهر زده است و جز تعدادی اندک از آنان مانند: عبد الله ابن سلام و همراهان او، رضی الله عنهم.

باید گفت: ایمان آوردن تعداد اندک در برابر کفر اکثر مردم، دلیل بر آن است که انسان، قدرت انتخاب و تصمیم خود را دارد. پس نباید دوستان، محیط و نظام حاکم فاسد در جامعه، اراده‌ی انسان را در راه حق عوض کنند.

وَ بِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾

و به سبب کفر آنها و سخنان آنها که بهتان بزرگی بر مریم بستند (مورد غضب ما قرار گرفتند). (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُهْتَانًا»: افتراء. دروغ بزرگی که عقلها را مبهوت و حیران می‌سازد، مانند متهم کردن حضرت مریم سلام الله علیها - به زنا و....

تفسیر:

«وَبِكْفُرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (156)»: و به سبب کفرشان به الله متعال و تکذیب آیات الهی که بر پیامبران خود نازل نموده و به سبب افترای بزرگ و بهتان قبیح و زشت‌شان بر مریم پاک و صدیقه هنگامی که او را به زنا با شخصی به نام یوسف نجار از صالحان، بود. متهم نموده و گفتند عیسی علیه السلام و العیاذ بالله فرزند زناست. (تهمت به حضرت مریم، در آیهی 27 سورهی مریم نیز مطرح شده است).

نسبت زنا به حضرت مریم، در واقع نسبت زنازادگی به حضرت عیسی علیه السلام و عدم لیاقت شایستگی او برای هدایت و رهبری هم بود و همین تهمت، دلیل کفرشان به عیسی علیه السلام بود.

با تأسف باید گفت: در جامعهی فاسد، گاهی به پاک‌ترین انسانها، قبیح‌ترین نسبت‌ها را روا میدارند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: باید گفت که: در مسئله ی چگونگی تولد شدن عیسی علیه السلام برای یهودیان ذره ای مشتبه نبود، بلکه در همان بدو تولد ایشان خدا یهودیان را بر این امر گواه گرفت که او طفل است با شخصیت فوق العاده که در اثر یک معجزه به دنیا آمده است نه یک جرم اخلاقی.

هنگامی که دختری از دواج ناکرده از شریف‌ترین و مشهورترین خانواده ی مذهبی بنی اسرائیل با طفل در بغل به خانه آمد و صدها و هزاران نفر از افراد کوچک و بزرگ بنی اسرائیل به خانه ی او هجوم آوردند، او به جای جواب دادن به سؤال آنها به طفل نوزادش اشاره کرد که در این باره از او بپرسید. مردم با تعجب گفتند: «چگونه طفلی را که هنوز در گهواره است مورد خطاب قرار دهیم!» اما در این هنگام آن طفل خود به سخن آمد و با زبانی بسیار فصیح و بلیغ خطاب به مردم گفت: اِنی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی نبیا «من بنده ی خدا هستم؛ او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.» (سوره مریم، آیات 16 تا 36).

این گونه الله ریشه ی شبهه ای را که امکان داشت درباره ی تولد حضرت عیسی به وجود بیاید، برای همیشه قطع کرد.

بدین دلیل است که تا به هنگام بزرگ شدن عیسی نه کسی او را طعنه زد که تولدش در اثر رابطه ی نامشروع بوده است و نه کسی مریم علیها السلام را متهم به زنا کرد. اما هنگامی که ایشان در سن سی سالگی کار نبوت را آغاز کردند و هنگامی که یهودیان را به خاطر کارهای بدشان مورد سرزنش قرار دادند، عالمان و فقیهان آنها را به دلیل ریاکاری هایشان مورد ملامت قرار دادند، عوام و خواص آنها را نسبت به انحطاط اخلاقی ای که دچار آن شده بودند هشدار دادند و قومش را به سوی راه پرخطری فراخواندند که در آن برای پیاده کردن عملی دین خدا باید هر نوع فداکاری ای را تحمل می کردند و در هر جبهه ای با نیروهای اهریمنی روبه رو می شدند، این مجرمان گستاخ برای فرونشاندن صدای حق و صداقت به پلیدترین حربه ها روی آوردند.

در این هنگام بود که آنها چیزی را بر زبان آوردند که در طول سی سال هیچ گاه آن را اظهار نکرده بودند، یعنی این که مریم علیها السلام معاذالله بی عفتی کرده است و عیسی علیه السلام فرزندی نامشروع است. در حالی که این ظالمان به صورت قطعی و

صددرد می دانستند که این مادر و پسر از این پلیدی به طور کامل پاک اند. پس این بهتان آن ها نتیجه ی یک شبهه ی واقعی موجود در دل هایشان نبود، بلکه یک بهتان خالص بود که آن را فقط به خاطر مخالفت با حق از روی عمد ساخته و پرداخته بودند. به همین دلیل است که الله آن را به جای ظلم و دروغ، کفر قرار داده است، چرا که هدف اصلی آنها از این اتهام جلوگیری از دین خدا بود، نه متهم کردن یک زن بی گناه.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾

و به سبب (مورد لعنت و عذاب ما قرار گرفتند) که گفتند: ما مسیح؛ عیسی پسر مریم را که رسول الله بود کشتیم، در حالیکه آنان او (عیسی) را نکشتند و نه او را به دار کشیدند، بلکه کار بر آنان مشتبه شد (و کسی مشابه عیسی را کشتند)، یقینا آنانی که در باره او (عیسی) اختلاف کردند البته تا هنوز در شک‌اند، و هیچ دلیل و علم یقینی (راجع به قتل او) ندارند جز پیروی از گمان، و به یقین او را نکشتند. (۱۵۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا صَلَبُوهُ»: او را به دار نزدند، مصلوبش نکردند. «لَفِي شَكٍّ مِنْهُ»: در تردیدی نسبت به آن، این که: کشته، عیسی یا کسی دیگر بوده است، در شک و شبهه افتادند. گاهی سقوط اخلاقی انسان تا سرحد پیش می رود که حتی به پیامبرکشی هم افتخار می‌کند. طوریکه گفتند «إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ» ما حضرت مسیح را بقتل رساندیم.

تفسیر:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ»: باتأسف باید گفت: در برخی از حالات سقوط اخلاقی انسان تا سرحدی تنزیل میکند که: به پیامبرکشی افتخار هم می‌کند. مفسر تفسیر صفاة النفاسیر در ذیل این آیه مبارکه مینوسید: و این که گفتند: کسی را که گمان می برید پیامبر خدا است، به قتل رساندیم. این سخنان را بر سبیل توهین و تمسخر بر زبان راندند، همانگونه که فرعون با تمسخر می گفت: «ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون» پیامبری که نزد شما فرستاده شده است دیوانه است.

بدین جهت کلام آنها تمسخر تلقی می شود که آنان گمان می کنند حضرت عیسی محصول زنا است و مادرش زناکار است، و معتقد نیستند که پیامبر خدا است.

اما خداوند فرموده است: « وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ » عیسی را نکشتند و او را به صلیب نکشیدند، بلکه یک نفر شبیه او را به صلیب کشیدند. و این ادعایشان دروغی بیش نیست.

مفسر بیضاوی فرموده است: روایت است که مردی به حضرت عیسی اهانت کرد و رفت تا محل اقامت او را به دشمن بگوید الله متعال او را شبیه حضرت عیسی نمود، پس او را گرفتند و به خیال این که حضرت عیسی است، به صلیب کشیدند. (تفسیر بیضاوی صفحہ 141).

« وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ »: آنان که در مورد وضع حضرت عیسی اختلاف پیدا کردند، در مورد قتلش شک دارند.

یعنی: شبهه عیسی بر غیر وی افکنده شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی ÷ کشتند درحالی که از حقیقت حال وی در شک بودند.

روایت است وقتی حضرت عیسی به آسمان بلند شد و خداوند یک نفر را شبیه او گرداند او را به قتل رساندند، گفتند: اگر این مقتول، عیسی است پس رفیق ما کجاست؟ و اگر رفیق ماست پس عیسی کجاست؟ بدین ترتیب اختلاف پیدا کردند. بعضی می گفتند عیسی است و بعضی می گفتند عیسی نیست، بلکه شخصی دیگر است. ولی توافق داشتند که یک نفر کشته شده است اما اختلاف داشتند که کیست؟ (التسهیل لعلوم التنزیل 163/1). «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ» درباره ی حقیقت قتل او جز پیروی از گمان شناختی ندارند؛ چرا که خیال می کردند او را کشته اند. «وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (157)»: درباره ی قتل او یقین نداشتند. بلکه درباره اش توهم و شک داشتند.

یادداشت توضیحی:

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چگونه او را پیامبر خوانده اند در صورتی که به او کافرنند و او را سب و ناسزا می گویند؟ به سه وجه جواب آن را داده اند:
اول؛ آنها چنین عبارتی را به طریق تمسخر و ریشخند بر زبان آورده اند.
دوم؛ آن را بر مبنای اعتقاد مسلمانان و از زبان آنها گفته اند. گویا گفته اند: آن که نزد شما و به گمان شما پیامبر است.

سوم؛ گفته از الله است نه از آنان. پس قبل از آن توقف می شود و فایده ی آن همانا تقبیح و بزرگ جلوه دادن سخن آنان است که گفته اند: «إِنَّا قَتَلْنَاهُ» و فرموده ی خدا: «وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ، رد و تکذیب یهود و رد گفته ی نصاری است که می گویند: او را به صلیب کشیدیم، تا جایی که به خاطر آن صلیب را پرستش کردند. تناقضات گفته ی آنان بسی مایه ی شگفتی است که می گویند: مسیح خدا یا پسر خدا است و آنگاه می گویند: به صلیب کشیده شده است!» (التسهیل لعلوم التنزیل 163/1).

یادداشت توضیحی دوم:

فرموده ی خداوند متعال: «وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ، دلیل قطعی است بر این که خدا پیامبر خود، حضرت عیسی علیه السلام را از شر یهود نجات داده است. پس مسلم می شود که حضرت عیسی کشته نشده و به صلیب کشیده نشده است، بلکه یک نفر دیگر را به صلیب کشیدند که گمان بردند حضرت عیسی است و آن همان شخصی بود که خدا پرده ی شباهت عیسی را بر او انداخت، و به گمان این که عیسی است او را کشتند. اعتقاد حق و درست که با موازین عقل و نقل هماهنگی دارد چنین است. ولی نصاری معتقدند که به صلیب کشیده شده است و یهود به او توهین کردند، خار را بر سرش ریختند، و در این رهگذر به درگاه خدا تضرع نمود و گریه کرد. این در حالی است که نصاری گمان می برد که عیسی علیه السلام «خدا» یا «پسر خدا» است و «برای رهایی بشریت از لجنزار گناه و معصیت» آمده است. و تناقضات عجیب و غریب دیگری را نیز سرکرده اند. اما نیکو گفته است:

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾

بلکه الله او را به نزد خود بالا برد، و الله غالب باحکمت است. (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَفَعَهُ»: او را رفعت و عزت بخشید (ملاحظه شود: آل عمران / 55، مائده / 117، مریم / 57).

تفسیر:

«بَلِّ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»: خدا او را از شرّ آنان نجات داد و او را با جسد و روح به آسمان بلند کرد. باید گفت که: بیان بالا بردن عیسی ÷ به آسمان در سوره «آل عمران/55» گذشت. در روایت ابن عباس (رض) آمده است: «آنگاه که خداوند متعال اراده بالا بردن عیسی را کرد... عیسی علیه السلام به یارانش که دوازده تن از حواریون بودند، گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افکنده شده و بجایم کشته شود و بهپاداش این کار، در عین درجه و مرتبه ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازم جوانی از کم سن و سال ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد... آن گاه شباهت عیسی علیه السلام در وی افکنده شد و عیسی علیه السلام از روزنه ای که در آن خانه بود، به سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصره خود داشتند، به طلب وی به خانه درآمدند و شبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند...». «تفسیر انوار القرآن».

أحادیث صحیح بر صحت رفع جسد و روحش دلالت دارند. (از جمله آنچه شیخین آورده اند: (قسم به آن که جانم را در دست دارد نزدیک است ابن مریم به عنوان حکم عدل نازل شود، و صلیب را بشکنند و گراز را بکشند و جزیه را مقرر نمایند). به کتاب «التصریح مما تواتر فی نزول المسیح» تألیف کشمیری و تحقیق استاد عبد الفتاح ابو غده مراجعه شود).

از سیاق جمله «بَلِّ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» آیه مبارکه طوری استنباط میگردد که: عیسی علیه السلام هم تولّدش، هم رفتنش از این جهان بطور غیرطبیعی بود. عروج کرد تا ذخیره ای برای آینده باشد. «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (158)» خدا در ملکش مقتدر و در صنعش با تدبیر است.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾

و هیچ یک از اهل کتاب نیست، مگر این که قبل از مرگش به (نبوت) عیسی ایمان می آورد، و او (عیسی) روز قیامت بر آنها گواه خواهد بود. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلَ مَوْتِهِ»: پیش از مرگ خود، یعنی یکایک اهل کتاب که مانند هرکس دیگری در این وقت توبه ایشان پذیرفتنی نیست (ملاحظه شود: یونس / 90، و غافر / 84 و 85) **عَلَّتْ** عدم پذیرش ایمان در آستانه مرگ این است که چنین ایمانی اضطراری است؛ نه اختیاری (أنعام / 158). «شَهِيدًا»: گواه (ملاحظه شود: مائده / 116-119).

تفسیر:

«وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»: هر فرد از یهود و نصاری قبل از مرگ و هنگام مشاهده ی ملک الموت به حضرت عیسی ایمان می آورد که پیامبر خدا است، یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی ای نمی میرد، مگر اینکه به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی علیه السلام نمی میرد مگر اینکه تمام اهل کتاب در عصر وی - آخرالزمان - به او ایمان می آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی علیه السلام در آخرالزمان، او را درمی یابند و به او ایمان می آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرودآمدنش از آسمان در آخرالزمان است چنان که

احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امت اسلام بر فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان در آخر الزمان اجماع دارند و از رسول خدا ص بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابه کرام ش بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است. نصاری نیز بر همین عقیده‌اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط بر می‌آید. («تفسیر انوار القرآن».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره س آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می‌آید، صلیب را می‌شکند، خوک (دجال) را می‌کشد، جزیه را وضع می‌کند، مردم را به سوی اسلام فرامی‌خواند و خدای لا در زمان وی تمام ملل - بجز ملت اسلام - را هلاک می‌گرداند... سپس در روی زمین امنیت عام و تام برپا می‌شود... و عیسی چهل سال زندگی می‌کند، آن‌گاه می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می‌گزارند...».

ابن عباس رضی الله عنه گفته است: هر یهودی قبل از مرگ به حضرت عیسی ایمان می‌آورد، به او گفتند: اگر من گردن یکی از آنها را بزنم چه؟ گفت: با لکنت زبان آن را می‌گوید. چنین خبری از مجاهد و عکرمه و ابن سیرین نیز روایت شده است. (به نظر طبری ضمیر (قبل موته) به حضرت عیسی بر می‌گردد، پس معنی آن چنین می‌شود: وقتی که حضرت عیسی هنگام قرب ساعت نزول می‌کند، تمام اهل کتاب به او ایمان می‌آورند. و آنچه ما ذکر کردیم نظر ابو سعود و کشاف و جلالین است.)

«و يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (159)» و در آن روز که خدای تبارک و تعالی اولین و آخرین مردمان را در صحرای محشر گرد آورد عیسی علیه السلام شهادت خواهد داد که چه کسانی به او ایمان آورده و چه کسانی کفر ورزیده است. حضرت عیسی بر یهود گواهی می‌دهد که او را تکذیب کردند و بر نصاری گواهی می‌دهد که او را پسر خدا خوانده‌اند.

یعنی علیه یهود شهادت می‌دهد که او را تکذیب کرده‌اند و علیه نصاری شهادت می‌دهد که در وی غلو و افراط کرده‌اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند خداست. همچنین عیسی علیه السلام در حق کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده‌اند، گواهی می‌دهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (160 الی 162) در باره برخی از قباحت کاری های یهودیان، مجازات آنان هکذا موضوع مکافات مؤمنان بحث بعمل آمده است.

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾

بخاطر ظمی که از یهود صادر شد و (نیز) به سبب آن که مردم را از راه الله باز می‌داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که قبلاً بر ایشان حلال بود، حرام کردیم. (۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَبِظُلْمٍ»: به سبب ظلم. «هَادُوا»: راه خدا، دین خدا، پذیرنده ی یهودیت و آنان که پس از پرستش گوساله توبه کردند. «صد»: بازداشتن، جلوگیری نمودن، منع کردن.

«سَبِيلِ اللَّهِ»: دین خدا. «كَثِيرًا»: بازداشتن فراوان.

تفسیر:

«فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ»: و به سبب انحراف یهود و ظلم و

تکذیبگری‌شان نسبت به کتاب الله و پیامبرش، حق تعالی آنان را مجازات داد و بر آنها برخی از پاکیزه‌ها انواع طیبیاتی را که برایشان حلال بود بر آنها حرام ساخت. در آیه مبارکه ملاحظه میکنم که: ظلم، زمینهای محرومیت انسان از نعمت‌های الهی میگردد. در بسیاری از اوقات حالات طوری پیش آمده است که: محرومیت‌های اقتصادی و تنگناهای مادی نشانه‌ی قهر و مجازات الهی است.

در ضمن قابل یادآوری است که: حرام‌های وضع شده در در شرعیت اسلامی همیشه به خاطر رعایت مسائل حفظ صحیحی نبوده بلکه بر اثر ظلم خود انسانها بر خود بعمل آورده اند، صورت گرفته است.

همچنان باید گفت: بادر نظر داشت اینکه مجازات اصلی در قیامت است، ولی مجازات های دنیوی حالت هشدار دارد و برای خلافکاران، مجازات و برای صالحان آزمایش است.

«وَصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (160)»: این مجازات ها به علت مخالفتی بود که آنها از اوامر خدای تعالی نموده و جنایتی است که در ممانعت بسیاری از مردم از داخل شدن به اسلام انجام داده‌اند و بر آنها ظلم نموده و مانع هدایت‌شان شدند. بصورت کلی باید گفت که: بستن راه خدا به هر طریق که باشد (تحریف، کتمان، بدعت، فساد، انحراف و...) عامل محرومیت از نعمت الهی میگردد.

باید یادآور شد که: الله سبحان و تعالی چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ...»: (سوره الأنعام: 146). بیان نموده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قدری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را برتأویل و تحریف کتابشان برگماشت به طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرموده حق تعالی «حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ». «برآنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برای‌شان حلال شده بود»، متعلق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (166) تا (155) مربوط است و بسان نتیجه‌گیری‌ای برای این آیات می‌باشد». (بنقل از: تفسیر انوار القرآن).

وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾

و [نیز به سبب] سودخوردن آنها، در حالیکه از خوردن آن منع شده بودند، و خوردن‌شان مال مردم را به ناحق، (چیزهای پاکیزه را بر آنان حرام کردیم) و برای کافران ایشان عذاب دردناک را آماده کرده‌ایم. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّبَا»: ربا، سود خوری. رسم‌الخط قرآنی این کلمه را با واو و ألف ضبط کرده است.

تفسیر:

«وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ»: و از جمله گناهانی که موجب نزول عذاب بر آنها شده، سودخواری‌شان است در حالی که خدا در تورات سود را بر آنان حرام کرده است و این امر در شریعت آنها نیز حرام بوده است آنها آن را می‌خورند.

سود یا ربا خوری گرچه به ظاهر منبع درآمد و عامل کامیابی است، ولی نباید فراموش کرد که در واقع زمینه‌ی محرومیت و عذاب است.

« وَ أَكْلُهُمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ »: و به سبب خوردن مال دیگران بدون کدام سبب شرعی یا قانونی از طریق سرقت، بخل و تجارت غیر شرعی و سایر طرق نادرست و حرام. «وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً (161)»: والله متعال برای آن‌ها و سایر کفار عذاب و شکنجه‌های دردناک در آخرت و در آتش دوزخ آماده نموده است. به علاوه عذاب دنیا.

نمونه از منع ربا خوری در تورات:

در تورات به صراحت از ربا خوری منع بعمل آمده است که: « اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه‌ی تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سودی بر او مگذار. اگر رخت همسایه‌ی خود را به گرو گرفتگی، آن را پیش از غروب آفتاب بدو رد کن، زیرا که آن تنها پوشش او و لباس بدن اوست؛ پس در چه چیز بخوابد؟ و اگر نزد من فریاد برآورد، هر آینه اجابت خواهم کرد، زیرا که من کریم هستم. » [کتاب خروج، باب 22 آیه 25-27].

علاوه بر این در چندین جای دیگر تورات نیز دستور حرمت ربا نیز آمده است. اما با وجود این، مدعیان پیروی از همین تورات امروز بزرگترین نزول خواران جهان به شمار می‌آیند و در بخل و قساوت قلبی ضرب المثل شده‌اند.

لَكِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً ﴿١٦٢﴾

ولی از میان آنان، ثابت قدمان در دانش، مؤمنان [به موسی و تورات] مخصوصاً برپاکننده گان نماز و ادا کنندگان زکات و ایمان آورندگان به الله و به روز آخرت، این گروه را به زودی ثواب بزرگ می‌دهیم. (۱۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: ثابت‌قدمان در دانش. فرزندان آشنا به علوم دینی.
«الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ»: نمازگزارانی که چنان که باید نماز را به جای می‌آورند. منصوب به اختصاص است، و تقدیر چنین است: «أَخْصُ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ بِالذِّكْرِ أَوْ بِالْمَدْحِ».
«الْمُؤْتُونَ»: دهندگان. از مصدر ایتاء. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

شان نزول آیه مبارکه:

این‌کثیر در شان نزول آیه مبارکه فرموده است: این آیه مبارکه درباره‌ی عبدالله بن سلام، ثعلب‌بن سعیه، اسد و زیدبن سعیه و اسدبن عبید نازل شد که به اسلام در آمده و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم را تصدیق کردند.

تفسیر:

«لَكِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ»: لیکن تعداد از یهودان (از جمله: عبد الله بن سلام و جماعتش) افراد مستثنی هستند که علم نافع را به دست آورده و بر ایمان پایدار ماندند و حقایق دین را درک کردند.

«وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان»: یا مؤمنان اهل کتاب‌اند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان، «يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ»: این‌ها به آنچه بر خود آن‌ها و بر تو از کتاب و سنت نازل شده ایمان دارند، (ایمان به همه‌ی اصول در همه‌ی ادیان الهی لازم

است). «وَالْمُؤْمِنِينَ الصَّلَاةَ»: و از این میان ما در ستایش، کسانی را پیش قدم می‌دانیم که نماز برپای می‌دارند چون نماز بعد از کلمه شهادت بزرگترین رکن در دین مقدس اسلام است، قابل تذکر است که: نماز از زکات جدا نیست و اهل نماز باید اهل انفاق‌های مالی هم باشند. «الْمُؤْمِنِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»: ولی نماز جایگاه مخصوص و خاص خود را دارد. از جمله (همه‌ی جملات آیه با واو و نون آمده «الرَّاسِخُونَ، الْمُؤْمِنُونَ، الْمُؤْتُونَ»، ولی درباره نماز به جای «مقیمون» کلمه‌ی «الْمُؤْمِنِينَ» مورد استعمال قرار گرفته است که: در زبان عربی، نشانه‌ی برجستگی آن را نشان می‌دهد).

«وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»: و پرداخت کنندگان زکات اند، (با آنکه نماز و زکات، در همه‌ی ادیان ابراهیمی بوده است، ولی به خاطر اهمیت آن دو بطور جداگانه ذکر یافته است).

«وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»: و به ملاقات خدا و زنده شدن بعد از مرگ و حشر و نشر یقین و باور کامل دارند.

«أُولَئِكَ سَنُوْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (162)». حق تعالی برای اینان در مقابل طاعتشان ثواب و پاداشی بزرگ نصیب می‌فرماید و به خاطر نمازها، زکات‌ها و سایر اعمال خوبشان با بهشت جاویدان گرامی می‌دارد.

در این آیات متبرکه: مؤمنان اهل کتاب مستثنی شده اند، یعنی آن عده از آنان که از تعلیمات واقعی کتاب‌های آسمانی آگاهی دارند و به دور از هر نوع تعصب، لجبازی جاهلانه، تقلید نیاکان و بردگی نفس، امر حقی را که کتاب‌های آسمانی به حقانیت آن گواهی بدهند می‌پذیرند، راه و روش آنان از راه و روش عموم یهودیان ظالم و کافر به کلی متفاوت است. آنان در همان نگاه اول در می‌یابند که تعلیمات قرآن با آموزه‌های پیامبران گذشته هیچ تفاوتی ندارد، از این رو به سبب حق پرستی خالصانه شان به هر دوی آن ایمان می‌آورند.

توجه:

اگر ملاحظه فرموده باشید، در تعداد کثیری از آیات قرآنی جمله‌ی «وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ» آمده و يك بار هم عبارت «مِنْ بَعْدِكَ» نیامده است، که از این اعجاز میتوان خاتمیّت دین مقدس اسلام را به بدست آورد.

خوانندگان گرامی!

موضوع بحث آیات متبرکه (163 الی 166) در باره وحدت وحی و فلسفه‌ی فرستادن پیامبران میباشد.

طوری‌که ملاحظه می‌داریم که آیات متذکره، پیوسته درباره‌ی مجادله و مخالفت اهل کتاب و انواع دشمنیهای آنان، بحث بعمل می‌آورد، همانطوری‌که در آیات متبرکه قبلی بیان یافت؛ آنان به همه‌ی پیامبران باور ندارند و چیزهای سنگینی از موسی و از محمد صلی الله علیهم وسلم می‌خواستند.

اینک در آیات (163 الی 166) پس از تبیین موضعگیری‌های آنان، یادآور می‌شوند که: وحی پیامبران، یک محتوای و یک نوع است و با هم فرقی ندارند. بنابراین اگر ایمانشان به موسی و سایر پیامبران راست می‌بود، قطعاً به پیامبر خاتم هم ایمان می‌آوردند. راستی، چرا میان پیامبران جدایی می‌اندازند؟ این است که سخن درباره‌ی اهل کتاب پیوند کامل دارد و خداوند نیز به پیامبر خاتم، همچون پیامبران پیشین امر می‌کند.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآدِينَ دَاوُودَ زُبُورًا ﴿١٦٣﴾

(ای محمد) البته ما به تو وحی فرستادیم طوری که به نوع و پیغمبرانی که بعد از او بودند، وحی فرستادیم، (همچنین) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و اسباط (فرزندان یعقوب) و به عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، وحی کردیم. و به داود زبور دادیم. (۱۶۳).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحَيْنَا»: وحی کردیم، وحی در لغت معانی گوناگونی دارد:

الف: اشاره کردن، [مریم ۱۱].

ب: الهامی که بر نفس انسان واقع می شود و به آن یقین دارد که از سوی خداست. [مائده/ ۱۱۱]، [قصص/ ۷]

ج: الهام غریزی همیشگی [نحل/ ۶۸]

د: اعلام در نهان [انعام/ ۱۱۲]

اما تعریف وحی: وحی، یعنی، اعلام از سوی الله به پیامبری مرسل یا غیر مرسل، به صورت کلام و گفتار، یا مفهوم و معنا که مفید علم یقینی و قاطع (به آن چه که خدا به آن پیامبر خبر می دهد) باشد. یا آن گونه که شیخ محمد عبده (رح) در «رساله التوحید» می فرماید: [وحی] شناختی است که شخصی، آن را از درون خود می یابد و یقین دارد که (خواه با واسطه یا بی واسطه) از سوی خدا به او رسیده است. قابل تذکر است که: هدف، شیوه و کلیات محتوای ادیان الهی، یکی است. زیرا سرچشمه‌ی همه آنها پروردگار با عظمت است.

«الْأَسْبَاطُ»: جمع سِبْط، نواسه گان. مراد فرزندان دوازده‌گانه یعقوب علیه السلام است (ملاحظه شود سوره اعراف آیه: ۱۶۰). برخی از مفسران می فرمایند: همه آنان پیغمبر بوده‌اند، ولی تعدادی دیگر از مفسران بدین باور اند که برخی از ایشان پیغمبر بوده‌اند. (ملاحظه شود سوره مائده آیه ۱۲).

اما زُبور، با ضمه ی «زاء» مصدر و به معنای مزبور است؛ یعنی، مکتوب. تکلیما: حرف زدن، سخن گفتن. بعد الرسل: پس از آمدن پیامبران.

زبور، کتابی است که خداوند متعال به داود علیه السلام وحی کرده و دارای یکصدوپنجاه سوره درباره ی حکمت و پند و اندرز است؛ اما از احکام و حلال و حرام سخن نگفته. داود علیه السلام صدای بسیار خوشی داشت که شهره ی آفاق بود و هرزمانیکه زبور را تلاوت می کرد، انس و جن و پرنده و چرنده به دورش حلقه می زدند و گوش فرا می دادند. حضرت داود علیه السلام، شخصیت بینهایت متواضع و فروتن بود و همواره از دسترنج خود، زندگی خویش را تأمین می کرد و انواع زره می ساخت. (بنقل از تفسیر قرطبی).

تفسیر:

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ مِنْ بَعْدِهِ»: یعنی ای محمد! وحی را نازل کردیم همانگونه که بر پیامبران گذشته نازل کردیم همان طور که به پدر پیامبران نوح علیه السلام و دیگر پیامبران آنانی که بعد از وی آمده‌اند.

هر چند دوران نبوت محمد صلی الله علیه و سلم بعد از نبوت حضرت نوح و دیگر پیامبران است، اما در این آیه قبل از آنان ذکر شده است؛ چرا که در فضل و بزرگواری بر آنان تقدّم دارد.

شان نزول آیه 63:

ابن اسحاق از ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه روایت نموده است که: آیه کریمه درباره جمعی از یهودیان از جمله عدی بن زید نازل شد که به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند: خداوند متعال پس از موسی به هیچ کس وحی نفرستاده است.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ»؛ یعنی به دیگر پیامبران علیهم السلام از جمله شیخ یکتاپرست و پیشوای ملت ابراهیم علیهم السلام و فرزندش اسماعیل و فرزند دیگرش اسحاق و فرزندش یعقوب که همان اسرائیل است و فرزندانش از اسباط و عیسی که از جمله بزرگترین انبیای بنی اسرائیل است و ایوب آن بنده صابر و یونس بن متی که از مصیبت رهائی یافت و هارون برادر موسی و سلیمان صاحب پادشاهی بزرگ آن بنده کریم و حکیم، و داود صاحب زبور، وحی کردیم.

«وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ»؛ و حضرت عیسی را بر پیامبرانی که قبل از او بوده اند، مقدم ساخت؛ زیرا توجه به امر او مهم و شدید است؛ چون یهود در طعن زدن نسبت به او اغراق می کنند و نصاری در تقدیشش افراط.

«وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (163)»؛ و زبور را به داود اختصاص دادیم.

قرطبی گفته است: زبور دارای یک صد و پنجاه سوره بود و هیچ حکمی را در بر نداشت. بلکه فقط حکمت و پند و اندرز بود. (قرطبی 6).

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه: «كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»؛ (چنانکه وحی فرستادیم بسوی نوح، و پیغمبرانی که بعد از وی بودند؛) می نویسد:

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: وحی حکم خاص و پیغام الهی است که بر پیغمبران خود نازل می کند و چنانکه بر انبیای پیشین وحی فرستاده بر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم نیز نازل کرد، پس کسی که وحی های سابقه را پذیرفته باید این وحی را هم قبول کند، و هر که این را نمی پذیرد، گویا از وحی های سابقه نیز انکار ورزیده. تشبیه این وحی با وحی که به حضرت نوح علیه السلام و انبیای مابعد او آمده، شاید ازین سبب باشد که در وقت آدم علیهم السلام وحی در حال ابتدائی بود و بر نوح علیه السلام تکمیل یافت. گویا در حالت اولی، محض تعلیمی بود، و در زمان نوح (ع) به کمال رسید، و لایق آن شد که مورد امتحان قرار داده شود؛ مطیعان انعام یابند و عاصیان عذاب شوند؛ چنانکه سلسله انبیای اولوالعزم نیز از نوح علیهم السلام شروع گردیده و عذاب الهی بر منکران وحی نیز از همین وقت آغاز یافته است.

خلاصه، پیش از زمان نوح (ع) در اثر مخالفت حکم خدا و پیغمبر عذاب نازل نمی شد؛ بلکه آنها را معذور شمرده، مهلت داده می شد، و کوشش تنها به دانانیدن مردم محدود بود. در عصر حضرت نوح (ع) که تعلیمات دینی خوب روشن و ظاهر گردید، و در متابعت حکم خداوندی برای مردم خفایی باقی نماند و به نافرمانان عذاب نازل شد. نخست، در زمان نوح (ع) طوفان عالمگیر واقع گردید و پس از آن، در زمان حضرت هود و حضرت صالح و حضرت شعیب (ع) بر کفار انواع عذاب نازل گردید. از اینجاست که

خدای تعالی وحی آن حضرت (ص) را با وحی حضرت نوح (ع) و پیغمبران مابعد وی تشبیه داده و مشرکان مگه را تنبیه نمود که اگر کسی قرآن عظیم الشان و پیغمبر آخر الزمان را قبول نکرد، مستحق عذاب بی‌کران می‌گردد.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (163) وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا (164)». (و وحی فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب، و بر احوال آنها و به عیسی و به ایوب و به یونس و به هارون و به سلیمان؛ و دادیم به داود زبور. و چنانکه فرستادیم پیغمبرانی که داستان‌هایشان را گفته‌ایم به تو پیش از این؛ و فرستادیم پیغمبرانی که داستان‌هایشان را نگفته‌ایم بر تو، و گفت خدا با موسی سخن).

پیغمبرانی که بعد از حضرت نوح (ع) مبعوث گردیده، به‌طور اجمال بیان شده‌اند، و آنها که اولوالعزم و مشهور و جلیل‌القدر بودند، به تفصیل و تخصیص تذکار یافته‌اند. ازین واضح گردید که ایمان آوردن به حقایق وحی که به حضرت پیغمبر نازل شده چنان ضروری است که ایمان آوردن بر وحی دیگر انبیای اولوالعزم؛ و ضمناً این هم معلوم شد که وحی گاهی به واسطه فرشته به صورت پیغام و گاهی به‌طور کتاب نوشته می‌آید، و گاهی بی‌واسطه و بدون پیغام خدای تعالی با پیغمبر خود سخن می‌زند؛ و چون وحی در همه احوال همان حکم خداوندی است، اطاعتش بر بندگان مساویانه فرض است؛ طریقه ابلاغ آن تحریری باشد، یا تقریری، یا به صورت پیغام متفرق. پس این سخن یهود (که گفتند: وقتی به تو ایمان می‌آوریم که مانند تورات دفعتاً کتابی از آسمان برای ما بیاری) نهایت بی‌ایمانی و حماقت است. وحی حکم خداست، و فرود آمدن آن به صورت‌های مختلف می‌باشد؛ به هر نوعی که فرود آید، تردّد و انکار در قبول آن حماقت آشکار است؛ یا: گفتن اینکه اگر به فلان طریقه وحی آید قبول دارم، ورنه نه! کفر صریح است. (تفسیر کابلی)

یادداشت توضیحی:

مجموع پیامبرانی که در قرآن ذکر شده‌اند، بیست و پنج نفرند: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل، نزد بسیاری از مفسران و محمد، پیامبر خاتم - سلام الله علیهم اجمعین - است. نام هجده نفر از این پیامبران در سوره ی انعام، آیه های ۸۳ تا ۸۶ ذکر شده است.

چهار نفر از این بزرگواران، از نسل عرب‌اند: هود، صالح، شعیب و پیامبر خاتم. تفسیر ابن کثیر در حدیث ابوزر می‌گوید: «ادریس (أخنوخ) اولین کسی است که با قلم، خط نوشت.» [منیر به نقل از ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۸۵ و پس از آن] در ضمن قابل یادآوری است که: دعوت این سلسله ی مبارک پیامبران همگی یکی است و آن: توحید و یکتاپرستی و مردم دوستی است. آنان، وحی را از خدا دریافت کرده، خود، چیزی بر آن نیفزوده و از آن هم نکاسته‌اند و به دستور خدا نزد بندگان روانه شده‌اند؛ تا آن بشارت دهندگان، جامعه ی بشریت را از گمراهی رستگار کنند. [انعام/۱۹]

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿۱۶۴﴾

و به پیغمبرانی که قصه آنها را پیش از این (داستان) بر تو بیان کردیم، وحی کردیم، و به پیغمبرانی که قصه آنها را بر تو بیان نکرده‌ایم نیز وحی کردیم. و الله با موسی (به وسیله وحی) سخن گفت؛ سخنی خاص. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُسُلًا»: پیغمبران. «تَكْلِيمًا»: حرف زدن.

تفسیر:

«وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ»: و پیامبران دیگری غیر از آنانی که نام گرفتیم و بر تو ای محمد! سرگذشت و قصه‌های‌شان را خواهیم گفت چون تعداد پیامبران بسیاراند (ایشان مجموعاً بیست و پنج پیامبرانند) که داستان بعضی از آنان را در غیر این سوره، قبلاً بر تو بیان کردیم.

«وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»: و پیامبران دیگری فرستادیم که خبرشان را بر تو نخوانده‌ایم. یعنی اینکه قصه آنها را به تو بیان نکرده‌ایم زیرا در قرآن از آنها ذکر نرفته است. باید گفت که: نه عمر انسان برای شنیدن همه‌ی تاریخ کافی است و نه نیازی به شنیدن همه‌ی تاریخ دیده می‌شود. باید به مقدار که عبرت است باید شنید.

در ضمن باید گفت که: در برخی از حالات طوری پیش می‌آید که: نقل يك حادثه، بارها در قرآن تکرار می‌شود و از برخی حوادث، اصلاً ذکر می‌نماید، این امر نشان می‌دهد که قرآن، کتاب هدایت و تربیت است، نه داستان سرایی.

« وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (164) »: خدا سخن گفتن بدون واسطه را به موسی اختصاص داده و به همین سبب او را «موسی کلیم» نامیده‌اند.

به منظور برطرف کردن احتمال تصور مجاز، سخن گفتن را به (تکلیما) مؤکد نموده است؛ چرا که سخن گفتن خدا با موسی، حقیقی بوده است نه مجازی. ثعلب گفته است: اگر (تکلیما) را نمی‌آورد ممکن بود گفته شود (کلم الله) به این معنی است که خدا به وسیله‌ی فرستاده‌ای با او سخن گفته است. اما وقتی «تکلیما» را آورد، دیگر جز کلام مسموع از جانب خدا، معنی دیگری نمی‌دهد. (بحر 398/3).

باید گفت که: همه‌ی پیامبران مورد خطاب الله متعال آند، ولی در این میان تنها حضرت موسی علیه السلام «کلیم الله» مسمی شده است. شاید برای آنکه حضرت موسی در مبارزه با فرعون و تحمل لجاجت و سرسختی بنی اسرائیل، لازم بود بیشتر و پی در پی با خداوند مرتبط باشد و پیام بگیرد، از این رو کلیم الله شد.

همچنان قابل تذکر است که: بر پیامبران دیگر بدین صورت وحی می‌آمد که آنها صدایی را می‌شنیدند و یا فرشته با آنها هم کلام می‌شد و پیام خدا را به آن‌ها می‌رساند. اما با موسی (ع) خدای بلند مرتبه این روش به خصوص را برگزید که به صورت مستقیم با ایشان هم کلام شد و در میان خدا و بنده به گونه‌ای که دو نفر با هم گفت و گو می‌کنند، هم کلامی و گفت و گو صورت گرفت.

به عنوان مثال اشاره به گفت و گویی که بین الله متعال و موسی علیه السلام صورت گرفته و در سوره طه آمده است کافی می‌باشد. در تورات این خصوصیت موسی علیه السلام نیز به همین گونه آمده است. به عنوان مثال می‌گوید: «و خداوند با موسی علیه السلام رو به رو سخن می‌گفت، آن گونه که شخصی با دوست خود سخن گوید.» (کتاب خروج، باب 33، آیه 11).

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾

پیغمبرانی را (فرستادیم) که مژده دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از آمدن پیغمبران برای مردم در برابر الله دلیلی (یعنی بهانه ای) نباشد، و الله غالب باحکمت است. (۱۶۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که این آیه مبارکه: کلیات دعوت انبیاء و شیوهی کار و هدف از بعثت آنان را با زیبایی خاصی بیان میدارد طوری که می فرماید: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»: این پیامبران آنده از کسانی را که از الله متعال اطاعت و فرمانبرداری می کنند به بهشت بشارت می دهند و نافرمانان را از آتش دوزخ برحذر می دارند. از فحوای جمله «مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»: برمی آید که که: شیوهی تبلیغ انبیا بر دو محور یعنی بیم و امید استوار است.

باید گفت که: فلسفه‌ی بعثت پیامبران، اِتمام حجت الله متعال بر مردم است، تا نگویند: رهبر و راهنما نداشتیم و نمی‌دانستیم. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ»: حق تعالی تمام این پیامبران را مبعوث کرد تا مردم با عدم ارسال پیامبران معذور نباشند و تا که حجت بر آنها تمام شود و آنها نتوانند حجتی بر الله متعال قرار دهند و کافر چنین ادعا نکند که نه پیامبری فرستاده شده و نه کتابی نازل شده تا ما را به حقیقت رهنمایی کنند. از این رو با اعزام پیامبران و نازل کردن کتاب، بهانه و حجت بشر را قطع کرد.

عین محتوای آیه مبارکه در سوره «طه/134» نیز آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می‌ساختیم، بی‌شک می‌گفتند: پروردگار! چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) «وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (165)» و از جمله نشانه‌های توانائی خدای تعالی یکی هم اینست که او پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها را نازل نمود و به کسی که اطاعتش کند ثواب و پاداش داد و کسانی را که نافرمانی کنند عذاب نمود.

یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود س آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هیچ کس از خداوند ا غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را - چه علنی باشد چه پنهان - حرام گردانید و هیچ کس از خداوند ا مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر از خداوند ا دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده دهنده و بیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ‌کس در رد و انکار حق، عذری باقی نماند.

لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾

لیکن الله به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می دهد (چون آن را به علم خود بر تو نازل کرده، و ملائکه (نیز) به (حق بودن آن) گواهی میدهند و گواهی الله (برای تو) کافی است. (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِعِلْمِهِ»: برابر دانش خاص خود، قرآن را نازل کرده است و او می‌داند که تو شایستگی

دریافت آن را داری، و در آن مصلحت بندگان را مراعات نموده است، و پیوسته در حفظ آن هم می‌کوشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«لَكِنَّ اللَّهَ يَنْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ»: «لیکن خداوند بر (صحت) آنچه بر تو نازل نموده است گواهی می‌دهد.»
 «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَنْهَدُونَ»: آن را از روی علم و آگاهی خاص خود و با روش و اسلوبی نازل کرده است که تمام بلیغان از آن ناتوان و عاجزند. و فرشتگان بر آنچه خدا بر تو نازل کرده است گواهند، و بر پیامبریت گواهی می‌دهند.
 باید گفت که: سرچشمه وحی علم بی‌نهایت الهی است. «أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ» از این رو با پیشرفت علوم، هر روز از معارف قرآن پرده‌ای برداشته می‌شود.
 «وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً (166)»: و اگر هیچ‌یک از انسان‌ها در این زمینه شهادت هم ندهد باز هم شهادت خدای یکتا و یگانه کافی است که او بهترین شاهدان است و بر همه امور اطلاع دارد.

شان نزول آیه 166:

ابن اسحاق در باب شان نزول آیه کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند، رسول الله به آنان فرمودند: به خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستاده الله هستم! ولی آنان در جواب آن حضرت «گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که الله متعال این آیه کریمه را نازل فرمود. (طبری 10854)

خوانندگان محترم!

موضوع بحث آیات (167 الی 170) در باره گمراهی کفرپیشگان و مجازات شان و دعوت مردم به سوی ایمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم خاتم الانبیاء.
 خداوند متعال در آیات متبرکه قبلی با شهادت خود و نزول قرآن، رسالت محمد صلی الله علیه وسلم را محقق گردانید؛ اینک در آیات متبرکه (167 الی 170) به کفر پیشگان گمراه هشدار داد و صفات یهودیان را - که به محمد و قرآن ایمان نیآورده بودند و مردم را از راه خدا منع می‌کردند - برشمرد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٦٧﴾

مسلماناً کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه الله منع نمودند، یقیناً گمراه شدند به گمراهی دور (از حق). (۱۶۷).

تشریح کلمات و اصطلاحات:

«صدوا»: صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع است، ولی در اینجا هدف معنای دوم است. «ضلالت»: یعنی گمراهی و «بعید» یعنی دور.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (167)»:
 أهل کتاب از میان یهودیان و نصرانیان و أمثال آنها از کافران و کسانی که مردم را از داخل شدن به دین الله متعال و پیروی پیامبر صلی الله علیه وسلم منع داشتند، این‌ها بین فساد خود و افساد دیگران جمع نموده و از حق به اندازه زیادی دور شدند و اشتباه واضحی مرتکب شده و به گونه‌ای سرکشی کردند که بعد از آن سرکشی نیست و در

عصیان و نافرمانی اسراف نمودند.

مراد از «ضلال بعید» گمراهی مضاعف کافران است. واقعیت امر اینست که: کفر، يك گمراهی است و مانع شدن از ایمان آوردن سایرین، گمراهی دیگر. کفر يك انحراف واقعی است و خود را بر حق شمردن، انحرافی بالاتر. کفر، یک عمل ظلم به خویش است و مانع راه دیگران شدن، ظلم به تاریخ و نسل بشر و بشریت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُعْزِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾

بی تردید کسانی که کافر شدند و [به آیات الهی، به خود و به دیگران] ظلم ورزیدند، الله بر آن نیست که آنها را ببخشد و به راهی هدایت‌شان کند. (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا»: کفر و معاصی را یکجا جمع کرده‌اند. بر اثر کفر، خویشتن را از سعادت محروم، و دیگران را از حق به دور نموده‌اند، و منکر رسالت پیغمبر شده‌اند، لذا بر خود و مردم و پیغمبر ظلم کرده‌اند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا»: «هر آینه کسانی که کفر ورزیدند» با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتاب‌ها و پیامبرانش «و ظلم» به دیگران؛ با بازداشتن شان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم؛ با کتمان نبوت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: یعنی کفر و معاصی را با هم دارند. (طبری گفته است: یعنی رسالت محمد را انکار کردند پس به خدا کفر و رزیدند و با پایداری بر کفر به خود ستم نمودند).

«کفروا و ظلموا» یعنی: کفر و گناهان را با همدیگر مرتکب می‌شوند و برخی از آنان کافر و برخی دیگر ظالم اند و مرتکب گناهان کبیره می‌شوند، زیرا میان این دو گروه تفاوتی نیست، زیرا الله آنان را جز در صورت تحقق توبه نخواهد بخشید.

«لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُعْزِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (168)»: الله آنان را نمی‌بخشد و هرگز گناهان شان را نخواهد بخشید و آن‌ها را هرگز هدایت نخواهد کرد و دانش دین را به آن‌ها نخواهد داد و بینش آن‌ها نیز روشن نخواهد شد، زیرا آن‌ها در کفر و در بازداشتن مردم از طاعت الله متعال غرق شده‌اند، از این‌روی آنها، هم گمراه‌اند و هم گمراه‌گر.

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾

مگر به راه دوزخ که در آن جاودانه در آن خواهند ماند و این کار برای خدا آسان است! (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسِيرًا»: آسان، ساده.

تفسیر:

«إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: خداوند متعال چنین کسانی را هیچگاه به سوی راه خیر و خوبی و بهشت و عمل به خاطر رسیدن به آن هدایت نمی‌کند. آن‌ها را به سوی راهی هدایت می‌کند که به آتش دوزخ منتهی می‌شود، زیرا آن‌ها خدای جبار را به خشم آورده از این‌روی به زودی و برای همیشه وارد آتش دوزخ می‌شوند.

« وَ كَانَ ذَلِكَا عَلٰى اَللّٰهِ يَسِيرًا (169) » نكه داشتن آنان براي هميشه در آتش، براي الله متعال مشكل نيست و آن را بزرگ نمي داند. «يسير» يعني: هيچ كس او را از آن راه برنمي گرداند.

اين آيه و آيه قبل، در مورد گروهی از افراد آند كه: الله متعال به علم ازلی خویش دانسته است كه آنان ايمان نمی آورند بلکه بر كفر می ميرند. «تفسير انوار القرآن».

توضیح:

واقعیست أمر اینست كه: هر كس از راه اسلام روی برگرداند، بصورت قطع از حق و حقیقت دور خواهد گشت؛ چون بدین ترتیب راه آموزش را بر روی خود بسته و گمراه گشته است و انسان خردمند می داند كه مانند در جهل و نادانی، موجب سرگردانی و افتادن در شك و دودلی است. خداوند مهربان، پیامبر خود را، همراه كتاب آسمانی به سویشان فرستاد تا هدایت و گمراهی را از هم بازشناسند. پس هر اندازه انسان دستورات و هدایت الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم را بیشتر بفهمد، بر ايمان و یقینش افزوده می شود. ايمان به كردگار هستی؛ یعنی، خیر و برکت فراوان كه تمام اعضا و جوارح و دلها و روانها - در هر در جهان از آن بهره مند و برخوردار می گردند و هرگز انسان با ايمان با تباهاكار یکی نیست. [ص 28]. و الله از كفر پیشگان و تمام جهانیان بی نیاز است. (سوره ابراهیم /8).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

ای مردم! البته پیامبری از سوی پروردگارتان با (دین) حق پیش شما آمده است، (پس به آن) ايمان آورید كه به خیر شماست، و اگر كفر ورزید (پس بدانید كه) هر چه در آسمانها و در زمین است از الله است، و الله دانای حكیم است. (١٧٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« قَدْ جَاءَكُمْ بِالْحَقِّ »: حقیقه به پیش شما آمده است. با برنامه و پروگرام حق كه قرآن است و با دین حق كه اسلام است به نزد شما آمده است.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ»: پس از آنكه تصدیق حقایق پیغمبر صلی الله علیه وسلم و كتابش قرآن عظیم الشان و تغلیط و تضلیل مخالفان یعنی اهل كتاب را توضیح نمود، اکنون به عموم بشر خطاب نموده و می فرماید: ای مردم! در حقیقت محمد دین حق و شریعت آسان را از جانب الله متعال برای شما آورده است. باید گفت كه: اهل كتاب (یهود و نصاری) و حتی مشركان هم در انتظار ظهور پیامبری بودند و در زمینهی ذهنی داشتند، لذا در این آیه بجای «رسولا» می فرماید: «الرَّسُولُ» یعنی همان پیامبری كه انتظارش را می کشید، اکنون آمده است، پس به او ايمان بیاورید.

و از جانب دیگر ملاحظه می کنم كه: دعوت اسلام، در خطاب در آیه مباركه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» یک خطاب و یک دعوت جهانی است و اختصاص به قوم عرب نمی گردد. « فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ » پس آنچه را از جانب پروردگارتان آورده است، بپذیرید و تصدیق کنید كه محققا ايمان برایتان خیر و نیکی است. یعنی: ايمان آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست.

در ضمن قابل یاد دهانی است که: ایمان آوردن مردم به نفع خودشان است، و در این مورد نباید بر الله متعال منت گذارند. بلکه خدا منت نهاده و آنان را هدایت کرده است. از جانب دیگر کسیکه دین حق و راستین خدای عالمیان رامی‌خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمد صلی الله علیه وسلم است.

« وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ »: قبل از همه باید گفت که: نه کفر مردم به الله زیان می‌رساند و نه ایمانشان به او منفعتی دارد.

یعنی اگر بر کفرتان پایدار باشید، و به آن استمرار و اصرار ورزید، بدانید که خدا از شما بی‌نیاز است و کفر شما زیانی به او نمی‌رساند؛ چون تمام آنچه در عالم هستی است از لحاظ ملکیت و خلق و بندگی همه از آن او هستند.

« وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (170) »: والله به احوال بندگان خویش آگاه، و داناست به آنان که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

بعد از این که الله متعال شبهه ی یهود را در رابطه با مطالب گذشته رد کرد، گمراهی نصاری را یادآور شد؛ چرا که در تعظیم مسیح افراط نمودند و او را عبادت می‌کردند، فرمود:

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات متذکره از جواب شبهات یهود و ملزم کردنششان به سوی راه پایدارتر خداوند، اینک در آیات (171 الی 173) در باره مسیح پسر مریم در قرآن بحث بعمل آورده است. و در این آیات متبرکه مسیحیان را به نظر درست درباره ی مسیح علیه السلام ملزم فرمود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾

ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید [و افراط] نورزید، [و از چهارچوب آیات نازل شده از سوی خدا و آنچه پیامبران به شما آموخته اند، خارج نشوید] و درباره الله نگویید مگر سخن حق (و مناسب شأن او)، جز این نیست که مسیح؛ عیسی پسر مریم، رسول الله و (پیدا شده از) کلمه اوست (کلمه «کن») که به مریم القا کرد و روحی است از جانب الله، پس به الله و پیغمبران وی ایمان آورید و نگویید: (معبود کائنات) سه است؛ (از عقیده تثلیث) باز آید که به خیر شماست، جز این نیست که معبود برحق فقط الله هست و بس، پاک و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد، هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است، تنها از اوست، و الله برای کارسازی و تدبیر عالم کافی است. (۱۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَغْلُوا»: غلو نکنید، راه افراط و تفریط در پیش مگیرید، زیاده روی نکنید.

«مسیح»: لقب عیسی علیه السلام و آن معرب مشیحا به معنی مبارک است.

«كَلِمَتُهُ»: کلمه ی خدا، آفریده ی خدا که با لفظ «کن» تکوینی خداوند، این کلمه را به مریم رسانید و مسیح متولد شد. امام محمدغزالی می‌فرماید: برای پیدایش هر فرزندی دو

سبب قریب و بعید لازم است. یکی منی و دومی فرمان (کُنْ). چون سبب اولی در حق عیسی - علیه السلام - منتفی است، خداوند او را به سبب دوم اضافه فرموده است. «رُوحٌ مِنْهُ»: روحی که از آن خداست. «رُوحٌ»: موجود ناشناخته‌ای که قوام حیات تن بدان است (ملاحظه شود: اسراء / 85، حجر / 29، ص / 72، سجده / 9). «مِنْهُ»: از آن او. «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً»: نگویید خدا سه تاست... الإله ثلاثة: الله، عیسی و مادرش. «انْتَهُوا» (نهی): از این سخن ناروا دست بردارید.

تفسیر:

در این آیه مبارکه در مورد یکی از انحرافات عمده مسیحیان اشاره بعمل آمده است، که: همانا موضوع تثلیث ویا خدایان سه گانه است که خداوند متعال آنان را از این انحراف مدهوش بر حذر داشته است طوری که می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»: ای جماعت نصاری! در دین خود غلو نکنید، در مورد حضرت مسیح افراط نکنید و در دینداری از حد تجاوز نکنید و مدعی نشوید که مسیح خداست.

غلو: افراط و درگذشتن از حد را میگویند. مراد، از غلو نصاری درباره عیسی علیه السلام است - تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنان که نصاری درباره عیسی بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگویند: محمد بنده خدا و رسول وی».

در مقابل افراط نصاری در تقدیس عیسی علیه السلام، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که (العیاذ بالله) او نسبت حرامزادگی را دادند. اولین و مهمترین درس عالی این آیه متبرکه همانا «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»: در دین خود غلو نکنید که غلو نشانه‌ی تعصب نابجا است، و این امر در دین ممنوع است. با تمام وضاحت بر ممنوعیت غلو در دین امر شده و آنرا از جمله آفات ادیان آسمانی خوانده است.

«وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: و جز حق، به خداوند نسبتی ندهید، و اوصاف ناشایست از قبیل «حلول» و «اتحاد» و «اتخاذ همسر و فرزندان» را برای خدا نیاورید. یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسناوی وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس برای او زن و فرزند قرار ندهید چنان که یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. قطعاً چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حق و حقیقت است.

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ»: همانا عیسی جز پیامبر خدا چیزی دیگر نیست و آنگونه که گمان برده اید پسر خدا نیست.

باید گفت که: هم در قرآن عظیم الشأن و بخصوص انجیل واقعی، حضرت عیسی علیه السلام پیامبر خدا معرفی شده است، نه خدا یا فرزند خدا.

ابن منظور در لغت نامه «لسان العرب» درباره وجه تسمیه مسیح چند وجه یاد کرده است، از جمله این که: چون عیسی علیه السلام مریضان اکمه و ابرص را با مسح کردن بدن آنها به اذن الهی شفا می بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می شویم که کلمه مسیح یازده بار در قرآن به کار رفته است.

« وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ »: یعنی به گفته ی (کن) «بشو» بدون واسطه ی پدر، نطفه ی او را خلق کرد. یعنی: پروردگار متعال مسیح علیه السلام را با کلمه (کن) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطه پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس های عالم اسباب آفریده نشد. « وَرُوحٌ مِّنْهُ » یعنی او دارای روحی است از جانب خدا، اثر نفس و دمی است که جبرئیل در سینه ی مریم دمید که بر اثر همان دم باردار شد، و به قصد تشریف و احترام، به خدا اضافه شده است.

نسبت دادن روح به سوی الله متعال در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان که اضافه ناکه و بیت به سوی حق تعالی در آیه « هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ » [الأعراف: 73]، و آیه: « وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ » [الحج: 26]. برای تکریم و تشریف بیت و ناکه است وگرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه ها آفریده حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله متعال مردگان جسم و جان را زنده می کرد و مرده دلان را نیز به اذن الله با انوار حیاتبخش دین حق حیات می بخشید.

« فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ »: به یگانگی او ایمان بیاورید یعنی: ایمان آورید به اینکه حق تعالی خدای یگانه ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ کس همتای وی نیست و ایمان آورید به اینکه پیامبران همگی راستگویند پس نه تکذیبشان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید.

« وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً » نگوید خدایان سه نفرند: «الله» و «مسیح» و «مریم». یا خدا سه جزء می باشد: «پدر» و «پسر» و «روح القدس».

بدین ترتیب خدا آنها را از تثلیث (سه گانگی) منع کرده است و به آنها دستور قبول توحید را داده است؛ زیرا خدا از ترکیب و از نسبت دادن ترکیب به او منزّه است.

«انتهوا خَيْرًا لَّكُمْ» اگر از سه گانگی دست بردارید، برایتان بهتر است.

« إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ » همانا خدا یکی است و در پروردگاریش تک و یگانه است و آن طور که گمان می برید یکی از سه نفر نیست.

« سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ » خدا منزّه است از این که دارای فرزند باشد. خدایی که آسمان ها ملك اوست، چه نیازی به فرزند و شریک دارد؟

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: تمام آنچه در آسمان ها و زمین قرار دارد از لحاظ ملکیت و خلقت و بندگی از آن خدای متعال است و شبیه و همگونی ندارد تا آن را فرزند خود قرار دهد. پس باید بنده ی او بود و تنها به او توکل کرد

« وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا (171) » نشان می دهد که از اتخاذ فرزند بی نیاز است؛ یعنی او به تدبیر و حفظ مخلوقاتش می پردازد، دیگر به فرزند یا یاور نیازی ندارد؛ چون مالک همه چیز است.

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾

(چرا از بنده بودن عیسی انکار می کنید؟ در حالیکه) مسیح هرگز از اینکه بنده الله باشد ابا (و تکبر) نورزیده، و نه فرشته های مقرب (درگاه الهی) از بندگی او ابا می ورزند. و هر کس از بندگی الله ابا داشته باشد و تکبر بورزد، پس به زودی الله همه (مردم) را یکجا به دربار خویش جمع خواهد کرد (و سزای متکبران را خواهد داد) (۱۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لَنْ يَسْتَنْكِفَ (نکف): هرگز خودداری نمی کند، ابایی ندارد، و خودداری نمی کند.
«الْمُقَرَّبُونَ»: مراد خواص فرشتگان است. از قبیل: جبرائیل و میکائیل.
«يَسْتَكْبِرُ» (کبر): بزرگی ورزد، خود را بزرگ پندارد، بزرگی فروشد.

تفسیر:

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ»: هرگز مسیح که آنها گمان می برند خدا است از این که بنده ی خدا باشد ابا ندارد و خود را از آن بالاتر نمی داند.

یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیت برای حق تعالی را عیب می پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می شناسد بلکه او به حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت نمی جوید، چنانچه نصاری خود در انجیل می خوانند که: عیسی ÷ پیوسته به سوی خدا تضرع و زاری می کرد و او را پرستش می نمود و می گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه.

باید گفت که: عبودیت (بندگی)، صفتی است که انسان را در هر مقام مناسبی به پرستش پروردگار و اوست دارد. و در حقیقت، با این پرستش خالصانه و همه جانبه، انسان می تواند تمام استعدادهای درونیش را شکوفا نماید و از همه ی نعمتها درست ترین بهره ها را بگیرد و در مسیر رشد تکاملی خود، قرار گیرد.

عبودیت، خیر فراوان و پیوسته به همراه خود می آورد. این قیم می گوید: بهترین عبادت، حرکت در مسیر خشنودی الله متعال است.

«وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ»: و فرشتگان مقرب درگاه خدا نیز از این که بندگان خدا باشند ابا ندارند.

مراد از: فرشتگان مقرب، «کروبیان»، یعنی فرشتگانی اند که پیرامون عرش به سر می برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل: و کسانی که در طبقه ایشان قرار دارند. علما در باب فضیلت بشر بر فرشتگان گفته اند: خواص بشر - یعنی انبیایشان - بهتر از خواص فرشتگان، یعنی رسولان ایشان علیهم السلام چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل... هستند اما خواص فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر - که مراد صالحان ایشانند - بهتر از عوام فرشتگان اند. «تفسیر انوار القرآن»

«وَمَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً (172)»: هرکس که از عبادتش تکبر ورزد، خدا در روز قیامت برای محاسبه و جزا، همه ی آنها را زنده و حشر می کند.

نباید فراموش کنید: سرچشمه ی ترک عبادت، تکبر است و اگر روح استکباری شد، همه نوع خطر را در پی دارد. بناً باید گفت: بازگشت همه به سوی خداست، پس از قیامت بترسیم و تکبر نکنیم. الهی پروردگارا ما را از نجات دهی.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷۳)

اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، ثواب شانرا به طور کامل می دهد، و از فضل و احسانش بر آنان می افزاید؛ و اما کسانی که [از ایمان و عمل شایسته]

امتناع کردند و تکبر ورزیدند، به عذاب دردناکی گرفتارشان می‌کند و غیر از الله برای خود هیچ دوست و مددگاری نمی‌یابند. (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَيُؤْتِيهِمْ»: پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد. «وَلِيًّا»: سرپرست. «نَصِيرًا»: یاور.

تفسیر:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ»: اما کسانی که به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی نموده اند و انواع و اقسام اعمال صالح و شایسته انجام داده اند، خدا پاداش اعمالشان را بدون کم و کاست می‌دهد.
«وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»: و از فضل و کرم خود به ایشان نعمت هایی افزونتر عطا می‌کند که نه چشم نظیرش را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به ذهن خطور کرده است.
«وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»: اما آنانی که ابا ورزیده و دست به تکبر زده و از عبادت خدای تعالی سر باز زدند جزای آن‌ها عذاب دردناک و گرفت شدید است.

«وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (173)»: و برای آن‌ها هیچ دوستی نیست تا نفعی برساند و از عذاب حفظ کند و برای آن‌ها هیچ یاری دهنده و وکیل مدافعی نمی‌باشد، بلکه الله متعال خود متولی کیفر آن‌هاست و خدای بر حقی جز او وجود ندارد.

نگاهی مختصری به آیات متبرکه:

(171 الی 173)

- 1 - غلو و افراط و تفریط، در هر کاری شرعاً ناروا و ممنوع است.
- 2 - آیه ی «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ» به سه حکم اشاره می‌کند: الف: کسی که از مادر زاده شده باشد، الله نیست. الله قدیم و بی ازل است، نه حادث و ناپایدار.

ب: الله به هر زنی که در قرآن اشاره کرده باشد، نامش را نیاروده، جز مریم دختر عمران که نامش سی و چهار بار در قرآن عظیم الشان: (بقره/۸۷ و ۲۵۳ - آل عمران/۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵ [2بار] - نساء/۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۱ [۲بار] - مائده / ۱۷ [۲بار]، ۴۶، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶ - توبه/۳۱ - مریم/۱۶، ۲۷، ۳۴ - مؤمنون/۵۰ - احزاب/۷ - زخرف/۵۷ - حدید/۲۷ - صف/۶ - ۱۴ - تحریم/۱۲) تذکر رفته است تا صفت بندگی او بیشتر عمیق و مستحکم گردد.

ج: اعتقاد بر این که عیسی بی پدر به دنیا آمده، واجب است. پس هرگاه نامش با نام مادرش ذکر شود، دلیل نفی پدر را از وی، شعار خود می‌سازد و مادر پاکش از گرد آلودگیهای سخنان یهودیان زوده می‌شود.

- 3 - عیسی، چهار نام دارد:

- 1 - مسیح، عیسی، کلمه، روح. ظاهراً، مراد از «روح منه»؛ یعنی به فرمان لفظ کن تکوینی و به وسیله ی نفخه ی جبرئیل به دنیا آمد. نفخ، در زبان عرب، روح نام دارد و روح و ریح - از جهت معنا - نزدیک همدند و ریح از روح تراوش می‌کند. «منه»، برای تشریف و برتری مقام عیسی است، نه آن گونه که ترسایان می‌پندارند که: جزئی یا بعضی از خدا باشد. همه ی مخلوقات زاده ی روح خدایند.
- 4 - باور به این که: خدا یکی است و آفریننده و فرستنده ی مسیح، جز او کسی نیست.

5 - باور آگاهانه به چند خدایی، حرام و ناروا و کفر است. [مائده/۷۳]، [مائده/۱۷] .

6 - دست برداشتن از سه تا بودن خدا، خیر مطلق است؛ زیرا بارگاهش از شرک و فرزندی، پاک و بی عیب است.

7 - عیسی، به بندگی در برابر خدا افتخار می کند و هیچ گاه خود بین نبوده است. [آل عمران / ۵۹]، [زخرف/۵۹]. و روح منه: از آفریده های اوست، بخشی از الله نیست.

خاتمه بحث:

شناخت و درک این حقایق، مردم را به سوی خدای یگانه، جلب می کند، دلها را آویزه ی خشنودی او می نماید، کارها را همراه پارسایی و چگونه زیستن برابر قوانین هستی بخش، سامان می دهد، همه ی آنها را امید و پشتوانه ی نیکی، بزرگواری، آزادی و آزادگی و پایداری قرار می دهد و از نیکیهای کره ی زمین برخوردارشان می گرداند. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان گرامی!

آیه های قبلی بر منافقان، کافران، یهودیان و نصارا، اقامه ی دلیل نمود و رسالت پیامبر خاتم را ثابت کرد.

اینک در آیات متبرکه (174 الی 175) موضوع دعوت عمومی به سوی نور ایمان و دعوت مردم را که به سوی دین واقعی فرامی خوانند. بیان میدارد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم. (۱۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُرْهَانٌ»: دلیل آشکار، حجت، یعنی، پیامبر خدا. «نُورًا مُبِينًا»: نوری روشن و تابناک؛ یعنی، قرآن.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: ای مردم! از جانب پروردگارتان برهان و دلیلی به نزد شما آمده است و آن عبارت است از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که خدا او را با معجزات درخشان تأکید کرده است.

برهان: دلیل از بین برنده عذر، و **حجت:** دورکننده شبهه است.

« وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (174) »: خداوند متعال با وی کتابی را نیز نازل نموده که

محکم و استوار است و در آن مجموعه بزرگی از نشانه‌ها، موعظه‌ها، پندها، احکام و

حرام، آداب و اخلاق است و به گونه‌ای که خوبی‌ها و مدح آن را نمی‌توان گفت. این

قرآن نوری است که حق تعالی با آن در تاریکی‌های زندگی، مردم را هدایت می‌کند و راه

کسانی که در آن دست به تفکر و تدبر می‌زنند و به آن عمل می‌نمایند را روشن می‌نماید.

واقعاً قرآن کتابی استدلال، هدایت و نوربرای ما انسانها می باشد، الهی زندگی و حیات

مارا به نور کتاب الهی روشن و نورانی و با برکت سازی.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ

إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، پناه بردند، به زودی آنان را در

جوار رحمت و فضلی از سوی خود در آورد، و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می کند. (۱۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَاعْتَصِمُوا بِهِ»: به خدا و قرآن متمسک شدند، پناه بردند، در آویختند، چنگ زدند.
«صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»: راه راست، دین خدا.

تفسیر:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ»: آنگاه کسانی که به خداوند ایمان آورده‌اند و به او پناه برده‌اند، و به کتاب پرفروغش تمسک بسته‌اند، و از شریعت و سنت پیامبرش پیروی نمودند پاداش این‌ها این خواهد بود.
« فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ »: که حق تعالی آنان را با رحمت خود گرامی می‌دارد و این رحمت بر تمام گناهان آن‌ها احاطه می‌نماید و آنان را منزلتی بزرگ می‌بخشد و به پاداش و ثوابی عظیم منتهی می‌نماید پس به زدوی آنان را وارد بهشت، آن منزلگاه رحمت ابدی می‌کند، «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (175)»: آنها را در دنیا به دین اسلام و در آخرت به طریق بهشت هدایت می‌کند.
هكذا آنان را به راه مستقیم، راهی است که انسان را به خدا برساند، هدایت میکند، راهی که در آن هیچ کچی نیست، که این راه عبارت است از: تمسک به اسلام و ترک غیر آن از ادیان.

گرچه خدا هر که را بخواد هدایت می‌کند، «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: ولی زمینه و وسیله هدایت را خودمان با ایمان و اعتصام باید فراهم سازیم.
در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست».
همچنین در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زدوی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتیم: یا رسول الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا...».

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (176) در بارهٔ ارث کلاله یا ارث برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری، بحث بعمل آمده است.
قابل یادآوری است که: خداوند متعال در بدایت سورهٔ هذا موضوع از احکام اموال را مطرح ساخت حالا در این آیه که آخرین آیه ی سوره مبارکه میباشد یکبار دیگر بحث را درباره ی اموال به بیان میگیرد و بدینترتیب موضوع آخر سوره با موضوع اول سوره همراه، موافق و همنا باشد.

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وُلْدٌ وَوَلَةٌ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وُلْدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا التُّلْتَانُ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

(از تو در باره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از او (ارث) می‌برد؛

و (اگر خواهری از دنیا برود، وارث او یک برادر باشد)، او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (میّت) فرزند نداشته باشد؛ و اگر دو خواهر (از او) باقی باشند دو سوم اموال را می‌برند؛ و اگر برادران و خواهران با هم باشند، (تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند؛ و) برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است. خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست. (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَفْتُونَكَ»: از تو فتوا می‌طلبند. «يُفْتِيكُمْ»: برایتان فتوا می‌دهد و حکم صادر می‌کند.
 «الْكَالَةَ»: کسی که فرزندی و پدري نداشته باشد، و هنگامی که بمیرد افرادی چون برادران و خواهران، از او ارث ببرند. وارثانی جز فرزند و پدر. «حَظٌّ»: سهم. قسمت.

تفسیر:
 «يَسْتَفْتُونَكَ فُلِ اللَّهِ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَالَةِ»: ای محمد! درباره ی مرده ای که نه پدر دارد و نه پسر (کلاله) از تو می‌پرسند که ارث اش به چه کسی می‌رسد؟ بگو: درباره ی مرده ای که پدر و پسر ندارد، الله متعال فتوی می‌دهد:

قابل دقت و یادآوری است که: درباره ی معنای کلاله اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این باورند که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و والدین او نیز زنده نباشند. برخی دیگر می‌گویند کلاله تنها کسی است که بدون فرزند بمیرد. عمر (رض) تا آخر درباره ی این مسئله تردید داشت. اما عموم فقیهان این نظر ابوبکر را پذیرفته اند که کلاله بر همان صورت اول اطلاق می‌شود. قرآن نیز همان را تأیید می‌کند. چرا که قرآن می‌گوید به خواهر کلاله نصف میراث تعلق می‌گیرد، در حالی که اگر پدر کلاله زنده باشد به خواهر او به هیچ وجه میراث تعلق نمی‌گیرد. (تفهیم القرآن)

«إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَدٌّ»: بگو: اگر یک نفر بمیرد و پدر و پسر نداشته باشد که او را «کلاله» می‌گویند، فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هر دو اطلاق می‌شود. به ذکر عدم وجود فرزند در اینجا بسنده شد. با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است - به‌خاطر روشن بودن این حکم. والله اعلم

«وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ مَا تَرَكَ» و خواهر شقیق یا پدري داشت، نصف ما ترک برادرش به او می‌رسد.

مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدري (علاتی) نیز قائم مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری - چنان‌که در آیه (12) از همین سوره گذشت - سدس (یک ششم) قسمت مال متروکه است.

جمهور علما بر آنند که خواهران پدري و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدري (علاتی) همراه با دختران متوفی، عصبه به‌شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی مانده از ذوی‌الفروض (سهم‌بران) را همراه با دختران متوفی به ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی‌مانده مال است - از راه عصبه بودن.

«و» اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد.

«وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَدٌّ»: برادر شقیق یا پدري، در صورتی که خواهرش فرزند

نداشته باشد او را وارث می شود و تمام ارث او را می برد. مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکه باقی مانده از ذوی الفروض را به ارث می برد. مثلا اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می برد و باقی مانده ترکه، یعنی نصف دیگر، به طریق تعصیب از آن برادر می شود. این حکم کلی در مورد همه عصابات است که اگر با خود ذوی الفروضی نداشته باشند، کل مال متروکه را می برند و در غیر آن، ایشان باقی مانده مال متروکه را بعد از سهم ذوی الفروض، به ارث می برند.

«فَإِنْ كَانَتْ إِثْنَيْنِ فَلَهُمَا التُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ»: اگر خواهران دو نفر یا بیشتر باشند، دو سوم ماترک برادرشان به آنها می رسد. «وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ»: اگر ورثه مرکب از برادر و خواهر باشند، مذکر دو برابر مؤنث سهم دارد. «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الَّتِي كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» خدا احکام و شریعت خود را برایتان بیان می کند که مبدا گمراه شوید. حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را «تا گمراه نشوید» زیرا دوست ندارد که در ظلمت نادانی، از وادی گمراهی سر بیرون آورید

«وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (176)» و خدا مصلحت و منافع شما را می داند، خدا در دنیا و آخرت مصلحت بندگان را می داند. و از جمله به تقسیم نمودن میراثهای شما در میان بازماندگان ارث برتان، به روش شایسته و نمونه ای که مقتضای حکمت بالغه اوست. مسلم و بخاری از براء نقل می کنند که این آیه، آخرین آیه ای است که در مورد علم فرایض شرف نزول یافته.

خطابی فرموده: درباره ی کلاله دو آیه نازل شده، اولی در آغاز سوره ی نساء و در فصل زمستان - که مجمل است و به تمامی، معنای آن را تبیین نکرده، سپس در فصل تابستان، این آیه با تبیین بیشتر نازل گشت. بنابراین، آیه ی اول به «آیه ی شتا»: آیه ی زمستانی و آیه ی دوم به «آیه ی صیف»: آیه ی تابستانی، موسوم گشتند. قرآن، ما را به سوی اخلاص و بندگی پروردگار جهانیان فرا می خواند؛ زیرا معبودی راستین و یار و مددکاری غیر از او موجود نیست و به ما دستور می دهد که بگوییم: «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم». باز به ما امر می کند که از بدو زندگی تا پایان آن، با عبودیت همگام باشیم: «پروردگارت را تا هنگامی که مرگت فرا می رسد، پرستش کن». خداوند، بندگی را شریف ترین و فرجام و پایانش را سعادت مندترین پایان عمر قرار داده است: «ای نفس مطمئن! خشنود و خدایند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو.»

شان نزول آیه 176:

383- نسائی از طریق ابوزبیر از جابر(رض) روایت کرده است: من مریض شدم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به عیادت آمد. گفتم: ای رسول خدا! در وصیت نامه ام یک سوم دارایی ام را برای خواهرانم می گذارم. پیامبر گفت: بسیار خوب است. گفتم: نصف دارایی خود را به آنها می گذارم. گفت: بسیار خوب. پس خارج شد و دوباره به عیادت آمد و گفت: تصور نمی کنم تو به این مریضی از جهان بروی، اما پروردگار بیان داشت که سهم خواهرانت دو سوم دارایی توست. جابر همواره می گفت: خدای بزرگ آیه: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ» را در شان من نازل کرده است (نسائی در «سنن کبری» 6324 و 6325 از ابوزبیر روایت کرده است راوی های آن ثقه هستند. بخاری

194، مسلم 1616، ابوداود 2886، ترمذی 2098، بیهقی 231 / 6، احمد 298 / 3، ابویعلی 2018، طیالسی 1945، طبری 10873، واحدی 378 از وجوه دیگر به همین معنی به قسم صحیح از جابر روایت کرده اند).

حافظ ابن حجر می‌گوید: این قصه غیر قصه‌ای است که اول این سوره گذشت (اسباب نزول آیه 11 - 12 حدیث شماره 263).

384- ک: ابن مردویه از عمر (رض) روایت کرده است: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم که میراث کلالة چگونه است؟ پس آیه: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ..». تا آخر آیه نازل شد (طبری 10870 از ابن مسیب روایت کرده این مرسل است در اسناد آن سفیان بن وکیع ضعیف است. صحیح نیست که به سبب سؤال عمر نازل شده باشد به صحیح مسلم 1617 معارض آن آمده است).

یادداشت ضروری:

مفسر تفسیر صفاة التفاسیر می‌نویسد: اگر به شأن نزول آیات متبرکه این سوره که ما در این جا بیان داشتیم بطور دقیق نظر به اندازه‌ایم و تفکر کنی آنگاه به خوبی درخواهیم یافت، دلیل آن‌هایی که این سوره را مکی می‌دانند مردود است.

خواننده محترم!

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرموده است: «من قرأ سورة النساء فكأنما تصدق على كل مؤمن و مؤمنة ورث ميراثه و أعطى من الأجر كمن اشترى محررا، و برىء من الشرك و كان في مشيئة الله من الذين يتجاوز عنهم» (هرکس سوره نساء را بخواند، چنان است که به هر مرد و زن مؤمنی که میراث برده نیکویی کرده است و چنان پاداشی به او می‌دهند که آزاد کننده برده‌های سزاوار دریافت آن است و از شرک پاک می‌شود و درخواست خدا از کسانی خواهد بود که آن بزرگوار می‌خواهد گناهانش را بپامرد).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

ترجمه و تفسیر سوره النساء:

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره - جرمني
ادرس: saidafghani@hotmail.com

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1- **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2- **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3- **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4- **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5- **البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6- **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7- **تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8- **تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .
- 9- **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10- **تفسیر ابن جزئی التسهیل لعلم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزئی غرناطی الکلبی مشهور به جزیّ (متوفی 741 ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.
- 11- **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.
- 12- **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.
- 13- **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شانلی (متوفی سال 1387 هـ).
- 14- **تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:**
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)
- 15- **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشہور بہ الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)

19- روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق)

20- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن: حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵-۱۵۰۵م)

21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855-923 میلادی)

22- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْرِي (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او میگوید: «او با حافظهترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر این کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و

اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**